

برخوردها بشنود و یا خود بشنوند، بگوید تعریف و توصیف کند و تمجید نماید. دوم اینکه شاید نمیخواست ولو اینکه برای چند دقیقه باشد از هوای آزاد محروم بماند وزیر سقف بشیند در عوض آزادانه با من یا هر کس دیگری با او میبود در بیرون حرف میزد. شاید اینبار میخواست درد های دل خود آنچه را در چند ماه دوره وزارت خود در قلب خویش انباشته بود با برداشت وی از این اولین ماموریتش با دولت و آنهم در یک پست مهم با تمام نا بلدیهای محیطی و شناخت چهره های واقعی موقع شناسان حرفوی درباری دولت که در بین مردم افغانستان بصفت گوتکهای شطرنج شناخته شده بودند، بامن در میان بگذارد. در آن فرصت وزیر صاحب از تاثرات و رنجشهای باطنی خود حرف میزد و بمن گفت تو همه گپهارامیدانستی که در اینمدت خاموش بودی حرفهای مرا تایید نمیکردی. واقعا مردم همه چیز را خوب میدانند، معلوم میشود اینها نمیخواهند و موقع نمیدهند انسان با آن آرزوئیکه دارد برای وطن خود کار کند، اینها میخواهند همه مردم و هر کس که با اینها همکاری شود فقط باساس خواستهای دولت کار کند، خوب متوجه شود که دولت چه میخواهد، از خود فکر و نظری نداشته باشد و اگر داشته باشد باید مطابق خواسته و نظر دولت باشد. در خیر آن هر چه باشد، ولو هم هر قدر مفید و سازنده باشد، بدون دلیل از نظر دولت مردود و قابل قبول و پذیرش نیست. شما دیدید که از طرف من چه پیشنهاداتی بمجلس وزراء درباره تاسیس موسسات انتفاعی ملی، کنترول و مراقبت ضمنی و غیر مرئی واردات در سکتور تجارت تقدیم گردید که غیر از اصول و پرنسپ اقتصاد رهنمایی شده دیگر هیچیک از آنها منظور نشد بلکه همه رد گردید. دکتور میخواست در سکتور انتفاع عامه موسساتی بوجود بیاید و سکتور صنایع طوری توسعه یابد که سرمایه های کوچک را جلب کند و تشبثات خصوصی ممد منافع عامه باشد، صنایع دستی انکشاف پیدا کند و دولت عوامل انکشاف آنرا فراهم سازد. گفت چرا تو در همان روز نظر و تجربه خود و درک مردم را برایم نگفتی که اینها چیز را نمی پذیرند که به نفع عامه باشد؟ گفتم داکتر صاحب در آنوقت موقع آن نبود که برای شما چیزی میگفتم زیرا اولا شما حرفهای مرا قبول نمیکردید و ثانيا منهم جرات نمیکردم در موقعیکه شما قرار داشتید راجع به سیاستهای دولت حرف بزنم. متاسفانه دکتور درک نکرده بود که میخواستند فقط در جزء گوتکها قرار بگیرد و همانطوریکه گوتها بازیکنان خود را و بازیکنان گوتهای خود را با تمام آمال، افکار و اعمال ظاهری و باطنی یکدیگر شناخته بودند و یکدیگر را جذب کرده بودند او نیز درین بازیها جذب شود که این فرد مشنوی معنوی در باره شان صادق افتاده بود:

ذره ذره کاندربین ارض و سماء است جنس خود را همچو کاه و کهریا است.

گویا خادم و مخدوم چون کاه و کهریا با هم جذب شده بودند، ولی.... مردم همه حقایق را میدانستند حتی به طنز و کنایه در صحبتها در راه ها در مجالس حتی در سرویسهای شهری این جملات را میخواندند « بکس چه... بکس چه... بکس چه... » یعنی هر چه در مملکت میگردد و هر چه در مملکت آورده میشود غیر از دستگاه دولت بکس دیگری ارتباط ندارد... تعلق نمیگیرد...! خوانندگان شاید بخاطر داشته باشند باری وقتی مرحوم شنسب بعد از یک سلسله همکاریها با دولت مجبور باستعفی گردید در استعفی نامه خود بصراحت نوشته بود که « در کابینه و مجلس وزراء همه چیز طرح میشد و مورد مذاقه و بحث قرار میگرفت غیر از وضع رقتبار و نابسامانی حیاتی مملکت» که اصلا از هیچ جهتی در آن باره خبری نبود.... خوب بیاد دارم ۵۴ یا ۵۵ سال قبل وقتی محمد هاشم خان صدراعظم اولین فارغ التحصیلان فاکولته طب را در قصر صدارت عظمی دعوت نموده و شهادتنامه های شانرا در حضور استادان ترک و حسن رشاد رئیس فاکولته توزیع مینمود در ضمن بیانی خود گفت: « حکومت نبض مردم افغانستان را حکیمانه و فهیمانه در دست دارد، حکومت میفهمد چه دوا و داروی برای این مردم مجرب و مفید است که باید داده شود»... ولی تشخیص شان غلط بود و دوا و داروی شان برای خودشان مفید بود اما برای مردم مضر و کشنده که آن داروی بیهوشی و تزریق بیخردی و بیخبری برای مردم بود! وقتی یک جامعه از احساس و ادراک واقعیتهای جهانی بیخبر و بیخرد باشد سهل و ساده زیر تاثیر هر عاملی قرار میگیرد که او را به بیراهه بکشاند، منحرف بسازد، راه اصلی سیر و حرکت زندگی را نشانسد و بحال و احوالی مبتلا گردد که امروز مردم ما بان مبتلا گردیده اند. و متاسفانه هنوز هم سیر و حرکت ما انحرافی و در جهت و طریقت تباهی و حتی خدای ناکرده سوق دوری جستن از وحدت ملی، شعور سیاسی و بخواست دشمنان بیخدا و طماع تجزیه مملکت میباشد. (باقیدارد)

تبصره اداره مربوط صفحه ۹۵: از زبان مرحوم عزیزالرحمن خان فتحی شنیده بودم که مرحومین

سردار سلطان احمد خان و علیمحمد خان و سردار فیض محمد خان زکریا در مکتب حبیبیه هم نصف ورقب درسی بودند و هر کدام بقسمی و در رشته ای استعداد و مهارت خود را تبارز میدادند. مرحوم فتحی میگفت که در آنوقت درامه های تاگور و شکسپیر زیر نظر معلمان هندی ادابت و تمثیل میشد و مرحوم مغفور سردار فیض محمد خان زکریا یک اکتور زیر دست بود که خصوصاً صحنه های فکاهی را با تقلید از چارلی چپلن با مهارت خاص تمثیل مینمود و بینندگان را ساعتها خنده میداد. مرحوم فتحی میگفت اگر آرت و هنر در افغانستان صبغه و ارزش اجتماعی میداشت فیض محمد خان مرحوم اغلباً بطرف تمثیل و اکتوری میرفت. مقصد از تذکار این مطلب اینست که در افغانستان استعداد های هنری خیلی زیاد بوده اما انکشاف نکرده یا نتوانسته و باید در افغانستان آینده برای انکشاف آرت و هنر ارزش اجتماعی قابل شوم تا استعداد های نهفته اولاد افغان تبارز کرده بتوانند. (اداره)

۴۰ و دوم راجع به ویدیو که گفته اید هر کس که طرفدار یکی از قوماندانها بوده اند و در منطقه آن رفته اند از همان قوماندان دلخواه خود عکسبرداری و غیره مینماید چنانچه در اکثر تلویزیونها مردم دیده اند بتائید قول خود یک مثال از انجنیر گلبدین حکمتیار برایت میگویم که با تمام مجاهدین هم میجنگد و هم تمام کمونستها را با خود یکجا کرده است و قتیکه از یکنفر حزب اسلامی بپرسید غیر از آن کس دیگر را بحساب نمی آورند و هم تمام مردم دیده اند که در هر سمت که فلمبردارها

رفته اند از همه قوماندان و کارنامه های فلامبرداری نموده اند که همیشه در تلویزیونهای دنیا نشر شده است و تمام مردم دیده تنها شما از مسعود احمد شاه را دیده اید و چون کدام خصومت شخصی با مسعود احمد شاه دارید که متوجه آن شده اید ورنه از تمام قوماندانها پخش گرفته و بقدر کافی مردم دیده اند. و تنها بگفته من و خود مسعود احمد شاه نه کوچک میشود و نه بزرگ و باین قوماندان مطی گفتنت هم بمسعود احمد شاه کدام لطمه وارد نمیشود و نه مسعود احمد شاه کدام آدم خود خواه است که خوش یا خفه شود. **

برادر ارجمند باشی صاحب عنایت - حساسیت شما بمقابل کلمه قوماندان مطی باز هم بقسم دیگر تراوش کرده مثل اینست که چون شما در سرتاسر نامه تان قوماندان احمد شاه مسعود را (مسعود احمد شاه) نوشته اید من شما را محکم بگیرم که با و توهین نموده اید . واقعیت امر اینست که اگر شما مسعود احمد شاه بگوئید یا من او را قوماندان مطی بخوانم باز هم همان احمد شاه مسعود است که هموطن مجاهد ما بوده از جمله قوماندانهای موفق جهاد میباشد و واجب الاحترام است و اگر کسی او را سر قوماندان اعلی سرتاسری تمام جبهات افغانستان و فاتح دریای آمو مخاطب قرار بدهد باز هم همان احمد شاه مسعود قوماندان محترم منطقه مردخیز پنجشیر است . و اما اشاره شما بیدیوکاست که یک روز نامه نگار افغانی از قوماندان احمد شاه مسعود تهیه کرده و در امریکا بمعرض فروش گذاشته جواب دیگر دارد که باید توضیح شود. فرموده شما که خبرنگاران خارجی در جبهات رفته از احمد شاه مسعود و سایر قوماندانها ویدیوکاست تهیه کرده اند و این یک عمل نا پسندیده و غیر معمول نیست کاملاً بجا میباشد. ولی باید بین یک خبرنگار خارجی و یک روز نامه نگار افغان که صاحب یک جریده نیز میباشد فرق قایل شد . بطور مثال اگر خود شما صاحب یک جریده ای باشید که در تالاق آن نوشته کنید ** این جریده مستقل است و به هیچ حزب و گروهی بستگی ندارد ** و باز شما از راه پشاور به صفحات شمال بروید و دوباره به پشاور آمده از آنجا بکراچی و سپس با امریکا بازگشت نمائید و ره آورد سفر شما فقط یک مصاحبه اختصاصی با قوماندان احمد شاه مسعود و یک صحبت مختصر با شاغلی مجددی رئیس حکومت تنظیمها باشد - آیا بمردم حق میدهید از شما بپرسند - باشی صاحب محترم - در پشاور کدام قوماندان دیگر جهاد افغانستان نبود که با اونیز یک مصاحبه مختصر مینمودید ؟ زیرا ناشر یک جریده مستقل و غیر حزبی باید تمام تنظیمها و قوماندانها را یکسان محترم بشمارد و خود و جریده خود را در خدمت یک تنظیم یا یک قوماندان قرار ندهد. از جانب دیگر وقتی شما مقدمه و گفتار تهیه کننده آن مصاحبه را بشنوید آنگه از قوماندان احمد شاه مسعود توصیف بعمل آمده که از او من حیث یک انسان یک موجود ماوراء الطبیعه ساخته است در حالیکه گفتار شخص خود احمد شاه مسعود در متن مصاحبه بسیار متواضعانه و بلکه فقیرانه است که خوش انسان می آید. بنظر ما همین روش مبالغه آمیز تهیه کننده ویدیو در مقدمه و معرفی احمد شاه مسعود بود که فروش ویدیوی مذکور را متاثر ساخته ۸۰ فیصد ویدیوها نافروش ماند. (۱/۱/۷۷)

** برادر محترم در حصه ۳ به اشتباه که مسعود احمد شاه نموده است چون از حقیقت اطلاع ندارم فعلاً با شما همرا میباشم و باین کار خود البته که لطمه جبران ناپذیر بنام و حیثیت خود زده است . و همچنان بجواب جناب انجنیر عبدالسمع نیازی بعرض برسانم که مسعود احمد شاه نه ستمی است و نه تحت تاثیر کدام حزب و در کدام حزب دیگر شامل میباشد و راجع به لعل و زمر در پنجشیر قبلاً بعرض رسانیده ام و راجع باعدام مجاهدین که نوشته اند بفرمایند بنام تحریر دارند که کدام مجاهدین را اعدام نموده اند تا جواب قناعت بخش برایشان داده شود . ** با تقدیم احترام . غلام قادر عنایت از کانکور شمال کلفورنیا .

برادر محترم آقای باشی عنایت - شما اطمینان میدهم که این نویسنده در قسمت قوماندان احمد شاه مسعود عقده یا کینه و حسد ندارد بلکه او را یک هموطن ارزشمند و یک قوماندان محترم مطی افغانستان میشمارد که خدمات شایسته و مهم و همچنان اشتباهات نموده و تصفیه و پاداش خدمات و بخشش القاب حق مردم و پارلمان افغانستان است که یقیناً در مورد هر قوماندان عملی خواهد شد فعلاً ما باید هر قوماندان مطی را محترم و مغتنم بشماریم زیرا مجموع همین قوماندانهای مطی است که قدرت جهادی افغانستان را میسازد. بنظر ما هر قوماندان واجب الاحترام است چه هزاره باشد یا ازبک یا پنجشیری یا پشتون یا نورستانی - اینها همه قبایل و اقوام محترم و معروف افغانستان و شاخه های آریین های باستان هستند که در ده های مرد خیز افغانستان افتاده اند و وظیفه حراست مهن را بعهده داشته در طول تاریخ این وظیفه را بشایستگی و مردانگی ادا نموده اند. حالا وقت آن نیست که یکی را با القاب و اوصاف به آسمان ببریم و دیگری را نادیده بگیریم. هر کدام این قوماندانها یک پرزه ضروری ماشین متحرک افغانستان بحساب می آیند .

با نشر نامه شما اینک باین بحث خاتمه میدهم و میگوئیم : زنده باد احمد شاه مسعود قوماندان محلی دره مردخیز پنجشیر. مکاتیب بعدی در این مورد نشر نمیشود .

افغانستان در پنج قرن اخیر

تالیف : میر محمد صدیق فرهنگ

جلد اول قیمت ۳۵ دالر جلد دوم قیمت ۲۰ دالر

بسم الله الرحمن الرحيم
نویسنده محترم دکتور محمد طاهر هاشمی
سابق استاد پوهنتون کابل

جبهه آزادیخواهان؛ کانون جنبشهای روشنفکری علیه تهاجم شوروی

۱۲ سال قبل هنگامیکه نیروهای اشغالگر با تهاجم نظامی بر حریم مقدس کشور ما دست یازیدند و آن زمانی که تازه نعره های الله اکبر برای بسیج صفوف رزمندگان و بمنظور حراست وطن آبایی مان ازخم هر دره و پای هر صخره ای بلند میگردد، روشنفکران و مکتبها که فاقد ممارست و تمرین سیاسی در خدمتارزه با دستگاہای اطلاعاتی روس و کمونیست های افغانی بودند، در چهار راه بلا تصمیمی قرار داشتند. از یک طرف عمال (کی جی بی) که با همه امکانات مادی و وسایل مدرن جاسوسی نه تنها از حکومت نوظهور کابل با قاطعیت دفاع مینمودند، بلکه هر جنبشی را در نطفه خاموش و عاملین آنرا زندانی و یا سربسته میکردند. از جانب دیگر عدم موجودیت سازمانهای سیاسی و عدم شناخت سیاسی زمینه را برای همسویی و تشکیل سازمانی جوانان و مکتبها نامساعد و پر مخاطره ساخته بود. بنابراین مقاومت بالقوه طبقه های پوهنتونی نمیتوانست همچون قیامهای خودجوش مردم زودتر تبارز نموده و یا شکل بگیرد. تازه در همین شرایط اختناق و ترور بود که سردرگوشیهای استادان مبارز اینجا و آنجا آغاز گردید. اما شرایط بس دشوار و جو سیاسی نهایت مخنتق بود و لهذا باید تماشا با درنگ و تانی و با غنم فرصت صورت میگرفت.

پوهنځی حقوقي و بالخاصه دپارتمنت علوم سیاسي که بنده مسئولیت آنرا بعهده داشتم محل بحث های سیاسی در رابطه به تهاجم شوروی و دولت کمونیستی قرار گرفته بود. سوالات مبنی بر اینکه چه باید کرد؟ و چگونگی نقش روشنفکران در جنگهای رهایی بخش ملی و سوالاتی ازین قبیل مطرح میشدند. همناهی و همسویی در میان استادان جلوه گر شود. از همان اوایل مرحله استادان به گروه مشخص دسته بندی شده بودند:

- استادانیکه آرزومند سهمگیری فعالانه و سازمانی در فعالیت های ضد دولتی و ضد روسی بودند.
- استادانیکه بخاطر حصول منزلت و مقام بجناح استادان خلقی و پرچمی پیوستند.
- استادانیکه در تردد و دودلی قرار داشتند و بناء با درنظر داشت شرایط گاهی بیک جناح وزمانی بجناح مخالف پیوند برقرار میکردند.

اولین عملکرد سیاسی و علنی استادان پوهنځی حقوق و علوم سیاسی که توام با پشتیبانی عده ای از استادان مبارز سایر پوهنځی ها بود بتاريخ بیستم فروروی ۱۹۸۰ با برگذاری يك اعتصاب و تحریم دروس آغاز گردید. اتخاذ تصمیم مبنی بر تحریم دروس در يك جلسه اضطراری و عاجل بمفهوم مرحوم پوهاند فضل ربی پژواک (روحش شاد باد) دکتور عطا محمد نورزایی (حجار)، دکتور محمد عثمان روستار و اینجانب دکتور محمد طاهر هاشمی صورت گرفت. این جلسه در منزل استاد پژواک دایر گردید. سایر استادان ازین تصمیم بنابر ملحوظات اتی اطلاع نداشتند.

اولا اینکه اجتماع بیشتر از سه یا چهار نفر قانونا مجاز نبود. و ثانیا اینکه اشتراك تعداد بیشتر استادان زمینه را برای بحث های دنباله دار مساعد میساخت و بالنتیجه اخذتصمیم رانه تنها به تعویق می انداخت بلکه جریان را بخاطر محتوم مواجه مینمود. بناء قرار بران شد تا بسایر استادان ازین جلسه و تصمیم آن مبنی بر تحریم دروس برای فردای آن روز اطلاع داده شود. اینکار در اسرع وقت یعنی در طول همان روز انجام شد و دوستان بادرک درستی که از اوضاع داشتند پرمخاورده نگرفتند و فردای آنروز دست با اعتصاب زدند و تحریم دروس برای یکمدت نا معین آغاز گردید. این استادان در اعتصاب شرکت داشتند:

مرحوم استاد فضل ربی پژواک، استاد محمد انور ارغندیوال، دکتور محمد قاسم فاضلی، دکتور عطا محمد نورزایی، میرمن محبوبه سلطان، استاد دریمز، دکتور محمد طاهر هاشمی، دکتور رحمت ربی زیرکیار، دکتور محمد طاهر سیفی، دکتور محمد عثمان روستار، استاد محمد گل عتیقی، دکتور فهیم شیرزی و دکتور محمد آصف ذهین.

ضمن این اعتصاب یکبار دیگر صف بندی استادان تشییع گردید و استادان شامل اعتصاب بیشتر مورد شک و تردید و تعقیبات پولیسی قرار گرفتند. این اعتصاب در حد شرایط موجود شدید ترین عکس العمل روشن فکران علیه تجاوز خارجی و استبداد حکومتی بود.

حکومت پرچمی که اولین رویداد سخت برآشفته و نگران بود، ظاهرا روش دیموکراتیک و انسانی را در پیش گرفت و هیأتی مرکب از شخصیت های بلند پایه حزبی، حکومتی و پوهنتون و يك عده دلقک های کی جی بی را توظیف نمود تا با استادان پوهنځی حقوق مذاکراتی انجام بدهد. در این جلسه که ۴۸ ساعت پس از آغاز اعتصاب دایر گردید همه استادان که اسامی شان قبلا تذکر داده شد (با استثنای آقای محمد انور ارغندیوال) اشتراك داشتند. این روز می باید منبجی یکی از روز های تاریخی در مبارزات پوهنتونی شناخته شود. چه گویا استادان حضور نظامی قشون سرخ را فراموش کرده بودند و از موضع گیری تانک های پر هیبت روس در اینجا و آنجا اطلاعی نداشتند و یا اینکه استبداد و آدم کشی های حکومت پرچمی را زیاد برده بودند. نه ابدا چنین نبود. استادان با درک همه شرایط ناگوار و با فهم همه ددمنشیهای

حکومت وقشون سرخ چون صخره محکم درکنار همدیگر ایستادند و دلیرانه از موضعگیری خود بخاطر مصالح ملی دفاع کردند. هریک بالنسبه نظریات خود را مبنی بر عدم موافقت ایشان با حضور نظامی شوروی در افغانستان ارائه داشتند و جوانکهای سازمانی همه صحبتها را ثبت نمودند. نمایندگان حکومت و حزب با ستادان تعهد دادند که زمینه را برای مذاکرات استادان با مقامات رهبری حزبی و حکومتی مهیا خواهند ساخت تا هرگز دید خود را با ایشان در میان بگذارند. تا آنجائیکه نویسنده اطلاع دارد ابدًا چنین نشستی صورت نگرفت اما دولت در صدد آن برآمد تا به نحوی از انحاء جلوه اینگونه جریانها را بگذرد. قبل از اینکه در این رابطه کاری انجام شود حادثه **کشتن مردم** یعنی قیام مردم کابل در نقاط مختلف شهر توجه دولت را بخود معطوف ساخت و استادان تا مدتی در امان ماندند.

در واقع جبهه آزادیخواهان از بطن همین جریان و از میان همین استادان شامل اعتصاب ظهور نمود. هسته اولی که مرحوم پوهاند پژواک، دکتور عطا محمد نورزایی، دکتور محمد عثمان روستار و دکتور محمد طاهر هاشمی در آن عضویت داشتند جلساتی با شرکت سایر استادان و محصلین و همخان اعضای جبهه در خارج از پوشتون دایر میکردند که میتوان عمدتاً ازین استادان یادآور شد:

دکتور محمد حسن کاکرم، دکتور رحمت ربی زیرکیار، دکتور محمد طاهر سیفی، دکتور سیدخلیل الله هاشمیان، دکتور غلام محی الدین آرزو، دکتور عزیزالله لودین، دکتور سدهاشم صاعد، آقای توریالی راقم، آقای حبیب الله کرزی و سایر استادانی که دکتور روستار اسامی ایشانرا در مضمون خود منتشره شماره ۱۷ آئینه افغانستان (ص ۱۰۵) تذکر داده است.

اعضای موسس جبهه در نتیجه بحث های ممتد رهبریت جمعی و گروهی را پذیرفتند و بنام نه استاد پژواک و نه عضو دیگری بسمت رهبر جبهه انتخاب گردید. بدیهی است که پوهاند پژواک از بسی جهات شایستگی این رهبریت را داشتند ولی ملحوظات عدیده ای موجب گردید تا رهبریت گروهی مورد تأیید قرار بگیرد. (برتری و رجحان رهبریت جمعی در مقایسه با رهبریت فردی تا هنوز نزد نویسنده با اعتبار خود باقی است). بهمین منوال قرار بر آن شد تا هر آنچه از طرف جبهه نشر و برون زده میشود بیانگر مشی و وحدت مفکوروی جبهه باشد. پالیسی جبهه در رابطه با شناخت اعضا چنان بود که اعضای طبقات ثانوی منحصر بالوسيله عضو ارتباطی بکمیته موسس شمار داشته باشند و تا حد امکان از معرفی اعضای جبهه در سطوح مختلف خود داری شود. (روی این ملحوظ ترتیب است مکمل اعضا برای اعضای موسس مقدور نبوده و از دوستان محترمی که در جبهه عضویت داشته اند خواهش میروم تا خود را معرفی و یادداشت های خود را از طریق مجله آئینه افغانستان بدست نشر بپارند.)

اعضای موسس و ضمای طبقات ثانوی وظیفه داشتند تا در حدود امکان با سایر اشراف جامعه تا جبران و خورده بورژوازی ملی، اصناف و گروههای مقاومت تماسهایی برقرار بدارند. روی این ملحوظ بنده با یکجمله از تا جبران ملی که اسامی شان در موقع زم بدست نشر سپرده خواهد شد. جلساتی ترتیب و در زمینه همکاری های لازم بخاطر استحکام فعالیت های جبهه صحبتها و مذاکراتی انجام دادیم. (بخبر عمده شناسه های جبهه آزادیخواهان بالوسيله همین تا جبران ملی در شهر کابل توزیع میگردد.)

بهمین ترتیب تماسهایی با شاگردان از طریق یکی از محصلین ممتاز و سادک خواه محمد موسی فریور برقرار بود که همکاری ایشان کمک قابل قدری برای برگذاری اعتصاب و توزیع شناسه ها دریوختن و مکاتب شمرده میشود.

اعضای جبهه از اوایل مرحله باین عقیده بودند که باید صفوف وسیعی از مبارزین متشکل گردد. بنام مصمم شدند تا فعالیت های این سازمان را در حدود شرایط و امکانات با سایر گروهها و طبقه های سیاسی تلفیق داده و از تگروی و تجرد بپرهیزند. باتکیه باین اصل حتی دید و وادید هایی با بعضی از جبهات گرم در حومه کابل بعمل آمده که در آینده در مورد تفصیل بیشتری ارائه خواهد گردید.

شرایط و جو سیاسی متناسب با اوج گیری فزینت های ملی با ختناق بیشتر میگراشید. روشنفکران هویت دشمن شناخته شده دولت و متهاجمین روس را بخود گرفته بودند و بنام به نحوی از انحاء بصورت مستقیم یا غیرمستقیم مورد تعقیب و آزار قرار داشتند. جبهه آزادیخواهان در این هنگام حیثیت کانون هم آهنگی نیروها و محل گسترش مبارزه پیگیر بمقصد اخراج قشون شوروی را احراز کرده بود. اما تازه هنگامیکه صفوف این جبهه نیرومندی کسب مینمودند با ختناق سیاسی و وحشت رژیم چماق بدست کمونستی کابل رو برو شد. اعضای آن تک تک راه دیار هجرت در پیش گرفتند. کارگزاریهای آن به سکت مواجه شد و تعدادی از فعالین آن مانند هزاران هموطن دیگر شهید و یا زندانی گردیدند.

آنطوریکه قبلاً تذکر رفت جبهه آزادیخواهان در حدود امکانات موجود با سایر گروهها تماسهایی برقرار نموده بود و بنام در حلقه های جهادی در پاکستان و نمایندگی های کشور های متحابه و طرفدار مقاومت ملی بحیث یک گروه موثر علیه تهاجم روس شناخته شده بود. این شناخت موجب گردید تا شناسه های جبهه نه تنها در میان مردم بلکه در جبهات جهاد کشورهای خارجی و سازمانهای جهانی راه باید و موضع گیری قاطعانه ملت ما را در برابر استیلا تهاجم و اشغالگری روس به جهانیان توضیح نماید. (شناسه **دورسی** از تاریخ یکی ازین ورقپاره هایی بود که در سال ۱۹۸۲ از طرف کرک پاترک نماینده امریکا در سازمان ملل بحلسه شورای امنیت قرائت گردید.)

در طی مدت زمانیکه نویسنده در پاکستان اقامت داشتم (سال ۱۹۸۱) پیگیری مبارزات این جبهه در شرایط جهادی قوای مقاومت بنابر ملحوظات عدیده ای مقدور و موثر نبود. دهه هشتاد مخصوصاً دهه مبارزات گرم و جهاد مسلحانه بود که اعم توجه بان معطوف گردیده و امر سازماندهی و تنظیم نیروهای

روشنفکری خارج کشور بعمل آمد. چنانچه به همکاری مرحوم محمد ابراهیم عباسی سابق وزیر اطلاعات و کلتور (بهشت برین جایش باد) جمعیتی تشکیل و مسوده اساسنامه جدیدی به پیروی از مشی اساسی جبهه از ادیخواهان ترتیب گردید. متعاقبا جلساتی نیز دایر گردید. بعدا جناب مرحوم عباسی این جمعیت را بنام (پیمان اتحاد و آزادی) مسمی و مستقلا بفعالیته ادامه دادند. بهمین منوال در امریکا (در شهر نیویارک) عده ای از جوانان مبارز با این جمعیت پیوستند و بمنظور پیگیری مبارزات جلساتی را در رستوران یکی از هموطنان با همت آقای عبدالغفور احمدی تشکیل نمودند. که نشانه خوبی از همنوایی آنان به مشی جبهه محسوب میگردد. جبهه آزادی خواهان همچنان طی سخنرانی های اعضا در کنفرانس ها و محافل بین المللی بحیث کانون فعالیت های منورین افغانی علیه تهاجم روس معرفی گردیده است.

فعالیت های جبهه از ادیخواهان پس از سال های ۱۹۸۳ بنا بر مشکلات عدیده و مخصوصا پراگندگی اعضا و مسایل اقتصادی بسکتگی مواجه گردید. مع هذا این رکود بمنزله خاتمه کار جبهه پنداشته نشده و اعضای موسس با درک ملاحظات سیاسی و ایجاد جو سیاسی مناسب طرز دید جبهه را در رابطه با حل سیاسی معضله افغانستان عرضه خواهد کرد. تا کنون پیشنهادات اعضای این جبهه کنده و هسته درجراید و مجلات به نشر رسیده و این نظریات نمایانگر همنوایی اعضا در پیروزی از مشی اساسی آن میباشد (مراجعه شود به پیشنهادات دکتور عطا محمد نورزایی پوهاند دکتور محمد ظاهر سیفی دکتور محمد عثمان روستار دکتور محمد ظاهر هاشمی و دکتور رحمت ربی زیرکیار و سایر دوستان). از اعضای محترم این جبهه در هر کجایی که هستند خواهش میروم تا نظریات خود را بارتباط نقش جبهه در مبارزات روشنفکری و همچنان در مورد پیگیری فعالیت های آن بغرض وصول به يك راه حل سیاسی عادلانه و اعاده صلح و امنیت در کشور از طریق مجله آیین افغانستان به نشر بپارند و یا بادر ساینجاب بفرستند که قرار ذیل است:

Dr.M.T Hashemi
2742 Calle Olivo
T.O. CA 91360

به آرزوی فردای روشن کشور. و من الله التوفیق.
با احترام. دکتور محمد ظاهر هاشمی

بارتباط آرشیف ملی

محترم پوهاند داکتر محمد نادر عمر از فرانسه

فاضل محترم دکتور هاشمیان

در مجله شماره ۱۷ آیین افغانستان محترم پوهاند دکتور محمد عثمان روستار نویسنده مقاله ای تحت عنوان "توضیح مختصر برگوشه از مبارزه اهل پوهنتون" تقاضا نموده اند. کسانیکه درگیر معرکه بودند خاطرات خود را بنویسند... اینک با اجازه شما مختصر گزارشی در زمینه بعرض میرسانم.

مبارزه استادان پوهنتون علیه رژیم کمونستی بلا فاصله پس از کودتای کمونستی ایریل ۱۹۷۸ آغاز گردید که استادان بفعالیتهای مخفی تشبث نمودند و در ماه اگست همان سال توسط دستگاه استخبارات پولیس مخفی کشف و بیکتعداد آنها روانه زندان پلچرخ گردیدند. برخی فرار و عده ای بشهادت رسیدند.

در آنوقت رژیم کمونستی هنوز استقرار نیافته بود و کمونستها مانند سگهای دیوانه بجان مردم می افتادند. داکتر عزیزالله لودین که شخصیت مبارز و غیور است و سلسله مبارزات خود را رها نکرده و الحال هم در پشاور در طقه جهاد خدمت میکند یکی از استادان مبارز پوهنتون آنوقت بود که راجع بوی یک رویداد چشم خود را در محبس پل چرخ بیان میکنم:

دکتور لودین روزی در صف طولانی منتظرین نوبت برای بیت الخلا^۱ ستاده بود. انتظارش طول کشید، بنفر پیشرو گفت: "توکی دیوس اول بیت الخلا میساخت بعد مردم را بندی میکرد." این خبر بگوشه قومندان محبس که یک خلقی خون آشام بود رسید که مانند حیوان درنده جانب لودین شتافت و بسر و کله او جسید و با بهره دارها بحدی او را بانوک موزه وقتنداق تنگ زدند که بر زمین افتاد. از مرگش چیزی باقی نمانده بود. قومندان که از غیظ مثل مار بخود می پیچید کله شینکوف را برداشت که بطرف او فیر کند فوراً آقای واصفی و عبدالاحد خان کرزی و چند تن دیگر مقابل وی ایستادند و مانع فیر گردیدند. لودین درینوقت که نیمه جان از زیر لخت خلاص شد بدیگر محبوسین گفت: "من حکومت را می گهرم و بشما میسپارم." سائیرین ازین شجاعت وی تعجید نمودند.

دکتور سید عبدالله کاظم همکار قلمی آیین افغانستان نیز از استادان مبارز آنوقت است که شاید تا هنوز نشانه داغهای چوب بر پشت وی بمشاهده برسد. پوهاند دکتور محمد عثمان هاشمی که بینی وی با ضرب نوک موزه اسدالله سروری شکسته بود از مبارزین فعال آنزمان بودند. داکتر اختر مستمندی داکتر عبدالله عثمان، میر محمد امین فرهنگ، پوهاند دکتور غلام محمد نیاز، بشمول اینجانب بطور دسته جمعی در همان سال ۱۹۷۸ بجرم مخالفت با رژیم کمونستی زندانی شدند.

منظور از تذکر فوق آنست که در آنزمان که ارباب و وحشت بعد افراط بود، مبارزه استادان پوهنتون علیه رژیم کمونستی آغاز گردید. بعد از تهاجم نظامی شوروی حکومت کمونستی از استقرار خود مطمئن گردید و به تضمین عساکر شوروی متکی گردید. از جانب دیگر اعتراضات روز افزون مردم حمایت از حقوق بشر

* استادان را بوی بوی قلب و کمره مافذ آن پوهنتون که اکنون در لایق حمایت قرار دارد بلامناقص می کند (پوهاند دکتور محمد ظاهر هاشمی)

و افشاء نمودن جنایات کمونیستها توسط ژورنالیستها و همچنین نشرات رادیوهای غربی موجب گردیده بود که روسها و کمونیستهای حکومت کابل جنایات شانرا محدودتر سازند و قیود را تا اندازه ای تخفیف دهند.

در آنوقت ارتباط محبوسین با محیط خارج محسّر قطع بود، چنانچه یکروز فضای محبس غیر عادی بود، بهره دارها درون و بیرون میشدند، محبوسین حدس زدند در شهر کابل اتفاقی رخ داده است. مرحوم خلیل کززی (که در جهاد بشهادت رسید، خداوند غریق رحمتش گرداند) بیک نفر عسکر قندهاری سه هزار افغانی داد که بشهر برود و خبر بیاورد که چه واقعه رخ داده است. این همان روزی بود که صاحب منصبان بالا حصارا محتاج کرده بودند و بالا حصار بمبارد گردید. درحالیکه پس از تهاجم شوروی محبوسین میتوانستند با محیط بیرون محبس مکاتبه نمایند.

یکی دیگر از خاطرات تلخ آنزمان اینست که روزی گلازوی وزیر داخله وارد يك اطاق محبس گردید، نظرش بقای خوشی (وکیل شورا) افتاد و گفت: «خوشی صاحب ته هم دلت به یی؟ صبح به زه ستا کار خلام وکم. فردا ساعت ۱۱ شب نفرها آمدند و خوشی را بنام رهایی بردند. نیم ساعت بعد صدای شلیک اعدام خوشی شنیده شد.

خلاصه اینکه ترور و وحشت در دوره اول رژیم کمونیستی قبل از تهاجم نظامی شوروی مراتب خوفناک بود و ایستادگی در برابر آن منکسّر. با تقدیم حرمت (پوهاند دکتور محمدنادر عمر).

بجواب برادرما از کاناډا

محترم شاه آقا پروانی از ویرجینیا

برادرما کریم از کاناډا در نامه خود به توصیف بچه سقا پرداخته و او را از جمله مجاهدین و عیاران کشور قلمداد نموده است، جای تعجب است که این برادر نظر کدام دلیل بچه سقا را که يك رهن و جنایت کار بود مورد توصیف قرار داده است. حسب الله کلکاشی مشهور به بچه سقا را نمیتوان جز رهن چیز دیگری خطاب کرد. چه دشمنان مردم افغانستان با استفاده از این رهن توانستند اهداف خایانه خود را در افغانستان پیاپی نمایند و حکومت قانونی و متمدنی افغانستان را سرنگون نمایند. بهجسورت نمی توان ادعای این برادرما را پذیرفت که وی بچه سقا را که يك رهن بود و خود به آن معترف بود که عیار قلمداد نماید و در مقابل محمد نادر شاه را که از معرکه استقلال افغانستان فاتح برآمد و عضو عمده محصلین استقلال افغانستان میباشد توجیه نموده است. چه هر انسان معقول و وطن دوست و با ایمان میداند که این دو شخص هیچ مرت قابل مقایسه نموده نمیتواند و نسلهای آینده افغانستان بچه سقا را بحد يك رهن شناخته و بالا اعمال شان داوری خواهد کرد. در مقابل محمدنادر شاه را معیشت پادشاه افغانستان و یک شخصیت سیاسی کشور که در حصول استقلال افغانستان نقش بارز را داشته مورد قضاوت سیاسی قرار خواهد داد. البته برادر محترم ما میتواند ادعا نماید که محمدنادر شاه یک تعداد مخالفین سیاسی خود را بعد از سرنگونی بچه سقا بدون محاکمه بقتل رسانید که بهجسورت تعداد آن از شمار انگشتان زیاده تر نخواهد بود درحالیکه سقویها هزارها نفر بیگناه را بقتل رسانیدند و جنایاتی که در نه ماه (پاچاهی) بچه سقا صورت گرفت از تجاوز و ناموس مردم گرفته تا از بین بردن تمام اساسات زیربنایی و روحیایی جامعه همه جزء اوراق ساه تاریخ کشور خواهد بود.

در حکومت بچه سقا اشخاصی چون ملک محسن، سیدحسین و دیگران که همه مرتکب بآمال جنایی گردیده بودند حکومت را رهبری میکردند. حکومت بچه سقا را نمیتوان نظر به هیچ قانون الهی و مدنی قانونی شمرد، فرق بین بچه سقا و خائنین خلقی و پرچمی در این است که بچه سقا خود نمیدانست که آله دست بیگانه گان است. در حالیکه نوکران خلقی و پرچمی آگاهانه کشور ما را به برپایی ویرانی کشانیدند. و قوای متجاوز روس را بالای کشور ما فراخواندند. البته تاجائیکه از طرز نوشته این برادرما معلوم است میتوان دریافت که احساسات خشن منطوقی و سمی بروی غالب است که این طرز تفکر خود يك خیانت ملی است. مردم افغانستان هرگز بچه سقا رهن را بحث عیار نخواهند ساخت. درحالیکه شخصیت ملی و مبارز جهاد افغانستان عبدالحمید کلکاشی را همراه با دیگر برادران که در جهاد افغانستان نقش ارزنده ایفا نموده اند عیار خطاب خواهد کرد که تاریخ بالای مبارزان این مبارزین کلکاشی که خدمات قابل ستایش را در جهاد افغانستان بر ضد دشمنان دین و وطن و ناموس مردم افغانستان انجام داده اند افتخار خواهد کرد. و نام شان با خط زرین درج اوراق تاریخ خواهد شد. حالا شما خود قضاوت کنید که کدام این اشخاص را میتوان عیار خطاب کرد؟ برادر ما آقای کریم باید توجه کنند که حالا یکعده میخواهند دوباره بچه سقا بازی را در افغانستان بیاورند و او شان بحث يك شخص دانسته و شاعر باید طرفدار بازگشت وحشت در کشور خودنمایند. با احترام شاه آقا پروانی از ویرجینیا.

باز هم بازخواست تاریخ محترم ع. سالک از آلمان

آقای کریم باز نوشت. عینک خود را سرچپ پوشید و در تاریکی آن حقایق را وارونه نظاره کرد. یعنی نوشته مرا «حسب الله رهن و نادر شاه شهید» شماره (۱۴) آینه افغانستان را دشنام نامه خواند (تعجب آور) و خواست نوشته خود «با سخ دیگری به سالک» را بحث واقعیات ارائه نماید. (خدا کند مردم قبول کرده باشند).

من در نوشته خود کوشیده بودم تا تولید آرامش ملی را توسط ساختمان سیاسی آینده کشور طوری در حفظ ارض ملی قرار بدهم که اگر اخیان با درخواست قضایی صررت نگرفت بازخواست تاریخ بجا بماند. این عمل تنها وظیفه من نیست بلکه وجیه هر طری پرست با وجدان میباشد. اما شما داخل در محدودیت فکری تان با زهم در آغاز کلام مانده اید و قسمیکه دیده میشود توان پیشرفت در شما میسر نیست... من صریحاً نوشتم که مرا نه به شهادت نادر شاه کاری است نه برهنی حبیب الله... و از این درخواست مردمان آگاه تر از خود را در جریان بکشام تا متکی به آگاهی علمی در مسائل حقوقی و فقهی قناعت شما را حاصل نمایند. تا برای همیشه قناعت حاصل کنید. اما طوریکه از جریان برمی آید گماناً این وظیفه نیز شما را جدی نگرفتند و در برابر تان از خموشی کار گرفتند... (این نا جوانها).

شما در نوشته مملو از فحش و دشنام تان که نمودار طرز معامله تان میباشد ادعا نموده اید که: «نادرشاه داشت احساس پاک افغانی و انسانی خویش احترام بحقایق تاریخی، رعایت منافع و مصالح ملی و میهن نمیتوانم غلط را ببینم، بخوانم و خموش بمانم...»

اقای کریم! آیا دفاع از دزد و رهن بفکر شما رعایت از منافع و مصالح ملی است؟ آیا دزد را دزد گفتن و رهن را رهن خطاب نمودن احساس پاک و افغانی شما را جریحه دار میسازد؟ آیا حبیب الله کلکانی و همراهان او را مانند ملک محسن سعد حسین کپ خود مختار و غیره را دزد جانی و آدم کش خطاب نمودن چشم پوشی از حقایق تاریخی است؟؟

من در هیچ جای نوشته خود حبیب الله کلکانی را متصف بصفته رهنی نساختم. من این حق را ندارم که با اصطلاح شما انسان شجاع دلیر و خادم دینی رسول الله (؟) را رهن دزد و یاقطاع الطریق خطاب کنم. بلکه تاریخ و مورخین داخلی و خارجی رهنی و دزدی و قطاع الطریقی را مسلک و پیشه و معرفی کرده اند و قسمیکه شما هم میدانید انتخاب این مسلک حق مشروع وی بود مثل آنکه شخصی مسلک خیاطی، آهنگری، دهقانی و غیره را انتخاب می نماید. در اجتماعات بشری دزدی، رهنی، قطاع الطریقی، آدم کشی و امثالهم را بعضی اشخاص یا گروه ها بحث وسیله معیشت انتخاب نموده ازین راه خود و همراهان شان نان میخورند (مافیها و گنگسترهای امریکا یک مثال معاصر آن است). منتهی اینکه این نوع مسلک ها را مردم و جوامع نه پسندیده، مردود و مذموم پنداشته اند و حتماً شما خود آگاه هستید که این نوع اعمال را «اعمال شنیع» و «خلاف قانون» شناخته، در قوانین جزاء برای آنها فصل و باب و جزاهای شدید و سنگین مقرر کرده اند و این فرق نمیکند که حبیب الله کلکانی باشد یا جانیان اروپا و امریکا. متأسفانه شما پیهم در موضوعی انگشت گذاشته اید که احساسات هر افغان وارد به تاریخ و واقعیت های گذشته افغانستان را جریحه دار ساخته و باین نوع طرز تفکر اکثریت ملت بشمول مردمان شریف و واقعیین سمت شمالی نظر نفرت و شاد و تردید می بینند. یعنی عمل جنایی و دزدی حبیب الله کلکانی را سیوه سمتی دانند و این «جزء» را گرفته به «کل» میروید و باین ترتیب ملتفت نشده اید که با ترسیم حبیب الله بحث رهن که در ذهنیت عامه نشسته است خدانا کرده پای تحقیر قوم و منطقه را در میان میکشید. در حالیکه مردم سمت شمال مملکت مردم شریف و مسلمان و مطیع قانون و شریعت بوده، اعمال ناشایسته بجه سقو هیچ وجه بشرافت و حیثیت عمومی مردم آن سمت و منطقه صدمه رسانیده نمیتواند. باید پذیرفت که بخاطر منسوب بودن علامه سعد جمال الدین افغانی بمنطقه کنر تمامی باشندگان ولایت کنر و با قوم وی را نمیتوان علامه و نایب خطاب کرد همچنانکه نمیتوان قوم شریف شجاع و وطنپرست و متدین منطقه مسکون حبیب الله را در اعمال دزدی و رهنی او شامل ساخت.

شما اگر تاریخ را با عینک سفید مطالعه نمائید ملتفت خواهید شد که در تشکیلات اداری بسیار ابتدایی و بیسط حبیب الله کلکانی در پهلوی آدم کشان و جنایت کاران، شخصیت های قابل احترامی هم وجود داشتند. نه تنها از سمت شمالی بلکه از کابل و دیگر ولایات افغانستان و حتی از قوم و خویش شاه امان الله و فامیل های سرشناس بشمول فامیل نادرشاه که خوشبختانه موجودیت همینها موجب جلوگیری از کشتارهای بیشتر و فجایع بشری گردیده است و این واقعیت ها پیهم در صفحات ابینه افغانستان (بخش ارضیف ملی) توسط اشخاصیکه بچشم خود وقایع را دیده اند، گزارش میسازد. از انصاف دور خواهد بود که همه را در زیر یک لحاف قضاوت کنیم و جنایت کاران و اشخاص شریف و خدمتگزار که بحکم چهار درهمان دستگاه منحیت خدمت بوطن کار میکردند در یک ردیف قرار دهیم. و اگر باین شیوه بدفاعیه خود از دزدان و رهنان سقوی ادامه بدهید، غافل نشوید که بصورت لاشعوری جنایت کاران رژیم کمونیست را نیز تابه شرک خواهید زد! تفاوت درینجاست که کمونیستها بالفعل عسکر روس را بالای ناموس وطن آوردند ولی حبیب الله کلکانی بکمک و تشویق سفارت انگلیس و طبقه ای مذهبی که از انگلیس پول گرفته بودند باین بغاوت بمقابل یک پادشاه ترقی پسند دست زده است که مورخین افغانی و خارجی باین نکته اتفاق دارند. لهذا در نوشته خود انجا که مفرمائید «درداشت و قضاوت من با شما کاملاً ازهم متفاوت است و باید هم باشد...» من حبیب الله را یکی از فرزندان دلیر، مسلمان و وطنپرست و آواره کشور میشناسم و از ابراز این نظر ایثاتی ندارم... باید در روشنی متون تاریخ تجدید نظر فرمائید. و اگر با زهم اصرار و تکرار میکنید - مبارک تان باشد.

اقای کریم! اگر نوشته شما بطور یک نامه شخصی بعنوان من واصل میگردد با آنکه کلمات مستعجن از قبیل «متعلق» بی اراده، عامی، دوزخی و غیره «دربرداشت آنرا» ببحث یک عقده شخصی برداشت میکردم ولی شما خود ملتفت هستید که نوشته تان روی اوراق یک محله کثیرالانتشار ریخته مبادا در نظر هموطنان تان خارج از تهنذیب اجتماعی تلقی گردیده باشد در حالیکه من شخصاً شما را مرد با تهنذیبی تلقی میکردم. اگر با زهم خواسته باشید چیزی روی کاغذ بنویسید لطفاً یکبار دیگر «بازخواست تاریخ» را عمیقاً مطالعه نمائید و کوشش کنید در اصل مطلب یعنی آرامش اجتماع غور نمائید که محور اصلی مقاله را تشکیل میدهد نه رهنی حبیب الله و نه شهادت نادرشاه. (والله اعلم بالصواب)

۶- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱- استاد اناتومی
۷- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲- " "
۸- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۳- " "
۹- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۴- " "
۱۰- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۵- " "
۱۱- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۶- " "
۱۲- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۷- " "
۱۳- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۸- " "
۱۴- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۹- " "
۱۵- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۰- " "
۱۶- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۱- " "
۱۷- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۲- " "
۱۸- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۳- " "
۱۹- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۴- " "
۲۰- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۵- " "
۲۱- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۶- " "
۲۲- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۷- " "
۲۳- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۸- " "
۲۴- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۱۹- " "
۲۵- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۰- " "
۲۶- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۱- " "
۲۷- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۲- " "
۲۸- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۳- " "
۲۹- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۴- " "
۳۰- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۵- " "
۳۱- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۶- " "
۳۲- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۷- " "
۳۳- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۸- " "
۳۴- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۲۹- " "
۳۵- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۳۰- " "
۳۶- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۳۱- " "
۳۷- پوهنځی دکتور عبدالغفار	۳۲- " "

په دوا شته - (۱) رتبه های علمی بعضی استادان درست نیست .
 (۲) نشر شماره ۱۵ پوهنځی عبدالرزاق پورچمی بود و استاد سمهار خشره در دهر رتبه انگلیسی و دیارگان
 به طرز کار و تشریس او مشکلات داشت . اما در روزهای اول کودتای کمونیستی به جهت معاون پوهنتون مقرر شد ولی برای حزب پورچمی بسیار می شهید که ظلمتها او را دشمن تشخیص داده در دوره حفظ الله امین او را کشتند .

جهاد پوهنتون

په کونډه یې د فرجام هفت شور ۱۳۵۷ (۲۸ اپریل ۱۹۷۸)، آسان بیلگون و غنچه های شکوفایی مهد علم و هنر ، کانون آموزش و پرورش نسل های فردای افغان (دانشگاه کابل) همانند دیگر بنیادهای فرهنگی و اقتصادی و تشکیلاتی ما ، در زیر ضربات ددمنشان و اجیران خود فروخته ، روس ، شکستن آغاز کرده وریشه های این بنیاد علمی ما با لبتیغ وطن فروشان روز تا روز گشته شده ، عسده ، در تنگنه گاهها ، خونهای پاک خود را هدیه عقیده اسلامی خود نمودند ، تنی چند هنوز هجر جسر فرومایه گان را بر سلولهای پلجری تحمل مینمایند و عده زیادی از برومندان و دانشندان افغان ما که سرمایه ، ملت بخون خفته ، ما بشمار میآید ، راه هجرت را از یکجا به محل دیگر گزینند و در سراسر دنیا مقواری شده و سالها را با دقایق بخاطر پیروزی حکومت عدل الهی می شمارند تا بار دیگر زمینه ، رفتن دوباره ایشان به آشیانه سوخته و ریخته افغان میسر گردد .

با استفاده از فراورده های پوهاند دکتور یوسف علمی از مرکز تحقیق وترجمه جهاد افغانستان گزاشی را از کسیر علمی پوهنتون کابل جمع آوری و نشر مینماییم .

بیشترین این ارقام تا اواخر سال ۱۹۸۴ میباشد و بعد ازین مدت تعداد زیاد دیگری هم از استادان پوهنځی های مختلفه به شهادت رسیده اند و یا در زندان بسر می برند و یا راه هجرت را در پیش گرفته اند .

تقاضای ما جهت تکمیل این گزارش و نشر دوباره ، آن اینست که استادانی درس به بخش اسامی شان فکر نکریده است ، خواهشمندیم که در معرفی ایشان با ما همکاری نموده و اسامی خود را به آدرس دفتر تبلیغات مجاهدین بفرستند .

P.O.Box 97819
 2509 GE Den Haag
 Holland .

اسمهای علمی پوهنتون کابل که توسط عمال مزدور و کافر رژیم دست نشانده روس بسطه شهرادت رسیده اند

۱- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱- پوهنځی طب
۲- پوهاند دکتور محمد هاشم پریان	۲- پوهنځی طب
۳- پوهاند دکتور ضامن علی جانوری	۳- پوهنځی طب
۴- پوهاند دکتور عبداللطیف محمدی	۴- " "
۵- پوهاند دکتور عبدالظاهر رزاق	۵- " "
۶- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۶- " "
۷- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۷- " "
۸- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۸- " "
۹- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۹- " "
۱۰- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۰- " "
۱۱- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۱- " "
۱۲- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۲- " "
۱۳- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۳- " "
۱۴- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۴- " "
۱۵- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۵- " "
۱۶- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۶- " "
۱۷- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۷- " "
۱۸- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۸- " "
۱۹- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۱۹- " "
۲۰- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۰- " "
۲۱- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۱- " "
۲۲- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۲- " "
۲۳- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۳- " "
۲۴- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۴- " "
۲۵- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۵- " "
۲۶- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۶- " "
۲۷- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۷- " "
۲۸- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۸- " "
۲۹- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۲۹- " "
۳۰- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۰- " "
۳۱- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۱- " "
۳۲- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۲- " "
۳۳- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۳- " "
۳۴- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۴- " "
۳۵- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۵- " "
۳۶- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۶- " "
۳۷- پوهاند دکتور عبدالغفار همره	۳۷- " "

دارد که مخالف معاهدات افغانستان و روسیه بوده و در حقیقت معنی تجزیه افغانستان را دارد. درینجا بی‌مورد نیست تذکر داده شود که از بعضی حلقه های واشنگتن شنیده میشود که وزارت خارجۀ امریکا در نظر دارد مدت مأموریت پیتر تامسن را خاتمه داده بموض او شخص دیگری را باین عهده بگمارد. بهر حال اعلامیه مشترک بین هیات تنظیمها و حکومت شوروی در ماسکو امضاء شده که متن آن ذیلا تقدیم میگردد :

اعلامیه مشترک هیات اعزامی تنظیمها و حکومت شوروی

(۱) تقبیح دستور غیر قانونی اعزام سپاه شوروی به افغانستان ، شرکت اتحاد شوروی در جنگ که رنجها و درد های بیشماری را بملت افغانستان تحمیل نموده و هنوز هم با آن می افزاید .

(۲) طرفین لزوم انتقال تمام صلاحیت های دولتی را در افغانستان بحکومت انتقالی اسلامی تأیید کردند .

(۳) هیات مجاهدین بیان کردند که در ظرف دو سال پس از انتقال قدرت از رژیم کابل بحکومت انتقالی ، انتخابات سرتاسری بهمکاری سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل متحد براه انداخته شود .

(۴) رد و یا قبول تمام قرار دادهائی که در میان شوروی و حکومت متکی به حمایت آن از تاریخ ۱۹۷۸ تا انتقال صلاحیت های دولتی بحکومت اسلامی انتقالی عقد گردیده است مربوط بفیصله حکومت انتقالی است .

(۵) در مورد آزادی اسراء طرفین اتفاق نمودند تا از هیچگونه کوشش دریغ نورزند . مجاهدین جهت آرزومندی بصلح اقدام به آزادی اولین گروه اسیران شوروی را در اول جنوری ۱۹۹۲ خواهند نمود . کمیسیون مشترک در مورد آزادی اسراء طرفین ترتیبات مناسب و عملی را اتخاذ خواهند نمود .

(۶) جانب شوروی موافقه میکند که قبل از جنوری ۱۹۹۲ تمام اکمالات نظامی ، وسایل حربی و مواد سوخت و وسایل جنگی خود را بر رژیم کابل قطع نماید . جهت کاهش قطعی پرسونل نظامی و متعبد احصار همه آنها از افغانستان اقدام نماید .

(۷) اتحاد شوروی در مساعی مشترک جهت اعمار مجدد ویرانیهای ناشی از جنگ حتما اشتراک میکند .

(۸) جهت پیگیری مندرجات این اعلامیه و مذاکرات بعدی هیات مشترک در خلال یکماه تشکیل میگردد .

تبصره :

چنانکه از متن اعلامیه مشترک بر می آید دولت شوروی هیچ مطلب نوی درین اعلامیه نیاورده و همه مطالب مندرجۀ این اعلامیه قبلا در بیانات زعمای شوروی و اعلامیه های آندولت نشر شده است . در مورد دو مطلب مهم که یکی سقوط رژیم نجیب و دومی قبول تادیبه خسارات جنگ میباشد هیچنوع اشاره ای در اعلامیه مشترک نیست ، حتی خوجه ثین ربانی نتوانست روسها را حاضر بسازد که شناخت رسمی خود را از حکومت کابل واپس بگیرد . ولی جانب شوروی موفق شده از این هیات تعهد بگیرد که بزودی یک حکومت انتقالی تاسیس نمایند (ماده دوم اعلامیه) و بعد از آن دو سال بعد از تاسیس حکومت انتقالی انتخابات سرتاسری را براه اندازند (ماده سوم اعلامیه) .

بعد از نشر اعلامیه فوق سه تنظیم بنیادگرا (حکمتیار ، خالص و سیاف) که در آن نمایندگی نداشتند ، اعلامیه و تطبیق آنرا رد نمودند . و همچنان مولوی جلال الدین حقانی در آخرین جلسه قوماندانها با رفتن هیات تنظیمها بماسکو و مواد اعلامیه مشترک مخالفت نمود . سیاف این معاهده را بضد اسلام و جهاد خواند و گفت خصوصا ماده سوم آن بسیار خراب است . ماده سوم اعلامیه در باره انتخابات میباشد که سیاف یک فیصد چانس موفقیت را در آن ندارد و حکومت انتقالی را سیاف و حکمتیار و خالص بخاطری نمی پذیرند که خردوانی های کنونی شان یا کند و بطنی میشود و یا کاملا ممنوع قرار میگیرد و پول وافر که هر روز از مدرک جهاد بحیب هایشان میریزد قطع میگردد . اگرچه هر کدام اینها آنقدر سرمایه شخصی اندوخته اند که برای ده نسل آینده بسویه میلیونهای بین المللی در هر کشور دنیا زندگی میتوانند و در افغانستان آینده نیز هر کدام شان بحیث یک سرمایه دار و ملاک بزرگ عرض اندام خواهد کرد ،

کدر علمی پوهنتون در زندان پلچرخ

- ۱- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۲- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۳- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۴- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۵- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۶- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۷- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۸- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۹- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۱۰- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۱۱- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي
- ۱۲- پوهاند حبیب الرحمن هاله و رشن دهبازمنت ژورنالیزم پوهنځي ادبيات و علومپوهنځي

کدر علمی پوهنتون که مجبور به مهاجرت شده اند

پوهنځي زراعت :

محل هجرت	سال هجرت	پوهنځي زراعت
امريکا	۱۹۷۸	استاد تعليمات زراعتي
امريکا	۱۹۷۸	علوم جنگلات و ميوه جات
امريکا	۱۹۷۹	زراعت ماشيني
"	"	تکثير و تشويش نباتات
"	"	علوم حيواني
"	"	وقايع نباتات
جرمني	"	تعليمات زراعتي
امريکا	"	زراعت ماشيني
"	"	علوم حيواني
"	"	تعليمات زراعتي
"	"	وقايع نباتات
"	"	نشو نباتات
"	۱۹۸۰	"

۱۲- پوهنځي نياالدين	"	"	زراعت ماشيني
۱۳- پوهنځي محمد سرور ابراهيمي	"	"	علوم جنگلات و ميوه جات
۱۴- پوهنځي محمد ابراهيم	۱۹۸۱	جرمني	علوم ميوه جات
۱۵- پوهنځي دکتور بهر خالق	۱۹۸۲	امريکا	زراعت تخممي
۱۶- پوهنځي دکتور بهر خالق	"	"	"
۱۷- پوهنځي دکتور اعظم کل	"	"	"
۱۸- پوهنځي عبدالرزاق غفاري	"	پاکستان	زراعت ماشيني
۱۹- پوهنځي فضل الرحيم رحيمي	"	امريکا	زراعت تخممي
۲۰- پوهنځي محمد نسيم انور	"	"	"
۲۱- پوهنځي عبد رسول صاحب زاده	"	"	زراعت ماشيني
۲۲- پوهنځي عبدالاحد	"	"	علوم حيواني
۲۳- پوهنځي محمد قاسم يوسفی	۱۹۸۳	پاکستان	علوم ميوه جات و تخمپاشي

پوهنځي اقتصاد

۱- پوهنځي داوديار	استاد آمار شناسي و ارقام	۱۹۷۸	امريکا
۲- پوهنځي دکتور ذبيح الله الترام	"	"	"
۳- پوهنځي دکتور محمد نسيم اسد	حسابات مالي	۱۹۷۹	جرمني
۴- پوهنځي دکتور غلام محمد نياز	بانکداري	۱۹۸۰	"
۵- پوهنځي دکتور محمد امين فرهنگ	تجارت و انکشاف تجارتي	"	"
۶- پوهنځي دکتور سيد عبداللکاکظم	"	"	"
۷- پوهنځي دکتور عزيز الله لودين	آمار شناسي	"	پاکستان
۸- پوهنځي دکتور عزيز الله دين	بانکداري	۱۹۸۱	جرمني
۹- پوهنځي دکتور غلام محسن ابرو	"	"	"
۱۰- پوهنځي دکتور اسلام الدين باوير	حسابات پولي	۱۹۸۲	"
۱۱- پوهنځي دکتور محمد انور	تجارت و انکشافات	"	"
۱۲- پوهنځي محمد سليمان يوسفی	"	"	امريکا

پوهنځي تعليم و تربيه :

۱- پوهنځي دکتور کلاچان ظريف	پيدا کوزي (اصول آموز و پرورش)	۱۹۷۸	جرمني
۲- پوهنځي محمد کاظم بهار	استاد و شناسي	۱۹۷۹	امريکا
۳- پوهنځي عبدالاکور	"	"	"
۴- پوهنځي غلام علي آيين	"	۱۹۸۰	"
۵- پوهنځي عبدالقدوس دود	"	"	"
۶- پوهنځي تور پيکي	پيدا کوزي	۱۹۸۱	"
۷- پوهنځي غلام محسن تيموري	"	"	"

پوهنځي انجنيري

۱- پوهنځي دکتور بشير احمد سيار	استاد مکانیک	۱۹۷۹	پاکستان
۲- پوهنځي حفيظ الله حفيظ	انجنير نيک (پيشرفته)	"	"

۱- پوهنځي دکتور پير وین یونس اعتمادی	میکانیک	"	"
۲- پوهنځي محمد هما یون رفیق	انجنيري ساختمان	"	"
۳- پوهنځي لودين	سول انجنير نيک	"	"
۴- پوهنځي محمد دواس ناجي وردک	سول (تخنيک پيشرفته)	"	"
۵- پوهنځي فاطمه نوئين	برق	"	"
۶- پوهنځي سيد عبدالغفار پاچا	"	"	"
۷- پوهنځي عبداللہ	"	"	"
۸- پوهنځي عبدالمجيد	سول	"	"

۱۱- پوهنځی دکتور زرجان بها	"	"	۱۹۸۰	"	"
۱۲- پوهنځی دکتور محمد عاشق میاشی	"	"	"	"	"
۱۳- پوهنځی دکتور محمد عمر ضیا	"	"	"	"	"
۱۴- پوهنځی دکتور فتح سعید زوی	"	"	"	"	"
۱۵- پوهنځی دکتور ارباب زاده	"	"	"	"	"
۱۶- پوهنځی دکتور عبدالحمید غفر	"	"	"	"	"
۱۷- پوهنځی دکتور عبدالحمید غفر	"	"	"	"	"
۱۸- پوهنځی دکتور ولی محمد حیدر	"	"	"	"	"
۱۹- پوهنځی دکتور محمد عارف	"	"	"	"	"
۲۰- پوهنځی دکتور عبدالحمید سراج	"	"	"	"	"
۲۱- پوهنځی دکتور عبدالواحد کران	"	"	"	"	"
۲۲- پوهنځی دکتور فقیر	"	"	"	"	"
۲۳- پوهنځی دکتور عبدالشکور فرهادی	"	"	"	"	"
۲۴- پوهنځی دکتور غلام مجتبی	"	"	"	"	"
۲۵- پوهنځی دکتور محمد عثمان توخی	"	"	"	"	"
۲۶- پوهنځی دکتور محمد نجیب	"	"	"	"	"

پوهنځی ساینس

۱- پوهاند دکتور نور محمد فرزان	"	"	"	"	"
۲- پوهنځی دکتور احسان الله	"	"	"	"	"
۳- پوهنځی دکتور احمد	"	"	"	"	"
۴- پوهاند دکتور فضل مولا رومي	"	"	"	"	"
۵- پوهاند دکتور محمد ملګری	"	"	"	"	"
۶- پوهنځی دکتور سیدرها	"	"	"	"	"
۷- پوهنځی دکتور محمد گل	"	"	"	"	"

پوهنځی ادبیات و علوم بصری

۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل هاشمیان	"	"	"	"	"
۲- پوهنځی دکتور محمد سیدخلیل برهان	"	"	"	"	"
۳- پوهنځی دکتور سیدخلیل عاتق	"	"	"	"	"
۴- پوهنځی دکتور عبداللہ لوی پناه	"	"	"	"	"
۵- پوهنځی دکتور احمد مامونید	"	"	"	"	"
۶- پوهنځی دکتور احمد تیمم اعتمادی	"	"	"	"	"
۷- پوهاند دکتور حبیب الله شری	"	"	"	"	"
۸- پوهنځی دکتور قیام الدین راعی	"	"	"	"	"
۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل برهان	"	"	"	"	"
۱۰- پوهنځی دکتور محمد احسان اسطوار	"	"	"	"	"
۱۱- پوهاند دکتور شکیب سمدی	"	"	"	"	"

۱۲- پوهاند دکتور غلامغفر بنجشیری	"	"	"	"	"
۱۳- پوهنځی دکتور اما الله حیدر زاده	"	"	"	"	"
۱۴- پوهنځی دکتور شفیق ارباب	"	"	"	"	"
۱۵- پوهنځی دکتور معین باجوړی	"	"	"	"	"
۱۶- پوهنځی دکتور عبداللہ موبل	"	"	"	"	"
۱۷- پوهنځی دکتور امین الله شهاب	"	"	"	"	"
۱۸- پوهنځی دکتور مدتی المومنین	"	"	"	"	"
۱۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل برهان	"	"	"	"	"
۲۰- دکتور سلطان علی رضوی	"	"	"	"	"
۲۱- پوهنځی دکتور عبدالواحد فرهادی	"	"	"	"	"
۲۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل محمد کمال	"	"	"	"	"
۲۳- پوهنځی دکتور ملحیه فرهادی	"	"	"	"	"
۲۴- پوهنځی دکتور غوره فرهادی	"	"	"	"	"
۲۵- پوهنځی دکتور محمد عیسی امین پور	"	"	"	"	"
۲۶- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوابی	"	"	"	"	"
۲۷- پوهنځی دکتور محمد انور نوروز	"	"	"	"	"
۲۸- پوهنځی دکتور محمد فاروق سیدخلیل	"	"	"	"	"
۲۹- پوهنځی دکتور میر حیات الله عبدالعزیز	"	"	"	"	"
۳۰- پوهنځی دکتور لیل ابراهیمی	"	"	"	"	"
۳۱- پوهنځی دکتور میر احمد سیدخلیل	"	"	"	"	"
۳۲- پوهنځی دکتور عبدالواحد سعید	"	"	"	"	"
۳۳- پوهنځی دکتور خیریه	"	"	"	"	"
۳۴- پوهنځی دکتور زریینه دستگیر	"	"	"	"	"
۳۵- پوهنځی دکتور امیر محمد خیل	"	"	"	"	"
۳۶- پوهنځی دکتور فاطمه خیل	"	"	"	"	"
۳۷- پوهنځی دکتور غایت الله شریانی	"	"	"	"	"
۳۸- پوهنځی دکتور عبدالجلیل روشن	"	"	"	"	"
۳۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۰- پوهنځی دکتور لطیف ناطقی	"	"	"	"	"
۴۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل الله سحر	"	"	"	"	"
۴۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل راحل	"	"	"	"	"
۴۳- پوهنځی دکتور لطف الله خیل	"	"	"	"	"
۴۴- پوهنځی دکتور شمس العفا	"	"	"	"	"
۴۵- پوهنځی دکتور سیدخلیل برهان الدین مجروح	"	"	"	"	"
۴۶- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۷- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۸- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۵۰- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۵۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۵۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"

۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۵- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۶- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۷- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۸- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۰- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۳- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۴- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۵- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۶- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۷- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۸- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۱۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۰- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۳- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۴- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۵- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۶- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۷- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۸- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۲۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۰- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۳- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۴- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۵- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۶- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۷- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۸- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۳۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۰- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۳- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۴- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۵- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۶- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۷- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۸- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۴۹- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۵۰- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۵۱- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"
۵۲- پوهنځی دکتور سیدخلیل نوروز	"	"	"	"	"

۱- پوهاند دکتور محمد عزیز نسیم	۱۹۷۸	هند	۱۹۸۴	فلسفه	۶- پوهاند دکتور عبداللہ بن باز رضا
۲- پوهاند دکتور عطا محمد نور زاری	۱۹۷۹	امریکا	۱۹۸۱	جامعه شناسی	۷- پوهاند دکتور عبداللہ بن باز رضا
۳- پوهاند دکتور فاروق بشیر	"	"	"	"	
۴- پوهاند دکتور محمد موسی معروفی	"	"	"	"	
۵- پوهاند دکتور محمد ظاهر هاشمی	"	"	"	"	
۶- پوهاند دکتور محمد قاسم فاضلی	۱۹۸۰	"	"	"	
۷- پوهاند دکتور سیدهاشم سعید	"	"	"	"	
۸- پوهاند دکتور تاج محمد بخش	۱۹۸۱	"	"	"	
۹- پوهاند دکتور گل محمد عتیقی	۱۹۸۲	امریکا	"	"	
۱۰- پوهاند دکتور محمد حیدر	"	"	"	"	
۱۱- پوهاند دکتور محمد آندرز هن	۱۹۸۳	کویت	"	"	
	۱۹۸۴	پاکستان	"	"	
		جرمنی	"	"	

پوهنځی طب

۱- پوهاند دکتور سید عبدالقادر بها	۱۹۷۸	جرمنی	۱۹۷۸	اسناد اسامی (کالبدشناسی)	۱۶- پوهاند دکتور عبداللہ عثمان
۲- پوهاند دکتور عبدالولی هاشم	"	امریکا	"	"	۱۷- پوهاند دکتور سید فاضل بخش
۳- پوهاند دکتور محمد ناصر شسوارزی	۱۹۷۹	امریکا	۱۹۷۹	داخله	۱۸- پوهاند دکتور نادر عمر
۴- پوهاند دکتور شیا احمد زهن	"	"	"	"	۱۹- پوهاند دکتور محمد یوسف سیفی
۵- پوهاند دکتور محمد عثمان اموری	"	"	"	"	۲۰- پوهاند دکتور عبدالواحد لطیفی
۶- پوهاند دکتور نوری بامری	"	"	"	"	۲۱- پوهاند دکتور عبدالکریم آفت
۷- پوهاند دکتور محمد یونس اثراف	"	"	"	"	۲۲- پوهاند دکتور محمد جعفر نمرت
۸- پوهاند دکتور سید حبیب بها	"	"	"	"	
۹- پوهاند دکتور عبدالصمد سراج	"	"	"	"	
۱۰- پوهاند دکتور محمد عثمان هاشمی	۱۹۸۰	امریکا	"	"	
۱۱- پوهاند دکتور عبدالرحمن حکیمی	"	"	"	"	
۱۲- پوهاند دکتور عبدالعزیز سراج	"	"	"	"	
۱۳- پوهاند دکتور سیدهاشم هاشمی	"	"	"	"	
۱۴- پوهاند دکتور صلاح الدین وین	"	"	"	"	
۱۵- پوهاند دکتور اختر محمد تنیدی	"	"	"	"	
۱۶- پوهاند دکتور عبداللہ عثمان	"	"	"	"	
۱۷- پوهاند دکتور سید فاضل بخش	"	"	"	"	
۱۸- پوهاند دکتور نادر عمر	۱۹۸۱	امریکا	"	"	
۱۹- پوهاند دکتور محمد یوسف سیفی	"	"	"	"	
۲۰- پوهاند دکتور عبدالواحد لطیفی	"	"	"	"	
۲۱- پوهاند دکتور عبدالکریم آفت	"	"	"	"	
۲۲- پوهاند دکتور محمد جعفر نمرت	"	"	"	"	

۲۳- پوهاند دکتور محمد یونس کریمی	"	"	"	"	۱- پوهاند دکتور سید اکرم شاه
۲۴- پوهاند دکتور عبدالکریم یونس	"	"	"	"	۲- پوهاند دکتور سید عارفه
۲۵- پوهاند دکتور عبدالعزیز لطیف	"	"	"	"	۳- پوهاند دکتور سلطان محمد انصاری
۲۶- پوهاند دکتور کمال سید	"	"	"	"	۴- پوهاند دکتور محمد انور
۲۷- پوهاند دکتور محمد یونس	"	"	"	"	۵- پوهاند دکتور مسافر قرار
۲۸- پوهاند دکتور احمد فاضل	"	"	"	"	۶- پوهاند دکتور شمس الدین انصاری
۲۹- پوهاند دکتور اختر محمد خورشید	"	"	"	"	۷- پوهاند دکتور گل افضل
۳۰- پوهاند دکتور اسحاق غبار	"	"	"	"	۸- پوهاند دکتور وسمیه مختار زاده
۳۱- پوهاند دکتور خیر محمد رلا	"	"	"	"	۹- پوهاند دکتور محمد اکرم
۳۲- پوهاند دکتور محمد خورشید	"	"	"	"	۱۰- پوهاند دکتور محمد اکرم
۳۳- پوهاند دکتور اسحاق فاضل	"	"	"	"	
۳۴- پوهاند دکتور علم شاه شمس	"	"	"	"	
۳۵- پوهاند دکتور محمد اکرم بامری	"	"	"	"	
۳۶- پوهاند دکتور شفیق احمد اربلا	"	"	"	"	
۳۷- پوهاند دکتور محمد یونس	"	"	"	"	
۳۸- پوهاند دکتور محمد یونس	"	"	"	"	
۳۹- پوهاند دکتور عبدالقادر صدیق	"	"	"	"	
۴۰- پوهاند دکتور محمد هاشم کمال	"	"	"	"	
۴۱- پوهاند دکتور محمد صدیق ایدالی	"	"	"	"	
۴۲- پوهاند دکتور خورشید	"	"	"	"	

پوهنځی دوا سازي

۱- پوهاند دکتور سید اکرم شاه	۱۹۷۸	امریکا	۱۹۷۸	استاد طفیلی ها	۶- پوهاند دکتور محمد ظاهر شیرین
۲- پوهاند دکتور سید عارفه	۱۹۷۹	"	"	"	۷- پوهاند دکتور نوری الرحمن کامه وال
۳- پوهاند دکتور سلطان محمد انصاری	۱۹۸۰	"	"	"	۸- پوهاند دکتور محمد حسن قاضی
۴- پوهاند دکتور محمد انور	۱۹۸۱	"	"	"	۹- پوهاند دکتور زرغون سید
۵- پوهاند دکتور مسافر قرار	"	"	"	"	۱۰- پوهاند دکتور محمد عاشق حیدر
۶- پوهاند دکتور شمس الدین انصاری	"	"	"	"	۱۱- پوهاند دکتور محمد حکیم عامر
۷- پوهاند دکتور گل افضل	"	"	"	"	۱۲- پوهاند دکتور شیر احمد حکیم
۸- پوهاند دکتور وسمیه مختار زاده	"	"	"	"	۱۳- پوهاند دکتور عبدالرحمن سموری
۹- پوهاند دکتور محمد اکرم	۱۹۸۴	"	"	"	۱۴- پوهاند دکتور غلام دستگیر فاضل
۱۰- پوهاند دکتور محمد اکرم	"	"	"	"	

پوهنځی علوم ساینس:

۱- پوهاند دکتور سید اکرم شاه	۱۹۷۸	جرمنی	۱۹۷۸	استاد فزیک	۱- پوهاند دکتور سید اکرم شاه
۲- پوهاند دکتور سید عارفه	"	"	"	"	۲- پوهاند دکتور سید عارفه
۳- پوهاند دکتور سلطان محمد انصاری	"	"	"	"	۳- پوهاند دکتور سید عارفه
۴- پوهاند دکتور محمد انور	"	"	"	"	۴- پوهاند دکتور سید عارفه
۵- پوهاند دکتور مسافر قرار	"	"	"	"	۵- پوهاند دکتور سید عارفه
۶- پوهاند دکتور شمس الدین انصاری	"	"	"	"	۶- پوهاند دکتور سید عارفه
۷- پوهاند دکتور گل افضل	"	"	"	"	۷- پوهاند دکتور سید عارفه
۸- پوهاند دکتور وسمیه مختار زاده	"	"	"	"	۸- پوهاند دکتور سید عارفه
۹- پوهاند دکتور محمد اکرم	"	"	"	"	۹- پوهاند دکتور سید عارفه
۱۰- پوهاند دکتور محمد اکرم	"	"	"	"	۱۰- پوهاند دکتور سید عارفه

15

بخش زبان و ادبیات 114

عنوان	نویسنده	صفحه
روز سیاه	محترم استاد یوسف آینه	۱۱۵
هفت شور در آینه ها	محترم استاد یوسف آینه	۱۱۶
جان جهان	محترم خلیل الله باختري	۱۱۶
طعن دوستان	محترم مير زمان الدين مصلح	۱۱۷
انتظار وطن	محترم داکتر غلام سرور واصل	۱۱۷
حب الوطن	استاد دهخدا (خط استاديهش)	۱۲۰
سنگدل	محترم رازق فانی	۱۲۰
نیسان و خزان	محترم فتح محمد منتظر	۱۲۱
ای خاطرات گمشده	محترم اقبال رهبر توخی	۱۲۳
بدنبال مشاعره بهبانی و قاریزاده	محترم مير محمد صابر انصاری	۱۲۳
بیدل خود موسس يك مكتب خاص است	دكتور سيد خليل الله هاشميان	۱۲۴
قلب جهان	محترم رازق فانی	۱۳۲
آواز دل	محترم كريم شيون	۱۳۲
تبصره های آقای حیا	محترم احمد صديق حیا	۱۳۳
یادداشت اداره بالای تبصره های آقای حیا	اداره	۱۳۴
مشاعره با سيمين بهبانی و ضياء قاریزاده :		
مصلح و مفا	محترم خليل الله باختري	۱۳۴
حق شمس مادر	محترم غلام نبی خاطر	۱۳۵
گول مادیت	محترم استاد محمد طاهر هاتف	۱۳۶
درخت امید	محترم استاد عبدالرحمن پژواک	۱۳۷
دختر ملك جبال	محترمه رقيه حبيب	۱۳۷
جمع پريشان	محترم ميرزمان الدين مصلح	۱۳۸
مادر وطن	محترم محمد حسن کریمی	۱۳۸
دغا باز	محترم كريم پیکار	۱۳۸
یادداشت آقای انصاری	محترم مير محمد صابر انصاری	۱۳۸
بی تو (اقتباس از محله وزین نوبهار)	محترمه دوشیزه بهار سعیدی (افغانی)	۱۳۹
گل وحشی	محترم احمد شاه علم	۱۴۰
زه رهبريم	محترم شمس الهدی شمس	۱۴۰
بیا هماغه پا چا	محترم سيد عمر محبت	۱۴۰
په نیمه لاره کښی یوز و د سړی	محترم محمد روحانی	۱۴۱
در دو راهی آز و نیاز (اقتباس از ۴۴۴)	محترم اکبر تورسان زاد	۱۴۲

در آن روز جهانی هرچند بر رئیس جمهور که با همکاران انقلابی و اعضای کابینه جلسه ای در ارگ داشتند، از بیرون توسط مرحوم اعتمادی سفیر پاکستان و (منان) رئیس هتلها و ذوات دیگر به ایشان تلفونی گفته شده بود که همه این تظاهرات و آراپش و پیراپش مقدمه یک کودتای دیگر است و ترا محصور ساخته اند. این مرد خوش باور نمیتوانست بخود بقبولاند که دوستان غدر پیشرویی و طقه خایان وطن فروش دور و پیش خودش چنین کاری دست میزنند. نپذیرفت و مسائله کرد... چون قضای رفته را نمیتوان سد کرد.

بعدسرایت جراسیم خیانت تاکرسی ریاست جمهوری و جنگ در محیط ارگ محمد داود مغفور فهمید که کار از کار گذشته... بمشوره بعضی از دربندیان نزدیک خود خواست ذریعه دو تانک از دروازه سیمنی بیرون شود و به پناگاهی در رود... اما افسر دروازه که متاسفانه نتوانستم نام نا مبارکش را در حافظه یابم مانع آمد باین بهانه.

بیرون دروازه تانکها با وسایل امواجی از قبیل اشعه لیزر و غیره مترصد از بین بردن رئیس دولت است و من وظیفه حفظ شانرا دارم... ابداً قبول ندارم که چنین مسئولیت تاریخی را بایندامیهای آن بر عهده بگیرم. من اجازه نمیدهم کسی ازین دروازه بیرون رود... فقط آنوقت رئیس دولت فهمید که این اختاپوهای بی آرم هشت پا دام را بهم آورده اند و زندانیست.

خلاصه بعد بمبارد و حملات تانک و توپ و زد و خوردی در داخل گارد... چه شد و چه نشد؟

چه هدایاتی از با داران خونخوار شان از بیرون رسید که همین جنرال امروز و تورن امام الدین در همان روز با کلاشکوف وارد اطاقی شد که خانواده شهید در یکنیم دایره بدور بزرگ خود در انتظار سرنوشت گرد شده بودند. نوازه کوچک ایشان سخنی داشت که جد خود را به تسلیم میخواند و این به تلقین دیگران بود که البته قابل تأمل است.

تورن نابکار ناگهان از دروازه درآمد و با لهجه مستهجنی و دهن آمیز محمد داود را به تسلیم دعوت کرد و آمرانه علاوه کرد که چه تسلیم شوی و چه نشوی همه کارها بما تعلق گرفته است و بدست ماست تو نیز خواسته و نخواستہ درین قطاری!

در همین نقطه عتاب و خطاب تورن، تفنگچه ای که در دست رئیس جمهور بود صدا کرد و برپازوی چپ تورن اصابت کرد با این جمله که "میر بروس های خاین تسلیم شوم یعنی وطن را تسلیم کنم؟!"

همان بود که تورن امام الدین قائل با آتشباری کلاشکوف در لحظه ای همه را بشمول همان کودک در آتش و خون کشید که لعنت خدای بر وی باد.

یکبار دیگر روسها و سگان شان واقعه ننگ آور ((کاترین بورگ)) را که در آن خانواده شاء و قترروس ((سزار)) را تا آخرین نطفه در لحظه ای سلاخی کردند... در ارگ کابل تکرار نمودند... چنانچه تره کی و نشرات قلبی و وقت فوری شیرین زبانی فرمودند که انقلاب ما ادامه همان انقلاب اکتوبر سرخ است اما تاریخ و حقیقت و نظرها و اندیشه و داوریهای مردان حق بالاخر نشان داد که همه اش دروغ توپکه، تخطئه و اغراض دامنشان دژخیم خصلت و دشمنان بشریت بوده که عالمی را در خون کشیدند تا خود بر دزله قدرت آیند... کنون فروپاسی و پایان آنهمه فریبکاریها را دنیا می بیند.

با این تفصیل دور نیست که این جنرال در پاداش چنان خیانتی و گناهی بدین سرعت پله های درجه را پیموده باشد و مانند دیگر آدم کشان بیوطن و بی پدر دگر جنرالها شده باشند که انشاء الله بسزای خود خواهند رسید.

امام الدین جنرال که نه دین دارد و نه دنیا و نه امام و نه ماموم است... نزدیک به یقین همین نامرد است که عدالت خداوند او را بدست مجاهدین گرفتار ساخته تا همدرین دنیا جزای عمل خود را که حق است ببیند.

بنده نظر بعلاقه خاصی که از نگاه اهمیت در چنین حوادث دارم... و چنین واقعات اجزای تاریخ با دلچسپیهایی که آنرا نوادر توان گفت شکل میدهد... درین باره تحقیقی کرده ام و منابع آن نیز اشخاص نزدیک بواقعه و داخل در ماجرا هستند. در اثری که بنام غزال در کابل به نظم آورده ام و همه رویدادهای اشغال را تا جاییکه دیده ام و توانسته ام در طی چند هزار بیت آورده ام که یکی زان یا دداشتهای مهم در آن نیز همین ماجراست. بعداً که معلوماتی در باره امام الدین کردم گفتند که در اردو است و ره صد ساله را می پیماید که یک شبه بدان برسد و حالا می شنوم که این فرومایه نیز جنرال شده. علاوه بعضی دوستان و برادران همفکر ما در کابل نیز بنام دیا دداشتهای و برداشتهای و "تجاوز روسها در افغانستان" و "دوره اشغال" و غیره نوشته ها این واقعه را برداشته اند که روزی شما بدان دسترسی حاصل کردنی هستید....

لطفاً تفیر آدرس ما را یادداشت نهانید

منكه با اين حوادث جان آزار دلگداز بصفت يك شاعر با حساسيت و تظاهرات و همچنان شاعرانه محسوس بوده ام. كودتاي دزدانه شور را زير عنوان ((هفت شور در آيينه ها)) با تمام جهاتي كه توانسته ام بدان برسم منظوم ساخته ام.

با اين نوشته عين آنرا تقديم مينمايم كه اگر لازمديدند در صفحات "آيينه افغانستان" بردارند و الا مصلحت را خود دانند. با تقديم احترامات. پشاور - يوسف آئينه

جان جهان

هفت شور در آيينه ها

وطن اي منبع فكر و خيال
ز هجرانگداز تو بنالم
بهار و دشت و دامانته قربان
گل و سرف و زمستانته قربان
عزيزان شهرکابل را بنام
ز هجرانش به آتش ميگدازم
خوشا آب و هواي قندهار
خوشا شاخ گل و باغ انار
زهرا ته هرچه گويم گفته ام کم
اگر از پير معرفش ننگفتم
فرايه هلمند و بادغيس و ارزگان
چخانسور و غناي کوه و دامان
مرا زابل فراموش نظر شد
که تا فکر و خيال من بسر شد
به غوراته غريبانش بنام
بتاريخ نياکانش بنام
شرغان فارغاب و بلخ نامدار
سمنگان کندز و بغلان و تخار
بدخشان را چه گويم پرزگان است
هر آنچه گفتم باشد در آن است
ز لوگر تا به کاپيسا و پروان
ز وردک تا به پکتیکا و باميان
ز غزني تا به لغمان و کنړها
ز پکتيا و ننگرهار زيبا
ز هر شهر و هنر گر ميکنم ياد
بجانم آتشي ميگردد ايجاد
کلوخ و سنگ ما مثل طلا است
تل خاک وطن چون کيميا است
جوانانش همه رزمنده با دلا
الهي دشمنش شرمنده با دلا
الهي قوم افغان زنده باشد
الهي ملک ما پاينده باشد
براي باخترى بهتر زجان است
وطن جان است وطن جان جهان است
(خليل الله باخترى) هامبورگ

رنجت در هزار چون خيل غراب
نقش پای روس در کابل نشست
عشوه و جالوي اين بدگوهران
تا بخود جنبيد "رهبر" دير بود
کودتاي (۷) هفت شور هفت کل
شد پلانش از "کرمن" سر برآه
پرده بردارم کنون زان قصد شوم
.....
بد کوتا و جمهوري نو
تا به پشت ميز کردی جا کند
گفتن و شنيدن و برخاستن
دام را از چند جا بر زد شکره
کشوري را رهبري پر آرزو
ني به تايح کنشش نظر
خفت روس در دانشخانه
.....
کفرانس "ياتا" وان شد
"روز دلت" و "چريل" تزکيت
ماجرای برلن، و برپ نگر
شرق وسطی تا کمر در خون دردن
هر کجا صادر کند روس انقلاب
در نيب و در فراز ماه و سال
مرده باد و زنده باد بي هدف
چو جبهه حسني هاي گرد سينيا
تا که "رهبر" را به "مکو" بردند
.....
سکوي زدي گداز ايسوي آب
عهد و پيمان جا بجا بست رکست
بر دازد او در يان تاب و توان
دور اين عشق ياسي بود زود
نقش افغان ولي روس بدل
جز نقد کل محمد در لکت سياه
تا چه سان روس گرفت اين مرز و بوم
.....
شد روان "داود" سوي "ماسکو"
عقد اين دوستي را واکند
مجلس و تريف شب آراستن
"بژري ژوف" تنگ ماند زره
بسته دل بر دعه هاي خام او
ني نه اسرار سياست با خبر
با کمونيزم شياطين ساخته
.....
بست در ياتا و در ياتاکشت
گشت مغبون از "يستالين" لعين
تا چه رفت از روس بر بوم و بر
سايه جاريست دروي جوی خون
مردمانش کشته و کشور خراب
کشور ما نيز برگرداند حال
هر که ناهمیده می زد کف بکف
بي محل انداختی بر جاسدا
پشت ميز کرد، در مجلس نشاند

الهام بخش شعر " طعن دوستان " .
نقشه‌ی روی جلد ائینه افغانستان .
مطلبه‌ی ائینه افغانستان جلور ویم
قرارداشت و نگاهم به نقشه‌ی افغان
ستان دوخته بود. ناخودآگاه گفتم
" از تو چه ساختند " و بیان شعر
شکل گرفت . با احترام
میرزمان الدین مطمح آسترالیا

طعن دوستان

بر سرت بسکه تاختند وطن
از تو آخر چه ساختند وطن
خون اولاد ریختند ترا
جگرت را گذاختند وطن
سوختند در آتش بیداد
با هم آنانکه ساختند وطن
زهر آمیختند آب ترا
تیغ بر جانت آختند وطن
بیتو هان دوستان به سیلی طعن
رخ ما را نواختند وطن
خا شنانت فروختند و عجب
سر و گردن فراختند وطن
گر نه بشناختند قدر ترا
قدر خود کی شناختند وطن
خاک ذلت سفرق بیخته اند
چاهلان که ساختند وطن
کهمارا استوار ستی
هر قدر بر تو تاختند وطن .

انتظار وطن

عزیزان این وطن سخت انتظار است !

بیا تا غمه را افسانه سازیم
بخود آئیم و از نو لانه سازیم
" بیا تا قدر یکدیگر بدانیم " .
همه افغانیم و افغان بمانیم
نه آن بیگانه مان از خود شمارد
نه افغان یکدیگر را دیده دارد
محبت ها ز دلها دور گشته
جراحت ها همه ناسور گشته
وفا و مهر و دلسوزی بمردم
ز دل بیرون شده گویی شده گم
چرا شد این چنین ای پنبه در گوش
تو افغانی مکن خود را فراموش
همه در خواب غفلت رفته بودند
بجز عیش و طرب نشنفته بودند
خدا (ج) و دین و مردم شد فراموش
مراحتی بود و جام می لب و نوش
بلی یکعه بی احساس و ره گم
تباه کردند ملک و مال مردم

باغبانی چون امیری بر سر
در ادراتند و یار کار با
نی سلیان و نی داری نمین
نی منم این جا گدای " ساحره " ؟
چفت پس این ناز و استکبار تو ؟
شل تیری از " کرملن " شد بدر
آمد دشت سوی میهن بسیار
بهر تودیع آمد آن پیر شیر
هر دو غرقه در غم بهم شدند

عاقبت در چه قند گم کرده راه

کودتای (هفت ثور) اندر عمل
در کتابی مرفوشت این در دهر
بر ملا کرد آنچه را بشنید و دید
در کتابی ثبت کرد این رویداد
یکسره از " روسیان " شد نگزید
سوی غربی را روان شد گریز
غرب و آزادی و راشد انتخاب
تا کند جلب ملک های کلان
لیک عمر هر دوسر کوتاه بود
دستی را پی نگیرد از پنج و نو
مجلس و دیدار مقصد یاب کرد

پیشتر " مسکو " خمر زین را ز گشت
" رفعتی " یک نقل آنرا در ر بود
" رفعتی " و بسته کج " لین " .
کا، ج ، ب بردت و تا مسکو برد
از کرملن گشت مادرا " هفت ثور "

گفت : " پرفرینوف " در روز آخر
" کاین مشاور ما ز امریکا چرا ؟
گفت : " داووشسکی " ای کرکشی
نی ترا " کابل " بود مستمر
نیت این آزاده کان اقمارتو
با غضب آن جلسه را نامرده سر
تا بمیدان هوایی برق دار
" پرفرینوف " کینه و آن کرک پر
هر دو ناراضی جدا از هم شدند

آن فکر راه و این در فکر جا

در سقوط رهبر و اصل عمل
" غوثی " دانا سیاستمدار
عضو مجلس بود، در گفت و شنید
اهرچه " بهرو " ؟ " بت غوثی " کشاد
الغرض داود چون " کابل " رسید
بهر کشتبان سیاست شد دگر
از کونسی برآمد با شتاب
شد سوی تهران " نماینده " روان
و عده های " شاه " خاطر خوا بود
رفت " رهبر " سوی " پاکشت " به دو
با " سعودی " نیز فتح باب کرد

چون به کابل زمین سفر با برگشت
آنچه در بین سران گذشته بود
ترجمان و منشی " رهبر " چنین
آن درق را به " بیک " در پرد
کودتا و قتل " رهبر " بهم به نور

فریب عیش و جاه و چوکی خوردند
همه اوصاف خود از یاد بردند
ز رخسار وطن گردی نه شستند
بدامانش هزاران لکه بستند
همین صفت عنبران را پیش کردند
ولی اجرا مرام خویش کردند
بخون مردمان پیمان نمودند
پی ویرانی افغان نمودند
مسلط شد بلا و رنج بگهار
میه شد روز مردم چون شب تار
به ظاهر کومک همایگان بود
بیاری نمک پروردگان بود
به تسلیم وطن اقدام کردند
باین اقدام خود بدنام کردند
به شب ناگه بحمله دست بردند
ز کابل هرچه بود و هست بردند
مسیر فرمان آقایی کشیدند
پکا یک را بر مویایی کشیدند
وطن در کام خرس قطبی افتاد
ولیکن خرس هم در قطی افتاد
به دنیا شوره و شرمنده گشتند
ز کهسار وطن درمانده گشتند
بسی دود از نهاد شان برآمد
به رو خوردند و داد شان برآمد
ندانستند که در هر بیشه خفته
پلنگ آما یکی افغان نهفته
بلی این آرمینای کبیر است
که پامیرش بدنیای بی نظیر است
عقابش تیز سال و تیز چنگ است
جوانش حیر رزم همچون پلنگ است
بدان این کشور افغانستان است
به تاریخ ملل هم قهرمان است
به فضل خالق و نیروی مردم
برانندند اجنبی شد گورشان گم
گلستان وطن ویران ز کین است
بخون نو جوانانش عجب است
جهنم شعله را در هر ولاست
ز بمباران و راکت ها قیامت
برنگ لاله اندر دشت و دامان
ز خون نو جوانان شد چراغان
فغان مادران داغ دیده
ز اشک و آه بر گردون رسیده
بگو تا کی وطنداران بمیرند
که خود بیگانگان زان بهره گیرند
همه طفلان ز عرفان بی نصیبند
همه نو باوه گان اندر لهیبند
ندارد اجنبی پاک من و تو
قسم بر میهن پاک من و تو

عاداتی چند شد صورت پذیر
کشف شد صد بتن آتشزده
شهر پر آوازه و غوغا و شور
با بدایات کیسار و مشیر
رشته اش هم در کف بادار
نکر هر دو برخلاف راهبر
دقرو دیوان و میزدفش و خت
"فط موت" و هوش و گوش این خا
در میان قتها دشمن دور و پیش
بسکه جاسوسی براه انداختند
سکوی را نوکر حلقه به گوش
وانگهی فعال و عضو حزب خلق

با بیان و نطق و چندین سرگشت
زیر و بم در ساز و در آواز کرد
لیک سطر نیماز داند کار پیل
جام "رهبر" پر شد از صبر و سلب
در "نظارت خانه" آورد و گذاشت
از نظر در دور و ناگه دیدل ۹۹۹۹
در سیات مانده گنگ و لا جواب
آن حنفی الله "این" در سپناه
تا "و تجارتش" فرستاد از مقرر
هم بدایت های "پوزانوف" ۱۱
زی "پل چرخ" و "بگرام" هر چند ۱۲
نیمب دیدار با یاران نمود
مرد کوتا و آگاه خودش
خاین و جاسوس "خلقی" در ستا
برق خون از پمچرخ فراخت
گارد خاین حلقه برگردش نگذ
کاین کونست دغل را حیت کار؟
سعی و اسیدی که اخر شد بباد
هرمان کابل مسکو پرست

پیش از آن در طی ایام اخیر
۱. از زمان خان و جواد دیکده
۲. "خرم" و خیبر بکشان شدت و
خود سرانه کارهای بس خطر
دور از چشمان "رهبر" بار
می شدی اجراء و "بالا" بخبر
خواجگاه و غلت و شتاب و خت
بر شمر دزدی نفس کسان
مختصر جمهوری غافل ز خویش
"ارک" شاهي را کرملن ساختند
حزب "خلق" خاین میهن فروش
هر یکی قلاده "سکو" به خلق

فاتحه گردانی "خیبر" گذشت
"خلق" و پرچم "کوس" و کرنا ساز کرد
بر حکومت بست تهمت بدلیل
یکسره تبلیغ و تحریب و فریب
مردان حزب را در بازداشت
نقطه مرز این طرز عمل
جلوه ایست شل آب اما سراب
شد نظم بند "هفت کل" اما کلاه
ادقوا مده را نوشت و با سپر
در کوتا رای برزینوف را
در محل جبروت و تنظیمش نمود
تا نشد کارش تمام آزاد بود
بند و توقیفش به دلخواه خودش
دستگاه نظم داودی بخواب
رای فردای که کوتا به تاخت
هیئت دولت درون ارک بند
ساده دل داود را شد آشکار
شاید او را آمد از پیشینه یاد
از "خردشف" تا برزینوف پست

دید، کاین باطلاست، بار اوست
خاندان را با خودش قربان نمود

در وطن این ماجرا، بیمار اوست
سپه خود را اینچنین جبران نمود

بر که با این روسایان یار شد
روزگار شرق یورپ را نگر
مهر و کیوبا و انگولا چه کرد؟
از کمونیزم انقلاب و ترک و خون
دام ابلیسی گرفتن می تند
بسکه این بیخبر تان، نامردمند

میخمش بر باد و خود بردار شد
آسیای مرکزی نزدیکتر
خاک را در آجهای گرم و سرد
بردگی و فاقه می آید بدون
میتشد رام، ناگر انگند
گرگ آذخوار بی چنگ و دند

تنگ انسان بود "ایوان" مخوف
جهد غداران و بدخواه بشر

عار تاریخ آمد از رمانیوف
آن پسر راکت و این جدوید

انقلاب ماه اکتوبر رسید
خون و آتش در جهان افتد
بندگان را دور کردند از زمین
نسل را پاک کردند از زمین
شد دیکتاتور لنین علم خامس
آیده لوتزی سکونت ظلم
بنجه انگنده اختاپوط وار
از تواریشان، بخون آلود چید
با دروغ و عشوه و خواب آوری
ملتی را مثل اشتر با چهار
لیک این شت زامداران تخت
راحت عیش و محفل مفت شان
از تنعم هر چه تو گردد پدید
یا به نیویورک و به برلین و به رم
هر سفری از ره خوشخدمتی
تخم و بدیه زهر جنس جمیل
تدرت هر کار مندی مدح و ثوت آ
پشت پرده با مهارت سال
دورخ خود را بهشتی جازندند
در لباس دوستی اهرمند

دور حزب ملحد و کافر رسید
وز زمین ما جهنم ساختند
حق کجا و بائکانین باطل کجا؟
بازبان و دانش تاریخ و دین
مذهب مادی نقطه راه خلاص
نیست جز اوبار و استشار شوم
غاصبی برگرفته ملت سوار
زورمند و یک سرگردون بلند
از مساوات و عدالت پروری
می کشد هر جاکه خواهد در قطار
زندگی را کرده فرعون دست
هر دم زیانکاری جفت شان
لندن و پاریس یاد را درید
در جهان پیدا و پنهان به خم
بهر تسکین رجال دولتی
تا کرملن بایدش کردن گسیل
دنه لرزان پایه و بدولت آ
بود پنهان حال، سوال
وز کمونستی، هزار آوا زدند
نوع انسانها، طبعی دشمنند

کجا شد هموطن آن سوز و مازت
کجا رفت آن شهادت ها و نازت
چو اجدادت حماسه آفرینی
تو آخر زاده این سرزمینی
تو شهبازی و پروازت بلند است
تمام کوهسارت چون پیرند است
کجا دشمن توان مسکن گزیند
که دوزخ را بچشم خونده بیند
ندارد این وطن برداشت اغیار
گواه ما است در تاریخ بسیار
چند پشتون و بلوچ و قوم اوزبک
قزلباش و هزاره ترک و تاجک
همه مردم بجان ایثار کردند
بلی تاریخ را تکرار کردند
وطن از ملت افغان ستان است
همه مردم گلی زان گلستان است
درین دنیای بی پنهان کرانه
ندیدم یک مسافر جاودانه
همه تک ازین کاروانسرا رفت
نشد معلوم کافر در کجا رفت؟
چرا خود را تو خاک غیر سازی؟
بدامان وطن مدفن نسازی
کنون باید که دور هم بیاییم
بدون امتیاز از در در آئیم
به احیای وطن پییمان به بندیم
ولی این عهد با یزدان به بندیم
که تا این رنجها پایان پذیرد
جراحات وطن درمان پذیرد
ز دلهای شکسته سوز آریم
باین نا سوز ها مرهم گذاریم
ز خون های شهیدان رنگ سازیم
بجای اشک ها لبخند سازیم
ز خود خواهی و خود سازی گریزیم
بجای کین و نفرت مهر ورزیم
ز تنهایی که پسر درد است بر آئیم
به گرد شمع در محفل در آئیم
کز الطاف و محبت ها نشان نیست
تو گویی زنده این قوم در جهان نیست
گذشته کی دیگر ممکن شود باز
بفکر حال باش فردا کن اغماز
خدا را همی کاین وقت کار است
عزیزان این وطن سخت انتظار است
بیاری خدا (ج) و سوزش دل
گلستان گردد آ خر ملک (واصل)
الهی! نفاق و کینه از ما دور فرما
به لطفت این دعا منظور فرما
(آمین یا رب العالمین)

از طبع آقای دکتر غلام سرور واصل
نوازه مرحوم واصل گابلی شاعر معروف

اینکه افغانستان در شماره ۱۸-۱۹ مسافرت هیات نظامی بما سکورا اسودو تشریفاتی خوانده بود. اینک وقتی این شماره در مطبعه بود خیر افتسم که دانشمند افغانی محترم دکتر عبدالصمد حامد نیز در تحلیلی که توسط رسانه های رادیویی نشر شده سفر هیات تنظیمی بما سکورا را لزوم خوانده و اعلامه مشترک را فاقد منافع علیای افغانستان یافته بلکه مانه چهارم را ضرر افغانستان تشخیص داده اند. همبطور نامه یی از فرانسه از جناب دکتور سدهاشم عاقد امروز (۸ دسامبر) رسید که مجله زیر طبع بود. دانشمند موصوف نیز اعلامیه مشترک را تکرار مطالب گفته شده تشخیص داده و علاوه نموده اند که در حالیکه اتحاد شوروی بهم در سایر رهایی اسیران جنگی خود میباشد و همکاری و موافقت هیات تنظیمی را نیز حاصل نموده، لکن هیات تنظیمی را جمع با اسیران افغانی در خاک شوروی و آنها یککه هنوز هم مفقود الاثر میباشد، هیچنوع اقدامی نگرفته بلکه موضوع اسیران را یکجانبه و طبق خواسته روسها پذیرفته است. در زمینه مسافرت هیات بما سکورا تشریفات دودانشمند بهر طرف نظر مای آینه افغانستان که در این شماره نشر شده یکسان میباشد. یعنی دولت شوروی بدین مقصود نیست بلکه در این مقصود نیست.

حب الوطن
بنوم زخردی بنجامه در دست
سر دلانه سپیان برده دست

بنجامه زان بختی گزید
سپیکم چون از کین چید

پر خنده بر گریه ام زد که بان
وطن داری آموز از مایان
مهر خنده مهر خنده

از رازق «فانی»
تابستان ۱۹۹۱ - کلیفورنیا

سنگدل

هندو کشر بزرگ،

حماسه آفرین کهنال روزگار!
پیشتر سفید و بلندت خجالتهم.

پیر من تو رقص شیاطین به پا دمن،
رقصم به بزم سبز گناهان زرد موی.
نفرین بمن

که سنگدل و
بی شحاتم...

ما کین را خایه آمد بهمروس

من به کاخ «مالیه» در چاشنگ
تاکم را کار جمهوری هدف
بسته با فولاد و آهن سنگری
دیگران زیر جلو، چون باد است
خون و آتش بود جنگ مرگبار

پشته از کشته انگشت آشکار
بر ژنوف او را چون کوه خندانید
کرد بیرون آن کهن کار دخل
گام دیگر بود، بر حسب پلان
مگرک و شک را معتمد بردن کرد
در میان آتش و در سیل خون
پخته کرد آخر بنام انقلاب
از کمرلن جوی، چون آب سیل
ذبح سلخ از گشته بحساب
کس نه کشت ایسان هزاران دینار
کشته و با خاک و خون شد خمیر
مزم بود و انفجار و قتل عام
سرحد ازقن بریر غل درون
شهر را با ترسانش شد تباه
چشم بر در ب کمرلن دخته
ناگهان بیرون برآمد از نقاب
خوانده شد از ریشه و از اججش
رویداد کودتای باد سگر د
هست تیاریج جهان بهتر گواه
انقلابی ترکجا آید بیرون؟
قهرمان پیشرو حبلاد است
قریه و دهپاره یکسر خاکدان
سوی پاکستان قطار مردوزن
نمره (الله اکبر) در فکند

هفت ثور و کودتا بادست روی

در دسندی گفت: ز آن روزی
دیدم آنجا تاکم با بستند صف
بر سر هر تاکم یک دوس نفری
شد یقین که صادرات مکتوب است
حاصل این کودتای نابکار

«صدر» شاگرد و «رئیس» آموزگار
کودتا داود را بالا کشید
«هفت ثور» قابلی را از فعل
بهر بلع کشور آزادگان
هر چه را آن رشته بود این پیکر کرد
کوتس و کرنا بر شد و غوغا فردن
کودتای خام را با آب و تاب
انقلاب و کودتای زین قبیل
آفتد حیه این در آن دور خراب
در جهان از مرغ و ماهی در کار
کز جوان و پیر و طفل سینه گیر
روز را پیسته تا هنگام شام
جوی و جسر پر شد در این آشوب خون
بمخبر، گمنام و بجزیم و حسان
این دو حبلاد وطن بغروخته
حزب کذاب و مرام انقلاب
«هفت ثور» و گاو بان مقصدش
کاملی مردی چنین تعبیر کرد:
مگر بود این انقلابت خیر خواه
«غیر آیتلا» و «چکیز» و «نرون»
مگر جهان سوزی و خونخواری روست
شهر و کشور عرصه مبارزمان
ناگهان هجرت گزیدند از وطن
شد علم هر جا مجاهد را بلند

نیسان و خزان

محترم فتح محمد منتظر

گویند به ماتمکده، مبین خوبان
در مهد وفا و شرف و غیرت و ایمان
در مبین آن ملت گمکرده عزیزان
آنجا که بود مشهد پاکیزه دلیران

تاراج جفا شد چمن و باغ و گلستان
گوشی که ویا آمده یا آفت و طوفان
آنجا که نمادست بجز دیده، گریان
درد است و دریغ است در آن خطه فراوان

در نوحه فتاده همه مرغان نواخوان
در مویه همه مردم و موی است پریشان
آنجا که ز هر نره، آن میدمد حرمان
گردیده سما تا سمک افسرده و حیران

آغشته بخون شد کمر و کوه و بیابان
از سبزه و از لاله کفن کرد شهیدان
آنجا که گل و یاسمن و لاله، خندان
پامال خزان گشته و آزرده، دوران

یعنی به عزا خانه یک ملت ویران
آوازه، گلگشت بهار آمد و نیمان
نیسان و خزان هر دو که دیدست بیکان
اینسان که بهار آمده در کشور افغان

هر چند بهاران وطن رشک جستان است
ای وای که جندیت در آنجا نه چنان است
خون میچکد از خنجره بلبل آن باغ
از جویه هر باغچه خونابه روان است

بستان و گلستان همه شد مدفن خوبان
در هر دمن و پشته بسی کشته نهان است
هر لاله، نو رسته، آن قلب عزیزیت
داغ وطن اندر دل آن لاله عیان است

هر پندک نشگفته بهر شاخه، نورس
غمنامه، سر بسته، یک عشق جوان است
پامال مکن سبزه گلک دشت وطن را
کان سبزه خط نورس یک سرو روان است

تا ظالم و خاین نشده نادم و خایف
هر نرگس آن غمکده چشمی نگران است
بیهوده چه پرسی که چه بودست وجه شدیاز
چیزیکه عیان است چه حاجت به بیان است

زور آور هر ازمنه محکوم زیونیست
این اصل فراورده، تاریخ جهان است
چون (منتظر) هر کس که اسیری نه پسندد
وارسته ز پیمان و پیمان شکنانست

(فتح محمد منتظر آسمایی)

نگ و کوه گوی که شیر ز برادر
با "مجاهد" شد عنان اندر عنان
برق داس و چکش خشم ساختند
مبین کهنزادگان "آریا"

تیره و آلوده زمین دیوان فاس
خانمان بجزمت و بی اصل و نام
نی پسر با مادر و خواهر قرین
در کونیزم بود بی اعتبار

"المقنع" بود و خرم، بدین
طرف تریاک دگر بیرون کشید
داشت مدنی رنگ در هر تاریش
این زمان با جادوی هر دل پذیر

با تر و نشریه و چاپ کتاب
بازار دجز کونست خوف
آز تولید، هر فرد بشر
آدمیت هرزه گردید و زبون

جزو فبریک است و کمزوزین
بصدا و بی نشان و مضمحل

تا پیاده شد به کابل هفت ثور
خوس قطبی در خم "تاوای" شد
هر دو داغ بندگی نقش حسین
مادری هرگز نمی زاید پسر

در عوف سیم سیه انداختند
شاهد این حقیقت بود و هست
خفته در هر پشته اش مدثر ز شیر

وز نبرد فارس با یونانیان
بود، در بندان، میل چون همیم
نیم میونی سپه انگشتند
بشتر نتوان گذشت و حمل کرد

شل بر آنجا گجهان کسام

باسلاح دین و ایمان در جهاد
زان پس مرد و زن و پیر و جوان
هفت ثور هفت محرم ساختند
حیف خاک پاک مردان خند

همیرند و آمو و نیلاد صاف
بی پدر چون استر و زاد حرام
نی برادر با برادر همنشین
صله، رحم و روابط با تبار

۱۸ "مزدک" و "مانی" مردودین
۱۹ مارکس و انگلس و لینن از بی رسید
محمد "صباح" با بنگ و حشیش
۲۰ مغز شویان کونست شریر

با مرام و با هدف و در نصاب
کتاب و آموزش و درک و فایده
بهره گیری از بشر چون جاسوز
در بلاد روس و دنیای کون

شکر الله و دور از فیض دین
آید و میرد چو کرمی زیر محمل

کرد این گروه مدلهای بار دو
روس با افغانیان سر شاخ شد
بر سریر آمد "تره کی" و این
شل این بغیران بی پدر

خان را با حساندان بغر و خند
یک تایخ وطن را هر کست
نیت خالی از شجاعان دلیر

قصای آرم ز تایخ جهان
تنگ "مارتن" در آن جنگ عظیم
۲۱ فرسیان از زیر و بالا ریختند
یک زان تنگ خطر جز یکدور

۲۲ شاه اسپارتی "یونیدیس" نام

با کرده سه صد، از زندگان
پاری جنگا دران مثل پنگ
شد تلف سردار و سرمازان بسی
عاقبت بغیرتی، میهن فروش
نام او "امیا تیس" نامرد قوم
شب زیره برد، دشمن را نهان
تنگ و تنگ دران بازی سر
پایداری کرد، تا آخر زمان
حسایا گر بگذری زان تنگنا
گفته سردار را در وقت مرگ
"هموطن گر بگذری زین رانگ
"کاین" لیونید "باسه صد مردان تو
زنده باد" اسپارت "اگر آمده ایم

بست ره را بر سپا "جاودا"
تن به تن آویختی برنگ جنگ
پاری گردان بدون پاری
راذه از درگاه "هرا" و زینش
زر گرفت از خصم و هم در در قوم
داد سرکوب "لیونید" را نشان
هر سپارتی با یکی سنگین تر
و انهمه در پای تنگ دار جان
لوحه سنگی کرده اند آنها با
نقش مینی روی آن سنگینه برگ
رو به "اسپارت" نگوا خارج جنگ
کشته شد یکروز در میدان تو
اقتدار حساب و دانی برده ایم

از "هری" در خط سیر "قدما"
فارباب "و" بلج "و" غلم "و" بایا
تنگه "و" رد چو "مارتن" بسی
گر فیا تیس "و" بدوش عرضه کرد
هر "مجله" یک "لیونید" خاسته

"لوگر" و اطراف آن "تنگبار"
"نجشیر" و "کابل" و "کجه انسان"
نارسا اینجا بر هر که گسی
نیت بی "لیونیدوس" این خاک
صد "مارتن" در وطن آراسته

بهفت ثور و کودتای نیم خام
چوب "بهفت ثور" را "مسکاد" خورد
هفت بهفت ثور در روس و کودتا
یادگار "بدر" باشد این لوا

انقلاب اما بنام و سبب دام
بهفت ثورش را هم آخرگاه خورد
بیرق سبز مجاهد شد با
آن به "جایلتا" رسید این کجا؟

پشاور - یوسف آینه

توضیح :

- ۱ - هفت کل: عبارت از بهفت تن ایادی روسها بودند که اتفاقاً همه کل و گزیده و داغ سر شریف داشتند.
- ۲ - گدای سامره: در زمان های غلغله، وقتی اینجا را متوشتا عوض بغداد پایتخت ساختند، گدای سامره از لحاظ نراحت مردم معروف و بالاخره مثل شدند.

۱ - وطنجیل: یکی از دایم الوزراء که حکایت در گفتنا بود و تامله کوتا به در قوایی بخیر از "سیر امین" دریافت کرد و آنها را به جرس در آورد

۲ - بیوف: بهای دختر یک کزینت ملت در یک
۳ - نائید: "محمد تقی" جان برادر محمد داود خان بود.
۴ - شاه: همان رضاشاه محرمی باشد.
۵ - رفعتی: کسی تر جهان و نشر محمد داود خان در سمرقند بود.

۱۱ - بیملانوف: سفیر روسها در کابل که تمام ماجرا را زیر نظر داشت.

۶ - نجیب: مخفی کار، بی است.
۷ - زبان خالص: توریست نزدیک کابل.

۱۲ - بلجینی و کلام: همان سخن تو و سیدان همان است که با جنگی در روز کودتای هفت ثور از آنها جدا نکرد و اگر یکدیگر کوید.

۸ - زعمان خالص: توریست نزدیک کابل.
۹ - خنجر و خنجر: "اولی دزیر بلان در دوره داود خان کور آن وزارت ترور شد و دومی از سران کونست

۱۳ - ایمان مخوف: یکی از شاهان خوشنور و آگوش گزیده های درس بود که حتی مو بهر خود را بست خود گشت.

۹ - کور آن وزارت ترور شد و دومی از سران کونست که او را هم ترور کردند.

ای خاطرات گمشده!

ای خاطرات گمشده کودکی من!
زیبا پرزده قفس زندگانی ام!
ای جوی با دقایق خیالات رفته ام!
ای آب و تاب ریشه نخل جوانی ام...

ای خاطرات گمشده کودکی من!
ای خانه ها و روزنه ها، کوچه باغها!
ای سیمها و پنجره ها، درب و بامها...
ای قصه های عشق من و نام دلبران!
ای لحظه های گمشده در چرخ زمان!
ای سایه های خفته به آغوش شماها...!

ای خاطرات کودکی و نوجوانی ام!
ای روشنی چشم من و چشم روشنم!
شب تاسخ شسته، اگر دورم از دیار،
شادم که خفته ای تو به آغوش میهنم...!
اکتوبر ۱۹۹۱ - کلفورنیا
اقبال رهبر توخی

بدنبال مشاعره ضیاء قاریزاده و سیمین بهاء

وقتیکه دنیا بیوایت بقا شود
وقتیکه دالرعزیز و هوا شود
وقتیکه ناله یتیم ز جور گردون
رسد بگوش ولی بی بها شود
وقتیکه چال و نبرنگ، تزویر و فریب
ترا معما به خلد و بقا شود
اینست سوکت و شاهان مقام تو
وقتیکه مردم به سوگ و نوا شود
بگذار ای ضیاء و سیمین خوش سخن
تا مردم ظالم بدرد مبتلا شود...
(میرمحمد هاجر انصاری از مدنی)

۱۴ - رومانیوف : خاندان شامریل از کودتا اکتوبر در روسی

بودند .

۱۵ - تواریش : عنوان بعد از انقلاب که کمونت ها به یکدیگر خطاب

می کردند .

۱۶ - مدروشاگرد : ترمه کی داین بود که بنام استاد و شاگرد

وفا دار در بانیه ها، می آوردند .

۱۷ - آیتلا و جنگیز و نرون : ستن دشمنان بشریت و از سلاطین

معروف تاریخ اند که روسها از آنها نیز درین راه مسبق کردند .

۱۸ - مزدک و مانی و الفیخ و خیم دنیان : همان کمونت ها در دوره ها

دور در تاریخ اند که به سراسر تخریب و بدخواهی و کذب خود

رسیدند .

۱۹ - مارکس و انگلس : شاگرد و استاد کمونیسم که دنیا را فریاد

وتباه کردند .

۲۰ - " صباح : نیز از ملحدان اغواگر در عالم اسلام بود و از

هیچ جنایتی دریغ نکرد .

۲۱ - نادرخ : دره ای در بخشیر است که تلمر ها و بند ها و زرد آذانی

های ابر قدرت روس درین پناه سالها دوام داشت و

روس از همین جا شکت مفتضحانه کرد و قشون سرخ روپناه

شد .

۲۲ - " مسراتین " تنگه ای که در پورش پارس به یونان سخت

در آنجا، وطن دوستان مافع سپارتی پایداری کردند .

۲۳ - لئونیدس : شاه اشپارت بود که درین تنگه تارک با -

جنگان خود پایداری کرد .

۲۴ - سپاه جاودان : ده هزار نفری بودند که در جنگها صف

اول و مهجم قوای فارس را تشکیل می دادند و شکت

ناپذیر بودند .

۲۵ - هرا و نهویس : در رتب النوع مرد و زن طراز

اول یونان در زمانه های پیش میلاد بود .

۲۶ - افیالنیس : خابین ملی یونانی که در عیوض چند سکه فارسی با

را از راه مخفی به سر هموطنان، برد تا همه کشته شدند، نام آیمالس

کنون در قاهره سراسر، معادل خابین ملی ثبت می گردد .

۲۷ - جابلقا : حاشیت دنیا را در ادبیات کلاسیک می گفتند که در آنجا

زمین آخر می شد .

بیدل خود موسس یک مکتب خاص است 124

هموطنان من و دوستان ایرانی که پستی کلیات بیدل منطبقه ایران و مقدمه مهمم آن و نوشته آقای احسان الله کهگدای را میخوانند ملتفت میشوند که آقایان فروغی (ناشر - شایدموسه طباعتی باشد) و حسین آهی (مهمم) نام دانشمندان مرحوم خال محمد خسته و خلیل الله خلیلی را بهیث مصحح کلیات بیدل معضی مقاصد اغواگری روی جلد نشر کرده اند زیرا :

اول - چنانکه رسم است در مقدمه این اثر تقریظی از این دو دانشمند افغانی بمشاهده نمیرسد و نه در متن آن حواشی بنظر میخورد. حتی نام استاد خلیل الله خلیلی را بنحوی که در افغانستان رایج نیست خطاطی کرده اند - - تعویض کلمه (الله) با سه نقطه .

دوم - اگر این دیوان بیدل اقتباس یا رونوشت یا تجدید طبع " کلیات بیدل " باشد که به اهتمام مرحوم خال محمد خسته و مقدمه مرحوم خلیل الله خلیلی در چهار جلد نشر شده بود در آنها اصطلاحات بیدل دهلوی " و " گوینده سرزمین هند " وجود نداشته اینها را ناشر و مهمم ایرانی افزوده اند - البته هر ناشری در کشور خود میتواند اثری مطابق بذوق خود نشر کند - ولی امانت تجدید طبع مقتضی آنست تا توضیحی بهم میرسانند تا حق ناشر اول که آنها وزارت تعلیم و تربیت افغانستان است محفوظ میماند. کلیات بیدل در افغانستان با عناوین ذیل نشر شده که بالای هر کدام " د پوهنی وزارت " (وزارت معارف) و " د دارالتالیف ریاست " (ریاست دارالتالیف) و " کلیات ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل " مانند جلد اول خطاطی شده است :

دپوهنی وزارت

ددارالتالیف ریاست

جلد دوم

ترکیب نه ترجمه نه قصاصه قطعات، باعیات، ...

کلیات

تعداد نسخ

۳۰۰۰ جلد

د پوهنی مطبعه - سرمد - ۱۳۴۲

ابو المعانی میرزا عبدالقادر

جلد سوم

عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، محیط اعظم

بیدل

تعداد طبع

۳۰۰۰ جلد

د پوهنی مطبعه - دلو - ۱۳۴۲

جلد اول

جلد چهارم

چهار عنصر، رقعات، نکات

غزلیات

تعداد طبع

۳۰۰۰ جلد

د پوهنی مطبعه - اسد - ۱۳۴۱

۱۳۴۴

یادداشت: قرار بود این تعالیه بخارگشته حرای نقد لغات حسین آهی و معالیه لکهای نشر خود وی ملت جای مانع آن گردد. اینک بدینال همان بحث نشر میگردد.

دوم - نقدی که آقای حسین آهی در ۲۳ صفحه فراهم آورده - با ستثنی پانزده سطر صفحه ۱۴ و چارده سطر اول صفحه ۱۵ (که بخط سیاه نشانی شده) - دیگر همه نقل قبول از دانشمندان متقدم و متاخر و منتخباتی از غزلیات بیدل است که با اصول نقد ادبی معاصر "نقد" پنداشته نمیشود. علاوه بر این استنتاجهای او معلوم است که این مهمتم نه بیدل شناس است نه سبک شناس نه آشنا بمکتب هند و خصوصیات آن و نه بلد بزبان دری افغانستان. و درست گفته که "نه مرد تحقیق است و نه اهل زبان و شعر..." پس در چاشنیکه میگوید "نگارنده در هنگام تصحیح اغلاط مطبعی دیوان بیدل..." هرچاشنیکه او بزعم خود "تصحیح" پنداشته در واقعیت (خطا) کرده خواهد بود - شگفت آور نیست که دانشمند احسان الله کهگدای (۱) ملتفت گردیده که "در حالیکه مقدمه مطول چند صفحه ای و نقدهای ادبی اساتید سخن و دانشمندان را یک قلم برداشته و آنچه باقیمانده آنرا هم با اغلاط تعمیدی و انحرافات لفظی و جمله بندی های ناموزون و بی محتوا پیوند زده..."

نه صفحه ۱۵ اخیر این نقد (از سطر اخیر صفحه ۱۵ تا اخیر صفحه ۲۳) تقریظی است بقلم دانشمند افغانی داکتر عارف پژمان که قبلا در افغانستان نوشته و در یکی از مجلات (اغلب مجله ادب ارگان رسمی دانشکده ادبیات دانشگاه کابل) نشر شده بود. ولی آقای مهمتم ناشر افغانی این مقاله را با دداشت نغرموده در صفحه ۱۸ به "گوهر سال ۵ - ص ۷۱۱" حواله میدهند و چنین وانمود میسازند که گویند نقد داکتر پژمان همانجا ختم شده باشد. در حالیکه مطالب متباقی تا اخیر صفحه ۲۳ نیز از داکتر پژمان میباشد که سالها پیش در یک مقاله در افغانستان نشر گردیده بود و این نویسنده آنرا خوانده است.

آقای حسین آهی در چارده سطر اول صفحه ۱۵ با ساس معیارهای سست و ساخته خودشان "شیوه بیان" (بیدل) را "ضعیف و نارسا" میخوانند و بیت ذیل را بحیث اعتراف بیدل "به یکتایی مولانا ماثب" مثال میزنند:

دعوی آسان کرد بیدل نزد موزونان هند مصرع چندی فراهم کردن و "ماثب" شدن. (بیدل) ولی این استنتاج نابلدی وی را با زبان بیدل نشان میدهد، چونکه معنی بیت مذکور معکوس ادعای او را بکرمی اثبات می نشاند. شخص آشنا بزبان دری این بیت را چنین معنی میکند:

بیدل نزاع بین دانشمندان هند را حل کرد - هرکسی چند مصراع فارسی کند ماثب شده میخوانند. و این کنایه ایست (البته از زبان بیدل) در چگونگی کیفیت شعر و مقام ماثب اصفهانی در نزد وی. ازین بر می آید که در عصر (بیدل) که یک نسل بعد از ماثب است هنوز هم ماثب در سرزمین هند مقام ارجمند داشته ولی بغضوی بیت فوق (بیدل) با و تن نمیدهد، چنانکه ماثب ب (کلیم) در نزاع بوده.

سوم - آنچه گفتیم به آن معنی نیست که ماثب اصفهانی نزد مردم ادب پرور افغان مقام ارجمند نداشته است، هیچ افغانی را سراغ نمیتوانید که در تنزیل مقام ماثب قلم را آلوده ساخته باشد، برعکس افاده های صوفیانه و ابیات نغز ماثب خصوصا قصیده او در وصف کابل ثبت دلهاست و در آسمان درخشان مکتب هند برای احمیت زهره را قایلند، چنانکه بیدل را خورشید این آسمان خوانند. یا اینکه در کشور فرهنگ پرور ایران برادر سبک شناسان، پژوهشگران و استادان ادب کم است. نخیر، ایران برادر غنیست از دانشمندان ادب و سخنوران و نقادان که هر آئینه بیخاطهای کار آقای حسین آهی متوجه شده خواهند بود. وی در مقدمه مرتبه خود با ارتباط مقام ماثب در ادب فارسی جابجا از مکتبی بنام "اصفهانی" یاد میکند.

هرمان ایته در "تاریخ ادبیات فارسی" ترجمه دکتر رضا زاده شفق (بنگاه نشر ترجمه و کتاب - تهران ۱۳۵۱) آورده است که "وی بسال ۱۰۱۲ تولد یافت و در ۱۰۷۸ درگذشت. او را بدلالی در ردیف گویندگان هندی نیز می شمارند زیرا همانطور که در گذشته مذکور افتاد سالهایی بدربار شاه جهان و سالهایی هم در کشمیر گذراند..." (ص ۱۹۹)

شادروان دکتر محمود افشار یزدی در جلد اول "افغان نامه" گفتاری و هفتم را "سخنی در باره" ماثب و توقف او در کابل و هندوستان "اختصاص داده میگوید میرزا محمدعلی ماثب اصفهانی (متوفی ۱۶۷۷ م) متولد در تبریز در عنفوان شباب به هند رفت ولی آنطور که لازم بود مورد توجه شاه جهان قرار نگرفت بلکه قاصیدی در مدح ظفرخان تربتی حاکم کابلستان و کشمیر بگفت و توسط او بدربار شاه جهان معرفی شد "در حالیکه بعید بنظر میرسد شاعری بگویندگی ماثب مدت هفت سال در هند باشد بحضور پادشاهی معرفی بشود و قصیده ای در مدح او نگفته و خوانده باشد آنهم شاعری که مداح بوده و در مدح ظفرخان یکی از رجال همان پادشاه مدایح زیاد دارد... میان ماثب و کلیم رقابت بوده است زیرا

(۱) آقای احسان الله کهگدای فرزند فاضل و بیدل شناس نامدار افغانستان مرحوم حافظ نور محمدخان کهگدای میباشد که مرحوم استاد خلیل الله خلیلی در مقدمه یی بر کلیات بیدل (جلد اول) در باره "مرحومی چنین نگاشته است:

"علاوه بر آن بعضی غزلیات دیگر که در نسخه مطبوعه مطبعه صفدری نبود و در سایر نسخه های مطبوعه و مخطوطه و حتی در بیاض های دست نویس که تعداد آن از نود نسخه متجاوز میشود بنام میرزا بیدل ثبت شده بود و آنرا جانا بفاضل معاصر حافظ نور محمدخان کهگدای سرمنشی دربار ملوکانه در مدت چندین سال با زحمت فراوان جمع آورده و این خدمت عالی را ارمغان عالم ادب نموده بود، جابجا در دیوان گنجینه (ص ۲۸)

صائب شاعری بزرگتر از کلیم است ولی کلیم در هند ملك الشعرا است. حتی نوشته اند که روزی میان آنها منازعه شده و به سوی هم خنجر کشیده اند. اختلاف میان آنان از يك شعر صائب که اشاره به کلیمی (زبان) دارد و در زیر می آورم نیز بر می آید.

شوخی چشمی بین که میخواهد (کلیم) بی زبان
هر که چون من از ظفرخان یافت فیض تربیت
صاحبها تا چند دور از موکب اقبال تو
همتی بگمار تا این عندلیب بی نسوا
پیش شمع طور اظهار زبان دانی کند
میرسد گر در سخن دعوی حقانی کند
چهره رنگین صائب از اشک پشیمانی کند
بار دیگر در گلستان نوا خوانی کند

این قصیده را در هند در مدح ظفرخان حاکم کابل گفته است... بهر حال معلوم است که از هند دلتنگی، ناکام و ناراضی به اصفهان برگشته... (ص ۵۳۸)

از اشعار صائب که بعضی از آنها به سبک هندی است بر می آید که ظفرخان روش شاعری صائب را بسیار می پسندیده و او را بیش از پیش تشویق به (سبک هندی) می نموده است. این دلیل دیگری برای این است که سبک هندی (هر جا تولد شده باشد) پرورش بیشتر خود را در هند یافته است... (ص ۵۴۰)

صائب در عهد شاه عباس صفوی (۱۶۴۲ - ۶۶) با پیران برگشته و بمنصب ملك الشعرا پی رسیده است و در قصاید درباری خود به وصف ایران و مدح شاه صفوی و مذمت هند و هندیان گوید:

از رعیت پیشگان شاه آباد است هند
از برومندی قبا پوشند دهقانان تو
زینت ملك جهان را اهل ایران داده اند
شهریار هند را يك مشت عریان داده اند... (ص ۵۴۱)

بیتی از صائب که مسلماً در هند سروده و از هندوستان و "حریفانی" که طرز او را نمی پسندیده اند گله کرده است اینست:

چون به هندوستان گوارانیمت صائب طرزتو به که بفرستی به ایران نسخه اشعار را
اما روشن نیست که مقصودش از (طرز) کدام طرز است. اگر طرز هندی مقصود است که خیلی از غزلیات او این سبک را دارد نه سبک عراقی یا خراسانی و چرا در هند که آن سبک مرغوب بوده از آن او مطلوب نبوده است؟... (ص ۵۴۳)

ازین گزارش دانشمندان ایرانی بر می آید که (۱) سبکی بنام "اصفحانی" که آقای حسین آهی مدعی است زاده نخیل خود او میباشد اما البته سبک یا مکتب ادبی عراق و خراسان وجود داشته و شاعران تبریز و اصفهان در دوره های مختلف بیکی ازین دو مکتب پیرو بوده اند. (۲) دانشمندان ایران نیز بین سبک یا مکتب عراق، خراسان و هند سرحد و مشخصاتی قایل اند و صائب که معلوم است در سن جوانی به هندوستان رفته است خصوصیات و رموز سبک هند را در هندوستان تبارز داده و هدفش همانا جلب نظر شاه جهان بوده که به آن موفق نگردیده در حال شکست از حریفان خود به خدمت حاکم کابل درآمده که در اینجا قصیده معروف:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش که ناخن بردل گل میزند میزگان هر خارش

را سروده و مدتی بعد بر طبق مألوف خود ایران برگشته و بدربار شاه صفوی مداخلی تقدیم نموده و قربت و منصب یافته گویا سبک صائب در هندوستان سبک هندی بوده است.

و اما ولادت بیدل مصادف با سالها نیست که صائب بدربار صفوی ملك الشعرا شده است. کلام بیدل از جهان بینی و طرز تفکر نسل نو هندوستان نمایندگی میکند - نسلی که از مدیه گوئیهای پیشینیان دوری میگزیند و در جستجوی حقیقت و کشف اسرار خلقت میپردازد. از همینجاست که محمد اعظم شاه از بیدل مدحیه ای میخواهد و او خدمت حتی کشورش را ترك مینماید، از اوست:

دنیا اگر دهند نخیزم ز جای خویش من بسته ام حای قناعت بپای خویش

بی قناعت کیسه حرصت نخواهد پر شدن تا به کی چون مار می گردی شکم در آستین

تا در کف نیستی عنانم دادند از کشمکش جهان امانم دادند

تنم ز بند لباس تکلف آزاد است برهنگی بهرم خلعت خدا داد است

زر پرستی میکند دل را سیاه آخر این صفرا به سودا میرسد. (بیدل)

صائب عارف نیست، شاعر نیست بزرگ در جستجوی جاه و جلال و مقام و داشته ولی بیدل عارف است و نه تنها از صائب اقتضا نکرده بلکه جهان بینی متفاوت و بی در عرفان و تصوف پدید آورده است. پوهاند دکتر احمد جاوید استاد دانشگاه کابل میگوید: درباره این نکته که بیدل پیرو سبک هندی و از افراد شاخص این طرز و شیوه است باید افزود که در واقعیت امر ابوالمعانی بیدل خود مبتکر و موجد سبک تازه و انداز خاصی است که مختص و منحصر بخود اوست. درست است که اسلوب کلام او در مقام نکته پردازی، معنی یابی، عبارت آرای، نازکیالی، ترکیب بازی، نادره گوئی و مضمون آفرینی و بسا دقایق دیگر به سبک هندی نزدیک میشود اما باز هم از لحاظ آرایش و ویرایش لفظی، صنایع و

و بدایع شعری، علو و عمق معانی، تلمیح و تمثیل رمز و ایما و حتی مبالغه های مطبوع و بیان احساسات اغراق آمیز و جذبات کشور انگیز و دلپذیر و نحوه تازه گوئی و ادا که گاه گاه در عبارات ابهام و غموض پوشیده است و او را صاحب مکتب ویژه و ممتاز ساخته است. الفاظ کنایات و تعبیرات بیدل چنان پر بار و سرفراز از موج عاطفه و احساس وجد و هیجان است که گوئی بحری را در کوزه بی ریخته اند. عنصر و خمیر مایه سخن در دست این استاد ماهر و توانمند چون موم نرمش و آرامش یافته و برای پرورتن و بهیان دقیق ترین و لطیف ترین مفاهیم آماده گشته است.

طوفان طبع دریا بارش چون بحر بی ساحل در هر کف و موجی هزاران در دری بیرون ریخته و دفتر سخنش در هر خط و سطر خود صدها نکته باریک و اندیشه عمیق را گنجانیده است. انبوه ترکیب های لطیف و تازه، عبارت های دقیق و بدیع، کلمات رنگین و آهنگین، الفاظ دلنشین و ناز پرورده، نشانه طبع تابناک، دقت پسندی، سخن سنجی و قریحه سرشار اوست. ** (خراسان - اکادمی علوم کابل شماره ۲۱ - ص ۱۴-۱۵ - آشنایی با بیدل - شور ۱۳۶۴).

سوم - جابجا در سطور فوق سخن از سبک یا مکتب هند رفته و یک عده دوستان ایرانی نابلد به تاریخ ادب فارسی این مکتب را مهجور یا غیر مطبوع رقم میزنند، حتی زبان دری را " زبان فارسی افغانستان" و دارای تفاوت و اختلاف " با زبان امروز فارسی" میخوانند چنانکه آقای حسین آبی در یکجا آورده است " زبان فارسی افغانستان با همه اختلافی که با زبان امروز فارسی دارد... و این میرساند که وی از اصول ساختمان و دستور زبان یا الفبای زبانشناسی بی بهره میباشد زیرا تهذاب و ساختمان و دستور لهجه های ایرانی و افغانی یکی است و فقط در افاده صوتی تفاوت هایی وجود دارد به نحویکه در ایران صوت اول اکثر کلمات را با (ضمه یا پیش) ادا کنند مثلاً کلمات جان، نان، خان، دان، تهران و امثالهم هر کدام (جون، نون، خون، دون، تهرون) شوند و درین باب بین ادبا و شاعران افغان و ایران شوخیها و مطالبه ها رد و بدل شده است که یکی آن شوخی مرحوم سرورگویا اعتمادی است در محضر ادیبان ایران در کابل که شادروان رهی معیری نیز حاضر بود. گویا اعتمادی گفته بود:

زبان در ایران (زبون) شود - دکان در ایران (دو کون) شود

ولی اینچنین تفاوت های صوتی (که در لهجه تاجیکی به شکل دیگری مشهود است) در همه زبانهای جهان ما وجود داشته، در زبان انگلیسی چهار لهجه عمده (انگلیسی - امریکایی - استرالیایی - هندی) وجود دارد که هر کدام آن شامل فروعات منطوقی میباشد. و برخلاف تصور واهی آقای آبی، این تفاوت های صوتی اختلاف در زبان را موجب نشده ساختمان و دستور زبان دری (با داشتن لهجه منطوقی در افغانستان) و فارسی ایرانی (با داشتن لهجه های متفاوت منطوقی در سراسر ایران) و فارسی تاجیکی (با داشتن همان تعداد تفاوت های لهجوی) یکی است بطوریکه دری زبان افغانستان زبان مکتوب و زبان مکالمه فارسی زبان ایرانی و تاجیکی را میفهمد. دانشمندان ایرانی خصوصاً آنهاثیکه به افغانستان آمده بودند با این رموز آشنا بوده، ایکاش شادروان سعید نفیسی، ملک اشعرا بهار، استاد ناتل خانلری، رهی معیری و امثالهم حیات میداشتند تا آنچه را که درباره زبان دری بحث کانون فرهنگ فارسی در محضر افغانها گفته بودند، شمه آنرا به آقای آبی بازگو میکردند. و انگهی آقای آبی که نه افغانستان را دیده و نه هندوستان را و بیخبر از مراودات فرهنگی این دو سرزمین میباشد، قلم چاک تر دیگری در عالم تصور به محیط زیست بیدل میگذارد و او را نا آشنا بزبان دری معرفی مینماید، چنانکه گوید " و اساساً زبان او (مقصد بیدل است) با زبان فارسی متداول در افغانستان متفاوت است... " که این کفر است در قاموس یک فارسی زبان آشنا بزبان بیدل.

ما افغانها با طرز دید دانشمند شهیر ایران شادروان دکتر محمود افشار یزدی موافقیم که آنچه در هندوستان پدید آمد میراث مشترک هر دو ملت همکیش ایران و افغانستان است ولی چنانچه خود وی معترف است درین راه افغانها بیشتر سهمیم بوده اند، چونکه هندوستان را با راول سلطان غزنه محمود غزنوی گشود و فرهنگ فارسی و دین مبین اسلام با شمشیر او به هندوستان سرازیر شد. فرهنگ فارسی ممزوج با تصوف اسلامی در سرزمین پهناور هند مطبوع افتاد و سالها در بر گرفت که از آن مکتب هندی متولد شد. خراسان باستان (بشمول افغانستان امروزی) که خود مکتبی داشت، بحکم موقعیت جغرافیایی خود، از یکطرف با مکتب عراق و از جانب دیگر با مکتب هند داد و گرفت داشت و البته شرایط اجتماعی - سیاسی منطقه دست بهم داده مکتب هند را شگوفان ساخت که چگونگی آنرا از خامه توانای دانشمندان ایرانی میشنویم:

صاحب " افغان نامه " شادروان دکتر افشار یزدی (جلد اول - ص ۵۲۵) چنین آورده است:

" شاه جهان پادشاه معتبری بود و دربارش از لحاظ شعر و ادب فارسی درین عصر از دربار صفوی با رونقتر بود. سبک معروف به هندی در عصر این پادشاه به اوج خود رسید. شعرای بنامی مانند قدسی مشهدی، کلیم کاشانی یکی پس از دیگری ملک الشعرا دربار بودند. در عصر اوست که صاحب تبریزی به هند آمد و هفت سال در آن کشور بود... شاه جهان طرفدار شعر و ادب فارسی بود. در جلد اول کتاب شاه جهان نامه تالیف مورخ هندی او که با فارسی فصیح آن زمان نوشته (ص ۱۸۰) درباره وی چنین میخوانیم: آن خطه کشای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسی تکلم مینمایند و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است به آتش فارسی می افروزد و بعضی اوقات به هندی نژادان که

فهم شان فارس جولانگاه فارسی نتواند شد در اثنای حرف به محاوره هندی تیغ زبان را گوهر آمود (۱) میسازد. بر عکس چون صفویه توجه چندانی به زبان و ادب دری نداشتند بعضی از شعرای ایران به هند آمدند و مورد اعزاز بودند. زبان فارسی زبان رسمی دربار هند بود. این شاعران هند را وطن دوم دانسته و کشمیر را بواسطه شباهت آب و هوا و درختانش "ایران کوچک" مینامیدند.

شادروان دکتر یزدی در رونق "زبان دری در هندوستان و پاکستان" درگفتارهای ۷۵-۷۶-۷۷ و ۷۸ جلد سوم "افغان نامه" (ص ۱۱۷-۱۹۳) اطلاعات آموزنده ای فراهم آورده که درین مختصر نگنجد ولی ذکر آن بخاطر لازم افتاد که دانشمندان ایرانی آشنا بتاریخ ادب زبان دری حقایق را بی پرده گفته و میگویند خواندن اینطور واقعیت گوئیه دو ملت همکیش و همزبان ایران و افغانستان را بیشتر بهم نزدیک میسازد.

دانشمند دیگر ایرانی آقای دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی که مجموعه ای از کلام بیدل را بمنظور بررسی سبک هندی و شعر بیدل در اثری بعنوان "شاعر آینه ها" بدست نشر سربده (مؤسسه انتشارات آگاه-تهران ۱۳۶۶) سبک شناس و بیدل شناس است و بسیار آشنا بگذشته های زبان و ادب فارسی و ما از اثر وی برای نشان دادن بهبوطان خود که درین اواخر در ایران برادر زمینه های بررسی مکتب هند و آشنایی با بیدل رشد و انکشاف نموده و بیدل شناسانی مانند آقای دکتر کدکنی عرض وجود کرده اند نمونه هایی تقدیم خواهیم کرد.

آقای دکتر کدکنی میگوید "۱۰۰۰ از این روست که وقتی مساله گریز از ابتذال و اندیشه های ساده و عادی در شعر صفوی مطرح میشود گویندگان این دوره دیگر عناصر شعری را فراموش میکنند و بدینگونه شعری بحاصل می آید که از هیچگونه اعتدالی بهره مند نیست و روی همین اصل فقط خوانندگان همان عصر میتوانند از آن لذت ببرند خوانندگان عصری که جنبه خیال پردازی را تنها عنصر اصلی دو ساختمان شعر می پنداشته اند و با دگرگونی پسند جامعه شعرگویندگانی مانند بیدل که تمام کوشش آنان صرف اعجاب و ایجاد حیرت و سرگردانی برای خواننده است فراموش میشود و این خصوصیت در مورد بیدل کاملاً روشن است زیرا با دگرگون شدن فضای شعری ایران در دو قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم، بیدل در ایران فراموش میشود و حتی شاعرانی که اعتدال بیشتری در کارشان بوده (مانند صائب و کلیم) آنها نیز فراموش میشوند و چون این تغییر جو هنری و دگرگونی موازین پسند و دریافت زیبا شپهای شعری در افغانستان و تاجیکستان و هند و پاکستان مانند ایران نبوده است می بینیم که نفوذ بیدل در میان شعرای این سرزمینها و نیز مردم عادی این جوامع همچنان باقی است و چاهای متعدد دیوان کامل او ویا منتخباتش در تاشکند و کابل و شهرهای مختلف هند منتشر شده است. (ص ۱۷-۱۸)

دکتر کدکنی در بخش "سبک شناسی شعر بیدل" رهنمودهای علمی جستجو نموده که بخشی از آن را درینجا اقتباس و قابل استفاده میدانیم. مطالعه این تحقیق علمی برای آقای آهی که از موازین سبک شناسی بی بهره بنظر میرسند سفارش میکنیم تا قضاوت های بعدی شان پیرامون سبک هندی و زبان دری آمیخته با دانش از کار برون آید.

"سبک همیشه از طریق مقایسه ادراک است. چنانکه رنگها در تقابل یکدیگر، خود را نشان میدهند. هر قدر تفاوت رنگها بیشتر باشد، تجلی رنگها بیشتر است؛ مقایسه کنید زرد را در کنار بنفش را از یکسوی و بنفش را در کنار کبود از سوی دیگر. مسلماً زرد در کنار بنفش خود را بیشتر نشان میدهد. شما اگر یک غزل صائب را در وسط دیوان سعدی قرار دهید خود را کاملاً مشخص نشان میدهد ولی یک غزل صائب در دیوان کلیم شاید حتی برای متخصصان هم قابل تشخیص نباشد. از همین مثال ساده قرار دادن غزلی از صائب در داخل دیوان های سعدی و کلیم، یک امر مهم قابل تبیین است و آن مساله "هنجار یا نُرم" (NORM) است؛ دیوان سعدی یک هنجار یا یک نُرم است که غزل صائب در قیاس با آن نُرم، انحراف از نُرم دارد (بنابراین دارای سبک است). ولی غزل صائب در داخل دیوان کلیم از هنجار یا نُرم دیوان کلیم، یا اصلاً انحراف ندارد، یا اگر انحرافی دارد بسیار اندک است که جز با چشم مسلح قابل رویت نیست. پس میتوان گفت: صائب نسبت به نُرم کلیم سبک ندارد یا اگر دارد فقط برای اهل فن و با تجزیه و تحلیل های آماری قابل تبیین است ولی نسبت به سعدی و هنجار شعری او دارای سبک است سبکی آشکار و مشخص.

پس بزبان ساده و اندکی علمی باید گفت: هیچ نوشته ای نیست که سبک نداشته باشد و هیچ سبکی را جز از طریق مقایسه نُرم و درجه انحراف آن از نُرم نمیتوان تشخیص داد و در یک کلام: سبک یعنی انحراف از نُرم.

ما در جای دیگر این موضوع را با تفصیل و نمونه ها و تجزیه مجموعه بسیار متنوع و تقریباً غیر قابل شمارش عناصر سازنده نُرم و انحراف از نُرم، مورد بررسی قرار داده ایم، در اینجا باختصار میگوییم: سبک نخستین ادوار شعر فارسی (عصر سامانی) یک نُرم است و انحراف از این نُرم سبک غزنوی است و سبک غزنوی خود یک نُرم است که انحراف از آن دو سبک قرن

(۱) درین متن از شاه جهان نامه که عیناً از (افغان نامه) اقتباس شده دو کلمه شاید اشتباه طباعتی داشته باشد - یکی (افزود) که شاید (افروزد) باشد و دیگری (فارس) که عربی بوده معنی (اسب سوار) را دارد (مگر اینکه در فارسی آنوقت هندو یا بن معنی استعمال شده باشد که "سوار جولانگاه فارسی نتواند"). ولی (آمود) فارسی است از مصدر آمون بمعنی آراستی، آمیختن و در رشته کشیدن.

ششم را (آذربایجانی و عراقی، هرکدام یک نوع انحراف از نرم بشمار می‌روند و دوسبک مستقل‌اند.) تشکیل می‌دهد و مجموعه این دوسبک خود نرمی است که انحراف از آن شعر عصر تیموری را سبک می‌دهد و انحراف از نرم عصر تیموری چیزی است که به سبک عصری صفوی می‌انجامد همانکه عموماً بنام سبک هندی خوانده می‌شود. ما در اینجا، بناچار، سبک عصر صفوی را به دو گروه باید تقسیم کنیم: سبک هندی و سبک ایرانی یا اصفهانی یا... (لا مشاحه فی الاصطلاح) هم سبک هندی (بیدل) و هم سبک ایرانی (صائب) هر دو انحراف از نرم قبلی (= شعر عصر تیموری) دارند ولی نوع انحراف از نرم شان یکسان نیست همانگونه که در قرن ششم، نوع انحراف از نرم خاقانی یعنی سبک او، با نوع انحراف از نرم انوری و ظهیر فاریابی یعنی سبک آن دو زمین تا آسمان تفاوت دارد. باینکه نرم آنها (که شعر اسلوب خراسانی است، یعنی شعر امثال مسعود سعد و سنائی) یکی است.

ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم داخل مباحث اساسی سبک‌شناسی شویم و این کار را با تفصیل بیش از حد، در جای دیگر مطرح کرده‌ایم در اینجا از این نقطه آغاز می‌کنیم که اگر شعر دوره تیموری (عصر جامی و فغانی و...) نرم بحساب آید انحراف از نرم شاخه هندی سبک عصر صفوی، یعنی سبک بیدل، در کجاهاست؟ مجال وارد شدن در تمام عناصر و اجزا را نداریم زیرا در اینجا مستلزم نقل تمام مباحث کتاب سبک‌شناسی است. فقط و فقط نقطه‌های برجسته انحراف از نرم شعر بیدل را، در قیاس با نرم عصر تیموری و گاهی هم با اشاره به سبک صائب، باختصار تعقیب می‌کنیم:

قبل از هر چیز یک اصل بسیار مهم علم سبک‌شناسی را باید یادآوری کنیم و آن این است که در مطالعه «نرم» و «انحراف از نرم» بودن یا نبودن یک عنصر یا چند عنصر آنقدر اهمیت ندارد که «بسامه» آن عنصر یا عناصر. به این مثال بسیار ساده توجه کنید: وجود (VC) (یعنی یک صامت و یک مصوت و دو صامت در دنبال آن: مثلاً چوَنش بجای چوَنش درین شعر:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن

تا بر دولت بوسه نرم چوَنش بخوانی)

از ویژگیهای شعر سبک خراسانی است که در شعر رودکی و فرخی و

منوچهری بسیار نمونه‌ها دارد و تا آثار عطار ادامه آن دیده می‌شود اما همین نمونه در شعر حافظ هم هست ولی جزء سبک به حساب نمی‌آید زیرا در شعر آن گویندگان دارای بسامد بالا و آمار چشم‌گیری است ولی در کل دیوان حافظ یک یا دوباره کاررفته است بنابراین مطالعه ظهور یک عنصر خاص در سبک‌شناسی آنقدر مهم نیست که مطالعه آماری بسامد بالا و چشم‌گیر آن. مثالی دیگر: تصویرهای پارادوکسی (در باب خصایص آن مراجعه شود به دنباله همین یادداشت) یا بسامد بالا و چشم‌گیر در شعر بیدل یک عامل سبکی است ولی نمونه آن را در شعر سنائی هم می‌توان دید.

تمام نواعهایی که سبک‌شناسان معاصر دارند و یکی می‌گویند سبک هندی از خاقانی شروع می‌شود، یکی می‌گویند از فغانی و دیگری می‌گویند از رودکی، همه نتیجه بی‌اطلاعی از همین مسأله نقش فرکانس یا بسامد در تحلیل‌های سبکی است. گذشته از اینکه غالباً تصویر روشنی هم از مفهوم سبک و تجزیه عناصر متن ادبی تا آخرین ملکول‌های ممکن ندارند. اگر با شیوه بحث آنان موضوع را تعقیب کنیم می‌توانیم بگوئیم: موسس سبک هندی حضرت آدم بوده است که گفته: تَغْيِيرُتِ الْبَلَادِ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ مَثَلُهَا مِنْ مَحِيطِ سَرْدِيبِ هَنْدِ بُوْدَه اَسْت.

ما در اینجا از مجموعه تقریباً بی‌نهایت عناصر سبکی، که بیدل را از شاعران دوره تیموری و حتی صائب و اقبال او جدا می‌کند، فقط به چند عامل مرکزی توجه می‌کنیم که عبارتند از:

- ۱- افزونی بسامد تصویرهای پارادوکسی Paradoxical Image
- ۲- افزونی بسامد Synaesthesia
- ۳- افزونی بسامد وابسته‌های خاص عددی Determiner
- ۴- افزونی بسامد تشخیص Personification
- ۵- افزونی بسامد ترکیبات خاص
- ۶- افزونی بسامد تجرید Abstraction
- ۷- افزونی بسامد اسلوب معادله
- ۸- شبکه جدید تداعی در پیرامون موتیوهای قدیم و ایجاد موتیوهای نو.

« چشم دید » حالات په کویته کښی 12

محترم عبدالله پوپل ازگاردن گروډ

زه شپږ هفته د پاکستان څخه راغلم. دهغه ځای وټوالو تاسو د آیین افغانستان محترم مسئول چلونکی او ستاسو محترمو همکارانو ته سلام وایه او ما ته یی وظیفه راکړی چه د هغه ځای ځینی گزارشات په مختصر ډول ستاسو د آزادۍ او غیر حزبی نشری له لاری و نشر ته وسپارم.

په دې وروستیو وختونکی دگران افغانستان د اوسنیو روانو سیاسي حالاتو په هکله دکوتی څخه تقریبا ۳۰۰ مېله لږی د ځنگله د مهاجرینو په کمپ کی یوه لویه شانداره جلسه د سهار د ۹ بجو څخه یاد غرمی تر نوی بجی پوری دایر سول چه علما، گرامو، اقدیمی مشرانو، د جهاد بعضی قوماندانانو او د مهاجرینو د نژدی کمبو اکثر و مشرانو او سپین زیرو او د ځنگله د کمپ په زرها و مهاجرینو گډون پکښی کړی و.

جلسه د محترم مجاهد قوماندان مولوی عبدالپاری صاحب د طرفه د کلام الله مجید د څو آیاتونو په لوستلو پیل شول. وروسته حاجی ملک یار محمد خان د ځنگله د کمپ په نمایندگی د جلسی و اشتراک کښدگانوته شه راغلی وایه. بیا تر روانو سیاسي حالاتو باندی اشخاصو خپلی بیانی ایراد کړی:

۱ - محترم میرزا آغا خان د سرخاب د کمپ محترم قومی مشرانو سپین زیرو .
۲ - عبدالله پوپل .

۳ - محترم انجنیر ناچار صاحب مجاهد قوماندان .

۴ - محترم حاجی لالی آغا د ځنگله د کمپ د مشرانو د جملی څخه .

۵ - محترم حاجی محمد عظیم خان ترکی د ځنگله د کمپ د محترمو مشرانو د جملی څخه .

۶ - محترم حاجی اسدالله خان ولسوال صاحب د چمن د محترمو قومی مشرانو او سپین زیرو د جملی څخه .

۷ - محترم حاجی محمد امین اخند زاده صاحب د علمند د ولایت د محترمو قومی مشرانو او سپین زیرو د جملی څخه .

۸ - جناب محترم عزیزالله واصفی صاحب .

وروسته د جلسی پریکړه لیک یعنی قطعنامه د جلسه والو په محضر کی د عبدالله پوپل له خوا قرائت سول چه جلسه والو په یوه آواز په کامله توگه د پریکړه لیک تائید اعلان کړی. پرله هغه دملانظر محمد اخند صاحب په دعا د جلسی ختم اعلان سو.

د جلسی جریان گرچه د صدای امریکا او بی بی سی د چینله خپور سمه دادی د قطعنامی یوه کاپی دنشر دپاره تقدیموم. (یادداشت ادار) دغه قطعنامه چه ډیر اسطگاشی لری په دې ځی لمری صفحه یی دسند په حیث په بله صفحه کی خپاره کړی او دنورو زرگونو امضاگانوته صرف نظر کړو)
بله مساله چه باید زه خپل چشم انداز حال درته ولسم دادی چه :

کله چه پر پخوانی پاچا محمد ظاهر شاه باندی دقاتلانۍ حمای خیر دجهانی راډیوگانو د جینلودلاری خپور شو په همدغه شپه د هغه ځای وټوالو پر دبل سره چه نژدی وه تماس یی ونیول او دهمدی حمای په ځای یی دبل سره په ډیره خراستیا او وارخطایی په ډیره غصه او عصانیت د واقعی بیان کاوه چه دا څنگه پېښه ده ؟

خو کله چه سهار به د کمپو څخه به ډیره وارخطایی مشران او سپین زیرو مجاهدین او قوماندانان او مهاجرین اکثره و کوتی ته را تلل او دواقعی ډیره معلومات او دالحضرت محمد ظاهر شاه د صحت حالات په هکله چا دتلفون پذیره دروم سره او چا دچا بعضی هغه قومی مشرانو سره چ په کویته کی موجود دی لکه محترم واصفی صاحب تماس ونیوی. په هغه مجلس کی چه زه هم حاضر وم د کویتی په څار کی د واصفی صاحب په محل اقامت علمای کرام، قومی مشرانو او سپین زیرو دجهاد قوماندانانو او مهاجرینو گډون پکښی کړی وو. او پر اوسنی روان سیاسي حالاتو بحث اوهغو بانډو او خارجی توطئه گرانو ته سخت نفرین ولسول سو چه په افغانستان کی د سیاسی شات امنیت او استقرار مخالفین دی اوهم یی په اوسنی روان سیاسی حساس حالت کی دپېځانی پاچا پر موقف رڼا واچوله اودهغوی مشیت رول او کرداری کاملا تائید کړی او داچه دا رنگه ناوړه عملونه به ددی باعث سی چه دافغانستان پر مسلمان ملت به یو اجیر غلام او ډیردو دمنافعو حاجی حکومت قایم سی خیال او محال بهاله. دمجلس مشمولینو په پوره مینه اومحبت چه دمحمد ظاهر شاه سره سی اظهارول وویل چه هیڅ کله به داسی ناوړه وحشی، غیرانسانی او تروریستی عملونه دالحضرت محمد ظاهر شاه د راتگ مخه دیوه قابل اعتماد او منل سوی زعیم په حیث ونه نیسی په همدغه ورځ دمجلس مشمولینو په فیصله، راډیوی مصاحبی وسولی چه دصدای امریکا او بی بی سی سره شاغلی عزیزالله واصفی، محترم مولوی حنا بی صاحب، محترم مجاهد ملا حبیب الله اخند، قوماندان، نقیب الله اخند معاون محترم مجاهد حاجی عبدالغفور، محترم قوماندان حاجی نیاز محمد او محترم حاجی یار محمد خان بارکزی مصاحبی وکړلی. د مجلس مشمولین دحملة کوونکی داسی محاکمی غوښتنه چه دده همکاران او ارتباطات هم راښکاره کړی اوسا ضارب ته داسی عبرتناکه سزا ورکول شی چه دټولو تروریستی عناصرو طبقو عبرت وگرځی. ددغو محافظو جریان د راډیوگانو له لاری خپاره سویدی چه تاسو به یی اوریدلی وی. والسلام. عبدالله پوپل

تغییر آدرس ما را یادداشت فرمایید

P.O. BOX 408
MONTCLAIR, CA 91763

دکتر کدکینی - خوبترین هیدل شناس ایرانی را که تا امروز میشناسم - در بخش "فرهنگ تداومی ها" همان کتلی را رهنمون شده که هیدل خود برای رسیدن بقله و بلند تفکر خود تجویز نموده است. "کوه ام و کتیل دارم" و نیز معلومات جالبی درباره محیط ادبی هیدل در ماورالنهر از زبان دانشمندان تاجک (از انجمله صدرالدین عینی) فراهم آورده و درخصوص مقام ابوالمعانی هیدل در قلمرو شعر فارسی چنین اظهار نظر کرده است:

"هیدل فرد اکمل و نمونه عالی و موفقترین مظهر این گونه شعر و شاعری است و چنانکه جای دیگر بحث کرده ام علاوه بر تاملات ژرفی که درعالم روحی انسان و جوابات هیات بشری دارد، یکی از شگفتیهای قلمرو خلاقیت زبان شعر فارسی نیز هست و سکوت و ناسپاهی و حق نا شناسی ما ایرانیان در برابر عظمت و نبوغ شعری او، بهیچ وجه، از اهمیت حقیقی مقام او در تاریخ ادبیات و زبان ملل آسیای میانه و آسیای غربی (چه آنها که بزبان فارسی دری و تاجیکی شعر میگویند و چه آنها که بزبانهای پرورش یافته در سنت ادبی این زبان سخن می براینند) نمی کاهد و نمیتواند حضور آشکار او را در حافظه جمعی این اقوام پرنده پوشی کند." (ص ۹۶-۹۷)

چهارم - عده بی از نو آموزان ادب در ایران برادر افغانستان و فرهنگ گذشته و حال آنرا از آن ایران میدانند؟ اینها را نباید مقصر شمرد زیرا غلبه سیاست بر تربیت و آموزش نسل نوایران برادر را از گذشته های پرافتخار فرهنگ مشترک آن مجزا و مطلق نموده است. در افغانستان که نمونه های این بی پرداختی و ناسپاسی را عمداً پخش میکردند نسبت با ایران و دولت‌مندان آن سوء ظن‌ها و بدبینی‌ها ایجاد شد. سیاست‌پوین ایران زبان را مال انحصاری ایران دانسته بزعم خود شان به نو آوری با پاک سازی شروع کردند و برای ناک گلابی، برای باندجان رومی (۲)، گوجه، فرنگی و برای کچالو (۱) سبب زمینی (ترجمه از فرانسوی) پذیرفتند و صدها کلمه دیگر بدون مشورت با افغانها در زبان آوردند که در تفاهم بین دولت همکیش و همزبان فاصله ها ایجاد شد، حتی به نسل نو گفتند که دری زبان پسمانده و نا مفهوم است. ولی این کارهای نا بخردانه را دانشمندان نی، بلکه سیاست‌پوین انجام دادند. خداکند سیاست‌پوین امروزی ایران برادر متوجه اشتباهات گذشته شوند و در پی اصلاح آن براینند. دانشمندان ایران قضاوت خود را در چنین موارد کرده اند که برپایه های واقعیت استوار است و ما گفتار شاد روان دکتر محمود افشار بزدی پیرامون "پرورشگاه زبان دری و قلمرو آن" را از جلد دوم "افغان نامه" درینجا گزارش میدهم:

افغان نامه (جلد دوم)

۳۱۲

خراسان کلان کان روز میبود
خراسان کزونی از محالش
عرب با فارس بُد همسایه، آورد
(دری) را (فارسی) اندر مقالش
و گر نه (پارسی) بود آن زبانی
که با دارا بشد گاه زوالش
زبان پهلوی ز (اشکان) شد آغاز
به (ساسانی) بشد حد کمالش
از آن پس بالسان تازی آمیخت
زبانی نو بزاد از اتصالش
دری، این لهجه اهل خراسان
همی تایید خور آسا جمالش
سمرقند و بخارا بود از آغاز
مقر شاعران پرچمالش
در آنجا (رودکی) با ساز و آواز
فراز آورد تا اوج هلالش
که تا گوید به ماه آسمانی
تو چیزی نیستی اندر قبالش
سپس در بار خود در (غزنی) آورد
در آنجا پرد تا حد کمالش
در آن دربار سلطانی چو (محمود)
غلامش گشت و خواهان وصالش
چو بتگر لب‌آسا (عنصری) ساخت
به صنع شعر زلف و خط و خالش^۲
همانجا نیز (فردوسی) پی افکند
یکی کاخ بلند بی‌زوالش^۳
چو عیسی زنده کرد او مردگان را
به کلک معجز آسای خیالش

۳۱۳

افغان نامه منظوم

پرورشگاه زبان دری و قلمرو آن

من این قبستی در نیم دری را
بهای لثمان و خوکان نریزم
ناصر خسرو بلخی
هزار بلبل دستان سرای عاشق را
باید از تو سخن گفتن دری آموخت
سعدی شیرازی
چو محفل، فصاحت فروشای حافظ
تو قهرمان به سخن گفتن دری بشکن
ز سر دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
حافظ شیرازی

اگر وحدت به تقدیری شکسته
میکن در کناری چون سفالش!
اگر رشته به مقداری گسسته
مده یکباره از هم انفصالش!
زبانی را که خود پرورده تست
مخواه اندر دهانها گنگ و لالش!
درختی را که بر، بهر تو آورد
بدست خود نسازی پایمالش!
درخت از ریشه خود میخورد آب
مبادا کس ببرد اتصالش!

...

دری اندر خراسان پرورش یافت
که بودی تا به چین شرق شمالش

- (۱) رومی بمعنی سرخ (منحیث مقایسه با باندجان سیاه یا سوسنی).
(۲) کچالو کلمه ایست دری مرکب از دو کلمه؛ (کچه) که غیر شیرین یا بی مزه معنی دارد (در زبان دری آتم کچه معادل تره تخمی به شخص نافهم و لا ابالی (بیباک) و بی‌هوشه اطلاق میشود) و (آلو) که میوه شیرین درختی را گویند. (کچه) + (آلو) در زبان عامیانه (کچالو) تلفظ میشود، یعنی آلو غیر شیرین یا بی‌مزه.

من این چند صفحه را برای رفع تشویش هموطنم آقای احسان الله کهگدای و سایر هموطنان که نوشته و رنجش را میخوانند فراهم آوردم تا ببینند که همه دانشمندان ایرانی همانند آقای حسین آهی قضاوت نکرده اند و یکنفر نوآموز و نا آشنا به ادب و تاریخ مشترک مان را نمیتوان نمونه مقبول يك ملت دانشمند و فرهنگ پرور شناخت.

پنجم - اکنون برای طمانیت خاطر دوستان ایرانی باید بگوئیم: افغانها ادعا ندارند که بیدل افغان است ولی تحقیق در پیدا کردن مدفن اصلی او هنوز دوام دارد. پوهاند دکتر احمد جاوید آورده است که بیدل در ۴ صفر ۱۱۳۳ ق چشم از جهان پوشید به تصریح خوشگو جسد قوی هیکل این شاه زور را در صحن حویلی خودش بخاک سپردند. درگاه قلی خان در مرتع دهلی که پنجاه سال بعد از وفات بیدل نوشته است ذکر مزارش را در دهلی کهنه در محوطه مختصر، به رنگ معنی خاص که در الفاظ رنگین واقع شده آورده، گوید: سوم شهر صفر عرس میشود و دور قبر طقه مجلس ترتیب میدهند کلیاتش که بخط گرامی مرتبت ترقیم یافته به آیین طقه گذاشته افتتاح به شعر خوانی مینمایند. بر عنوانش این رباعی مرقوم است:

ای آیین طبع تو ارشاد پذیر
در کسب فواید ننمایی تقصیر
مجموعه فکر ماصلا عام است
سیری کن و قسمت تسلی برگیر

هر چند مزار بیدل در سینه عرفاست اما باز هم... نویسنده ((سیر المنازل)) صد سال بعد از رحلت او در باره آرامگاهش گوید: «مگر الحال نام و نشان قبر باقی نمانده... این نکته» با ساس تواتر مزار پیر انوارش را در حضیره یی از جغتایی ها در خواجهر و اش کابل گفته اند و یا مطی را در دهلی بفاصله دومیل دورتر از خانه و خاک اصلی او بنام مزارش آباد نموده اند، مصداق این شعر میتواند بود:

زهر خاکی که بوی عشق برخاست

بقین دان تربت لیلی در آنجاست *

(خراسان - اکادمی علوم کابل شماره ۲۱ ص ۱۰)

برای ما افغانها بی تفاوت است که بیدل افغان باشد یا برلاس یا تاجیک یا ایرانی زیرا همه اینها در فرهنگ مشترک مان سهیم اند - ولی برای ما جای مباهات است که او بزبان دری، زبان فارسی زبانان افغانستان، سخن گفته است، سخنی که عامیانه ترین اصطلاحات دری را در برداشته و از آنها شاهکار آفریده، سخنی که هر قدر در غبار ابهام و غموض پوشیده باشد برای ما مانوس و مفهوم است، اگر بفهمیم تحسینش میکنیم و اگر نفهمیم تقدیرش مینماییم، سخنی که الهام بخش و شفا بخش خوانند و به آن تفاهل کنند.

چنین است مقام بیدل در نزد افغانها و همان سان بود در نزد تاجیک ها قبل از استیلای کمونیزم و الحاد در ماورالنهر. خوشوقتیم که می بینیم بیدل شناسی در کشور برادر ایران گشایش یافته و این روزنه امیدی است برای ایجاد تفاهم بیشتر پیرامون میراث مشترک فرهنگ باستان مان و من الله التوفیق .

مانکلیر - کلفورنیا سپتامبر ۱۹۹۱

دوکتور سید خلیل الله هاشمیان

استاد پوهنتون کابل در مهاجرت

به گردان و دلیرانش بیاموخت
فنون رزم و آیین جدالش
به خلعت (فرخی) آنکه بیفزود
به تشریف ادب فر و جلالش
ز (مولانا) و (عطارد) و (سنائی)
بسی آموخت از عرفان و حالش
ز دیگر سو به گنج از (نظامی)
رموز دلیری غنچ و دلالش
بدین سان نازنین آمد به شیراز
که تا (سعدی) کشد ناز از جمالش
به لفظ و معنی زیبایش آراست
ز نظم و نثر در شعر و مقالش
(گلستانی) برایش ساخت چنانک^{۲۲}
نه میباشد خزان و نه زوالش
از آن پس چون عروسی گشت دلیر
که (حافظ) کام یگرفت از وصالش
نقاب از چهره دلدار بگشود^{۲۳}
سخن را شانه زد کلك كمالش
کنون اهل زبان دیوان وی را
همی خوانند و میگیرند فالش
دگر باره به شرق آمد، فرومشت
به دربار هری (جامی) رحالش
سپس از راه کابل رفت زی هند
بهمره (صائب) نازک خیالش^{۲۴}
پذیرا شد از او دربار دهلی
چنان چون بود شایان جلالش
چو مشاطه (کلیف) و (بیدل) آنجا
بیفزودند بر حسن و جمالش

پسبك هندی آرایشگر آراست
چو خط و خال هندو خط و خالش
رموز و نکته ها آموختندش
که تا نقصی نماند در کمالش
نگاری این چنین، افسوس! افسوس!
ندانست گر کسی قدر وصالش

دری خود این زبان اهل کابل
قلمرو بود روزی تا (آرالش)^{۲۵}
به شرق و غرب او شهر گشوده
همه چون مرغکان در زیر بالش
به (بغداد) و (حلب) تاخطة (روم)^{۲۶}
چو برگ زر بیردندی مقالش
ز کشمیر و ختن تا سند و خوارزم
همه ریزه خور خوان نوالش
ز فر شاعران دربار غزنی
ز هر دربار والاتر جلالش
به (چین) از گفته (ابن بطوطه)^{۲۷}
بسی بودند عاشق بر جمالش
ز مرز هند تا (در بند قفقاز)
رسیده سر بسر صیت کمالش
(دری) با این همه عزت که اوراست
مزا نبود کس از خواهد زوالش
(دری) مانند (ترکی) خارجی نیست
که کس ترسد ز فعل و انفعالش

(شا دروان دکتر محمود افشار یزدی)

محترم داکتر صاحب هاشمیان - اسلام علیکم ورحمت اللہ

در قسمتی از نوشته های متن شماره (۹۷) مجله وزین (آیین افغانستان) شما از قول دانشمند محترم داکتر صاحب طاهر (سیفی) نگاشته بودید که «افغانستان اگر يك وقتی قلب آسیا بود، حالا باید قلب دنیا خوانده شود» و ضمن اشاره باین مطلب شما آرزو کرده بودید که کاش این نکته بشعر آورده میشد.

از حسن اتفاق من در سال ۱۹۸۹ هنگام مهاجرت خویش در هند وقتی اخبار مربوط بحوادث افغانستان را در محوره خبر های جهان میدیدم بیاد شعر زیبای عارف و متصوف بزرگ (علامه اقبال) لاهوری افتادم که ضمن پیام خویش بشاه امان الله ملت افغانستان را چنین توصیف کرده بود:

آسیا يك پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است

در همان وقت با خود گفتم که درین شعر کلمه «آسیا» باید بیک شکلی به «جهان» تغییر یابد تا بتواند حق مطلب را درچنین مقطع زمانی در مورد ملت قهرمان افغانستان خوبتر افاده کند. چون دست زدن به شعر چنان عارف بزرگوار بی ادبی بزرگ است لهذا طرح يك مثنوی را ریختم که در آن تغییر کلمه «آسیا» را به «جهان» به عهده خود حضرت علامه اقبال گذاشتم.

چون در مورد این نکته جالب در (آیین افغانستان) نیز اشاره شده بود. لهذا متن مثنوی را توأم با این معروضه خدمت فرستادم که اگر لازم دانید نشر فرمائید. با تقدیم احترامات فایقه. (رازق فانی)

اثر محترم رازق فانی

قلب جهان

«این جهان یک پیکر آب و گل است»

«ملت افغان در آن پیکر دل است»

از شمال رود آموروها
دشمنان هفت و ناموسها

پرچم نامردمی افراشتند
با بقلب آسیا بگذاشتند

تا خستند و سوختند و ریختند
آب و نان ما بخون آمیختند

را دگاه رستم و سهراب سوخت
خانقاه و مسجد و محراب سوخت

گرچه هر سو نونهالان شد شهید
سبزه رفت و لاله زان شد پدید

نوعرومان گرچه ما تعدیده اند
ما دران خونین دل و غم دیده اند

گرچه با زا رودکان و خانه سوخت
شهرها را خصم نامردان سوخت

نورایمان در دل مردم بجاست
خون و آتش غیرت مومن نکاست

مرد مومن آنکه مرگش زندگیت
گریه دشمن سرنهد شرمندگیت

قوم افغان پیش دشمن سر نماند
انتقام خویش تا محشر نماند

اژدهای سرخ را از پا فگند
شورش در پهنه دنیا فگند

این سخن را هر که در هر جا شنید
از تحیر دست باندان گزید

گفت: این ملت نه قلباً سیاست
بلکه قلب زنده دوران ماست

بشنود (اقبال) گرا این داستان
داستان مردم افغانستان

در بهشت آن شاعر نیکو سرشت
شعر خود را اینچنین خواند و نوشت:

دست قدرت چون جهان را آفرید
آبها و خشکها آمد پدید

نسل آدم خاک را تسخیر کرد
هر نژادی ما منی تعمیر کرد

شیر مردان از نژاد آریا
جاگزین گشتند اندر آسیا

شد خراسان مرکز جنگاوران
خانه خورشید و مهد اختران

زادگاه زال ها سهراب ها
عرصه گاه خیزش سیلابها

آفتاب معسوی مولای روم
پایه هستی تا اندر این مرز و بوم

بوعلی سینا درینجا زاده شد
مشعل دانش بدستش داده شد

از سنایی تا به رحمن و خستك
نیست ممکن بر شمارم يك بیک

فی المثل آن چلچراغ راه شرق
عارف صاحب دل آگاه شرق

حضرت (اقبال) آن مرد بزرگ
در بنای معرفت سنگی نسترگ

زادگاه راد مردان را چو دید
قصه جنگاوران را شنید

با زبان خامه سحر آفرین
کرد وصف مردم ما را چنین:

«آسیا يك پیکر آب و گل است»
«ملت افغان در آن پیکر دل است»

سالها بگذشت زیبا بیان
چرخها زد مهر و ماه و کهکشان

از قضا قدرت بدست خرفه افتاد
شاه رفت و از سرش افسر افتاد

محترم کریم شیون

(اقتباس از (ناله های مسافر)

آواز دل

این هرزه دل نگر که کجایم بر در
همست ننگه پاست برامی بر در
باها به ملک سبایم بر در
یک گردش نگاه زبایم بر در
تو فان مرگ سوی بقایم بر در
آواز دل به سوی خدایم بر در

هر جا که دل برود با بر در
نفس پدید نیز بر سر کون در
مردم گر دست بدین دل بر
حسن فرنگ که از خوششم بر
چون برگ خشک باغ بر کاشتم
هر گام دل مرا به حقیقت کز فریب

نکین شیون چو سبایی نمی برد
نفس گدا به سوی خدایم بر در

ناله های مسافر

اثر محمد کریم شیون

قیمت ۸ دالر

در مورد کلمات « قاطر » و « دخول » در مقاله محترم دکتر رضوی (که البته اگر استاد رضوی خواسته باشند خودشان نیز توضیحاتی ارائه مینمایند) به توجه محترم حیا « صاحب میسرمانیم که متونیکه کلمات مذکور را شامل است نوشته دکتر رضوی نبوده بلکه هر دو نقل قول است از قدما که دکتر رضوی منحصراً وی در آنها تصرف ننموده فکر میکنیم در تشخیص همین (روایت) و (نوشته) آقای حیا اشتباه نموده اند. و انگهی توضیحی که در باب معنی کلمات مذکور ارائه شود باید از اینجا شروع کرد که زبان يك مقاله اجتماعی است و بخواست و میل گویندگان زبان / کلمات در هر زبان در مرور زمان تغییر معنی میدهند. صدها کلمه دری مروج در ادب دوره غزنوی یا متروک شده و یا تغییر معنی داده اند.

کلمه « شوخ » در سفرنامه قبادیانی بلخی (ناصر خسرو) جاشیکه میگوید « بحمام رفتیم و شوخ از بدن دور کردم » بمعنی (چرك بدن) بوده است و اکنون معانی دیگر دارد. همچنین کلمه « افسوس » درین بیت حافظ :

نرگش عربده جو و لبش افسوس کنان نیم شب مست بهالین من آمد بنشست

بمعنی (تبسم) بکار رفته و حالا معانی غیر از آن دارد.

« قاطر » کلمه عربیست که در متون قدیم دری (بحکم تابعیت) بمعنی ضخیم و کلفت بکار میرفته و اطلاق آن ب حیوان کلفتی مثل قاطر (که از امتزاج خر و مادبان پدید آید) شاید بهمین ملحوظ باشد (شاید بخاطر گفتیم که ارتباط کلمه - ارم - عام - به مدلول با ساس منطق استوار نیست). بنا بران در متن تذکره « نه قاطر » بمعنی (غیر کلفت) یعنی (نرم و ملایم) بکار رفته است و نرم سخن گفتن صفتیست در شاهن پیغمبران و بزرگان.

کلمه « دخول » در متون دری بمعنی (داخل شدن در خانه ای یا نزد کسی) آمده است نه به آن معنی ای که شما حدس زده و آنرا دور از حیا و ادب انگاشته اید. غرض معلومات شما عرض میشود که استاد دکتر رضوی در پوهنهی ادبیات مضمون « متون دری » را تدریس مینمودند.

انتقاد محترم حیا « بالای کلمه » « خاک » در شعر محترم نوری (مهاجر افغان) نیز وارد بنظر نمیرسد. آقای حیا « فعل » گشته « و عمل فعل را بر کلمه » « خاک » بکلی نادیده گرفته اند. ولی در کلام منظوم استخراج معنی در ارتباط نحوی بین کلمات جستجو میشود. گمان نمیرود شخص معنی (خاک) را درین مصراع بدون ارتباط به فعل جستجو کند و آنرا (عیاذ بالله) (خاک بر سر میلاد تو) بخواند / آنهم در منظومه ای که عنوان آن « نعت سرور کاینات » باشد. فعل « گشته » (از مشتقات گردیدن) به بند مذکور چنین معنی می افزاید که ((بمیلاد تو خاک (که جسد انسان در آن قرار میگیرد) به عظمت قرین گردیده - و اگر خاک را بمعنی زمین و دنیا بگیریم گویا (بمناسبت میلاد تو زمین قرین عظمت گردیده است) در هردو صورت معنی ادبی و معقول افاده میکند و « خف » که قطعاً نیست. (بقره اداره)

شاعره با سیمین بهبهانی و ضیاء قاریزاده

برای من قدم نهالین در حصار شعر سیمین بهبهانی شاعره نامدار ایرانی و ضیاء قاریزاده شاعر شیرین سخن افغانی... مشکل خواهد بود ولی با پیروی از شعرای محترمی که درین راه به شکل استقبال و شاعره قدمهای نخستین را برداشته اند داد سخن میزنم :

صلح و صفا محترم خلیل الله باختری از هامبورگ

وقتی گدای شاه شود و شاه گدا شود	وقتی که فتنه خیزد و شور و ثوا شود
کذب و ریا گرفته و اهل وفا شود	رسوای شهر و مرد دغا پیشه و جفا
طالب اگر خلاصه نخوانده ملا شود	از پیچ و تاب کوچه بمنزل نمیرسد
ظالم همیشه موجب قهر خدا شود	عادل به اوج عزت هردو سرا رسد
وقتی بزم دهرزه در آن ناخدا شود	کشتی میان ساحل و دریا شکسته به
وقتی که دشمنان وطن بر ملا شود	وقتی که ظلم و فتنه زورآوران گذشت
وقتی خدا بخواهد و صلح و صفا شود	در خاک پاک خود نفس تازه میکنم
باشد قبول درگه سلطان ما شود	بیچاره باختری نشود غافل از دعا

(خلیل الله باختری هامبورگ ۲۲ نوامبر ۹۱)

تاج حق شیر مادر میهن ادا شود

محترم غلام نبی خاطر از کانا دا

میهن خراب و توده دچار بلا شود
و قتیکه دیو خود سری فرمانروا شود
و قتیکه گرگ رهبر (دار القضا) شود
صد ها سرگرمی ز گردن جدا شود
جسم هزار مرد و زن اندر هوا شود
پا از کمر جدا و سر از تن رها شود
تاریخ و افتخار و سکن زیر پا شود
و قتیکه خون خلق به ظالم غذا شود
و قتیکه مرغ مرگ نحوست سرا شود
ملت به جنگ فقر و مرض مبتلا شود
بی دین و منحرف شود و بی خدا شود
ملا شود بلا و امیر را زده ها شود
محکوم برای زندگانی در انزوا شود
کشور سیر پنجه درد و جفا شود
بعد از خدا بغیر توسوی کی و اشود
تا والی و وزیر و رئیس قضا شود
جنبانده گوش و دم که امیر قوا شود
(ضابط) برای آنکه کفیل (لوا) شود
هر کس که هست هویت او بر ملا شود
در جلد (غیر حزبی) که ستر خفا شود
می پرسم از شما که بحالش رها شود؟؟
پرسان بد و ن شبه بروز جزا شود
باید خود و گروه کثیفش تبأ شود
اعضای حزب، محکمه ای بر ملا شود
پنهان بزیر نام مهاجر چرا شود؟
تاککی نهان بزیر قبا می شما شود
شرم است اگر به خانه تو کد خدا شود
بالله بخون جمع منافق دوا شود
در صورتیکه اهل خرد هم نوا شود
تاج حق شیر مادر میهن ادا شود

در کشوریکه اهل دغا رهسپار شود
و قتیکه اختناق و ستم سلطنت کنند
و قتیکه خربه مسند آدم کنند مقام
و قتیکه شام و صبح بفروشان اجنبی
و قتی از انفجار بم و راکت عسود
اعضای نعلش آدمی افتد بهر طرف
و قتیکه بهر کشش تن آزادی و غرور
و قتیکه قحط رزق به معراج خود رسد
و قتیکه بوم فقر پر و سایه افگند
و قتیکه طول جنگ ز مردم توان برسد
و قتیکه مشت برده ای بیگانه در وطن
و قتیکه تحت نام دیانت به جان ما
و قتیکه زن خلاف شریعت بحکم زور
و قتیکه نیش کار دینش به استخوان
چشم امید مردم افتاده در بلا
دیروز آنکه مهر غلامی به سینه زد
رقمیده زیر دهل اجانب به افتخار
صد بیگنه فتاده بزندان درید و کشت
سازشگری که روز مصیبت زمان بود
با تطمیع مقام شد هفکار حزب خلق
آنجا کسیکه قاتل و جاسوس بوده است
تو مرغ و ساهی میخوری و خلق خون خویش
آنیکه توده را به تهاهی کشیده است
در پای میز محکمه و در حضور خلق
این خائنان گشته فراری بهر طرف
فتوا بده اگر ز خدا خوف میکنی
ویرانه کرده آنکه وطن را بنفع غیر
در دوشی و زخم جدائی و افتراق
این کاروان به منزل مقصود میرسد
راه علاج از زرواز سرگذشتن است

ختم سخن بگفته ای (سیمین) نکته دان

وای از زمانه ای که در آن زرخشدا شود

نو ت: این منظومه چند ماه قبل در اثر خواهش يك منبع نشراتی برای مجلس مشاعرهای ساخته شده بود، البته به ارتباط يك غزل سیمین (بهبهانی) شاهره محبیر ایرانی که محترم ضیا قاریزاده آنرا استقبال کرده بودند و خود نیز همراه با جناب صدقی بکانا دا تشریف آورده بودند بنا بر مشکل عاید نه خود توانستم در بزم یاران شرکت کنم و نه این منظومه را ارا مال توانستم. اگر به تائید استاد پژواک بیان احساس و عاطفه شعراست با اعتراف به عجز و نارسائی کلام آنرا به خوانندگان عزیز ماهنامه وزین آئینه افغانستان تقدیم میکنم با عرض ارادت. غلام نبی (خاطر) از کانا دا.

میان دو اهریمن

افغانستان در مسیر تاریخ

تالیف سید قاسم رشتیا

قیمت ۴۵ دالر

تالیف: میر غلام محمد غبار

قیمت ۳۵ دالر

در صفحه ۱۱۶ شماره ۱۵-۱۶ ایبینه شعری از شاعر توانای وطن ضیاء قاریزاده را که با استقبال قطعه ای شیوای شاعر خوش قریحه ایرانی سیمین بهبهانی نوشته شود خواندم. پنج شش ماه قبل من هم بتقاضای محترم قاریزاده قطعه ای انشاد و مکتوباً برای دوست دیرین خود ضیاء درپارس فرستاده بودم و اینک شعر استقبالیه خود را ضمیمه ارسال کردم. متوقع است افتخار نشر را در ایبینه حاصل کرده باشد توضیح مختصر آنکه سیمین و ضیاء شاعران بذله گو از مشاهده دگ گونیهای زمان درپایان اشعار خود با ناز و گوشه گیری پناه برده فراغت را از چگونگی حوادث دل ناخواه در عزلت جستجو کرده اند ولی بی بندوباریهای خامه و شوخی های قید ناپذیر تخیل هاتفا این خلوت در انجمن را کافی ندانسته راه دیگری سراغ میکنند و در قبال رویداد های خلاف توقع خود را به در نادانی میزنند تا مگر به یمن جهالت و تهازل از تلخی های درک حقایق بیخبر و بی تفاوت بماند که گفته اند:

ز حادثات زمان در پناه جمل گریز که آنچه مانده بیک حال عیش نادان است

با عرض حرمت و عذر جارت . محمد طاهر هاتفا . ۲۵ نوامبر ۹۱

گول مادیت

محترم استاد محمد طاهر هاتفا

ساتر عیوب گردد و حاجت روا شود
منظور حرص کاسه ای چشم گدا شود
سرها شکسته از شکن ناشتا شود
باری بقدر مال و زر از هم سوا شود
چندانکه اعتزال کند بیخدا شود
راه خدا نهاده براه خطا شود
وقتیکه مرگ راه نجات از بلا شود
وقتیکه خواجه منصف جرم و جزا شود
بازار دهر گرم ز شمس دغا شود
پیوسته عیش جوید و عشرت روا شود
در انزوا بسایه سیمین ضیاء شود
ساحل ز موج می نتواند جدا شود
نا دانیم به درد حقایق دوا شود

وقتیکه زر یگانه دلیل غنا شود
وقتیکه قرص مهر و مه از بس گرسنگی
وقتیکه با ربوبن یک لقمه خلق را
وقتی مقام عالی و دانی میان خلق
وقتیکه خوش عقیده خورد گول مادیت
وقتی مبارز از پی تمهید مال و جاه
وقتیکه برو وجود مرجع شود علم
وقتی نظام عدل به قارونیان دهند
وقتی یگانه سکه ای را سج بود فریب
وقتی جوان ز همت و سعی است بی نصیب
وقتیکه از مشاهده حال روزگار
عزت خوش است گر بگزیند کمی ولی
هاتفا سواد جمل کنم مامنم مگر

ادامه صفحه ۱۴۰

روانشناسی ترکیب کرد.

از همین واسطه هم است که (نیلز بور) موسس مکتب کوپنهاگ در فزیک اتمی که (کپلر) اتم لقب یافته نام یکی از رساله های خود را (فزیک اتمی و معرفت بشری) انتخاب کرده است. ما که گفته بودیم بیشتر بحرانیکه در فزیک کوانتوم بوجو د آمده بواسطه آنست فزیکدانها نتوانسته اند میان چشم جهان بین و دیده جان بین فرق و تفاوت بگذارند. بهمین کاری (نیلز بور) و مقاومت وی در برابر انیشتاین که خیلی تلاش میکرد که به ((ذهنیت زدایی)) و ((عینیت گرایی)) در فزیک به همان اسلوب کلاسیکها ((استقلال منظور)) از ((ناظر)) بر گردد و تا آخر عمر باین کار توفیق نیافت نظر داشته ایم. و باز مثال مشاهده ((سنگ)) را که از (برتراند راسل) و مثال (رویت میز) را که در تبصره راجع به آقای داود موسی آورده ایم بهمان احیاء مجدد اعتبار (دیده جان بین) در پهلوی (چشم جهان بین) اشارت رفته است. از نظر راسل چون ما ((سنگی)) را مشاهده میکنیم (چشم جهان بین) در واقعیت ما تاثیر ((سنگ)) را در خود و بنوعی (خود) را با (دیده جان بین) نظاره میکنیم. و باز بایک سوال خیالی که در مقابل آقای داود موسی طرح کرده ایم و جواب فرضی را که گرفته ایم (چون تا هنوز نوع پاسخ آقای داود موسی بهمان رسیده) ما ایشانرا تخطئه کردیم و گفتیم که آقای داود موسی بجای آنکه خود ((میز)) را ببینند از تاثیر مشاهده میز ((در خود)) بزیان رویت (خود) صحبت میکنند و دیده جان بین را قربان وفدای (چشم جهان بین) کرده اند. اینکه چرا آقای داود موسی به پیروی از رثالیزم مانده دیده جان بین را فراموش میکنند و حافظ نمیکند؟ پاسخ باین پرسش در ما جرای از خود بیگانگی نهفته است و با آنکه بحث جالبی است و نمیدانم که آئینه افغانستان میتواند و میخواهد آنرا انعکاس بدهد و یا خیر. تنها بخاطر حل این معما و بگونه اهمال بدین شعر توسل میجوئیم که گفته است:

ذوق حضور در جهان رسم صنمگری نهاد عشق فریب میدهد جان امیدوار را.

(عبدالله سمندر غوریانی) هتار! اجرای از خود بیگانگی سوزنه است جالب آنرا بردش در

صبحدم سوی بستان آمدی
ره زدی تا دبستان آمدی
مهربان مهتر کرده بدرقه
تازه تر از بهاران آمدی

مصحف رو زقران فصل و باب
سنبلست مو سمن یا مشکناپ

نشاندن بوسه ها بر رهگذار
نوازشگر نسیم کوهسار
سرو از قامت کردی خجل
پای چوبین کحایش اعتباره !
(۱)
بردولب حرف خوبت چون گهر
عقل میکاود رموز خیر و شر

تیره ها از شست مرمقام تو
سوی سفالنه خون آشام تو
بخنجر سینه نازک سپر
بر نگین دهر مهر نام تو
تو فجر روشنی فردای ملک
خریدی بحان معای مگر

توزیا دختر ملک جمال
باز میگویی ملک از تو پر جلال
فدایت جان من گر صد هزار
سیاه پوشد در غمت ماه و سال
که تو بر تارک فخر آفرین
بر تر از بی بقا خاک این زمین !

راز تو با انجم یا کهکشان
با شفق با قمری شیری آسمان
سینه داغ از ششهای جوان
کشیده آرزو تا بیکران
هم گل و گلشن جزئی از سرشت
سبزه دریا چمن گلزار و کشت

مبارک دم زیستن از تو شاد
نقره گون اهل داری خود بیاد
تو سر مست از شکوه بودندت
ذوق جاری لحظه هایت یاد باد !
ذهنت آینه بدان کرده ای
بر خویش آینه حیران کرده ای

تیره شد ناگهانت تیره تر
یکی شام آمد بر تو بی سحر
یا بر تازه کشتزاری صاعقه
دود و آتش ریخت زو گفتی شر
آذ خونخواره خصم آتش نفس
(بر مرثیه حضرت) ← بر گونه حکم نابودی و بس

از آستانش گریزنده ابرها
مهر و ماه و مشتری خورشیدها
خیره بر قیل و قال مدرسه
گلرنگ از خون تو چون گلزارها

همچو ماهی در آفاق سیاه
نخوانم ماه کافتاب آسیا

(۱) جاشیکه سرو بوستان یا پای چوبین میچمد
ما نیز در قمر آوریم آن سرو سیم اندام را (شیخ اجل
سعدی)

(۲) از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
یکچند نیز خدمت معشوق و می کنیم (حافظ)
اشاره بر قیام تاریخی دختران لیل در محراب امانی روس که در آن نامه میدادند.

بیا که با سر زلف تو گارها دارم
ز عشق روی تو بر سر خارها دارم
(انوری)

محترم استاد عبدالرحمن پژواک

درخت امید

ز روزگار به خاطر غبارها دارم
ولی ز مهر تو خوش یادگارها دارم

بیاد وصل تو هر چند جاودان مستم
بتدل ز هجر تو بس از خارها دارم

چنانکه با تو به هر لحظه اش همی نازم
ز زندگانی خودیتو عارها دارم

با اختیار ترا بنده وفا کیشم
به بندگی بی تو من اختیارها دارم

خزان عمر رسیدو در آرزوت هنوز
دلی پر از هوس نوبهارها دارم

چوباز ز کردار آزاد آشیان من است
دل رمیده ای از شاخسارها دارم

بسیار رطل گرانی که جان سبک سازد
که سرگرانی ازین هوشیارها دارم

شراب ناب بیار و در سرای بسند
بیا به حلقه که من با تو کارها دارم

ز لطف بی نظران بی نیاز و آزاد
به نزد اهل نظر اعتبارها دارم

درخش آتشی دل را خموش نتوان کرد
اسیر در دل سنگ و شرارها دارم

ز بزم مرده دلان بیشتر امید ندارم
از آنچه چمن ز شمع مزارها دارم

سپید کرد مرا دیده روزگار سیاه
هنوز ازو به مهر انتظارها دارم

من آن درخت امیدم که گر برند مرا
هنوز چشم به راه بهارها دارم

هزار شکر که پژواک نعره خویشم
برای خود از سوی خود شعارها دارم

* کردار کشور کهستانی

محترمه رقیه حبیب

برای ناهید برای روح بزرگش
و ناهید ها :

دختر ملک جمال

توزیا دختر ملک جمال

پرتوی حسن معنایت جمال

پرورده در دامان یکر جلال

ریشه اندر ژرفنا های لال

چشم گشوده در سوی بهشت

نازها بر گهر و ترسا و کشت

جمع پریشان

دیشب بیداغ دوری یاران گریستم
تا صبحدم چو شمع شبستان گریستم
بر روزگار تیره‌ی افغانستان خود
با مرغ شب بناله و افغان گریستم
در حسرت دیار دوستی بسر زدم
بنشستم و بیاد عزیزان گریستم
گفتم که کم شود کمکی با رگم زدل
بگریستم و خوب فراوان گریستم
بگریستم چنانکه بشددیده جویبار
آنان که خواسته بود دل‌آنان گریستم
با صد هزار چشم بمن بگریست چرخ
هر چند دور از نظر آن گریستم
بر سرزمین وحی که شد پایمال غیر
بر سرزمین دو دستی و نالان گریستم
بر یاد رفت تخت سلیمان ایند ریخ
کا هریمست خرم و خندان گریستم
دست دعا بلند نمودم بر آسمان
با عجز سر فرو بگریبان گریستم
نفرین کنان بعامل بریادی وطن
بر بارگاه حضرت سبحان گریستم
طاغوت بی که لاف ابر قدرتی زد
بر بی تفاویسی مسلمان گریستم
هر یک دل‌براهی و بنشسته گردهم
بر حال زار جمع پریشان گریستم
کردند اتفاق برای نفاق خویش
بر این قرار ملت افغان گریستم
پنداشت خمر هم‌ری غیر میکند
برداستان بایلی مستان گریستم
با دست خویش در پی ویرانی خود است
باری بر این بصیرت‌آسان گریستم
اهل غرض معامله دارند روی آن
بر خون پاک برهنه پایان گریستم
آن سرو روان که در ره آزادی وطن
کردند جان نثار برآنان گریستم
بر نامراد خفته‌ی خاکان نوجوان
بر بیوگی تازه عرومان گریستم
بگریستم بمرگ تذروان کوه‌سار
بر کشتگان ظلم تزاران گریستم
بر مادران داده جگر گوشه گان ز کف
بر چهره های زرد یتیمان گریستم
دامان شب سفید شد از اشک چشم من
هان ای وطن بیاد تو چندان گریستم
(کلاتین - ویکتوریا - استرالیا)

ای مادر وطن چلیم کوه‌گر شدم - روزیکه از تو دور شدم در بدر شدم
روز از فراق تو سوزم مثل غود - شب شمعان بیاد تو آتش بر شدم
من از وطن گریختم از ظلم ناکسان - در کوره گدا زالم چون شرر شدم
ایکاش در جهاد وطن می شدم شهید - از بخت بد چو بمل بیال و پر شدم
و شیلری روئس جو دیدم درین زمان - لرزیده در تخیل دور حجر شدم
ای گنبد سپهر چه کردی بجال من - در زیر بار کلفت رنج سفر شدم
ای روزگار روز مرا به نمکینی - از درد و آه و ناله چو دشت پر شدم
من روز و شب بجال خودم گریه میکنم - دالم که خوار تر شدم و کج شدم
این زندگی هانا نیز ز دبیك جوی - از قتل عام مردم خود من خبر شدم
از خدعه و بید نشی و از جنون روئس - در قرن بیست مثلر شان بشتر شدم
مفادونه بهار گذشت از سنین من - از بهر مادر وطن از بد بتر شدم
مردی بود ز خویش گذشتن ازین جهان - فوئس ای کرمی که خود کم جگر شدم
اکتوبر ۱۹۹۱ محمد حسن کریمی

دغاباز

محترم کریم پیکار

آئین و پنداری مانیت حذرکن دربارگه خواجه بیگانه خمین
رفتن بسرکوی تمنابه تملق در دامن هر خرمن بیدانه خزیدن
چون کونک غفلت زنده در کوچه و بنا زار با غلغله اندر پی دیوانه دویدن
گه شوق حرم کرن و گه نوق کلیسا آواز درا از در میخانه شنیدن
آندم که چوبیگانه شود حاکم ملکت مردانه نچنگیدن و بیگانه ندیدن
نوشیدن یک جرعه زخمخانه قدرت صدسینه پریان شده مستانه دریدن
نشکستن پا و سرد و نان دغاباز درماندن و فریاد زبونا نه کشیدن
گفتم که بگو معنی آوارگی ام گفته سنگی ز جفا خردن و از خانه پریدن
با بلبل بشکسته پرویسم و محزون پرپر زدن و در غم کاشانه تهیدن

محترما: در یکی از شماره ها جناب استاد نگارگر یک بیت خاقانی را چنین آورده اند:

بیا کرامت میخانه ام ببین زاهد که چون خراب شود خانه خدا گردد
ولی من این بیت را با اندک تفاوت دیده ام قرار ذیل که قصه‌ای
هم با خود دارد و شاید شما اطلاع داشته باشید:
ببین کرامت میخانه مرا زاهد که چو ویران شود خانه خدا گردد

کدام یک درست است؟ با احترام میر محمد صابر انصاری
تلاش غریب: نگارگر مایه‌ی دل‌دیده نذر مینه‌ی خوشتر خواند اندر خست

بی تو

بی تو یکشب دختر رویا شدم
 در دل نازك لباسی از حریر
 خوش تراش اندام و در آن پیرهـن
 ز آنچه پیدا بُد ز چاك پیرهـن
 در دل شلوار تنگی از حریر
 با دو چشم جادوی مخمور خویش
 با نگاهی مست و مژگانی بلند
 مو پریشان ، چهره ام شعر آفرین
 با لبان بوسه خیز و بوسه خواه
 تا که در آئینه دیدم خویشت را
 از فسوس " بی توئی " دادی زدم
 تو نبودى تا بدیدم : بی توام
 تو نبودى ، تا بگوئی : " نازنین
 تو نبودى ، تا بگوئی : " چشم تو
 تو نبودى تا ز تاب گیسویم
 تو نبودى کز شراب بوسه ام
 تو نبودى تا ز موج دامــــنم
 تو نبودى کز تراش پیکــــرم
 تو نبودى تا که گوئی : " کشته
 تو نبودى . تو نبودى . . .
 بی تو اینها را بمن آئینه گفت
 گفتمش : خامش ، ز حنم دم مزن
 گفت : " از این خشم زیباتر شدی "
 آنچنان بشکستم آن آئینه را
 هست اگر ، جز رنج زیبائیم نیست

چون خیال شاعران زیبا شدم
 سخت باب خواهش دلها شدم
 چون شراب عشق در مینا شدم
 عشق انگیز و هوس افزا شدم
 مایه مد عشق برق آلا شدم
 مد میستان مستی و صها شدم
 معبد هر دیده بینا شدم
 دختر افسانه شبها شدم
 آفت دلها ز سر تا پا شدم
 کانچنان دلخواه و بی همتا شدم
 کز چه من زیبا چنین بی جا شدم؟
 در دل اندیشه ها تنها شدم
 تشنه بی تاب آن لبها شدم
 گردشی دارد که در سودا شدم
 گوئیم : " آشفته و شیدا شدم "
 گوئیم : " دیوانه و رسوا شدم "
 باز گوئی : " عشق را دریا شدم "
 مرد پیکر ساز را رویا شدم
 آن کمر باریك مه سیما شدم
 سخت با آئینه در غوغا شدم
 خشمگین زین وصف بی معنا شدم
 خشم افزون گشت و بی پروا شدم
 کز دلش نابود و ناپیدا شدم
 با امیدت بیم تهائیم نیست

تبره :

از خواندن این پارچه
 زیبا محفوظ شدیم و آنرا
 اقتباس نمودیم . تداعی
 نیز رخ داد که ذیلا تقدیم
 میشود
 آورده اند که ممتازبانو ،
 بانوی دانشمند شاه جهان ،
 همان که تاج محل را به
 جاودانی عشقش ساخت ،
 ندیمه ای داشت شاعره که
 اول صبح آئینه بلورین
 رونما را شاه بانو می
 بُرد .
 روزی از قضا هایش به
 قالی بند آمد و افتاد
 و آئینه بشکست .
 سراسیمه بخدمت بانو
 شتافت و گفت :

خبر شد آئینه خودبینی افتاد و شکست .
 و بانو که ندیمه را مشوش یافته بود گفت :
 از قضا آئینه از دستم افتاد و شکست .
 (ادامه)

رحم ونګر پر ملت که ملا وه که گدا
نه وژل وو ته رتل وو، وه لگشاشی غلا
په مونیږ پیرزو نشوه هغه لگشاشی غلا
افغان توری ورما ته کړه دا ملا
آسانه به یی لمن ټوله شی ددی پلا
بسر کړه نانجیه کمونست نشته په دنیا
گور بچوف راغی دیوش کورته شوپه گدا
دی دلرگی څڅیژنده ته فختی دده شا
وای (محبت) تاوشرموله پېستونخوا
(محترم سید عمر محبت له تکماس څخه)

په نیمه لاره کی یو زړه سړی 141

د محترم محمد روحانی (ورلک) ژباړه

لیکونکی - ارنست همینگوی

په سپین زېږی سړی چی عینکی یی په سترگو او زاړه کالی یی په ځان وو، د سړک په پوهی کی کیناسته. لږ دی خواته یو لوی پل و چی لاندی یی د سیند رنهی اوبه روانی وې. په دی بله لاری گاډی، نېر جیټی او کوچنیان تلل او راتلل. یوه گاډی چی عسکر پکی سیاره وو، دی خوا او هغی خوا خوځیده او له پل څخه تیره شوه. یوه لاری هم چه کلیوالی خلک پکی سیاره وو دحرکت په لټکی وه. دا زړه سړی تر اوسه هم په خپل ځای ناست وو، او خوځیده. دی پیر ستری او ستومانه و او ددی ځواک یی نه درلود چی لامخکی ولاړ شی.

هلته زما وظیفه داوه چی د پله دی خوا او هغی خواته په حرکت کی وم او په دی توگه دشا او خواسیمو امنیت ونیسم او داچی دپنځم څومره مخکی راغلی ریورټ برابیر کړم. خو اوس لاری گاډی او خلک نه لیدل کیدل، کله چه له هغه سړک څخه تیریدم، سین زیری سړی تر اوسه هم همغلته ناست و. نوپوښتنه می تری وکړه:

— له کومه ځایه راغلی یی؟ ده په موسکا - موسکا ځواب راکړ:

— له سان کارلوس څخه.

(سان کارلوس) دده پلرنی کلی و نو له دی کبله د خپلی هستوگنې د نوم په اخیستلو سره په غرور غرور و مسکېد او زیاته یی کړه:

— زه یو شپون وم، څاروی می ساتل. ما وویل: «نه؟»

او راغلم: «زه هملته پاتی وم شپون وم، خو په پای کی ما هم خپل کلی (سان کارلوس) پرېښوده

خو دی لکه یو شپون او رمه بیرونکی نه ښکاریده. کله چه ما یو ځل بیا دده ککړو ناولو او تورو کالیو او څاروین مخ ته وکتل، ویی وېل:

— څه ښه څاروی او پیشو می وو! دول، دول، ډول ډول ډول.

او په داسی حال کی چه سړی پوراوه، زیاته یی کړه:

— خو تهل می پرېښودل او راغلم.

ما تری وپوښتل: «څه ډول ډول دی درلودل؟» او ده ځواب راکړ:

— درې ډوله وو. دوی وزې، بیه پیشو او څو کوتری.

ما ووی نو تا باید هغوی هملته پرېښودلی وای؟

— هو! هوکی، دتوبونو ډزو او اوروڼو له لاسه، بیه ضابطه راته وویل چی داځای پرېږده او پخپله مخه ځه.

او ما پداسی حال کی چی دی خوا او هغی خوا کتل ومی وویل: «هلته ښخ ځانې نلری؟» ده وویل:

— نه. یوازې کوتری، پیشو او څاروی می درلودل، نه پوهېزم چی یو دوی به څه راشی، پیشو خو می څار ساتلی شی، خو وزې او کوتری می؟» ما پوښتنه تری وکړه: «دسیاست له پلوه په کومه خوا کی یی؟» او ده ځواب راکړ:

— زه یو بی سیاسته سړی یم، زه شیز اوپا کلن یم، دوولس کیلومتره لاره می په پښو وهلی ده او نورنو هیڅ مخکی نشم تلای. ما ورته وویل: «خوداځای دتمیدوله پاره ښه ندی، که کولای شی هغو لاریو موتروته ورشه.» او ده وویل:

— نه، نه، زه یو څو شیبی دلته کینم، وروسته به بیا خو ځم، دوی چیرته ځی؟

ما ځواب ورکړ: «بارسیلونا ته.» ده وویل:

— زه په هغو ځایو کی هیڅوک نه پیژنم، خو سره له دی هم ستا څخه مننه کوم، پیره مننه کوم. ده په سادگی او ستریا راته وکتل او په داسی حال کی چی غوښتل یی د خپل خوږین زړه غم ښکاره کړی ویی وېل:

«پیشو به می ښه وی، دهغی په باب هیڅ اندیسنه نلرم، خو څاروی او کوتری می؟ ته څه فکرکوی؟ دوی راپسی راشی او که نه؟»

او ما په داسی حال کی چی هغه لیری خواته می پام شو چی هیڅ لاری او گاډی نه لیدل کیدی ځواب ورکړ:

«ولی نه؟»

— خو دوی به څه کوی؟ زه خو د ډزو او ډوزو له لاسه دلته راتلل وهل شوم؟» ما تری وپوښتل:

«د کوترو د کیسونو وزرونه دی تړلی وو؟» او ده داسی ځواب راکړ:

— نه، نه، ما ووی نو کولای شی چی والوزی -

«هو، سمه ده، دوی به والوزی، خو هغه نور؟» ما ورته وویل، گوره که دمه دی جوړه شی و، نو پاڅه او له دی ځایه ولاړ شه. ده وویل:

— دیر ښه. وڅوگید، دی خوا او هغی خواته په لیدلو شوم، بیرته په شا ولاړ او کیناست او په داسی حال کی چی لا ستری ښکاریده، وی وویل: «زه یوازې او یوازې یو شپون وم.»

زما له لاسه هیڅ نه وو پوره چی دغه زاړه سړی ته می کړی وای. دیکتیم ورځ وه اوفاشیستی قواوی د (ایرو) دښار له لاری مخ په راتلو وی. دا ورځ یوه دلرو او درېځو څخه ډکه ورځ وه، آسمان پیر نژدی ښکاریده، او له دی کبله طیاری تر اوسه نه وی راپورته شوی. او دی زاړه سړی ددغو تولو بدمرغیو سره سره یوه نیکمرغی یم درلېده. پیشو یی کولای شوی چی ځان ورغیږی؟

پا داشت - نمردا نسیم این مقاله را کی فرستاده
پا ز کجا اقتباس شده است. مدتیست منتظر نشربود.

درباره مقام علوم اجتماعی و انسانی در جامعه شوروی

دردوراهی آرونیاز

اکبر نورسان زاد

در ماه مارس امسال دوتن از شخصتهای فرهنگی تاجیکستان، استاد اکبر نورسان زاد و استاد پروانه جمشیدی سفری به امریکا داشتند. این دانشمندان که از پیشگامان جنبش دوباره زنده گردانیدن زبان فارسی و هویت ملی و فرهنگی جمهوری تاجیکستان بشمار می روند در شهرهای چندی در امریکا سخنرانی داشتند.

استاد اکبر نورسان زاد، رئیس انستیتی خاورشناسی آکادمی علوم تاجیکستان که آخرین اثرش در سال ۱۹۸۹ با عنوان «احیای عجم» انتشار یافت، در هنگام اقامتش در واشنگتن مقاله زیر را برای «علم و جامعه» تهیه کرد. در این فاصله جمهوری تاجیکستان از نظر تاریخی به مرحله تازه ای با می گذارد.

جنبش زنده گرداندن مجدد هویت ملی و فرهنگی برادران تاجیک از ازبکستان و سالهای گلاسوست آغاز شد. استاد نورسان زاد هنگام نوشتن این مقاله دگرگونی را در این زمینه پیش بینی می کرد. چنان که می دانیم کودتای نظامی علیه گورباچف برخلاف انتظار کودتاچیان نه تنها مانع پیشرفت «پروسترویکا» نشد بلکه عملاً آن را تسریع کرد. چنان که می دانیم تاجیکستان نیز در شمار جمهوریهای است که خواهان استقلال کامل است.

شرایط کنونی جمهوری تاجیکستان ایجاب می کند که موطنان ما علاقه بیشتری جهت آشنا شدن با نهضت اخیر برادران تاجیک برای باز یافت هویت ملی و فرهنگی نشان دهند.

نخست درباره شرایط اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیکی اطلاع دادن، شاید که خود و ویژگیهای مقام علوم اجتماعی و انسانی را در جامعه شوروی تا همین نزدیکیها معین و مشخص کند. دو واقعیت که جریان زندگی از جمله حیات عقلانی و معنوی را در شوروی از آغاز به مجرای معین ایدئولوژیکی انداخته و سالیان دراز آنرا راهنمایی می کرد عبارتند از

الف - حاکمیت شوروی (این اصطلاح نادرست و ناراست: حاکمیت خود حزبی بود نه شوروی) که در خرابه عمل نظام امپراطوری روس برقرار گردید از یکی جهت در تاریخ جهان متصدن نظیری نداشت: وی اولین (و گمان می کنم آخرین) دولتی بود که در چهارچوب نظریه منظم اجتماعی ساخته شد، چنان نظریه «همه دان» و «همه گیر»ی که جامعه تازه بنیاد را هم با تمام جزء و کلش «پیش بینی» می کرد.

ب - با مرور زمان در عرض ده سال بعد از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷ - ۱۹۲۷) عمده ترین پیش بینی های دکتربین حاکمان به همان شکل و هدفی که ضمن مفهوم عامه پسندانه یعنی تلقینات و تجربیات مارکسیستی بخود گرفت، عملی نشد (بخصوص عقیده مارکسیستی لنینیستی درباره بزودی فرارسیدن انقلاب جهانی زحمتکش و برپا شدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اروپا و آسیا) حاکمیت نو بنیاد بلشویکی سیاسی را پیش گرفت که نیز زمینه استوار ایدئولوژیکی داشت. منظوم نظریه باصطلاح محاصره کاپیتالیستی است یعنی تلقیناتی است که در باب آنکه شورویها همچون زبده اهل بشر و پیششار زحمتکشان دنیا و مَادی جهان نو از طرف دشمنان طبقاتی محاصره شده اند و بدین سبب رسالت تاریخی آنهاست که اولاً خود - به وحدت اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیکی و معنوی برسند و ثانیاً بسایر نقاط دنیا نفوذ کرده دیگران را زیر فشار انترناسیونالیسم پرولتری متحد سازند. این دو واقعیت در طی چند ده سال زمینه پندار و گفتار و رفتار شورویها بود و تا اواخر دهه ۱۹۸۰ (۱۹۸۹ - ۱۹۸۰) در تمام بخشها، رشته ها و ابعاد زندگی آنان نقش داشت.

در اثر دو واقعیتی که ذکرش گذشت سه خصوصیت ایدئولوژی حکمفرمایی کمونیستی تشکیل یافت که آنها را باید یک به یک شرح دهم.

خصوصیت اول: پیشداوری و غرض ورزی که اکثر وقت صورت و سیرت تمصب را بخود گرفته بود. تمصب چنانکه ابوریحان بیرونی بحق فرموده است «چشمهای روشن را کور و گوشهای تیز را کر کرده و به شنیدن چیزهایی و امی دارد که خرد سالم نمی تواند آنرا پذیرد».

خصوصیت دوم: پرخاشگری و ناسازگاری. لنین این جهت ایدئولوژی بلشویکی را با کمال افتخار تائید می کرد. «ما باید ماتریالیستهای جنگاور باشیم» به همه بخشها و ابعاد زندگی نفوذ کرد و امتیاز انحصاری دست داشتن شورویها بحقیقت را اعلام داشت. در همه موارد از معنی مارکسیسم گرفته تا تعلیمات و تلقینات اخلاقی فقط گفته و پرداخته آنان حقانی بود و بس. هر کسی که

عکس گفته آنها را می گفت یا خلاف اعمال ایشان را انجام می داد یا جاهل بود و یا دشمن بشمار می رفت. در عهد استالین این مطلب لنین بصورتی درآمد که نمی توان آن را بدون هیجان بزبان آورد: هر که از ما نیست بر ماست. یعنی آنهایی که همعقیده ما نیستند و یا حتی حسن نظریه عقیده ما ندارند دشمن ما می باشند. ما کسیم گورکی نویسنده معروف شوروی این ادعای ایدئولوژیکی را مشخصتر کرده و از خود افزوده بود که «اگر دشمن تسلیم نشود او را نابود می کنند». استالین پنج سال بعد از آن ثابت نمود که تسلیم شدن هم کافی نیست.

خصوصیت سوم: به احتیاجات و هدفهای ایدئولوژیکی تابع بودن اخلاق فردی و اجتماعی که اصولاً طبقاتی خوانده شد: فقط آن پندار و گفتار و رفتار اخلاقی است که از نیازهای روزمره حزب و دولت برمی آید. لنین این نکته را در سال ۱۹۱۹ در انجمن جوانان مصرانه ابراز داشت. بعداً برزنف در تاکید فرموده لنین افزوده بود: «هر چیزی که بکار ساختمان سوسیالیسم مساعدت می کند اخلاقی است.» از اینروست که دروغ و تقلب بخاطر سیاست روا دانسته شد.

اگر در اثر این سه خصوصیت ایدئولوژیکی حاکم بلشویکی به مسأله مقام و نفوذ علم بخصوص علوم اجتماعی و انسانی پردازیم برآیمان مسلم می شود که علوم در چنان شرایط خاص استقلال متدولوژیکی و پژوهشی نداشت و نمی توانست داشته باشد.

در واقع علوم اجتماعی و انسانی شوروی منحصر به چهارچوب ایدئولوژی رسمی شد. هیأت ریاست حزب کمونیست باصطلاح بوروی سیاسی کمیته مرکزی علم را تابع مرامنامه و قراهای رسمی خود کرد و از آن بعد می بایست که همه بخشها و رشته های علوم انسانی و اجتماعی مرامنامه و قراهای رسمی حزب کمونیست را همچون مقدمات هرگونه افکار علمی بی چون و چرا بپذیرند و در مجرای آن عمل کنند، همچنان که بعد از انتشار تاریخ حزب کمونیست بلشویکی در سال ۱۹۳۸ هیچ یک از محققان تاریخدان حق نداشت از چهارچوب هم متدولوژی و هم موضوعات و مطالب آن بیرون رود. یگانه چیزی که روا بود شاخ و برگ دادن و رنگارنگ ساختن جزئیات حوادث محلی بود. یک مورخ نمی توانست حتی از حدود ترمینولوژی آن کتاب «مقدس» تجاوز کند. چهارچوبی که برای فعالیت علمی درست کرده بود اصولاً برای همگان هم بود.

طریق سوسیالیستی زندگی در شوروی بهمان صورت و سیرت که در عهد لنین و ارگانش پیدا کرد از هر عضو جامعه خرد و کلان، خاص و عام، دیندار و بی دین، فرمانفرما و فرمانبردار خلاصه از همگان بطور قطعی تقاضا داشت که یک عقیده رسمی، یک جهان بینی کلی را بی چون و چرا قبول کند. سازمانهای یبعد و حساب رسمی و باصطلاح جمعیتی از کمیته امنیت گرفته تا تشکیلات پشاهنگی دانش آموزان را با دقت نظارت می کردند که جریان افکار و اعمال کسی از مجرای عقیده رسمی بیرون نرود.

بنابینای است دولتی که چنین سیستم همه جانبه کنترل را در برنامه خود می گذارد نقشه می کشد که کار را از نظارت افکار و اعمال روشنفکران آغاز کند، در واقع هم حزب دولت شمول بلشویکی از اول (از زمان لنین به این طرف) از ارباب علم و هنر نگرانی داشت و علی الخصوص به نمایندگان علوم اجتماعی و انسانی

(بویژه تاریخ نگاران) اطمینان نداشت. از این رو خیلی سعی و کوشش بخرج داد که تاریخ دانان و تاریخ نگاران را رام کند و نگذارد که از خط تعیین شده، خارج شوند. سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مخصوصاً مورخانی که در مکاتب کهنه اروپا و روسیه تعلیم گرفته بودند و از متدولوژی مارکسیستی لنینیستی یا عموماً خبر نداشتند و یا اگر هم خبر داشتند آن را اصولاً نپذیرفته بودند و در مد نظر ناظران سیاسی ایدئولوژیکی شوروی بودند.

این بود که نازک کاران ایدئولوژیکی در شوروی عهد استالین به تصفیه موسسات پژوهشی و دانشگاهها از هیأت مکاتب و محافل سنتی تاریخ نگاری پرداختند. آنها در نهایت خرده گیری و عیب جویی باصطلاح افراد مشکوک را اول عالمان بورژوازی بعداً شورونیت یا ناسیونالیست نامیده به حبس و تبعید و قتل آنان دست می زدند.

این تندباد زمانه پیش از همه و بیش از همه مورخان روس را سرکوب کرد. در میان آن «عالمان بورژوازی» که همچون اسیران سیاسی زندانی شدند، گروهی از اعضای آکادمی علوم روسیه هم بود که در سطح اروپا نفوذ و اعتبار داشت. ضمناً حتی اغلب آنها هم که مورد تضییق و تبعید قرار گرفتند، پروژه محیط نو کمونیست مشربان بودند. منظوم سرنوشت فارغ التحصیلان انستیتی پروفیسوری سرخ می باشد که سال ۱۹۲۱ با ابتکار حزب بلشویکی برای آموزش و پرورش معلمین علوم اجتماعی (از جمله تاریخ) تاسیس شده بود. دوسوم تعداد کلی آنها را دولت مستبد «منحرفین» خواند و آنها را جزای سخت داد.

از آن پس تاریخ نگاران سالخورده ایکه تصادفاً زنده ماندند و جوانانی را که در زمینه دستورالعمل ایدئولوژیکی در علم تاریخ تخصص پیدا کردند ضرورتی پیش آمد که از نشان داد حکومت داران بلشویکی سر مویی دور نزقنه فعالیت کنند و در مجرای بکار خلاقی پردازند که هر آینه از شاهراه علم حقیقت جو فرسخها دور بود. مهمترین بکار شرایط مشخصی که در چارچوب آن تاریخ نگاری اجباراً جریان می گرفت بشخص زیر بود:

- ۱- وجود داشتن قالبهای متدولوژیکی و حتی نظری مانند «حزبیت» (پشتیبانی دیده و دانسته از هدفهای حزب کمونیست)، «صنفیت» (پشتیبانی دیده و دانسته از هدفهای طبقه کارگر)، جنگمائی عادلانه و غیر عادلانه و هکذا.
- ۲- امتیاز انحصاری داشتن اصول و اسلوب تحقیقاتی مارکسیستی.
- ۳- وجود داشتن محکم و میزان عالی در تصدیق حقیقت و داوری عالی در بحث علمی که ذاتاً از حد و حدود خود علم بیرون بوده و هم با سرشت علم بیگانه.

۴- حزبی و دولتی بودن آرشیوها، در دسترس نبودن اغلب آنها بخصوص آرشیو کمیته مرکزی حزب، ارتش، وزارت خارجه و سازمان امنیت برای محققین و حتی موسسات آکادمیک و دانشگاهها.

۵- وجود داشتن انواع موضوعات ممنوع یعنی مطالبی که علم حق نداشت به تحقیق آنها پردازد (اگر کسی به این کار اجازه داشت وظیفه دار بود که نتیجه تحقیقاتش را در مطبوعات علمی علنی درج نکند). و یا مسائلی که پاسخ بحث ناپذیر آنها را ادارات ایدئولوژیکی حزبی آماده داشتند و بدین سبب امکان نبود که آنها را بطرز دیگر بعبان گذاشت و یا بطریقی دیگر حل و فصل و خلاصه کرد.

اکنون شرایط تغییر یافته است ولی در بنیاد متدولوی تاریخ نگاری و در نظام آموزش تاریخ در مدارس بحران سنگینی جریان دارد. از اینرو قضاوت در باب تغییر کلی مقام علم بخصوص علم تاریخ در جامعه شوروی زود است، خصوصاً که جهت تحول جامعه شوروی هنوز بطور کلی معین و مشخص نشده است و بدین جهت محیط زیست علم هنوز هم بحدی که باید و شاید تمیز و سالم نیست. بدین اندیشه باز بواقعیات اجتماعی رومی آورم و برخی جهات خاص آن را با نظرداشت دورنمای تاریخی اتحاد جماهیر شوروی بقلم می آورم.

اولاً در نتیجه شکستن پایه های ایدئولوژیکی نظام شوروی (یعنی روبرو شدن مارکسیسم لنینیسم با بحران نوین تاریخی که بگمان من دیگر هیچگاه بخود نخواهد آمد، در محیط جمهوریها از جمله آسیای مرکزی هم یک نوع خلا معنوی بوجود آمده است. برای پر کردن این خلا اکنون میان نیرویی چندبازه می رود. در بین این نیروها قومی ترینش اسلام راشدین (دگماتیک) است که قسمی از آن برای پیکار سیاسی نیز آمادگی می یابد. چنانچه در تاجیکستان حزب اسلامی تاسیس شده که غیر رسمی عمل می کند. عملیات سیاسی این حزب از یک جهت مورد نگرانی است. منظوم این است که حزب مذکور جزء حزب اسلامی عموم شوروی است، ضمناً مسلک و تمایلات بالقوه پان تورکیستی دارد. نفوذ و مقام اجتماعی این نهضت البته نه به آن حدی است که برخی از محققین شوروی شناس اروپایی گمان می کنند (امثال الکساندرین رنگ سن) ولی با در نظر داشتن تمایلات ایدئولوژیکی که در سایر کشورهای مسلمان خارجی بنظر می رسد (بخصوص عربستان سعودی) نقش عامل اسلامی را نباید نادیده گرفت.

ثانیاً در جمهوریهای مسلمان شوروی نفوذ و مقام نیروهای باصلاح محافظه کار بحالت عقب افتادگی اقتصادی واجتماعی و سیاسی آنها هنوز خیلی قوی است از جمله درجه شعور سیاسی و خودشناسی ملی تاجیکان اگر آن را با سطح شعور سیاسی و خودشناسی ملی مردمان جمهوریهای بالتیک و حتی قفقاز مقایسه کنیم نسبتاً پایینتر است چنانچه مجلس ملی قبلاً فقط از کار مجلس اتحاد جماهیر شوروی تقلید می کرد ولی اکنون از جریان کار پارلمانهای جمهوریهای دیگر بخصوص روسیه می هراسد و همه جانبه می کوشد که در حل و فصل مسائل مهم روز آن پیشدستی نکند. از جمله اعلامیه استقلال تاجیکستان بعدی رسمی و ظاهری بود که آن در روزگار کنونی تاجیکان از خود هنوز نقشی نگذاشته است.

ولی از ماست که بر ماست: در میان دو نسل اخیر ارباب سیاسی تاجیک بعلت همان سیاست استعماری سالیان دراز که همگان را در پنجه گیرایش نگاه می داشت هنوز افرادی کم اند که بمعنای رسا، فعال باشند.

دقیقتر بگویم تعداد آنها ای که بتوانند در سطح امروز سیاست دانی و سیاست مداری که علمی است خاص و پیشرفته صاحب نظر بوده و عمل کنند یعنی مثلاً منافع ملی را با در نظر گرفتن وضع کنونی جهان که آن را همبستگی باطنی تمام قسمتهای ربع مسکون مشخص می کند و نیز در قرینه دورنمای تاریخ جامعه، بتوانند ارزیابی کنند.

خلاصه کلام من با دوستم لایق شیرعلی شاعر شناخته و در دانشای تاجیک همعیده ام که با زبان لطیف شاعرانه شکایت کرده است:

تاجیکستان، دونه بر خویش منصوبت کم است
کایت افزون ولی یکنای محبوبت کم است
مادر تاجیک من خاک قدمهایت شوم
پچه ات بسیار اما پچه خوبت کم است
(منظوم شاعر از کاتب، رئیس کمیته حزبی است که قبلاً حاکمیت اداری با او بود).

پروسترویکا در مناطق کساری شوروی و یژگیهای خود را دارد: نیروهای محافظه کار می خواهند که دست اول در جمهوریهای دور از مرکز متحد و مستحکم شوند و با استفاده از هر وسیله امکان پذیر می کوشند که نیروهای چپگرا را چه در مرکز و چه در نواحی بدنام سازند. این را در مثال وقایعی که ماه فوریه سال گذشته در شهر دوشنبه و برخی از شهرهای اطراف آن روی داد می توان شرح داد: تظاهرات آن زمان اساساً در زمینه بحران اقتصادی واجتماعی سر زد ولی مقامات رسمی شوروی خیلی سعی کردند که آن را به عوامل بیرونی پیوندند. سازمان امنیت شوروی هنوز هم می کوشد که عیب را بر نهضت مردمی موسوم به رستاخیز بار کرده آن را در غایت غرض ورزی سیاه کند. از سوی دیگر پیوسته تبلیغ و تلقین می شود که مجاهدین افغانستان بامور داخلی تاجیکستان دخالت می کنند تا جایی که گویی آنها به تاجیکستان اسلحه می فرستند.

انقلاب اسلامی ایران و بخصوص جنگ کثیف افغانستان که در جریان آن پیش از همه تاجیکان در هر دو ساحل رود پنج تلفات سنگین دادند برای بیداری ملی و سیاسی و مذهبی تاجیکان شوروی تا حدی مساعدت کرد ولی چنانکه ضرب المثل مردمی بازمی گوید عیب آش را در ماش نباید جست.

اکنون ما به خوبی می بینیم نه مدل کمونیستی رشد همگانی یعنی ترقی یکزننگ و یکدست و همه ملل صرف نظر از زمینه فرهنگی - ملی ایشان وتجارب تاریخی شان بحقیقت حال راست نمی آید. هر چه بیشتر ثابت می شود که رشد تکنولوژیکی و صنعتی بدون همدستی با رشد و کمال فرهنگی بنیاد و بنیان معنوی جامعه را خراب می کند و در نهایت کار باعث آن می گردد که جامعه تنزل کند. چنین دورنمای تاریخی ما را وادار می سازد از بسیاری از عقاید علمی پیشین خود دست بکشیم. ثالثاً وضع سیاسی در شوروی بسی ناپایدار است: از یکسویی سامانی و بی جراتی های نیروهای طرفدار دموکراسی و از سوی دیگر پیوسته فوئتر و شیردل شدن نیروهای زورآزما و دیکتاتوری خواه جامعه را تحت خطری جدی قرار می دهد. علت اصلی این وضعیت ناگوار چیست؟

پروسترویکا در واقع به پایان رسیده است ولی نه به آن معنی که در مطبوعات غرب (از جمله امریکا) رایج است. ناظران غربی از آن نگرانند که گورباچف

عنوان	نویسنده	صفحه
معراج و سکه معراج (بخش دوم)	محترم استاد سمندرغوریانی	۱۴۶
ضمیمه معراج و سکه معراج	محترم استاد عبدالله سمندرغوریانی	۱۶۰
چراغ	محترم استاد یوسف آیین	۱۶۱
معراج حضرت سرور کاینات (طعم)	محترم احسان الله کهگدای	۱۶۲
اللهم صل علی سینا مولنا محمد		
صاحب التاج والمعراج والبراق والقلم	محترم عبدالوهاب فرزانه	۱۶۷
فنایل فخر کاینات (طعم) از نگاه دیگران	محترم احمد صدیق حیا	۱۷۰

بخش نقد و معرفی آثار

تقریظ : العروه الوثقی (ناشر محترم دکتور عبدالحکیم طبیبی)	اداره	۱۷۲
اخبار (اقتباس از مجله وزین عروه الوثقی)	اداره	۱۷۲
تقریظ : فرهنگ جامعه شناسی سیاسی		
تالیف محترم دکتور عابدین بارز	اداره	۱۷۳
روز های چون شب تاریک (قسمت دوم)	محترم دکتور قاسم غاضلی	۱۷۴

تلاش برای تطبیق «طرح قیادی» در پشاور

بهنگامیکه این مجله در مطبعه زیر طبع بود خبر شدیم که تنظیمهای پشاور ومنجمله خوجه شین ربانی بعد از مسافرت ناکام ماسکو بسیار سراسیمه شده بهر طرف دست و پا میزنند تا مسافرت ماسکو را بحیث ثبوت زعامت خود برخ مردم بکشند. دلایل عمده این سراسیمگی افراطیون عبارتند از (۱) ناکام شدن سوء قصد علیه پادشاه افغانستان (۲) حمایت اکثریت بیشتر مردم و همچنان مقامات بین المللی و جهانی از مقبولیت زعامت پادشاه سابق (۳) ملاقات سه ونیم ساعته سرمنشی ملل متحد با پادشاه سابق در منزلش در روم (۴) دست خالی آمدن هیات تنظیمها از مسافرت بی لزوم و بیوقت ماسکو (۵) بازدید و ملاقات چند روزه صفت الله مجیدی از روم و (۶) تصمیم ملل متحد برای دایر ساختن حرکه و دایلوگ بین الافغانی در چوکات طرح مجوزه سرمنشی ملل متحد.

تنظیمهای افراطی که میدانند در صورت انتخابات آزاد چانس موفقیت ندارند بنا به میخواستند زعامت خود را از طریق مایشیندار بر مردم بقبولانند لهذا خوجه شین ربانی که تا دیروز دشمن سرخست حکمتیار بود یکبار دیگر دست همکاری و تمنا بد طرف حکمتیار (زرا) نموده طرح قیادی حکمتیار را به پیشانداخته اند تا حکومتی از اعضای تنظیمها تاسیس کنند که وظایف حکومت انتقالی را به عهده بگیرد. از آنجائیکه طرح قیادی حکمتیار و حکومت مجوزه تنظیمها از یک اقلیت افراطی نمایندگی میکنند طبعاً با پلان مجوزه ملل متحد که مبتنی بر یک حکومت وسیع البنیاد و مشمول تمام گروه ها اعم از پادشاه سابق میباشد در تضاد واقع میگردد. خوجه شین ربانی که با طرح ملل متحد موافقت نداشته و فعالیت های نماینده خاص سرمنشی را مخالف زعامت و قدرت شخصی خود تشخیص داده است در یک بیانیه گفت که طرح قیادی فعالیت های بینان سیوان را خاتمه می بخشد.

آخرین خبر ها مشعر است که خوجه شین ربانی طرح قیادی حکمتیار را پذیرفته و هر دوی شان یکتعداد ازگماشتگان خود را برای تدویر حکومت انتقالی کاندید کرده اند. قرار مسموع مولوی محمدی (که یک شخص شروت گرا میباشد) نیز طرح قیادی جلب شده ولی سیاف و خالمر تا کنون آنرا تأیید نکرده اند.

اقتباس از مجله (قلم در خدمت جهاد) شماره ۶۷-۸۱
این مقاله عالی و علمی با اغلاط زیاد نشر شده
بدرود بقرار ذیل تصحیح شده است : ۱۴۶
اغلاط املائی اغلاط انشائی اغلاط تطبیقی
۹۸ ۶۹ ۴۶
کسانیکه قبلاً آنرا در مجله مذکور خوانده بودند
با این حقیقت اکنون پی میبرند.

محترم استاد عبدالله سمندر غوریانی

نویسنده گوید ((درین نوشته با در نظر گرفتن نکات آتی می‌خواهیم مامول خود را برآوریم :

(۱) کلمه معجزه اسم فاعل مونث از باب افعال بمعنی عاجز کننده میباشد و در اصطلاح به معنی هر عمل و بدیده‌ایست که دیگرانسانها از آوردن مثل آن عاجز باشند...))

امیدوارم از مطالب شماره قبل این مجله آقای داود موسی خالی‌شان شده باشد و اگر نشده باشد تکرار میکنیم که هر لفظ با معنی یا معنی واحدی دارد با اینکه معانی متفاوتی و باز همین لفظ دارای معانی مختلف (مختلف المعنی) با هم از آغاز برای همان معانی متفاوت همزمان وضع میگردد که این نوع لفظ را (مشترک) گویند مثل اینکه لفظ (عین) که هم از اول برای چشم و چشمه و طلا و ... و ... وضع گردیده است و با اینکه از ابتدا برای معانی مختلف وضع نمیگردد بلکه اول برای یک معنی وضع میگردد و باز با یک وضع دیگر در مرتبه دیگر برای معنی مختلفی وضع میگردد و استعمال میشود که اگر هم وضع اولی و هم وضع دومی هر دو مورد استعمال داشت و رایج بود استعمال اولی و وضع اولی را به نام (حقیقت) یاد میکنند و استعمال دومی و وضع دومی را (مجاز) مینامند مثلاً استعمال لفظ احد برای حیوان معروف ((حقیقی)) و برای آدم شجاع ((محازی)) است و اما اگر استعمال اولی آن متروک بماند و تنها استعمال ثانوی آن به جا بماند آنرا لفظ ((منقول)) گویند که تعریف معجزه مورد بحث به همین اسم ((منقول)) ارتباط میگیرد و نه تنها در مورد معجزه بلکه در مورد هر اسم دیگری وقتی که میگوئیم که در لغت بمعنی ... و در اصطلاح بمعنی ... میباشد به مفهوم آنستکه معنی (لغوی) همان اسم ((منقول)) با معنی (اصطلاحی) آن کاملاً فرق و تفاوت پیدا میکند و در همان علم مورد بحث معنی لغوی آن مطلوب نیست و متروک است و تنها به معنی (اصطلاحی آن) اعتبار داده میشود. درینجا با ملاحظه نکات پیش گفته تعریفی را که آقای داود موسی از معجزه بدست داده اند به نحوه‌ایست که معنی لغوی آن با معنی اصطلاحی آن هیچ فسر و تفاوت ندارد بکار دیگر تعریف آقای داود موسی را از معجزه میآوریم :

کلمه معجزه اسم فاعل مونث از باب افعال بمعنی عاجز کننده میباشد و در اصطلاح به معنی هر عمل و بدیده‌ایست که دیگرانسانها از آوردن مثل آن عاجز باشند که پس از حذف آنچه که هنوز زائد است چنین میشود که معجزه در لغت بمعنی عاجز کننده میباشد و در اصطلاح آنکه انسانها از آوردن مثل آن عاجز میشوند اینست که میگوئیم پس از حذف حشو و زائد چونکه از مهمترین قواعد تعریف در بهلولی دیگر قاعده‌ها اینست که تعریف باید تا حد امکان از کلمات حشو و زائد مبرا باشد و چون آقای داود موسی با اصطلاحات و تعبیرات قوم و طایفه آشنائی ندارند، عوض آنکه بنویسند کلمه معجزه در (لغت) بمعنی ... و در اصطلاح بمعنی ... که بایاق و اطوب قوم و طایفه موافق آید، چنین گفتند که (کلمه معجزه اسم فاعل مونث از باب افعال بمعنی ...) بجای این عبارت زائد و غیر لازم، اگر میگفتند که معجزه در (لغت) بمعنی ... بهتر میباشد، چونکه مفاد و حاصل این عبارت دراز تنها همان شرح و بسط (لغت) معجزه است و نه چیز دیگر. ما با برادران ایرانی و با فضا و اهل قلم میگفتیم شما ایرانی‌ها هر چیز مختصری را خیلی به دراز و دنباله دار تعبیر میکنید مثلاً در یکی از تابلوهای شهر شما میخوانیم که ((محل فروش سامان و آلات و لوازم بدکی هر نوع اتوموبیل)) و ما افغانها همان مطلب را به دو کلمه میگوئیم که (بوزه فروشی) حالا اگر آقای داود موسی هم بیک کلمه (لغت) اکتفا میکردند، بهتر میشد. گذشته از عیب حشو و زائد، درین تعریف بگان تعبیر غلط نیز جازده شده، مثلاً میگویند معجزه اسم مونث است. آخر توجه نکرده اند هر جا که حرف (ثا) در آخر یک اسم بیاید آن اسم لزوماً مونث و آن (ثا) هم علامت تانیث نیست. درینجا (ثا) برای مبالغه است مثل اینکه بگوئیم (علامه اقبال) و میدانید که اقبال مرد بود و نه زن. گذشته ازین، همانطور که عنقریب خواهیم دید، ما با برداشتی که آقای داود موسی از معجزه دارند و آنرا با آیت علامه

معادل میدانند اگر معجزه آیت و علامت و نشانه باشد تا حال کسی را ندیده ایم که علامات و آیات و سمبول ها را به مذکر و مونث تصنیف و طبقه بندی کرده باشد و به این حساب دیده میشود که آقای داود موسی تا آن جا دانش به خرج نداده اند و قبول زحمت نفرموده اند که تفاوت میان معنی لغوی و اصطلاحی را بفهمند و اما بعد از این هر جا که در آینه به عباراتی نظیر اینکه به معنی لغوی ... و به معنی اصطلاحی ... بر میخورند باید بفهمند و آگاه باشند که معنی لغوی يك چیز و باز معنی اصطلاحی چیز دیگر است و انتقال از ((لغت)) به ((اصطلاح)) در اسم (منقول) با تغییر معنی همراه است باز آقای داود موسی باید بفهمند که منظور و مقصد از اصطلاح در همچو مثالی و یا موضوعی چیست و ما وظیفه خود میدانیم که برای شان بگوئیم که منظور از اصطلاح اصطلاح قوم و طائفه است که در هر رشته از دانش فرق میکند مثلاً در اصطلاح محدثین و یا مفسرین و هکذا آقای داود موسی توضیح نداده اند که مراد از اصطلاح اصطلاح کدام قوم و طائفه است طائفه جتربازان طائفه فزیکدانان طائفه تجار قشر روشنفکر و یا ... و یا ... ما برای شان میگوئیم که منظور از اصطلاح اینجا اصطلاح علم کلام است و چون هر طائفه از خود اصطلاحات خاصی دارد و قتیکه اصطلاحی را مثلاً معجزه را میخواهیم تعریف کنیم البته منظور ما عمدتاً تعریف اصطلاحی معجزه است باید به اصطلاحی که در نزد علمای کلام رایج و شایع است خود را مکلف بدانیم ولی تعریف اصطلاحی را که آقای داود موسی از معجزه بدست داده اند تاجایی که مراغ داریم و در دوران طلبه گی خواننده ایم هیچ يك از علمای کلام چه از مردگان و چه از زندگان و چه عرب و چه عجم هیچکسی چنین تعریفی را بدست نداده است و آقای داود موسی باید میگفتند که کلمه معجزه در لغت بمعنی ... و در اصطلاح داود موسی به معنی ... ولی مشکل کار این بود که ما به آسانی زیر تاثیر چنین اصطلاحی "من در آوردی" نمیرفتیم خوب بیاد دارم که در یکی از سمینار ها آقای ژواک هنر نمایی کرد و گفت چه میشود که اگر اصطلاح وحدت وجود و وحدت شهود صوفیه را تغییر بدهیم و خدا غریق رحمت کند بپوهاند استاد عبدالحسی حبیبی را که با همان لحن قندهاری خامر به خود آقای ژواک را مخاطب قرار داده و گفت: "خوبه داد زرو کلو اصطلاحانی دی".

و تا هنوز که از تعریف معجزه به اصطلاح آقای داود موسی فراغت نیافته ایم عیب دیگر این تعریف شائرا باید برخ شان بکشیم که چون میگویند کلمه معجزه اسم فاعل مونث از باب افعال ناخود آگاه دارند صرف و نحو کلمه را توضیح بدهند حالانکه مقصود در اینجا توضیح و تشریح معنی این لغت و کلمه است چونکه اسم فاعل به موقعیت کلمه در جمله ارتباط میگیرد که مربوط به (نحو) است و باز اینکه از کدام باب به ((صرف)) کلمه ارتباط میگیرد و تنها همین که میگویند (به معنی عاجز کننده) بمعنی (لغت) مربوط است و این تفکیک میان علم (صرف) و علم (نحو) و علم (لغت) یکی از شرائط ابتدائی آموزش يك زبان است مخصوصاً برای کسیکه میخواهد که مترجم و مفسر قرآن کریم باشد. آقای داود موسی ادعای دیگری دارند که میگویند در قرآن کریم ((در هرجائی که مراد از معجزه بود کلمه آیت بکار رفته ...)) آری آقای داود موسی درین عالم هر چیز آیت و علامه است و حتی اصطلاح معالم با علامه و چه شبه و ماده اشتقاقی مشترك دارد بنا بهر چیز این دنیا آیت و علامت است به شمول من و شما چونکه جزئی از همین عالم هستیم و چرا علامه نباشیم (به تخفیف لام) مگر هر علامتی را معجزه نمیتوان گفت به طور مثال وقتی که شما اشارات ترائفکی را در شهری میبینید نمیتوانید که آنرا دلیل بر آن بگیرید که یکی از اهالی و باشندگان آن شهر مدتی که شما داخل آن شهر شده اید حتماً دعوی پیامبری کرده و در جبهی هم که این علامت ترائفکی نمب شده حتماً صراط المستقیم و خط مشی همان پیامبر است میگویند نصرالدین شاه قاجار وقتی که به پاریس رفته بود پرسیده بود که چرا اینهمه شهر را چراغان کرده اید؟ او گفته بودند که به خاطر شما و تازمانیکه حضور دارید شهر همچنان چراغان است!

با این اشتباه مضاعف آقای داود موسی اصطلاحی تازه را تبلیغ میکنند که میخواهند مفردات قرآن را تصحیح و بمادستور بدهند که هر جا که در قرآن لفظ ((آیت)) را دیدید آنرا ((آیت)) ببینید و ببینید و (الندن) بخوانید.

اما ((معجزه)) تلفظ کنید مثل اینکه ((قسطنطنیه)) جالب اینکه آقای داود موسی خود پیشقدم شده اند و آنچه را که ما پندیده اند و پیشنهاد کرده اند خود اولتر آنرا پندیده اند و به کار بسته اند و در مرتاسر آیات قرآنی که به آن اقتضاد نموده اند همه جا به جای لفظ (آیت) و (آیات)

لفظ (معجزه) و یا ((معجزات)) را گذاشته اند که واقعا هم اشتباه شان يك اشتباه اصولی و يك خطای عمدی است که نباید آنرا همگنگ و همطراز سایر اشتباهات شان در ترجمه و تفسیر آیات بحساب آورد.

و چون بیشتر اشتباهات بعدی آقای داود موسی از همین کج طبعه گی و بدفهمی اصطلاح معجزه نشأت گرفته است تعریف اصطلاحی را که از دوران طلبه گی به خاطر داریم برای آقای داود موسی میآوریم و میگوئیم که (معجزه) به اصطلاح امر خارق العاده ایست که بدست مدعی همزمان و مقارن با ادعای نبوت ظاهر میگردد. و امیدوارم با مراجعه به کتابهای ابتدایی در علم کلام آقای داود موسی صحت چنین تعریفی را هر چند که خیلی دقیق هم نیست و اما مسلما با روح و طبعه علم کلام هماهنگ است تا شاید و تصدیق نمایند. و باین ترتیب میرسیم به مطلب دوم نویسنده که چگونه که بران آنکه معجزه را تعریف کرده اند آنرا به اطوب خود به مورد تطبیق گذاشته اند چون معمولاً و قتیکه در مرحله اول يك قاعده وضع میگردد و باز هر تعریفی يك قاعده است در مرحله دوم ماحه تطبیق آن مورد بحث است و همینکه قاعده وضع شده با فروعات و حالات خاص تطبیق گردید سیستم و مذهب به وجود میآید و درین مورد تفاوتی میان مذاهب فقهی و فلسفی دیده نمیشود. آقای داود موسی نیز که قاعده خود را وضع و بعداً به مورد اجرا گذاشتند مذهب خاص به خود را به وجود آورده اند و گوی شما لابد میدانید که اگر يك اصل و قاعده غلط باشد نتیجه تطبیق آن نیز يك مذهب فاسدی را سبب میگردد که ما این اشتباهات را به اختصار بر گذاریم :

اشتباه اول - ((و آنها با کمال لجاجت از وی خواستند تا بر يك رسولان برای شان معجزه بیاورد)) این که غلط است چونکه بنابر تعریف (معجزه) را خود پیامبر همراه با ادعای نبوت عرضه میکنند و آنرا به خواست کفار معطل نمیگذارند.

اشتباه دوم .. ((همین اصرار کفار بر آوردن معجزه تکرار...)) جواب این اشتباه در پاسخ به اشتباه فقره بالا آمده است.

اشتباه سوم - ((و از طرف خداوند با ثبات تمام رد میگردد...)) خداوند معجزه پیامبر خود را رد نمیکند.

اشتباه چهارم - ((قرآن کریم در مقابل اینهمه مدعیات بعضی از آنها را يك يك رد میکند...)) قرآن کریم مدعی کفار را که آقای داود موسی آنرا معجزه میگویند رد نمیکند چونکه مدعیات آنها اولاً معجزه نیست و باز اگر معجزه باشد قرآن آنرا رد نمیکند.

اشتباه پنجم - ((کفار قسم یاد میکنند که اگر یکی از معجزاتی که خواسته اند...)) همانطور دیدیم معجزه در اثر تقاضای کفار بوجود نمیآید.

اشتباه ششم - ((مخصوصاً که در آیه ۹۳ سوره اسراء داعیه صعود به آسمان پیغمبر را رد میکند)) که همین ادعا موضوع این نوشته را تشکیل میدهد) ما این اشتباه آقای داود موسی را اگر در اینجا قدری نسبت به اشتباهات قبلی و بعدی شان به تنای فقرات بالا طی چند مظر بیشتر حالی شان میبازیم به علت آنستکه ایشان با استناد به همین آیت منکر مروج جسانی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب معراج شده اند. بیانش با هم به بینیم که از کجای این آیت اشکار مروج جسانی فهمیده میشود ؟ ترجمه خود آقای داود موسی را موقتاً میپذیریم چونکه اشتباهات جدی و مضحک و مسخره در ترجمه های شان زیاد است که الآن چون تفسیر های شانرا از آیات بررسی میکنیم بررسی ترجمه های شان با بسد که چگونه جداگانه صورت بگیرد. آقای داود موسی چنین ترجمه کرده اند : (یعنی ای رسول کفار ترا گویند - ((تا تو خانه زرین نداشته باشی و یا به آسمان بالا شروی و برای ما کتاب شیاری حرف ترا باور نمیکنیم . بگو منزله است پروردگار من و من نیستم جز بشری فرستاده شده)) . آقای داود موسی فقط از همین عبارت : بگو منزله است پروردگار من و من نیستم به جز بشری فرستاده شده . این طور فهمیده اند که خداوند داعیه صعود پیامبر به آسمانها را رد کرده است نه خیر ! اینست که خداوند بوسیله آنحضرت صلی الله علیه و سلم در پاسخ به کفار میگوید که : بگو منزله است پروردگار من و من جز بشری فرستاده شده نیستم این رد عقیده کفار است و نه رد صعود پیامبر به آسمان ها . چونکه این کفار بودند که راجع به خانه زرین و یا صعود به آسمان ، پیامبر را فاعل مختار میدانستند و با خطاب به پیامبر میگفتند چرا به آسمان بالا نمیروی چرا چنین وچنان نمیکنی ؟ و اما

خداوند تعالی آن عقیده و باور راستین را کتب پیامبرش را به خاطر آن مأموریت داده بود از زبان پیامبر برای کفار و حتی پیروان وی تعلیم میدهد که آنچه که هست همه اثر در بد قدرت الهی است چه رفتن به آسمانها باشد وجه تشبیه خانه طلایی، جنبه توحیدی این آیت فقط معنی آن دارد که پیامبر خدا بدون خواست و اراده وی نه تنها رفتن به آسمانها و ... و ... که حتی يك سر انگشت خود را هم تکان داده نمیتواند و هرگز مفهوم آنرا ندارد که اگر خدا بخواهد نمیتواند پیامبرش را به آسمانها صعود بدهد ولی قدر مسلم اینست که از همین آیت به طور خاص و مشعر فهمیده نمیتوانیم که آیا خدای پاک خواسته و یا نخواست است که پیامبر را به آسمانها صعود بدهد و نفی و یا اثبات آن معلوم نیست ولی آقای داود موسی جزوات کرده اند که بگویند از همین آیت نفی صعود پیامبر به آسمانها استخراج میگردد.

اشتباه هفتم - ((در آیه ۱۱۱ سوره انعام خداوند میفرماید که ... و یکبار دیگر آوردن همجو معجزه را صریحاً رد میکنند)) آقای داود موسی ! خداوند تعالی هیچوقت معجزه را که میدهد ریشی نکند.

اشتباه هشتم - ((پس میبینیم که خداوند خواهرش پروز معجزه را از جانب پیامبر اسلام (به شک و ابهام پیشین) بار بار رد کرده))

آقای داود موسی ! اولاً خواهرش پروز معجزه از جانب پیامبر خدا صورت نمیگیرد تا که خداوند آنرا رد کند و ثانیاً بار بار صورت نمیگیرد که بار بار رد شود.

اشتباه نهم - ((فشار رد این دلایل قدسی از جانب کفار در سالهای دراز اوایل اسلام صحنه را بر آنحضرت آنقدر تنگ میازد که وسوسه شیطانی خود او را هم به آستانه شک و تردید در مورد آیات الهی میکشاند)) این گفته ها از زبان آقای داود موسی از هیچ فرد دیگری چه کافر و چه مسلمان دیده و شنیده نشده که راجع به پیامبر شبیه به آن را گفته و یا نوشته باشد اینها مذهب آقای داود موسی که همه معجزات را به استثنای معجزه قرآن منکر اند همین توجیه شان از آیه (وان كنت فی شك مما نزلنا لیک...)) ((و اگر تو در شکی از آنچه که ما به تو نازل کرده ایم)) نشان میدهد که حتی به اعجاز قرآن نیز عقیده ندارند چونکه وقتیکه خداوند تبارک و تعالی کفار را مخاطب قرار میدهد و میخواهد که قرآن را به عنوان معجزه پیامبر گرامی خویش اعلام نماید به آنان گوید ((وان كنتم فی شك مما نزلنا علی عبدنا)) ((و اگر در شك هستید از آنچه که ما نازل کرده ایم بر بنده خویش)) در صورتیکه بنا به تفسیر آقای داود موسی خود بنده خداوند (حضرت محمد) که قرآن به وی نازل شده در شك و تردید باشد چگونه باز خداوند تعالی از کفار مطالبه میکند که به پیامبر وی ایمان بیاورند چون کفار میتوانند بگویند در صورتیکه خود پیامبر تا حال به قرآن ایمان نیاورده و در شك و تردید بر میبرد ما را صبر است . خیر ! آقای داود موسی حتی اگر برای یکبار هم که شده بودند نه تنها تمام قرآن کریم بلکه حتی اولین آیه را که میگوید بسم الله الرحمن الرحیم الم ذالک الكتاب لا ریب فیہ (این کتاب شکی در آن نیست) را میخوانند و باز ادامه میدادند که (هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة) (هدایت است مرکانشرا که متقی اند به غیب ایمان آورده اند و نماز برپای میدارند) اگر میتوانند بفهمند که همین کتاب ما پیامبر و یاران وی را که متقی اند و به غیب ایمان آورده اند و نماز بر پای میدارند هدایت کرده است ممکن چنین تفسیر هایی را به خورد ما نمیدادند . خیر ! خداوند کریم میگوید ((آمن الرسول بما انزل الیه)) (پیامبر به آنچه که بر وی نازل شده ایمان آورده است) و ابتدائاً بمانند غوریانی و یا داود موسی نیست که به آنچه میگویند و مینویسند باور ندارند و یا بمانند امین و تره کی نیست که میگفتند که مادر خدمت مردم خود هستیم و چون به آنچه که میگفتند ایمان نداشتند نتیجه آن میشد که همیشه به نام مردم خود علیه مردم خود توطئه میکردند ممکن آقای داود موسی بپرسند پس اگر چنین نیست آیا مفاد و معنی آیه ((وان كنت فی شك مما نزلنا لیک)) (اگر در شك هستی از آنچه بر تو نازل کرده ایم) پس دیگر چه میتواند باشد ؟ پاسخ صریح و ساده و قاطع آن اینست که در همجو موارد و موارد شبیه به آن ((صورت)) و ((صیغه)) خطاب متوجه آنحضرت علی الله علیه و سلم و اما (هدف) و (منظور) خطاب ((امت)) آنحضرت و سایر منکران است ورنه جواب پیامبر خدا را اگر آقای داود موسی از من بپرسند در همین مورد خاص به این آیه آمده است که فرموده اند که ((لا شک و لا امل)) (و نه شك دارم و نه سوال دارم) که این برخلاف آن تصور نیست

تاریخچه و اهداف بندهای آبی در افغانستان

هموطن محترم جناب دکتور محمدنا سرکشا ورز

خفته گذشته ریوتر و میدیا اطلاع دادند که شاعلی صیغت الله مجددی از فعالیت های تخریبی نظامیان پاکستان که در نظر داشتند بندهای کجکی، نفلو، سروبی را منفجر و منهدم سازند رسماً شکایت نموده و گفته است که یک گروه مجاهدین افغانی برای این منظور اغوا شده اما بعداً نام گردیده و از انفجار بندها منصرف شده اند. حتی شایعاتی رسیده که همان گروه مجاهدین اغوا شده که بهمرایی نظامیان پاکستان برای انهدام بندها رفته بودند وقتی بالای بند رسیدند مجاهدین افغانی (به مرحمت پرورگار ج) از وعده و قصد خود نادم گردیده با نظامیان پاکستان چغگیده و چندپاکستانی را بقتل رسانیده اسلحه شانرا تصرف و فرار کرده اند. رژیم مزدور کابل نیز از بابت این تشبیهات غیر بشری حکومت پاکستان بالای آن دولت احتجاج نموده است.

از آنجائیکه جناب شما در دوره شاهی چند سال وزیر زراعت بودید و از اهداف اقتصادی این بندها اطلاع دارید خواهشمندیم لطفاً برای هموطنان تان خوانندگان مجله ایینه افغانستان درمورد نیل معلومات بدهید. البته محدودیت شما را در عدم وجود اسناد و سوابق میدانیم ولی تا حدیکه میسر باشد همکاری خواهند فرمود:

- (۱) هدف اعمار بندهای مذکور (سروبی - کجکی و شفلو) چه بود و یکدام سالها تکمیل شدند؟
 - (۲) آیا حکومت های افغانستان ازین بندها گاهی برای مقاصد سیاسی یا نظامی استفاده کرده است؟
 - بعبارت دیگر موجودیت این بندها در افغانستان برای پاکستان کدام خطر سیاسی یا خسارات اقتصادی را متوجه میسازد؟
 - (۳) چرا نظامیان پاکستان از مدتست در پی انفجار بندهای مذکور افتاده اند - اهداف سیاسی و نظامی پاکستان بنظر شما چیست؟
 - (۴) اگر بند های مذکور (خدانا خواسته) منفجر و منهدم شوند ساحه تخریب اراضی و خسارات بشری و اقتصادی ناشی از آن بجه پیمانۀ تخمین میشود؟
 - (۵) در صورتیکه شهر کابل معروض خطر مستقیم این بندها (در صورت انفجار) نمیشد بنظر شما چرا نظامیان پاکستان تصور میکنند که انفجار بندهای مذکور مریضات سقوط حکومت کابل خواهد شد؟
 - (۶) باستثنای محاربات جهانی (جنگ عمومی اول و دوم) آیا تخریب بندها در مواقع صلح در دیگر نقاط جهان سابقه داشته و تعهدات بین المللی در زمینه از چه قرار است؟
- احترامات و تمنیات نیک ما را بپذیرید و با معلومات خود خوانندگان مجله را مستفید خواهید ساخت.
- دکتور سید خلیل الله هاشمیان

محترم دکتور محمدنا سرکشا ورز

مورخ ۴ اکتوبر

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب محترم دکتور هاشمیان

طریقه میدانید و خود شما نیز در سوالیه خویش تذکر داده اید اظهار نظر در مورد بندها و شهرها آنهم بعد از مرور تقریباً بیست سال در حالیکه اسناد بدسترس نباشد کاریست دشوار. با آنهم تا حد امکان سعی میشود تا خدمت خوانندگان محترم ایینه افغانستان معلومات مختصری تقدیم گردد.

در مورد سوال اول شما که مربوط به اهداف بند ها است معلومات ذیل تقدیم میگردد:

بندهای کجکی، ارغنداب و نفلو بزرگترین بندهای ذخیره آب در افغانستان بوده هر کدام در مناطق مختلف مملکت و در سالهای مختلف احداث گردیده. بند درونته که ظرفیت بزرگی ندارد صرف بمنظور ثابت نگهداشتن سطح آب و تنظیم جریان آن در توربین های تولید برق و کانال آبیاری احداث گردیده است.

بند کجکی بزرگترین بند ذخیره آب در افغانستان بوده روی دریای هلمند اعمار گردیده. ساختمان اصلی آن قبل از پلانهای پنجاهاله اقتصادی کشور تکمیل گردیده، اما تعدیلات و پروژه های تکمیلی آن از قبیل ساختمان تونل برق، جریت ترابری، دروازه های پرچاوه و غیره در طول پلانهای پنجاهاله صورت گرفته است. ارتفاع دیوار بند ۹۸ متر و ظرفیت آن در حدود یک میلیون و پنصد هزار ایکرفیت معادل یک میلیارد و هشت صد و پنجاه و یک میلیون متر مکعب میباشد. با نصب دروازه های پرچاوه، ظرفیت مذکور بدو میلیون و هفتصد هزار ایکرفیت معادل سه اعشاریه سه میلیارد متر مکعب بالغ میگردد. جریان سطحی سالانه آب هلمند در حوالی ۶ میلیون ایکرفیت معادل تقریباً هشت اعشاریه چهار میلیارد متر مکعب یا عبارۀ دیگر ۲۳۵ متر مکعب فی ثانیه میباشد. این مقدار آب نظر بنوعیت کشت با اندازه یک میلیون دوهصد هزار الی دو میلیون جریب زمین را آساری میکند. باین ترتیب که برای یک میلیون دوهصد هزار جریب زمین آب کافی میسر میسازد اما در شرایط اکثر نقاط افغانستان بنوعیت کشت معمولاً در حدود دو میلیون جریب زمین تحت ساحه آبیاری این مقدار آب قرار میگردد.

از جمله اراضی آنکه از قدیم الایام آبیاری شده و بعضاً نیز بعد از ساختمان بند کجکی آب دگر گردیده ساحه عمده آن عبارتند از ساربان - قلعه سنکی منطقه نهر سراج سادات علی سمارجه لشکرگاه -

که آقای داود موسی به پیامبر خدا نسبت میدهند و باز ادعای آقای داود موسی مبنی بر اینکه ((و سوره شیطانی خود او را هم به آستانه شك و تردید...)) چهل کامل و بیخبری علاج نابذیر شان را نسبت به زندگی و سیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میرساند چونکه خیلی معروف و مشهور است که شیطانی که قرین آن حضرت بوده نه تنها قادر به ایجاد شك و وسوسه در آنحضرت نبوده بلکه از هرکت موافقت با آنحضرت اسلام هم آورده است. اگر و سوره شیطانی در مورد من و آقای داود موسی صدق داشته باشد که قطعا دارد ورنه چنین نسبت و افترا را به آنحضرت نمیکردند، در مورد آن حضرت ابدًا و قطعا مورد و مصداق ندارد و باز اینکه میگویند ((رد این دلایل قدسی...)) اگر منظور شان ظاهرا از دلایل قدسی همان آیه ها باشد و آیه ها را بمفهوم معجزه ها بگیرند که گرفته اند، چون خود هیچ يك این دلایل قدسی را به عنوان معجزه آنحضرت قبول ندارند و پیامبر خدا هم آنها را به عنوان معجزه برای کفار ارائه نکرده اند پس از کجا و بروی کدام عقل و منطق و بر اساس کدام ملت و مذهب چیزی که به عنوان دلیل عرضه نشده است رد میگردد؟ که میگویند ((رد این دلایل قدسی...)) حتی نظر به اصول علم اقتصاد و قانون تجارت، کالا زمانی کالا گفته میشود که عرضه شود تا دیده شود که قبول میشود و یا رد میشود و پیشتر صاحب خود میماند. حتی خود همین آقای داود موسی تا دلیل و استدلال خود را عرضه نکرده بودند نمیتوانستند بفهمند که دلیل و استدلال شان قبول میگردد و یا رد میشود چونکه در پایان عرضه دلایل خود مینویسند که: ((این بار امیدوارم تا اهل خیره قلم بردارند... مضموما اگر اعتراض شان برای روشن شدن حقایق باشد اولتر از همه خودم ممنون خواهم بود...))

و باز اینکه میگویند ((فشار رد این دلایل قدسی...)) ما دیدیم که اگر آنچه را که آقای داود موسی دلیل و یا دلایل قدسی و یا معجزه میگویند عرضه نشده باشد چگونه رد آن ممکن است که پیامبر خدا فشاری را وارد کند؟ آنها فشاری را به تعبیر خود شان (تا به آستانه شك و تردید...) ولی برای آنکه اندیشه های آقای داود موسی را بهتر تحلیل کرده بتوانیم و این فرمت خجسته و مبمون را از دست نداده باشیم، اینرا می بینیم که چگونه ((فشار رد...)) ولی این را نمی بینیم که پیامبر خدا تا به آن حد تسلیم این فشار شد که تا به آستانه شك و تردید رسیده باشد که این متأسفانه بر داشت و عقیده آقای داود موسی است و باز باید بکبار دیگر برای آقای داود موسی حالی بپا زیم که این عقیده و برداشت شان از غفلت سرشار ایشان راجع به میزان مقاومت آنحضرت و باینداری آنحضرت در برابر فشار ها روایت ها دارد و حکایت ها. آقای داود موسی بیاد بیاورند آنروزهای دشواری را که وقتی کفار قریش در همان روز های اوایل دعوت که نزد ابو طالب رفتند و از او تقاضا کردند تا که دست از حمایت آنحضرت بردارد و ابو طالب که روبه آنحضرت کرد آنحضرت در پاسخ به ابو طالب در برابر اعیان قریش چی گفتند؟

گذشته از این تعبیر ((فشار رد این دلایل قدسی)) تعبیر ناراست است چونکه معجزه بگونه چلنج و به تعبیر عربی تحدی است و یا به تعبیر آقای داود موسی ((دیگر انسانها از آوردن مثل آن عاجز میباشند)) حال بر فرض اینکه معجزه ها همان دلایل قدسی اند که عرضه شده و باز ریشه اندک پرستی ما اینست که: رد معجزه به کدام طرف فشار تولید میکند؟ آقای داود موسی میگویند که هر پیامبر این ادعای شان به عنوان يك نتیجه در صورتی راست و درست میباشد که مقدمه لازم آنها بیخیریم و آن اینکه کفار باید پیامبر را دعوت بپا زیم معجزه کرده باشند و پیامبر عاجز آمده باشد و تحت فشار قرار بگیرد و باز از آقای داود موسی میپریم که معجزه را کی عرضه مینماید، پیامبر و یا کفار؟ طبعاً باید بگویند که پیامبر و باز میپریم که رد معجزه به چه معنی است؟ آیا به معنسی آنست که کفار معجزه شبه به آن را بیاورند و یا اینکه از آوردن شبهه به آن عاجز بمانند؟ طبعاً باید بپذیرند که رد معجزه تنها و تنها مفهوم آنرا دارد که معجزه شبهه به آنها بیاورند و در آنصورت است که معجزه پیامبر رد و باطل و حتی خنثی میگردد و پیامبر زیر فشار قرار میگیرد و اما اگر از آوردن معجزه شبهه بمعجزه پیامبر عاجز بمانند در آنحالت معجزه ردنه بلکه تقویت شده است و تأیید گشته است چونکه تعریف معجزه همین است و در آنصورت باز کفار زیر فشار قرار میگیرند و نه پیامبر.

اشتباه دهم - ((همچنین آیه ۳۵ سوره انعام بکبار دیگر از آوردن معجزه دیگر (مضموما معجزه های که شوام با معبود به آسمانها باشد) انکار نمود...)) ما میخواهیم با نقل ترجمه آقای داود موسی

این تفسیر غلط شانرا از همین آیه ۳۵ سوره انعام واضح بسازیم، چونکه ما معتقدیم که وظیفه قرآن این نیست که معجزه را رد کند. حال توجه کنیم به ترجمه آقای داود موسی که چنین است ((اگر امراض آنها و کافران بر تو گران آید. و اگر تو میتوانی تونلی در زمین حفر کنی و با زیننه به آسمانها پاره و برای شان معجزه بیاوری پس بیاور چنین معجزه هائی و اگر خواست خداوند میبود همه آنها را جمعاً هدایت میکرد)) در پاسخ به اشتباه آقای داود موسی گفته بودیم که وقتی کفار بیه پیامبر خدا میگفتند که تا وقتی که به آسمان بالا نروی و با خانه از بالا نداشته باشی ما به تو ایمان نمیاوریم. خداوند متعال بزبان پیامبر خود در پاسخ به آنان گفته بود که ((بگو منزه است پروردگار من و من جز بشری فرستاده شده نیستم)) و دیدیم که آقای داود موسی آنها را به غلط دلیل پر نفی صعود پیامبر به آسمانها گرفته بودند و آنها ((موضوع اصلی نوشته)) خود قرار داده بود. مادر اشتباه ششم گفته بودیم که تعبیر (بگو منزه است پروردگار من و من جز بشری فرستاده شده نیستم) این را توضیح میدهد که این طراز و مذات که فاعل مختار و قادر مطلق است که هر آنچه را که اراده کند و بخواهد میتواند و میکند و نه من که بنده اویم و در بد قدرت او و شما که از من چنین مطالباتی میکنید و مرا فاعل مختار و فعال مایشا میدانید من در برابر چنین بندار باطل و باور غلطی که نسبت بمن دارید و با در من سراغ کرده اید به خدا پناه میجویم و او را تقوی و تقلید می نمایم (منزه است پروردگار من) و از بندار باطلی که من از آن قهرام میجویم به شما صراحت هرچه شما متر میگویم که من کی؟ (من جز بشری فرستاده شده نیستم). و هم گفته بودیم گناه این دلیل آن نمیشود که اگر خدا بخواهد نمیتواند که پیامبر خود را به آسمانها صعود بدهد و یا خانه ای از بالا برایش تهیه نماید که هر آینه میتواند ولو که ظاهراً این هردو امر دشواری نماید. و این را هم علاوه کرده بودیم که اگر خدا نخواهد نه تنها پرواز به آسمانها و یا تهیه خانه زمین که از پیغمبر خدا ساخته نیست که حتی پیغمبر خدا توان آنها را ندارد که سرانگشت خود را که ظاهراً يك امر معمولی و خیلی هم پیش پا افتاده مینماید، حرکت بدهد. اینبار با توجه به پاسخی که در اشتباه ششم خدمت شان عرض کرده ایم، میخواهیم همان اشتباه ایشانرا در روشنایی ترجمه همین آیه بیشتر بر ملا و آفتابی بسازیم.

آقای داود موسی آخر توجه کرده اند این بار که خداوند پیامبر را مخاطب قرار میدهد و میگوید که ((اگر بتوانی)) و یا که ((برای شان معجزه بیاوری چنین معجزه هائی)) خیلی به صراحت عجز پیامبر را آفتابی میزند و آنها را به اراده و خواست خود منوط و مربوط نمیداند و اگر باور ندارند به بقیه ترجمه خود گوش فرا دهید که خداوند تعالی چه میگوید ((و اگر خواست خداوند میبود همه آنها را جمعاً هدایت میکرد.)) آقای داود موسی ازین واضعتر چه میخواهند که باشد؟ حالا متقاعد شده اند که اگر خدا بخواهد میتواند پیامبرش را به آسمانها پرواز بدهد و یا نه؟ نکته دیگری که درینجا به تائید از پاسخ به اشتباه ششم دیده میشود اینست که این بار خداوند بزرگ دو مثال را انتخاب کرده است که یکی به تعبیر شما حفر تونل است و دیگری رفتن به آسمانها. خود انصاف بدهید که کدام يك ازین دو به عقل و تجربه بشری دشوار میآید؟ طبعاً که رفتن به آسمانها؟ اگر دشوار نمی بود شما آنها را انکار نمیکردید. ولی شاید هم بارها از تونل ماهیبر و سالنگ رفته باشید و اگر شما انکار کنید من و دیگران که رد شده ایم پس حفر تونل ممکن و رفتن به آسمانها ناممکن مینماید. حال حکمت چیست که خدای پاک برای آنکه عجز پیامبر و بنده خود را به ما تعلیم بدهد دو امر کاملاً متفاوت را که یکی کاملاً سهل است و دیگری کاملاً دشوار و حتی به نظر آقای داود موسی ناممکن است با هم یکجا و توأم ساخته است؟ آقای داود موسی اگر نمیدانید باید بدانید که در پاسخ به اشتباه ششم شما گفته بودم که اگر خدا نخواهد رفتن به آسمانها چه گناه تحریک يك سر انگشت هم از پیامبر ساخته و میر نیست. حالا درینجا میخواهم بگویم که اگر خدا نخواهد حفر تونل به همان اندازه ناممکن مینماید که پرواز به آسمانها. و اما شما از همین آیه مبارکه مطابق به عقل و تجربه بشری تنها پرواز به آسمانها را ازین دو مثال انتخاب کرده اید که بنظر شما دشوار تر میآید و تصور کرده اید که حفر تونل بدون خواست خدا هم میشود چونکه خبر دارید که روسها تونل سالنگ را ساخته اند و آسمانها ماهیبر را.

به علتی که میگوئید ((آیه ۳۵ سوره انعام از آوردن معجزه دیگر (مخصوصاً معجزه هائیکه توأم با

معصوم به آسمانها است) انکار نموده ((شما از دو معجزه یکی را خام کرده اید و خداوند جنبین اختصاصی را قابل نشده است شراکت های دیگری درین آیه مضمر است که به برگشت حکمت خدای بزرگ در آیه که شما آنرا به غلط تفسیر کرده اید و ما آنرا در اشتباه ششم شما اراک کردیم ((در مثال معصوم به آسمانها و خانه زرین)) در آنجا از عجز بهامبر صراحتاً نامبرده نشده و تنها به جمله (بگو منزله است پروردگار من)) اکتفا شده و اما درین آیه خدای بالا هم از خواست خود وهم از عجز بهامبر خویش به صراحت نامبرده است که تشریح بیشتر آن با بحث اطلاله کلام خواهد شد.

آقای داود موسی ! شما در همان اشتباه ششم خود که معصوم بهامبر خدا را به آسمانها در شب معراج انکار نموده اید گفته اید که ((همین ادعا موضوع این نوشته را تشکیل میدهد)) ما هم در آنجا و هم در اینجا شما را متوجه اشتباه شما ساخته ایم و چون تا الحال که گفته آمدید و گفته آمدیم، خواسته اید که نتیجه انکار خود را به استناد آیه قرآنی اراک نمائید که نشد. ما درین زمینه دو آیه از قرآن کریم را میآوریم و بعداً خود شما به اندازه توان و کسالت خود کوشش کنید بفهمید که معصوم به آسمانها در برتر آیه ای که ما آنرا نقل مینماییم تا کدام حد میتواند که باب طبع شما باشد و یا نباشد. آیه ۲۳ از سوره مبارکه الرحمن را برای شما میآوریم که گوید: **بسم الله الرحمن الرحيم . يا معترالجن والانس ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان** (ای گروه جن و انس اگر توانستید که بیرون بروید از کنار های آسمانها و زمین پس بیرون بروید . بیرون رفته نمیتوانید مگر به قوت) درین آیه مبارکه اولاً از جن و انس هر دو نامبرده شده و ثانیاً از آسمانها و زمین ذکر بعمل آمده و ثالثاً گفته آمده که شما ای گروه جن و انس نمیتوانید که به جز از طریق قوت از کناره های آسمانها (برای جن) و زمین (برای انس) بیرون بروید، میدانید که چرا؟ باید به شما توضیح بدهیم که تأمل درین آیه مبارکه امکان معصوم به آسمانها را با ملاحظه طبیعت انسانها و باز امکان نزول جن را از آسمانها بزمین با ملاحظه طبیعت جن تنها با ((قوه)) به خوبی روشن و همزمان آنرا مستدل و منطقی جلوه میدهد بدین شرح که جسم ((شقیل)) بنا بر طبیعت خود میل به پائین دارد (زمین) و جسم خفیف بنا بر ماهیت خود میل بالا دارد (به سمت آسمان) مثلاً انسان که از خاک که شقیل است آفریده شده میل به زمین دارد و جن و شیطان که از آتش خلق گردیده اند میل به بالا دارند . پس اگر به این عقیده ایم که شیطان و یا جن و یا فرشته که اجسام لطیف ((خفیف)) اند و بزمین میآیند و یا به تعبیر قرآن ((از کناره های آسمانها بیرون میروند)) و تعجبی نمیکنیم پس چرا وقتی که کسی عقیده میکند که بهامبر خدا ((انس که بنا بر برص شقیل است)) به آسمانها رفته و یا به تعبیر قرآن (از کناره های زمین بیرون رفته) را انکار میکنیم ؟ اگر حرکت اجسام خفیف از محیط (آسمانها) به مرکز (زمین) قابل باور است چرا حرکت اجسام شقیل از مرکز (زمین) به محیط (آسمانها) قابل قبول نباشد ؟ (يك بام و دو هوا) من که معتقد به معراج آنحضرت و در عصر تسخیر فضا به سر میبرم آیه مبارکه (۱۰۵) از سوره یوسف را برای شما نقل میکنم که اگر در تفسیر آن به صواب رفته باشم از اثر توفیق خداوندی است و اگر به خطا رفته باشم از جانب نفس من و شیطان است. این تفسیر از آیه مذکوره را از لحاظی اراک مینمایم که تا بفهمید که نه تنها تائیدی از پرواز به آسمانها است بلکه از آینده سفر و پروازهای کیهانی به صورت يك معجزه علمی در قرآن کریم پیش بینی شده است. خداوند کریم میگوید که بسم الله الرحمن الرحيم . و که من من آیه فی السموات و الارض بیرون علیها و هم عنها معرضون (وجه بهانشانه هایی در آسمانها و زمین که از بالای آن رد میشوند در حالیکه از آن اعراض میکنند) مگر بهماننداری که وقتی گاوگاری به فضا رفت و برگشت از و پرسیدند که آیا خدا را در آن جاها دیدی گفت که نه . معجزه قرآن را ببینید که در آنزمان بجه تعبیری چنین حوادث و رویدادهایی را پیش بینی میکرد. که گفته بوده است از نشانه های الهی رد میشوند و در عین حال از همان آیات و نشانه های الهی انکار مینمایند. این که تعبیر همان از ((بالای)) آنها رد میشوند را انتخاب کرده ایم به خاطر آن بوده که در اینجا پس از فعل (بیرون) حرف (علی) آمده و اگر حرف دیگری مثلاً (با) میآمد آنطور که در مثالی معروف نحو آمده که (مرتب بزیاد) تعبیر ((بالا)) را نمیتوانید و افاده نمیکرد.

اشتباه یازدهم - ((آیه ۵۹ سوره الاعراف میگوید)) (وما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون) (یعنی آنچه بازداشت ما را از فرستادن معجزه این بود که گذشتگان آنرا دروغ خوانده بودند) (یعنی عملی است بیپایه) . آقای داود موسی باید بدانند که برای فهم تفسیر آیات ابتدائترین مطلبی که

باید هر کس به شمول نویسنده باید بداند اینست که هر آیه شان نزولی خاص به خود دارد که به چه مناسبتی گفته آمده است. مناسبت نزول این آیه اینست که کفار مکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقاضا کردند که تنه (مفا) را به طلا تبدیل نماید و کوه هارام از اطراف و اکناف مکه دور کند که آنها کشت و کار کرده بتوانند . خداوند بزرگ در برابر این تقاضای کفار مکه همین آیه مبارکه را نازل کرد : که هیچ چیز مانع نزول چنین معجزاتی نمیتواند باشد جز آنکه پیشینیان که چنین معجزاتی را مطالبه نم نمودند پس از آنکه همان معجزات را میدیدند به تکذیب و انکار خود میافزودند و بناءً مستوجب عقوبت و عذاب میشدند. چون ما نمیخواهیم که شما را همانند پیشینیان متعامل نمائیم معجزات را هم که شما آنها تقاضا و باز در صورت نزول آنها تکذیب و انکار میمائید نمیفرستیم ولی این معنی آنها ندارد که ما اصلاً هیچ معجزه را نمیفرستیم. الف لام (۴) در (آیات) الف لام عهد است یعنی معجزه های معهود و آنها را که شما مطالبه نموده اید و این الف لام (ال) بمعنوم جنس نیست که مراد آن باشد که ما جنس معجزه را اصلاً نمیفرستیم . و آنطوریکه آقای داود موسی فهمیده اند که میگویند ((عملی است سهیبه)) در واقع تمام رسالات انبیاء را با همه معجزات شان میخواهند انکار نمایند پس اگر ترس از عناد و لجاجت کفار مانع نزول معجزه باشد دیگر هیچکدام ضرورتی به ارسال رسل دیده نمیشود

اشتباه دوازدهم - ((حالا بعد ازین همه امتناعات ... و انکار اواز نزول معجزه سر و پا آخره در یک شب و نهائی وبدون شاهد قول منطق و وعده خود را می شکند و چنین يك معجزه را خارج از قیاس ردوت و دشمن نصیب محمد میکند)) اینک میگویند حالا بعد ازین امتناعات ... و انکار او از نزول معجزه سر و پا ... گویانکه این ادعای خود را مستثنی بر نتیجه گیری از استدلال های گذشته خود کرده باشند که انکار خداوند از نزول معجزه به آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده است حالانکه تا اینجا که گفته آمدیم يك دلیل هم از دلائل شان نتوانست و نمیتوانست که بیانگر تیزس و ادعای اصلی شان باشد و باز که میگویند با آخره در يك شب تنهائی و بدون ... در واقع طوری فاضله صحبت میکنند که این ادعا مال خودشان باشد حالانکه این یکی از دلائل منکران معجزه اسراء و معراج است که امام فخر رازی آنها نقل میکند و باز به آن پاسخ میدهد. بدین قرار که منکران میگفتند در صورتیکه معجزه بدین بزرگی اتفاق افتاده و هدف از معجزه هم بر فرض این بوده که اکثریت بیشتر مردم ایمان بیاورند پس چه علت خداوند این معجزه را در نیمه از شب و بدون گواه و شاهد تنها بر محمد صلی الله علیه وسلم ظاهر گردانیده است باخی را که امام رازی چنین شبهه میگوید اینست که این معجزه بواسطه ابتلاء و آزمون مردم بوده که چه کسی آنها میپذیرد و چه کسی آنها رد میکند. درینجا آقای داود موسی همین يك شبهه از طرف منکران معجزه اسراء و معراج را به صورت يك نتیجه مستقیم از استدلال های خود انتخاب کرده و جازیه اند.

اشتباه سیزدهم ((قبول این امر مخالف نصی صریح آیه ۶۴ از سوره بقره است که میگوید (لا تبدلوا کلمات الله) یعنی قول و حرف خداوند تغیر پذیر نیست)) این اشتباه آقای داود موسی باز هم از بد فهمی شان راجع به طبیعت معجزه نشأت گرفته است و ما راجع به تعریف معجزه گفته ایم که معجزه يك محل خارق العاده است که ... و باز عمل خارق العاده به معنی عملی است که خلاف آن چیزیت کسبه عادت الله بر آن جاری شده است چون خداوندی که قانون را وضع میکند قانون را نقض هم نمیکند مولوی گوید - از سبب سوزش من سوزانم در خیالاتش چو سوسنایم . و خداوند هم سبب سوزانست و هم سبب سوز است و آقای داود موسی که میگویند قول و حرف خداوند تغیر پذیر نیست قصه ابراهیم علیه السلام را بسیار بیاورند . که خداوند باک به آتش گفت که (یا نار کونی بردا و سلاما) ((ای آتش سرد شو سالم باش)) و محققان گفته اند که اگر خداوند به آتش تنها گفته بود که ای آتش سرد باش و نسبی افزود که ((سالم باش)) حضرت ابراهیم از شدت سردی آتش هلاک میشد و علم امروز نیز همین نکته را تأیید میکند.

اشتباه چهاردهم ((و همچنان آیه ۶۰ سوره روم که میگوید (لا یخلف الله وعده) یعنی خدا هیچ وقت از وعده خود خلاف ورزی نمی کند)) . آقای داود موسی همان آیه ۶۰ سوره روم را که ماخذ قرار داده اند آنها را به غلط نقل کرده اند. چون اصل آیه ۶۰ سوره در همین قرآنی که نزد من است چنین است ((فاصبر ان وعد الله حق)) (پس صبر کن چونکه وعده خداوند حق است) و ثانیا این آیه مبارکه به انکار از معجزه هیچ ارتباط نمیگیرد بلکه در مورد توبه به صبر و شکیبائی آنحضرت صلی الله علیه

و سلم در برابر کفار است .

اشتهاء پانزدهم ((دلیلی که صبح آخرین را برتابوت دامیه تعدد معجزات آنحضرت میرند حکم آیات سوره
 ۵۰ و آه سوره عنکبوت میباشد که میفرماید ((قل انما آیات عند الله وانما انذار مبين)) اولم
 یکنهم انا انزلنا علیک الکتب بتلی علیهم)) پس از نقل ترجمه گویند چون ادعای اینکه قرآن کریم
 اولین معجزه پیامبر اسلام است کماحت بتوضیح ندارد و هم چنین به حکم آیه فوق همین قرآن (معجزه کافی)
 هم میباشد پس به حکم منطق باید بگانه معجزه اوهم باشد. درین مورد باید تعبیر ناجور و نامانوس
 خود آقای داود موسی را بکاربرد و گفت که دلیلی که ((صبح آخرین را برتابوت)) استدلال های آقای
 داود موسی میگوید اینست که ایشان دو آیه ۵۰ و ۵۱ سوره عنکبوت را در یک حکم واحد خلاصه ساختند
 اند که در دو مورد جداگانه است ، و شأن نزول علیحدہ دارد. آیه ۵۰ در باره کفار آمده که میگفتند
 ((لولا انزل علیہ آیات من ربہ قل انما آیات عند الله وانما انذار مبين)) چرا فرستاده نشده بر روی
 نشانه هایی از جانب پروردگار؟ بگوی که نشانه ها در نزد خداوند است و من بیم دهنده آشکارم) کفار می
 گفتند چرا به آنحضرت نشانه هایی همانند نافع صالح و معطای موسی و عیسی نازل نمیشود. خداوند
 تعالی در جواب شان گفت بگو آنها در نزد پروردگار من است و من به جز یک بند دهنده نیستم. و بارها
 گفته ایم و بار دیگر میگوئیم که آیه ها و بابه تعبیر آقای داود موسی معجزه ها از اثر تقاضای کفار به
 وجود نمیآید. حال توجه کنید به شان نزول آیه (۵۱) از همان سوره که در باره بکتعداد از مسلمانان
 آمده که قسمت هایی را که از زبان یهودیها از تورات شنیده بودند بحضور آنحضرت میخواندند و خداوند
 تعالی برای تنبیه شان گفت که ((اولم یکنهم انا انزلنا علیک الکتب بتلی علیهم)) (آیا کفایت نمیکند
 ایشانرا که ما فرستادیم بر تو کتاب را که برای شان تلاوت میگردد.) آقای داود موسی با ترکیب
 و چسبندی دو آیه که یکی در شان کفار آیه (۵۰) و دیگری در شان مسلمانان (آیه ۵۱) آمده به این نتیجه
 و خلاصه آمده که چون قرآن یک معجزه کافی است به دیگر معجزه کدام نیاز نبوده است .

و بنا به عقیده خود صبح آخرین را برتابوت تعدد معجزات کوبیده اند حالانکه بخش نخست از آیه (۵۱)
 (اولم یکنهم) در مقایسه قرآن با تورات گفته آمده باین هدف و منظور که با وجود قرآن نیازی به
 کدام کتاب دیگر نیست و اصلا به سالیه تعدد معجزات ارتباط نمیگیرد.

پس از شمارش اشتباهات آقای داود موسی میرسیم به بخش سوم از مقاله شان آنجا که گویند ((در متن
 ترجمه تفسیر و تاویل قرآن آنچه محقق است اینست که تنها متن عربی کلام الهی از هرگونه تحریف و
 دست خوردن معصوم است لیکن ترجمه تفسیر و مضمون تاویل آن همیشه یک موضوع شخصی بوده هیچ
 مسلمان مجبور به قبول تراجم تفسیر و تاویلات قرآنی نیست)) . در اینجا آقای داود کقواعد ترجمه
 و زبان را که بر مبنای قرار داد و اصول مصالح و ضرورت تفاهم وضع شده با اساسات دیموکراسی درجوامع
 عربی قاطی کرده اند. راست است که در موضوعات شخصی هیچکس حق مداخله را ندارد و تنها آنهایی که
 سودای ((جامعه شگوفان)) را در سر می پروراند و میخواهند که هر چیز را ((علما)) تنظیم کنند ،
 قطعی است که به مسائل شخصی و معنویات مردم مداخله مینمایند و در پهلوی ملی کردن بانکها عقول
 مردم را نیز ملی میسازند که در برابر چنین جبر و اکراه و فشاری به خاطر آزادی باید که مقاومت
 کرد ولی اگر آزادی را به نحوی بی گیریم که به دعوی آزادمندی قواعد زبان را وارونه بپازیم
 فی المثل کلمه ((مثلث)) را ((تاهلیون)) بفهمیم و یا برزیدمار دورا حفظ الله امین ، آنوقت
 مال چنین آزادمندی به ((سخره گی و لودگی)) میانجامد. درست است که اگر کتابی را مثلا اصول
 اقلیدس را از فرانسوی به فارسی ترجمه کنیم و به جای اصطلاحات هندسی نجما و پهلشی تغه و دختر پادشاه
 را بگذاریم. حاصل و نتیجه این ترجمه از فرانسوی به فارسی همان کتاب نجمای شیرازی با زارقمه خوانی
 بشاور از آب در خواهد آمد. ولی مطمئن باشید به عنوان اینکه این یک مساله شخصی است کسی مزاحم
 ما نخواهد شد ولی این را هم باور کنید که هیچکس از ارادتمندان هم حاضر نخواهد شد که این اثر
 را یک ترجمه بگوید . این راست و درست است که ترجمه و تفسیر و تاویل از مترجم و مفسر و تاویل گیر
 رنگ میگیرد ولی تا آن حددم بلیه و خانه نیست که هیچگونه معیاری نداشته باشد که ما نتوانیم با استفاد
 از آن ترجمه و تفسیر و تاویل مورد نظر را نقد و با ارزیابی نمائیم. و اگر مساله کلا ((در حوزه
 شخصی)) میباشد در آنصورت باید آقای داود موسی نمی نوشتند که ((این بار امید وارم تا اهل خبره
 قلم بردارند و بنویسند که فلان آیت را غلط نوشتی و باید تفسیر و ترجمه آن اشتباه نمودی)) چون
 در آنصورت غلط و اشتباه مورد بحث نبود و در آنصورت همانطور که مثلا کسی حق ندارد از آقای داود موسی

بهرند که مثلا چرا فلان رنگ معین را می پسندید، این حق را هم نباید داشته باشد که بپرسد چرا شما فلان کلمه را چنین و یا چنان ترجمه و تاویل و یا تفسیر نموده اید، چون در آنصورت پاسخ آماده بود که می گفتند بتوجیه ترا به ذوق و طبعه من چکار و چون تا هنوز ((ذوق من)) همانند ((شما من)) به بازار نیامده است این مربوط به ((من)) است و به ((شخصی)) من.

ولی با وجود رعایت احترام به آزادی اشخاص ترجمه باید معیارها و ضابطه هایی داشته باشد و اگر مجاز باشیم اصطلاحی را بکار ببریم و بگوئیم که اگر در ترجمه ((آزادی مقید)) درکار باشد در آنصورت با رعایت همان قیود است که به خود حق می دهیم که کار ترجمه آقای داود موسی را بررسی نمائیم. بر شمردن اشتباهات شایسته در واقع به اشتباهات در بخش تفسیر ارتباط می گرفت به تفصیل بحث کردیم، حال می خواهیم به اشتباهات در ترجمه شان در یکی دو مورد معین به خاطر رعایت اختصار انگشت بگذاریم.

(۱) - آیه (۱۱۱) سوره انعام را چنین ترجمه کرده اند ((اگر فرشته ای بر آنها نازل کنیم یا مردگان برایشان سخن بگویند یا اگر تمام عالم معنی را در برابر چشم شان ظاهر بسازیم یا زهم ایمان نه خواهند آورد)) توجه کنید به ترجمه بخش میانگین این آیه مبارکه ((یا اگر تمام عالم معنی را در برابر چشم شان ظاهر بسازیم)) که متن عربی آن اینست ((و حشرنا علیهم کل شیء قبلا)) که نویسنده ((کل شیء)) را به ((تمام عالم معنی)) و باز ((و حشرنا)) را به ((ظاهر سازیم)) و ((قبلا)) را در ((برابر چشم)) ترجمه کرده و برگردانده اند. حال آنکه میدانید که ((کل شیء)) هیچگاه معادل ((تمام عالم معنی)) نیست و باز ((و حشرنا)) هیچگاه ((ظاهر ساختن)) را نمی رساند، چون ((حشر و حشر)) ((بفتح حاء و حین)) به معنی ((جمع آوردن)) است و ((قبلا)) هم بمنابر همین قرآنی که در قرآن ثبت است (و به ضم قاف و با است) که جمع قبیل و به مفهوم فوج فوج است که اگر خواسته باشیم آنرا ترجمه ناراضی کرده باشیم عبارت ((و حشرنا علیهم کل شیء قبلا)) را چنین تفسیر بنمائیم ((و گرد بیاوریم بر ایشان هر چیز را فوج فوج)).

(۲) - آیه ۱۱۰ سوره کهف و آیه ۶ سوره قحط را که ترجمه کرده اند چنین است ((معجزاتی که بر پیامبر های پیش فرستاده شده هم از انکار قوم آنها نجات می داد)) من نه غیب میدانم نه فرشته هستم بلکه مانند شما انسانان هستم منتها بر من وحی میرسد من هیچ مترجمی را ندیده ام که در ترجمه قرآن پیش از دست بردن به کار ترجمه آیه های مختلف را از اینها و آنجا از سوره های مختلف انتخاب نماید و باز وجه شباهت و درجه قرابت آنها را خلاصه بپسازد و با همین خلاصه مشترک و با ضرب مشترک آیه ای را که انتخاب و خلاصه نموده به عنوان ترجمه قرآن به خورد مردم بدهد ولی این بار باز هم با استناد به اصول دیموکراسی و به خاطر آنکه در یک کشور آزاد زندگی میکنند اینرا از حمله حق مسلم خود میدانند و اگر شما بهمین آیه ۱۱۰ سوره کهف و آیه ۶ سوره قحط مراجعه کنید تنها ضرب مشترک این هر دو آیه از دو سوره مختلف را در ترجمه آقای داود موسی یافته می توانید و بر که عبارت از آیه مبارکه ((قل انما انا بشر مثلكم یوحى الی)) است که نویسنده آنرا به عبارت ((بلکه من مانند شما انسان هستم منتها بر من وحی میرسد)) ترجمه کرده اند که در بخش اخیر ترجمه آمده است، مابقی آن ترجمه طولانی که بخش نخستین و بخش میانی است اما ما در همین دو آیه تا مبره اصلا دیده نشد و ما هم زحمت جستجوی آنرا در سایر بخش های قرآن کریم به خود هموار نساخته ایم که میگویند ((العهد علی الراوی)) .

(۳) - آیه ((ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا)) را نویسنده اینطور ترجمه کرده اند ((یعنی برای بشر مقدور نیست که با خداوند حرف بزند الا از طریق وحی)) نویسنده ضمیر متعلق لمفعولی را ((به)) در ((ان يكلمه)) به خداوند تعالی راجع ساخته اند حال آنکه آن ضمیر به بشر (بنده) راجع است و (الله) در جمله فاعل واقع شده نه مفعول و بنا بر ترجمه چنین است: ((هیچ بشری را نه نزد خداوند و نه از طریق وحی با وی سخن گوید)) نه آنطوریکه نویسنده فهمیده که ((برای بشر مقدور نیست که با خداوند حرف بزند الا از طریق وحی)) و اقمعت اینست که وحی از جانب خدا به بنده است و نه از جانب بنده به خداوند. در ترجمه آقای داود موسی فاعل فعل وحی و کلام مردود بنده است و نه خداوند و این غلط است نویسنده گوید ((طی تاریخ اسلام (نیک اندیشان) مصلحان داستانهای شگفت انگیزی را در وصف سفر معراج جعل نموده اند از جمله آنها یکی حکایت برخورد آنحضرت با حضرت موسی حین بازگشت اول الذکر از عمرش معلوم میباشد). آقای داود موسی باید بدانند که همین سوره را که بنام ((اسراء و معراج)) یاد میکنند نام دیگر همین سوره ((بنی اسرائیل)) است و لابد از ارتباط بنی اسرائیل با حضرت موسی خبر دارند. ازین گذشته نه تنها نام و عنوان دیگر این سوره بنی اسرائیل است که اگر مجاز باشیم

میتوانیم بگوئیم که حتی معنون و محتوی این سوره راجع به حضرت موسی و بنی اسرائیل است اگر باور
ندارید قرآن کریم را باز کنید و همان سوره را به بینید فوراً متوجه میشوید که ذکر حضرت موسی
علیه السلام هم از آغاز و مستقیماً پس از آیه اسماء که نخستین آیه است در آیه دوم آمده است اگر
بخواهید من برای شما نقل میکنم بخوانید ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾. سبحانه الذي اسرى عبده ليلاً
من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياته انه هو الصبح العليم﴾ (آیه اول)
﴿و آتينا موسى الكتاب وجعلناه هدى لنبى اسرائيل الاتخذوا من ذنوبى وكبلاً﴾ (آیه دوم) ﴿ذريته من حملنا مع نوح
انه كان عبداً شكوراً﴾ (آیه سوم) ﴿وقضينا الى بنى اسرائيل فى الكتاب لتعذبن فى الارض مرتين ولتعلمن علواً
كبيراً﴾ (آیه چهارم) و اینکه میگویند ((نيك اندیشان)) (ملمان ۰۰) ندانستیم که منظور از نيك
اندیشان مسلمان کدام گروه از مسلمانان است چون اگر نيك اندیشی صفی باشد که همه مسلمانان به آن
متصف نباشند لا اقل اگر به خطا نرفته باشم ممکن منظور شان مسلمانان خوش قلب و خوش باوری باشند
که بافته ها و آئوب و غوغای این زمانه سروکاری ندارند و گوشه خلوت و عزلت گزیده و ترك دنیا
گفته اند ولى باور کنید این مبارزین فلسطینی و مخصوصاً انقلابی ترین آنان که گروه انتفاضه است
و از جهاد افغانستان الهام گرفته اند دو کتورین جهادی خود راه روی همین پیوند میان اسرائیل و معراج
با داستان بنی اسرائیل و حضرت موسی طرح کرده اند. و آقای داود موسی به عنوان يك افغان مفسران يك
ملت مبارز و مسلمان تا هنوز از پیوند میان اسرائیل و معراج و داستان بنی اسرائیل معلومات اندکی هم
ندارند نویسنده گوید ((فخر رازی صاحب تفسیر مفتاح الغیب در مورد همین حدیث معراج چنین میگوید:
حدیث معراج چیزهای را شامل میباشد که از عقل دور است ۰۰۰)) ما اصطلاحی داریم که میگوئیم خدا از
مرگ مفاجات و تهمت ناحق نجات بدهد! من راجع به مرگ امام فخر رازی تا حال تحقیق نکرده ام که آیا
به مرگ نا بهنگام از جهان رفته و یا در اثر عارضه پیری ولى از همین تهمت ناحق شما نسبت به امام
فخر رازی همین الآن که نوشته شما را خواندم خبر شدم ولى میخواهم به شماطمینان بدهم که این
دعا از آن فخر رازی نیست و از آن تبرا میجوید و در تفسیر خود در همین بحث معراج مطلبی را که
شما به غلط به او نسبت داده اید خود وی آنرا در جمله سومین شبهه منکران معراج ذکر میکند و باز به
رد و تخطئه آن میپردازد و نمیدانم که چرا نتوانسته اید و یا نخواسته اید میان امام فخر رازی که
منسوب به فرقه اشاعره است و قاضی عبدالجبار همدانی که معتزله است فرق و تفاوتی را قایل شوید
که سخنان امام فخر رازی و قاضی عبدالجبار معتزلی را یکجا و در یکت به نام فخر رازی بخورد سردم
میدهد چون شما شبهه منکران معراج را بنام فخر رازی جازده اید و آنرا به تفصیل شرح و بسط داده
اید و به دلایل امام فخر رازی در رد و ازاله آن توجه نکرده اید ما این شبهه را در همین آنکه همانند
شما به تفصیل ذکر میکنیم دلایل خودونه دلایل امام فخر رازی را در همان حدود اطلاع و معلومات دست
داشته خویش ارائه مینمایم چون بیم آن میرود که اگر دلایل امام فخر رازی را در رد جزئیات این شبهه
ذکر کنم به خواننده دشوار بنماید. این سومین شبهه منکران معراج (ونه امام رازی) به نحوی است
که شما آنرا ذکر کرده اید که میگویند (حدیث معراج چیزها شمر شامل میباشد که از عقل دور است)
از جمله روایت شده که شکم (بهیامبر) را پاره کرده و با آب زمزم تطهیر نمودند و این (مطلب) بعید
است زیرا پلیدیهای ظاهر را میتوان با آب شست ولى برای پاکیزگی قلب و عقائد باطل و اخلاق
مذموم اثری نخواهد داشت)) در جواب آن باید گفت که شق صدر بار اول در ایام صباوت آنحضرت و پیش
از بعثت و بار دوم پس از بعثت در سال ششم و با هفتم و سومین بار هم در حادثه اسراء و معراج صورت
گرفته و به نفع قرآن ثابت است که ﴿بسم الله الرحمن الرحيم الم نشرح لك مدرک﴾ (آیا نگشوده ایم برای
تو سینه ات را) و اما نظری که میگوید شق صدر تا شیری در پاکیزگی قلب و صفای روح ندارد پنداریم
که بیانگر تضاد میان جسم و روح است و با نظر مرتاضان در بیابان بیشتر هماهنگ است و تحقیق دارد
تا با جهان بنی اسلام و با استاد همان سوره اشراج این ادعا را بهیچ گیریم که پس از آنکه حضرت حق
سبحانه تعالی به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم گفت که (الم نشرح لك مدرک) فرمود که (ووضعنا عنك
وزرك الذى انقض ضرك) (و فرو نهادیم از تو باری را که كسر کرده بود بخت ترا) که این آیه بعدی
واسطه تنگنا تنگ را میان تن و روان با وضوح هر چه تمامتری تأیید میکند . مولوی گوید :

تن و جان و جان ز تن مستور نیست لیک کسر را دید جان در حضور نیست .

به بخت دوم این شبهه سوم توجه کنید ((باز روایت شده که (بهیامبر) سوار شد بر براق و این بعید
به نظر میآید زیرا خداوند متعال که بهیامبر را ازین عالم به عالم افلاک میر داد چه حاجتی به

سراق داشته)) در پاسخ باید گفت که دنیا محل اسباب است و پيامبر خدا که از مسجد حرام بر سراق سوار شده بود از لحاظ آن بوده که این سر در عالم دنیا بوده و چون دنیا دنیای اسباب و وسایل است پيامبر خدا نیز اسباب و وسایل را بکار برده است و نظیر چنین حالتی رانست به عیسی علیه السلام نیز روایت میکنند که گویند در آخر زمان که حضرت عیسی از آسمان به بام کعبه فرود میآیند میخواهند تا برای شان زینته بیاورند و میپوشند شما که از آسمانها تا بام کعبه فرود آمده اید چرا نمیخواهید که از بام کعبه بدون نردبان فرود آئید؟ در جواب میگویند که دنیا محل اسباب است و انگیزی استفاده از سراق ساله بحث انگیزی نیست که رد یا قبول آن به عنوان الزام برخم معتقد بخارج گردد چون در آیه مبارکه که آمده (یا که است آن خدائی که بنده اش را در شب از مسجد حرام تا به مسجد اقصی برده) ذکر از وسیله نرفته است.

به سومین بخش از همین شبهه سوم توجه کنید ((همچنان در روایت آمده که خداوند تعالی پنجاه نماز واجب ساخت و محمد صلی الله علیه و سلم چندان به سوی خدا رفت و آمد که (تابه نسبت مباحثی گری موسی علیه السلام پنجاه نماز به پنج نماز تقلیل یافت. قاضی (قاضی عبدالجبار همدانی) گوید که این صورت اقتضا دارد که حکم خدا قبل از آنکه به مردم برسد نسخ شده این موجب پداز (تغیر نیست الهی میباشد) که برخداوند محال است (در جواب باید گفت که تصویر ساله بروجهی که از طرف منکران ارائه شده نیست که خداوند ابتدا پنجاه نماز را فرض کرده باشد و باز پنج نماز را، بپاشیم با هم به متن حدیث معراج توجه کنیم که من آنرا برای شما نقل و باز ترجمه میکنم ((یا محمد قال لیسک و بعدیک قال انه لا یهدل القول لدی لما فرغت علیک فی ام الكتاب فکل حنة بعشر امثالها فی خمسین فی ام الكتاب و هی خمس علیک)) (ای محمد گفت (محمد) لیسک و بعدیک گفت (بروردگار) به یقین کسه تبدیل نمیشود قولی را که بر تو در ام الكتاب (لوح محفوظ) فرض گردانیده ام. هر حنه برابر ده چند آنست آنها (نمازها) پنجاه در ام الكتاب و پنج برتست) حال به وضوح میبیند که آن پنجاه نماز همین پنج نماز است و خداوند ابداً حکم خود را نسخ نکرده، با نظر داشت اینکه هر واحد از نماز (که حنه است) معادل یاده واحد در ام الكتاب است بناً پنجاه نماز میشود پنج و برعکس باز پنج نماز میشود پنجاه، منتها طریقه محاسبه فرق پیدا کرده و نتیجه همان است که بوده، بگونه، مثال شما یکبار با کسر عام محاسبه میکنید و عدد (نیم) را به دست میآورید و بار دیگر با کسر اعشار حساب میکنید و عدد پنج برده را حاصل میکنید در هر دو حالت و یادوستم محاسبه که از یکدیگر متفاوت اند نتیجه واحد بدست میآید، ولی اگر شما سرکار در درس نشسته اید و برای آموزگار خویش عدد پنج برده را بزرگتر از یک عدد (نیم) میدانید واضحاً که مطلب را نفهمیده اید، یا پاسخی که به این بخش سوم از شبهه منکران معراج ارائه کردیم، در برابر تعبیر شهابی که در پایان به عنوان نتیجه این شبهه چنین آمده ((بنا بر این ثابت شد که حدیث مذکور چیزهایی را در بردارد که پذیرش آنها روانیت پس این حدیث مردود است)) میگوئیم که ((بنا بر این ثابت شد که حدیث مذکور چیزهایی را در بر دارد که پذیرفتن آنها رواست پس این حدیث مقبول است))

نویسنده بعد متعرض این مطلب میشود که میگوید راجع به زمان وقوع حادثه معراج نیز اختلاف نظر وجود دارد، پاسخ آنست که چون قرآن کریم زمان وقوع حادثه را تعیین نکرده اختلاف نظر اشکالی ندارد و باز میگوید در باره مکان وقوع این حادثه اختلاف نظر وجود دارد. باید در پاسخ گفت که در قرآن کریم تنها همین قدر گفته شده که «من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» و نامیده که از خانه عایشه مدینه بام هانی و یا... و یا... بنا اختلاف نظر در زمان و مکان معراج و اسراء نمیتواند تولید اشکال نماید و باز نویسنده میگوید راجع به اینکه معراج یک بار بوده و یا چند بار اختلاف نظر وجود دارد. در پاسخ باید گفت که قرآن کریم درین باره محکوم است و بناً تفاوتی نمیکند که یک بار باشد یا چند بار. و باز نویسنده به استناد حدیث بی عایشه مدینه میگوید که بالاخره راجع به اینکه حادثه (معراج جسمانی) مذکور اتفاق افتاده و یا خیر اختلاف نظر وجود دارد چونکه در روایت عایشه مدینه آمده که وجود مبارک در آن شب از ما دور نشده است در جواب باید گفت که نماز قرآنی صریحاً دلالت برین دارد که خدای پاک میگوید که (بنده خود را شب هنگام از مسجد الحرام تا به مسجد اقصی برده است) پس اگر چنین است چگونه میتوان گفت که وجود آنحضرت در آن شب از نزد عایشه مدینه دور نشده، چون آنطور که نویسنده خود میگوید چون راجع به محل وقوع اسراء و معراج اختلاف نظر است از منزل بی بی عایشه مدینه نبوده بلکه از منزل کائنات ازواج مطهرات بوده است چونکه تنها روایت

بی بی عایشه یگانه روایت نیست و باز چون خود نویسنده تصریح میکند که راجع به زمان وقوع اسرار و معراج نیز اختلاف نظر وجود دارد باید گفت که حادثه معراج در همان شبی که بروایت عایشه صدیقه آمده نه بلکه در کدام شب دیگری اتفاق افتاده است. و باز که میگویند بسیاری را عقیده بر آنست که سفر آنحضرت مروج روحانی و در خواب بوده و به حدیث عایشه صدیقه استناد کرده اند باید گفت که استناد معتقدان به مروج روحی نه به استناد روایت عایشه صدیقه بلکه بنا بر آیه کریمه «وما جعلنا الروبا التي ارسلناك الا فتنة للناس» (در کلمه روبا آمده است در جواب آن گفته میآید که کلمه (روبا) در این جا به معنی (رویت) است و نه به معنی خواب و روبا. و باز اگر آنرا به معنی روبا هم بگیریم پیامبر خدا هیچ روبا و خوابی را ندیده مگر آنرا که در بیداری و همانند هدیه صبح صادق و در روشنی روز با چشم باز و دل هوشیار معاینه نکرده باشد. گذشته از این اگر معراج تنها در خواب و روبا میبود اسباب امتحان و آزمون و به تعبیر قرآن باعث فتنه نمیشد که عده آنرا باور نمایند و عده آنرا انکار کنند چنانچه عده از موفیه معراج نامه هائی دارند و منکری ندارند و یکیدی الهی دانسته افسانه بهشت و دوزخ را تصور کرده است و اما نویسنده که به تعقیب آن میگوید که در آیات سوره نجم از آیه (۱) تا (۱۷) کوچکترین اشاره در رابطه پیامبر با خدا وجود ندارد بلکه همه اثر در باره واسطه پیامبر خدا با جبرئیل است اشتباه میکنند چونکه میخوانیم که (فاوحی الی عبده ما اوحی) (پس وحی فرماتد خداوند به بنده اش آنچه که وحی فرستاد) و اگر بگوئیم مراد جبرئیل است چنین ترجمه میگردد (پس وحی فرستاد جبرئیل بر بنده خود آنچه که وحی فرستاد) حالانکه حضرت محمد بنده خداست و نه جبرئیل و باز آیه (ثم دئی فتدلی فکان قاب قوسین او أُلّی) بیشتر از آیه «فاوحی الی عبده ما اوحی» مطهر و باز بعد از این آیه «ما زاغ البصر وما طمئ» آمده که همه اثر در مورد رابطه پیامبر خدا با خدا است و نه رابطه پیامبر خدا با جبرئیل.

نویسنده پس از اینهمه استدلالهای که سرنوشت آنرا دیدیم انکار نهائی خود را با استکاری خام چنین عرضه میکند ((درین بخش ما آنچه را از نص قرآن مجید در دست داریم توأم با ودیعه و عقل و منطق نموده و میبینیم که ازین ملزم چه نتیجه بدست میآید)) و بعد میگویند که برفیق پیامبر خدا را دیده باشد آیا (کل) خدا را دیده و یا (جزء) او را (یا گونه) از خدا را ... و بعد میخوانند همان نتیجه را که قبلاً پذیرفته بودند بدست میآورند و عقل و نقل در استدلال آقای داود موسی به نحوی است که هم نقل آسب دیده است و هم عقل خوار و زبون گشته است و متأسفانه نیابستی که چنین میشد چونکه عقل يك آیتی از آیه های خداوندی است و هم نقل که آیتی از آیات خداست و تصور نمیرود که يك آیه آیه دیگر را تکذیب نماید. ما تفکرات و نحوه کار آقای داود موسی را راجع به نقل و بیان از مضمون کرده ایم. حال فرمت آن میسر گردیده تا آیه از آیه های دیگر خداوندی را که مساله (نور) و ((رویت)) است در روشنائی مثال آقای داود موسی که آنرا دلیل بر انکار از لاف و سابقه معراج گرفته اند امتحان کنیم و از بهیستی از شعر حافظ شروع میکنم که گوید :

دیدن روی ترا دیده جان بین باید وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

آقای داود موسی که منکر عروج جسمانی آنحضرت اند ممکن این ذوق عرفانی حافظ را که میان دیده جان بین و چشم جهان بین فرق و تفاوتی را قابل خفه است نپذیرند که میخواهند نظاره به ((خدا)) را با چشم جهان بین بررسی کنند حالانکه نه تنها همین بررسی در مورد رویت الهی (تقدس و تعالی) هیچ شروع محلی از اعراب ندارد که حتی برای مطالعه همین جهان ما حول همین چشم جهان بین کافی و بسنده نیست و بایستی که در پهلوی استفاده از چشم جهان بین دیده جان بین را به کمک بطلبیم و از آن استعانت بجوئیم و بیشتر بحرانی که در فزیک کوانتوم به وجود آمده و داستان ((اکمال متقابل ناظر و منظور)) را سبب گشته فقط به خاطر آنست که فزیکدانها نتوانسته اند میان چشم جهان بین و دیده جان بین فرق و تفاوت بگذارند. آقای داود موسی اگر باور ندارند مراجعه کنند به کتاب ((علم به کجا میرود)) اشراکس پلاتک با ترجمه احمد آرام. ولی برای آنکه در اینجا مثالی را به عنوان توضیح ارائه نمائیم تماماً همین مساله ((رویت)) را که آقای داود موسی مثال زده اند توضیح میکند که ((ذات)) خداوند از نهایت وضوح و ((اشکاراتی)) در غایت (خفا) و ((استکثارات)) است مثلاً از آقای داود موسی میسریم شما که در خانه (اطاق) خود نشسته اید و دارید اشیا را حول خود را نظاره میکنید لظناً برای ما بگوئید که چه چیز هائی را میبینید و چه چیز هارا نمی بینید؟ شما میگوئید که من ((میزی)) را که ((کتاب)) من بالای آنست میبینم و در کنار کتاب به فاصله کمی ((عینک)) و ((قلم)) قرار

دارد و ... و ... ولی اگر معبانی نشوید، شما اشتباه کرده اید، چون آنچه را که ندیده اید برای ما توصیف نموده اید و برعکس آنچه را که دیده اید از آن چیزی برای ما نگفته اید.

شما اگر بگوئید که ((میز)) سیاه است این اشتباه است چون از نظر فیزیکی ((میز)) شما هیچ رنگی ندارد و این شماست که فقدان همه رنگها را به صورت ((رنگ)) سیاه می بینید و ((سیاهی)) رنگ نیست و شما اگر بگوئید که میز ((سفید)) است اشتباه است. چون ((میز)) به استثنای ((سفید)) همه رنگها را دارد و شما که آنرا سفید می بینید ((سفیدی)) رنگ نیست شما اگر بگوئید رنگ میز ((سرخ)) است این اشتباه است چون از نظر فیزیکی ((سرخ)) رنگی است که میز بنا بر ترکیب و خاصیت خود آنرا از خود طرد و دفع میکند و لذا شما میز را با رنگی که ندارد مشاهده میکنید که همان رنگ ((سرخ)) است و اما ((میز)) را با رنگهای که دارد (به استثنای رنگ سرخ) شما اصلاً آنرا ندیده نمیتوانید چونکه ((میز)) بنا به طبیعت خود آنها را جذب به خود میکند و انعکاس نمیدهد که تا شمار آنها به بینید. این مثالها نشان میدهد که شما آنچه را که ندیده اید ((میز)) را محسوس گوئید که آنرا ندیده اید و باز آنچه را که دیده اید نوری را که از میز انعکاس یافته و به چشم شما رسیده اینطور مینماید که آنرا اصلاً ندیده اید. (برای فهم بهتر این موضوع "ضمیمه میراج و ذکر معراج" در آخر این مقاله مطالعه فرمایید)

در حقیقت به جای آنکه از آنچه که شما دیده اید آن (نور) را برای ما توصیف کنید در عوض از آن چه که شما آن (میز) را ندیده اید برای ما شرح و وصف میکنید. بالاخره ((نور)) اشعائی را که از نظر ما ((مخفی)) و ((مستور)) میماند آشکارا مبسوط و روشن میکند و اما خود به علت آنکه ((ظهور صرف)) و ((بیداشی محض)) و ((هویدای هویدا)) است از انظار پنهان و ناشناخته میماند و ما به جای آنکه بگوئیم که ((نور)) را میبینیم بگوئیم که ((میز)) را میبینیم.

و اما میز به علت آنکه ((کور)) و ((تیره)) و ((تاری)) است دیده میشود و ((میز)) همانند نور اگر ((روشن)) میشود رویت آن برای ما به هیچ صورت ممکن و مبسر نبود.

ولی چون نور در نهایت ((وضوح)) است از دید ما ((پنهان)) میماند و اگر تشبیه مجاز باشد که ((الله نور السموات و الارض)) میتوانیم بگوئیم که خداوند چون در کمال ((بیداشی)) است بنظر ((نا پیدا)) میآید. آنتشتاین در یکی از کتابهای برتراندرسل خوانده بود که راسل ادعای کرد که وقتی سنگی را مشاهده مینمایم در واقع ما مشغول مشاهده (تاشیر) سنگ ((درخود)) هستیم نه اینکه ((سنگ)) را ((رویت)) کنیم. آنتشتاین اعتراف کرد که تا آنوقت هرگز چنین چیزی را ننشیده بوده است. و بعد در همین مورد آنتشتاین مقاله^۱ به نام ((نظر پیر معرفت برتراندرسل)) نوشت که معروف است و در مجموعه^۲ که راجع به برتراندرسل انتشار یافته مقاله^۳ آنتشتاین در آن به انگلیسی و آلمانی درج است و آقای داود موسی میتوانند به آن مراجعه نمایند. و باین ترتیب میرسیم به بیان ماجرا. و گفتار آقای داود موسی را در اینجا نقل و مقال و تبصره خود را با نقل يك حکایتی باین میدهیم. (در گذشته وقتی من در همجو موارد نظر داده ام بگانه اعتراض ((شفاهی)) که از دوستان گرفته ام این بود که چرا گفتی چرا نوشتی و تو را به این حرفها چه کار)) يك وقتی آقای عالمشاهی با پوهاند استاد عبدالحی حبیبی مشاجره قلمی را راه انداخته بود. استاد عبدالحی حبیبی ضمن پاسخی که به آقای عالمشاهی داده بود برایش گفت که «آقای عالمشاهی» من ترا بیشتر از این هم توصیه کرده بودم که به همان وظیفه و وکالت که شغل پُر درآمدی است ادامه بدهی، بهتر است از آنکه دخل در معقولات بنمایی. تو در همان وقت توصیه مرا نشنیدی و باز هم در امور معقول و علمی گنجا ز به کار و تحقیق مداوم و نوعی وارستگی دارد دخالت میکنی» فکر میکنم توصیه دوستان آقای داود موسی برای شان همانند توصیه پوهاند عبدالحی حبیبی برای آقای عالمشاهی است.

فاعتبروا با اولی الامر

۱۱ ضمیمه معراج و سکه معراج ۱۱ بقلم استاد غوریانی در صفحه ۱۱۱۱

عمال - درویشان - خان نشین - چهار برجک و چخانسور .

بند ارغنداب (دغله) نیز یکی از بند های بزرگ ذخیره آب در افغانستان بشمار رفته با ارتفاع ۴۶ متر و ظرفیت تقریباً ۳۷۰ هزار ایکر فیت معادل تخمین ۵۷ میلیون متر مکعب اعمار گردیده است . از جمله ۴۰۰ هزار جریب زمینی اراضی وادی ارغنداب صرف ۱۴۰ هزار جریب آن از بند ارغنداب آبیاری میشود .

ساختمان بندها و نهرهای عمده هلمند و ارغنداب قبل از طرح پلان های پنجساله اقتصادی صورت گرفته توسعه و اکمال نسبی آن در طول پلانهای پنجساله اقتصادی دوام داشت . نظر باینکه پروژه های بزرگ انکشاف منطوقی زراعتی منحصراً به طویل المدت و مستلزم مصارف هنگفتی میباشد لذا انکشاف وادی هلمند و ارغنداب با وجودیکه سالیان مدیدی از شروع آن میگذرد هنوز هم تکمیل نگردیده ، مستلزم مصارف دیگری میباشد تا از ساختمان های زیر بنایی آن استفاده اقتصادی بدست آید .

احداث این بند ها هدف اقتصادی داشته باکنترول جریان آب و مخصوصاً با مهار کردن سیلابهای بهاری از یکطرف سربندهای نهرها از تخریب در امان بوده از جانب دیگر آبیکه درین فصل ذخیره شده در مواقع خشکالی که قلت آب محسوس میشود مورد استفاده زراعت قرار میگیرد . باین ترتیب در اراضی آبیکه صرف کشت گندم صورت گرفته نظر بقلت آب در تابستان دیگر نباتات مخصوصاً پخته ، لبلو ، میوه جات ، سبزیجات و غیره زرع شده نمیتوانست ، امکانات آن میسر میشود تا زرع اقسام نباتات در موسم مختلف سال نظر بایجاد آب و هوا صورت گرفته بتواند . قبل از احداث این بندها اهالی مربوط به ناحیه هرنهر (ولسر) سالانه چندین بار با کار دسته جمعی خود ساختمانهای موقتی سربندهای نهرها را ترمیم و آب را در نهر جریان میدادند . در واقع قوه کار و قسمتی از پول دست داشته شان همه ساله باین ترتیب بمصرف رسیده آب هم در موقع لازم و باندازه کافی باراضی نمیرسید . با احداث بندها این مشکلات رفع و نیز ناقلین از مناطق مختلف کشور در اراضی جدید صاحب زمین گردیدند . اراضی سابقه دارای آب وافر گردید و اراضی آبیکه نظر بقلت آب در هر سه سال صرف یکمرتبه کشت میشد حالا همه ساله زراعت میشود . باین ترتیب با احداث این بندها و نهرها وادی هلمند و ارغنداب از نگاه زراعت از جمله شاداب ترین و حاصل خیزترین مناطق افغانستان بشمار رفته ، تولیدات گندم ، پخته ، میوه جات و سبزیجات آن در تولیدات ملی مقام برجسته ای را حایز است .

از نگاه انرژی برق با تکمیل نصب دروازه های پرچاوه کجکی ، امکانات حد نهایی تولید ۱۵۰ هزار کیلووات برق میسر است . در مرحله ابتدایی نصب دو جنریتر با تولید مجموعی ۳۳ هزار کیلووات برق جهت رفع احتیاجات قندهار در نظر گرفته شده بود . قدرت اعظمی جنریترهای سر بند بفرای ۲۴۰۰ کیلووات است اما تولید وسطی دایمی آن در حدود ۱۵۰۰ کیلووات است که در گرشک و لشکرگاه بمصرف میرسد .

بند بزرگ دیگری که صرف بمنظور تولید انرژی برق اعمار گردیده و مستقیماً با آبیاری ارتباطی ندارد بند نغلو است که در نزدیکی سروبی روی دریای کابل احداث و قسمتی از سیلابهای دریای کابل / لگر و پنجشیر را ذخیره کرده میتواند . قدرت اعظمی تولید برق هر چهار جنریتر آن ۱۰۰ هزار کیلو وات میباشد اما تولید واقعی و دایمی آن کمتر است زیرا نه آنقدر آب موجود است که دایماً هر چهار جنریتر را بکار اندازد و نه جنریترها میتوانند بصورت دایمی بقدت اعظمی خویش کار کنند . بهر حال بند نغلو بزرگترین منبع انرژی برق آبی منطقه کابل بشمار رفته به علاوه بصورت غیر مستقیم جریان آب را در منطقه درونته منظم تر میسازد . بند نغلو در پلان پنجساله دوم در سال ۱۳۴۲ تکمیل و به تولید آغاز نموده .

بند سروبی اصلاً ذخیره قابل تذکری نداشته ماهیت سر بند آب گردان را دارد تا آب دریا را بسوی تونل دستگاه برق سروبی سوق دهد . به احتمال غالب این دستگاه از کار افتاده خواهد بود .

بند درونته که در ده کیلومتری مرکز جلال آباد واقع است حیثیت یک بند ذخیره دار نداشته بلکه در واقع ماهیت یک بند آب گردان را دارد که سطح آب دریا را درین قسمت بیک سطح معین ثابت نگه می دارد تا دو هدف ذیل از آن بر آورده شود : هدف اولی تولید انرژی برق است در توربینهای درونته (ظرفیت اعظمی ۱۱۵۰۰ کیلووات) . هدف دومی که هدف اصلی شناخته میشود جریان ثابت آب است در کانال ننگرهار که بطول هفتاد کیلومتر بمنظور انکشاف وادی ننگرهار حفر گردیده و موازی ۱۶۰ هزار جریب زمین را که یک ربع آن اراضی سابقه مردم و متباقی آن زمین جدید است بطور کافی آب میدهد . نظر به نزدیکی جلال آباد بکابل و از نگاه اینکه آب و هوای زمستان این منطقه ملایم بوده از زمین چندین فصل حاصل بدست آمده میتواند ارزش اقتصادی این اراضی بلند تر است . درین پروژه در ظرف ۱۵ سال اول در حدود چهار میلیارد و چهارصد میلیون افغانی که در وقت وزمانش پول هنگفتی بود بمصرف رسیده است . اهداف اقتصادی و اجتماعی پروژه عبارتند از :

الف) آبادی ۱۲۰ هزار جریب زمین جدید (در منطقه آبیکه شرایط جغرافیایی ، اقلیمی و اقتصادی آن فرقاً توضیح گردید) .

ب) تامین آب برای چهل هزار جریب زمین ملکیت مردم .

ج) تعمیم زراعت و مالداری عصری در منطقه شنوار و مومند که زمین زراعتی به تناسب نفوس قلمت دارد .

د) تامین کار برای ده هزار نفر قزای بشری مناطق همجوار .

ه) احداث خانه ها ، شکارخانه ها ، ورکشاپها و باغها ، مکاتب و غیره احتیاجات مدنی .

و) آبادی و شادابی شهر جلال آباد و یک قسمت زیاد اراضی در دو طرف شاهراه جلال آباد - تورخم .

ز) تولید برق آبی دستگاه درونته .

طریقه از گزارشات فوق برمی آید هدف از اعمار بندهای مذکور رفع مشکلات زراعتی ، تامین آب برای آبادی (راهنی جدید رسالته درونته) (مکان تولید برق) (درجه آبیاری) (اقامت) (راهنی آبادی) (راهنی آبادی) .

این يك امر بدیهی است که ما تا چیزی را تجربه نکنیم بوجود آن ((یقین)) حاصل نمیکنیم. ولی از همین امر بدیهی ترا نیست که تجربه ما در ((بیرون)) از ما قرار دارد و ((یقین)) در ((درون)) ما. چون هیچکس در داخل خود تجربه نمیکنند و باز که در ((بیرون)) تجربه کرد ((یقین)) را در ((بیرون)) از خود قرار نمیدهد، بلکه آنرا در ((درون)) خود می یابد.

ما با هیچ حیل و نیرنگی و با هر جهان بینی که داشته باشیم نمیتوانیم که ((محور)) تجربه در ((بیرون)) را با ((محور)) یقین در ((درون)) تعویض و مبادله نمائیم. فی المثل افراطی ترین يك ایدئالیست نمیتواند واقعیت ((بیرونی)) را کلاً در ((درون)) خو مستهلک بسازد و یا تقلیل و کاهش بدهد. و باز افراطی ترین يك ماتریالیست به همه تلاش و تقلای که انجام میدهد موفق نمیشود که ((درون)) خود را در ((بیرون)) بگذارد و به تماشا بنشیند.

در صورتیکه چنین است، و چنان خواهد بود، پس اگر برای تجربه ((بیرونی)) اصطلاح (جهان) را عنوان کنیم و باز برای یقین درونی اصطلاح (جان) را برگزینیم و باز چشم جهان بین را برای تجربه ((بیرونی)) و دیده جان بین را برای یقین ((درونی)) بکار بگیریم، با تبرک و تین بشعر حافظ که گوید:

دین روی ترا دیده جان بین باید وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

پی خواهیم برد و تبصره یی را که

در باره انتقاد از طرز دید آقای داود موسی کره و گفته بودیم که : « حتی برای مطالعه همین جهان ما حول همین چشم جهان بین کافی و بسنده نیست و بایستی که در پهلوی استفاده از چشم جهان بین، دیده جان بین را بکمک بطلبیم و استعانت بجوئیم » بهتر مفهوم و مستدل میگردد.

و باز گفته بودیم که : « و بیشتر بحرانی که در فزیک کوانتوم بوجود آمده و داستان ((اکمال متقابل ناظر و منظور)) را سبب گشته، فقط بواسطه آنستکه فزیکدانها نتوانسته اند میان چشم جهان بین و دیده جان بین فرق و تفاوت بگذارند. « قصه را که باجمال در چند سطر برگزار کنیم، ازین قرار است که فزیک کلاسیک که بر روی واقعیت عینی را - واقعیت عینی که مستقل از ذهن انسان است - معده گرفته بود، از نظر تاریخی اصل ((عینیت)) را از استرونومی (دانش ستاره شناسی) به وام گرفت. و واقعا هم وقتیکه منجمی با تلسکوپ خود از اثر نوری که بدوربین وی میرسد سیاره مورد بحث را نظاره میکند، میان ناظر (منجم) و منظور (ستاره) نوعی فعل و انفعال وجود دارد که تاثیر آن نه در محل هندسی سیاره که ((در آنجا)) در فضا قرار دارد قابل مطالعه است و نه هم در موقعیت و زاویه دیدی که منجم ((از آنجا)) سیاره را رصد میکند، قابل محاسبه و بررسی است. بناء عطا لعه سیاره بعنوان بررسی يك واقعیت عینی مستقل از ذهن منجم، جنبه کاملاً عینی و واقعی دارد و از همین واسطه هم بود که فزیکدانها باین خوی و عادت کردند که تا تنها با چشم جهان بین ((واقعیت عینی)) ((مستقل از ذهن)) را بررسی کنند و بحث و گفت و گوی راجع بدیده جان بین را گذاشتند برای روانشناسان و عرفا. مزید بر آن چشم جهان بین را تعویض کردند با چشم مسلح با عدسیه ها و تلسکوپها و میکروسکوپها و سایر اسباب و آلات فزیکی که شما از آن در تاریخ علم و اختراعات خبر دارید.

مگر وقتیکه پای بحث از فزیک کوانتوم (فزیک اتمی و زیر اتمی) بمیان آمد، ضرورت های تخنیکی و حتی طبیعت جهان فزیکی و نه تکنالوژی فزیکدانها را مجبور کرد که یکبار دیگر بروند بسراغ دیده جان بین و محدوده فنی اسباب و آلات فزیکی را بکمک بحث و بررسی در اعتبار عقل و حواس انسانی و در نهایت بوسیله روانشناسی با اصطلاح مرحوم صلاح الدین طلقوقی (جیره) کنند.

همان بود که دیده جان بین در پهلوی چشم جهان بین، آن حیثیت از دست رفته گذشته را بازیافت و هماهنگ و همزمان و حتی بعنوان عدیل و متمم چشم جهان بین در تحقیقات فزیک اتمی (و نه منجم و ستاره شناس) با میکروسکوپ الکترونی خود (و نه با تلسکوپ) مسیر حرکت يك الکترون بگرد هسته در داخل اتم (و نه مسیر يك سیاره را بدور خورشید) را رصد میکند، این فزیکدان محبور است شعاغ نوری را بصوب الکترون بخاطر رویت آن هدایت کند. اگر نوری با موج بلند را انتخاب نماید الکترون در تناسب با آن تا به اندازه ای کوچک است که در شکم این موج پنهان میگردد و قطعاً قابل مشاهده نیست و شبیه به آنستکه ما بخواهیم با استفاده از يك بیل که زمین را با آن شخم میزنیم تا رنخی را بسوراخ يك سوزن هدایت کنیم، در نتیجه استفاده از موج بلند ((موضع)) الکترون را مشخص و معین کرده نمیتواند و در صورتیکه موضع يك الکترون را ندانیم، چگونه ممکن است که ((مسیر)) آنرا معین و مشخص کنیم. و باز اگر این فزیکدان نوری با موج کوتاه را (در حدود ابعاد اتمی) انتخاب نماید این موج کوتاه بتناسب انرژی زیادی که دارد تکان و ضربتی را بر الکترون وارد میکند که سرعت آنرا تغییر میدهد و مبهم می گذارد، در نتیجه استفاده از موج کوتاه سرعت الکترون را تغییر میدهد و باز در صورتیکه سرعت الکترون را ندانیم چگونه ممکن و میسر میگردد که بتوانیم ((مسیر)) آنرا معین کنیم؟ و تا حال موج نوری را سراغ نداریم که همزمان بهم موضع الکترون را با آن مشخص بسازیم و هم سرعت آنرا. نتیجه این بحث اینست که محال و ناممکن مینماید که در پدیده های اتمی و زیر اتمی ما بتوانیم تاثیرات پدیده های مورد مطالعه را بالای اسباب و آلات فزیکی از تاثیراتی که همین اسباب و آلات فزیکی بالای پدیده های مورد بحث باقی میگذارد تفکیک و جدا بسازیم و يك سخن استقلال ((منظور)) از ((ناظر)) و ((عین)) - از ((ذهن)) در پدیده های اتمی حالاً دیگر فراموشی سپرده شده و برای مطالعه پدیده های اتمی در فزیک ((بینهایت کوچکها)) بایستی که ذهن و عین و چشم جهان بین را بدیده جان بین و فزیک را با

زاویه نشین ((حراء)) در اندیشه های خدایی، آنسوی دنیای ماده را با دیده باطن می شکافت. سفاقت مردمیکه تا آنوقت دیده بود، انگیزه تفکرات وی (ص) در خیریهایی برای بشر بود. کرامت آدمیزادگان را که آلوده، ردیلت ها می یافت، در تصمیم داشت تا به تلاش و بهجاد مقدس باز آورد.

در حالیکه جز پیروستگان بخدا (ج) و نزدیکان بحق را میسر نگردد، ناگهان پیام راستین، بوسیله بهک پیا مبری، در جانش دوید.

هستی محمد (ص) لبریز از معرفت و روشنایی گردید، در آن لحظه بود که عارف و انسان کامل گردید.

((اقرء)) امر آفریدگار را شنید. وحی نخستین را پیام آور، اینبار بخاتم انبیا، فروخواند.

از غار ((حراء)) تا زیر خاک زندگانی یگانه رهبر نجات بخشا، در آثار تمام قلم بدستان و متفکرین دنیا، تا امروز ذره ذره، تحقیق گردیده و هنوز هم در اول تعریف، خبرآوری حضرتش، در رستگاری انجام آدمی باقی مانده اند.

قرنها بر آن روز گذشت. تخطئه و انکار با زماندگان نمرود و فرعون برآکلام، اثری نیاورد. جنگهای هولناک بر سردین، خود اسباب انتشار ائین حق (ج) و اعتلای کلمه الله شد.

امواج ((اقرء)) از غار ((حراء)) دریاها و کوه ها و صحراها را عبور کرد. هنوز آواز حق راهیج با طلی نتوانسته، خاموش سازد.

چراغ اسلام بسرعتیکه در نور تعبیه شده، هرکجا اسباب نجات و سعادت بشر را فراهم آورد. سید قریشی و غلام حبشی، در جامعه مسلمان، برادر و برابر است. کرامت جز بتقوی نیست اما باید تقوی را شناخت.

روشنی دین حق، بر تاریکیهای غفلت و جهالت و بربریت، چنان در افتاد که یکباره بشرنومید را به گلبنانگ توحید، طریق زندگی و نیکبختی و تعالی آموخت.

اسلامیت پیروان خود را به تفکر و سیر و سعی و مشاهده و طلب علم و اجتهاد و تلاش توصیه میکرد. علم و دانش و تحریر را بر معجزه نمایی ترجیح میداد. زیرا تحول و تکامل فرهنگ چنین ایجاب میکرد.

وجبه نخستین هر مسلمان اینست که سر حقیقت دین آگاه باشد. در دل و زبان یقین کند. پیروان پیغمبر (ص) هیچوقت سر افکنده نیستند. مدتی اگر کفر سیاه و فرقه تها در شرایطی غلبه آورد... درگذشت زمان بحساب و پندار ۶۶ قطره ۶۶ در اقیانوسهاست. اما باز هم دیدیم و دیدند که چگونه مثل لکه ابر ناچیزی از فرا روی آفتاب بیغروب نابود شدند.

فتنه ((صاحب الرنج)) در حرم، تاخت طلیبیین در ناحیت ((قدس))، جنایت کشیش ((اندلس)) و ((غرناطه))، بیدادگری شعوبی و فرقه اندرونی و تهاجم مغلان، با جهنمی از آتش آندو مثل صاعقه گذشت. هر قدر سرزمینهای پاک اسلام بخون کشیده شده، باز هم مسلمان بر تمام مصایب چیره گردید و مقاومت کرد. افتاد و برخاست و با نیرو تر تلاش کرد.

دوره های غدر استعمار و استثمار به رسوایی در سینه تاریخ خوابیده...

صدای الله اکبر خاموش شدنی نیست.

کنون درین روزگار تهدید و رب و بازار استکبار روز که حریفان سلاحدار پشتاز و غاصب بابها نه های اسرائیلی بر ضعیف می تازند... حال که معرفت و انکشاف و پرواز ملت های برتر نه بهتر در صدد بلعین یکدیگر اند... کفر کمونست بر مسلمانان افغانندیار ریخت... ((خلیج)) مبتلای ((صدام)) شده، که تلاقی و تصادم ملیتها و آئینها را، درینجا کشانیده. عالم اسلام درین رستاخیز می جنبد و سعی برای آزادی و نجات می ورزد... سرکوب میگردد و قربانی میدهد. در نقاطی نیز همدینان بجان هم افتاده و نفع جویان بیگانه رهبران فرمانروایند. صدها آشوب و خطر و فریبکاری فراراه مسلمانان گیتی بادستهای اجانب گسترده شده که قطع باد چنین دستها!

اما اسلام و دین محمدی استوار است، تابناک است، زنده است و پاینده... زیرا حقیقت است و حق هم زوال ناپذیر.

میلاد پیغمبر بزرگ (ص) و رهبر عالم و خیر خواه بشریت درین احوال تسلیم آور و برکت بار است. قرآن حمید چراغ جاودانیت که پیشوای اعظم بمسلمانان سپرده... ما این چراغ را داریم.

گرتو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز بقرآن زیستن

والسلام علی من اتبع الهدای . (محمد یوسف آئینه)

عرض سراج حقیقت از من بیدل اخلت - قطره دیانت پیغمبر خدایم چه شد

معراج

سرور کائنات

محمد

صلی الله علیه و سلم

مؤمن : احسان الله
اکه گدای

اَفْتَمَارُونَهُ عَلٰی صَايِرِ ط

آیا بر آنچه (رسول در شب معراج) شاهد کرد انکار می کنید ؟

حمد و سپاس هر روز در گار کیمیا رسیده است که انسان را از مَصَالِ كَالْفَخَّارِ ط
بدین شکل و شمایل زیبا بیافرید (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ط

و آنرا به زیور عقیق بسیار است تا حق از باطل تمیز بتوان داد و درود و تحیات
بر پیغمبر آخر زمان (حضرت محمد رسول الله) که در مرور ۲۳

سبازات و صائب روزگار و گزند حوادث ناشی از کفر و الهی دجان عزیزش را
به مخاطره اندکزه تا این انسان شری و جسدور را بگردار کارهای پسنیدیه و نیک

بشارت دهد و از افعال منافی از اخلاق بترساند تا از تنگنای ضلالت
و گمراهی بر جسد و سلام بر ال اهل و اصحاب اکبرش که حفظ سنن محمدی و حامی این
کیتا پرستی بودند :

و اما بعد :
در یکی از شبهای سال دوازدهم بعثت درحالی که شصت و نهمین نام مهتاب دره های
برخ و پیچ کوه و مجرای ریگزار کرد و زراحی شهر که و دیگر نقاط آنرا پرتو

افشانی داشت و سکوت مرگبار شبها نگاه عظمت و جلال آسمان نیلگون،
چشمک زدنهای انبوه ستارگان بر طبیعت شهر مکه و ما حول آن، نمای
خاصی بخشیده بود و مردم عربستان هنوز در خواب عمیق نیمه شبی
سر در بستر غفلت نهاده بودند، حضرت محمد پیغمبر اسلام (صلع)
این شخصیت بارز و نوری از انوار رحمت الهی که در همین شب
در خانه ام هانی بنت ابی طالب زوجه بهیره بن وهب مخزومی
بعد از ادای نماز خفتن استراحت داشتند، لحظه چندی به عادت
همیشگی برای ادای نماز تهجد و تحکیم پیمان عبودیت برخاسته
رهسپار خانه کعبه میشود و در نزدیکی دیوار خانه کعبه در
حالی که خواب نیمه شبی هنوز از وجود مبارک زدوده نشده بود
و در حالت نیمه خواب و بیداری قرار داشت، متوجه شد که
رسول حق (حضرت جبرئیل امین) پایک دسته از ملائک او را
بیک سفر طولانی و ملاقات با خالق بیکتا دعوت مینماید. و در این
حال او را برای تطهیر روحی و طهارت جسمی در داخل حرم شریف
برده سینه و قلبش را برای کسب مشاهده لقای خداوندی و چشم
دید از عجایب عالم غیب و شهود و اسرار الهی سخت فشار
داده تا تطهیر معنوی حاصل نماید و جسم مبارک را با آب
زرمزم غسل میدهد تا بایک عقیده راسخ و قدرت اطمینان و اکتساب

از مکالمات ربانی آماده شده و با
کسب فیض از دیدار لقای خداوندی
قلب و دلش تسکین یافته کذب و
دروغ نپندارد. پس او را بسوی مسجد
الاقصی میبرد.

نوت - صدر سینه را میگویند و در
بین سینه قلب قرار دارد، آئینه
قلب و لوهو قدر صاف و منزه از
آلایشات مادی باشد با زهم برای
رفت و بمقام قرب و ملاقات با ذات
کبریایی به تطهیر معنوی ضرورت
دارد که در حقیقت با صفای قلب
عجایب عالم بالا را با دیده
بصیرت ملاحظه کرده و آنرا تصدیق
نماید تا حقیقت را کذب و خیال تصور
نکند، چنانچه خداوند میفرماید :
(مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى - آنچه
در غیب عالم دید دلش هم حقیقت
یافت کذب و خیال نپنداشت) سوره
نجم آیت ۱۲ .

(سَبَّحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهِ لَیْلًا
مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْا
قْصَا الَّذِیْ بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرَیْكَ
مِنَ آیَاتِنَا اِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ)
آیت اول سوره بنی اسرائیل

ترجمه - بایک و منزله است خدای که
(در مبارک) شبی بنده خود (محمد
صلع) را از آن مسجد حرام (مکه معظمه)
بمسجد الاقصی که پیرا مونس را (به
قدوم خاصان خود) مبارک ساخت
سیر داد تا آیات (و اسرار غیب)
خود را بیا و بنمایاند که خدا به
حقیقت شورا و (بامور غیب و
شهود عالم) بیناست :

این آیات بینات که مبین یک
حقیقت ثابت است و بیک اصل بلا فصل
است و جوانب متعدد و موضوعات
متنوع و خارق العاده را حاوی می
باشد و از جمله آیات محکمت
الهی و نص صریح قرآنی بوده و
در هیچ یک از کتب تفسیر بنام
متشابه تذکر نیافته، بوضاحت
نشان میدهد که آنحضرت (صلع)
توسط جبرئیل امین ع از مسجد
الحرام الی مسجد الاقصی برده شده
که در آن هیچ شک و شبهه گنجایش
نداشته انکار از آن کفر مطلق و
شبهه در آن سزاوار عذاب و عتاب
میشد. این واقعه در تمام تفاسیر
معنیر و هم در کتب احادیث و سیر
از جمله (صحاح سته) تذکر یافته که
همه بر آیت شریف (الاسراء) و احادیث
متواتر و صحیح استناد دارند.

تبصره - از دو کلمه (اسری) و (عبد) واضح میگردد که سفر پیغمبر اسلام (صلعم) روح و جسماً توأم بوده با اصطلاح لغت عرب (اسری) سفر شبانه و عبد بکسی اطلاق میگردد که روح بکالبد آن باشد زیرا برای روح بدون کالبد عبد گفته نمیشود بلکه روح نامیده میشود و برای کالبد بی روح نعش گفته میشود نه عبد. پس واضح گردید که (اسری) آن حضرت (صلعم) مطابق آیه مبارک فوق روحاً و جسماً بود که منکر آن کافر مطلق است. اما معراج آنحضرت (صلعم) که مطابق رای جمهور علمای اسلام روحاً و جسماً توأم صورت گرفته گرچه ضمناً آیات قرآنی صراحتاً ثابت نشده بلکه اشارتاً در آیات اوایل سوره النجم به آن مشعر است و در احادیث متواتر ثبت شده که منکر حدیث متواتر هم بکفر نزدیکتر است زیرا سنت پیامبر اسلام مصدر دوم از مصادر اسلامی بوده در هر جائیکه در قرآن عظیم الشان خداوند مسلمانان را با طاعت خود امر میفرماید حبیب خود را نیز تاکید مینماید مثلاً (اطيعوا الله واطيعوا الرسول) و حدیث پیامبر را علمای اسلام وحی خفی نامیده اند. (و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى) و هم حضرت محمد (صلعم) در حجت الوداع فرمودند (تا وقتیکه شما تمسک بکتاب خدا و سنت رسولش باشید گمراه نمیشوید) ۱۰ احادیث پیغمبر در حقیقت موضح القرآن میباشد زیرا تا حدیث پیغمبر اسلام معانی آیات قرآن را تشریح نمیکرد و ارکان دین اسلام را بشکل کنونی آشایست مسلمانان توضیح نمیداد در اجرای عمل نه تنها سکتگی قابل ملاحظه رونما میگردد بلکه تعمیم ارکان دین صورت انجام بخود نمیگرفت و دین اسلام بشعبات گوناگون و ارکان مختلف متقسم میگردد.

از طرف دیگر هرگاه صعود حضرت رسول اکرم (صلعم) در خواب یا سفر روحی میبود تطهیر قلب و طهارت جسمی را به هیچ وجه ایجاب نمیکرد زیرا در همین خواب دین یا ارتقای روحی به آسمان ها به شستن جسم ضرورت ندارد. و شاید قراریکه محدثین از فحوائ احادیث نبوی استخراج نموده اند چندین دفعه حضرت رسول اکرم (صلعم) با سمانها صعود نموده باشند چنانچه حدیث حضرت ام المومنین عایشه صدیقه بران دلالت دارد. و همچنان این قبیل سفر روحی و یا خواب دین منطقی ضرورت به مرکب یا رهنمایی حضرت جبرئیل ع هم ندارد زیرا گاهی شنیده شده که يك شخص نيك و پاك در خواب دیده که به آسمان ها صعود میکند. یکی از شعرا میگوید:

خواب دیدم که خدا بال و پری داده مرا در هوا قوت سیر و سفری داده مرا

از روایات و احادیث متواتر واضح میگردد که حضرت رسول مقبول توسط براق که از اسب خردتر و از حمار طولیتر بود و رنگ سفید داشت بهمراهی حضرت جبرئیل امین از بیت الحرام مکه معظمه الی بیت المقدس و از آنجا تا (صدره المنتهی) با فلاك صعود نمودند و در هر يك از آسمانهای هفتگانه بایک یا دوفتر پیغمبران مرسل ملاقات نمودند و طبق روایات صحیح در صدره که آن درختیست که سیر فکری ملائکه تا آنجا میرسد و در آنجا حضرت جبرئیل امین از حضرت محمد (صلعم) جدا شده متباقی سفر را به تنهایی طی نمودند که با جذبات خداوندی و صدای غیبی که پی در پی می شنیدند (نزدیک شو بسوی من) بدون هیچ يك راهنما بصوب نامعلومی پیش میرفتند تا بمقام قرب رسیدند چنانچه از آیت شریف (و هو بالافق الا علی) آن رسول در افق اعلی کمال بوده. آنکه نزدیک آمد و بر او (وحی حق) نازل گردیده. (شم دنی فستدلی) یعنی پس نزدیک شد و تواضع نموده (آیه ۸ سوره نجم) از اینجا وانمود میگردد که از طرف خداوند متعال صدای وحی لایزال را می شنید بطرف بالا در صعود ادامه میداد و این وحی حق بطرف رسول از عالم بالا نازل میشد تا آنحضرت بقرب باری تعالی تقرب نموده در آنجا پرده های حجاب برداشته شد خداوند در قرآن عظیم الشان میفرماید (فكان قاب قوسين او ادنى) (آیت ۹ سوره نجم ترجمه: بدان نزدیکی که) بارها و بقدر دوکمان یا نزدیک تر از آن شد. در آیت شریف ۱۱ سوره نجم خداوند متعال میفرماید (فاوحى الی عبدیه ما اوحى) یعنی یکی خدا بر بنده خود وحی فرمود آنچه را که هیچکس درک آن نتوان کرد) ۱

تبصره: از آیات متبرکه فوق چنین وانمود میشود که رسول مقبول (صلعم) حینیکه در (صدره المنتهی) مواصلت کرد و در آنجا از جبرئیل امین (ع) جدا شد در همان حصه بین عالم بالا و عالم ملکوت که افق اعلی کمال نامیده شده برایش صدای غیبی بصورت وحی میرسید که (نزدیک شو بسوی من) و آنگاه (نزدیک شد تا به اندازه دوکمان یا نزدیک تر از آن شد). وقتیکه بمقام قرب مواصلت فرمودند سخن و کلام الهی را را با و بدون واسط جبرئیل ع شنیدند که جز شخص رسول مقبول (صلعم) احدی از ملائکه مقرب هم (بدرك آن نایل نشد) حتی جبرئیل ع و دیگر ملائکه مقرب از کلام خداوند واحد (ج) آگاه نشدند. زیرا ضمیر (او) که در آیت شریف ۷ سوره نجم استعمال شده اصلاً بکسیکه طرف صحبت خداوند متعال (ج) یعنی رسول اکرم (صلعم) است راجع است که میگوید (او بکناره بلند آسمان) یعنی افق اعلی که حد فاصل بین سیر فکری ملائکه و عالم بالا است بود (و هو بالافق الاعلی) زیرا هرگاه این آیت شریف بحضرت جبرئیل علیه السلام راجع شود ضرورت بمعرفی مقامش نمیرود چنان حضرت جبرئیل امین باصل مقام و قرارگاه خود همیشه بوده و باید کسی در این افق اعلی یا داشته باشد که برای اولین بار باجسم و روح در آنجا رسیده باشد و قابل تعجب باشد و در افق اعلی بودن رسول اکرم میرساند که این واقعه در شب معراج صورت گرفته نه در دیگر اوقات زیرا احتمال رونمای آن در غیر شب معراج باجسم و روح از عقل بشر و منطق هم دور مینماید. خداوند (ج) در آیت متبرکه مابعد چنین میفرماید (آنگاه نزدیک آمد) (۸ سوره نجم) یعنی از افق اعلی یا (صدره المنتهی) یا کناره بلند آسمان بمقام قرب نزدیک آمد و در این آیت شریف فعل (آمد) بصورت ماضی مطلق مفرد استعمال شده است که معلوم میشود حضرت رسول اکرم از افق اعلی خودش که ضمیر (او) و فعل ماضی مفرد (آمد) با نشان راجع است که تنهایی بطرف عالم بالا یا مقام قرب صعود کردند. و مهمتر از همه در آیت شریف ۱۱ سوره نجم (که هیچکس کلام و وحی خداوند متعال را که با حضرت رسول اکرم گفته درک نتوان) کرد هم معلوم میشود که حضرت رسول (صلعم) کلام حق را به تنهایی در شب معراج در مقام قرب

استماع فرمودند که اگر در سدره یا در موقع سیر به آسمانها و یا در روی زمین در بیت المقدس می شنیدند حتما حضرت جبرئیل امین همایشان میبود و از کلام الهی آنگاه میشنیدند.

از طرف دیگر قراریکه برمه معلوم است از آوانیکه حضرت رسول اکرم به پیغمبری مبعوث شدند در ظرف ۲۳ سال مرتب حضرت جبرئیل امین بحضرت رسول مقبول وحی می آوردند که با شکل و صورت گوناگون با رسول الله مبارک ملاقات مینمودند و حتی در بعضی اوقات حضرت جبرئیل امین ع از اندازه قاب قوسین و نزدیکتر از آن هم بحضرت سرور کاینات نزدیک تر میشدند چنانچه در دفعه اول شبیکه حضرت پیغمبر اسلام (صلعم) این راهنمای عالم بشریت که راه پر خدا و پیچ تاریخ را بنور ایمان و عقیده راسخ عوض نمود و با تفکر عمیق و عمل طاقت فرسا برای زدودن جهل و خرافات در غار حرا گوشه گیری اختیار نموده بود آواز هیجان آوری میشنود و برای اولین بار حضرت جبرئیل امین را بصورت و شکل ملکوتی آن مشاهده میکند. اینهم میرساند که آیات شریف (آنگاه از نزدیک آمد) و (یا و بقدر دو کمان یا نزدیک تر از آن شد) (پس خدا بر بنده خود وحی کرد آنچه را که هیچکس درک آن نتواند) بین رسول کریم و جبرئیل ع نبوده زیرا چنانچه در همین خلوتگاه راز وحی را که رسول الله (صلعم) توسط جبرئیل امین آورده شده بود شنید در حقیقت خود جبرئیل ع هم خبر بود و نظر به وظیفه بعثت همه آیات شریف قرآن عظیم الشان را که جبرئیل ع بحضرت رسول الله مبارک (صلعم) می آورد بضرور به امت محمدی و مردمان جهان باید برساند که این امر خود بخود میرساند که وحیی که توسط جبرئیل ع بحضرت محمد (صلعم) میرسد از جمله اسرار و مخفی نبود که جز رسول اکرم (صلعم) دیگر کسی آنرا درک کرده نتواند چنانچه در آیت شریف فرق خداوند فرموده (پس خدا بر بنده خود وحی فرمود آنچه را که هیچ کس درک آن نتوان کرد) (آیت ۱۱ سوره نجم). گفت و شنید بین خداوند و بنده اش یعنی رسول اکرم (صلعم) بود و پس از آنکه در شب اول که جبرئیل ع بصورت ملکوتی در غار حرا بحضرت رسول اکرم ظاهر شد و وحی خداوند را با و میرساند و با و خطاب میکند (اقرأ باسم ربك الذي خلق) خلق الانسان من علق) ترجمه (ای رسول گرامی برخیز) قرآن را بنام پروردگارت که خدا آفرنده عالم است بر خلق قراست کن، آن خدائیکه آدمی را از خون بسته (که تحول نطفه است) آفرید) و امر بخوان و قراست کن در حقیقت امر بعثت و تبلیغ است تا رسالت خود را بمردم اعلام نماید و رجوع مردم را بطرف خداوند متعال بنماید تا سر تعظیم و تسلیم بندگی بدربار بی نیازی فرو آورده بطریق خضوع و خشوع او امر خداوند متعال (ج) را اطاعت نمایند و بقرآن و رسالت انحضرت (صلعم) ایمان آورند.

این هدای رسا و مرموز که گویی بهمه ذرات عالم نور امید بخش حیات می بخشد و از عظمت کلمات موزون و جملات مضبوط و نکات عالی و معجم آن ارکان وجود این شخصیت عالی و متفکر را بلرزه درآورد کلام یک انسان عادی یا شعر یک شاعر عرب نبود بلکه صفا حق و وحی خدای لایزال بود که در آن نیمه شب ظلمانی ۲۳ رمضان المبارک توسط فرشته رحمت حضرت جبرئیل امین از سدره المنتهی و عرش معلاتا فرش زمردین زمین نزول یافت و فرمان رسالت و مأموریت خظیر بعثت بوی آرزائی شد و دفعه شانی حضرت محمد (صلعم) همان فرشته رحمت یعنی حضرت جبرئیل ع را در بازگشت از معراج در مقام سدره المنتهی که اقامتگاه اصلی این ملک معظم است بهمان شکل و شمایل ملکوتی مشاهده کرد چنانچه از آیت شریف ۱۴ سوره نجم برمی آید که خداوند متعال میفرماید (ولقد راه نزله اخری) ترجمه (و به تحقیق دیده بود این فرشته را یکبار دیگر - یعنی در نخستین شب نزول وحی در غار حرا و اینک (در حال فرود آمدن نزد سدره المنتهی) (عند سدره المنتهی) آیت شریف ۱۵ نجم یعنی به همان شکل و شمایل ملکوتی دید که سابق دیده بود..

تبصره - روی این استدلال و دلیل موجه باین نتیجه تقرب میجوئیم که اولاً حضرت رسول اکرم (صلعم) بعد از بازگشت از معراج بطرف زمین فرود می آمدند باز جبرئیل امین را بصورت یک ملک نهایت عظیم الشان و با هیبت و با قیافه آشنا که در زمین بچشم دیده بود مثل سابق در حال بیداری و بچشم ظاهری (یکبار دیگر) دید زیرا (کلمه یکبار دیگر) در آیت شریف ۱۴ نجم نشان میدهد که دفعه اول هر طوریکه دیده بود باز هم یکبار دیگر دید (یعنی چون دفعه اول در حالت بیداری در کوه حرا دیده بود و حالا هم همانطور در حال بیداری و بچشم ظاهری دید) اما چه وقت دید؟ در آیت ۱۴ نجم تشریح میدهد که (در حال فرود آمدن از معراج نزد سدره المنتهی)؛ لهذا معلوم میشود که حضرت محمد (صلعم) با جسم و در حالت بیداری بمعراج صعود نموده بودند و او را خداوند متعال از مکه معظمه تا بیت المقدس و از آنجا تا سدره توسط جبرئیل ع با سمانها صعود داد و سپس بعد از سدره المنتهی بمقام قرب بالا رفت و در آن مقام نورانی قرار آیت شریف ۱۱ نجم خداوند (ج) با او به طریق وحی سخن گفت آنچه که هیچکس آنرا درک کرده نتواند.

حضرت شیخ الهمد محمد حسن صاحب دیو بندی در تفسیر خود که بعداً مشهور به تفسیر کابلی شد این مطلب را به آیت ۸ سوره نجم شریف مربوط میداند و اینطور تشریح و تفسیر کرده است؛ (در حالیکه بکناره بلند آسمان بود) یعنی اکثر علما از کناره بلند (افق شرقی) مراد گرفته اند که سمت صبح هاق نمودار میشود.

رسول کریم در ابتدای نبوت خود باری حضرت جبرئیل ع را در صورت اصلی ایشان (بریک کرمی نشسته دید) و چنان پنداشت که آسمان از یک کنار تا کنار دیگر کاملاً از وجود مبارک او پر شده چون رسول مقبول (صلعم) این منظره فوق العاده را برای نخستین بار دیده بود خیلی ترسید و پریشان شد در نتیجه سوره (المدرثر) شریف نازل گردید؛

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكْبِيرُ .

ترجمه - ای رسول که خود را در لباس حیرت پیچانده ای برخیز و به انداز وپند خلق را خدا ترس گردان و خداوند را به بزرگی و کبریایی یاد کن . لباس و جان و تن را از هر عیب و آلائش پاکیزه دار . تفسیر کابلی .

از آنروز در ظرف ۲۳ سال رسالت پیاپی یکی دو روز بعد و در هر ماه و هر سال حضرت جبرئیل ع به حضور حضرت محمد (صلم) وحی خداوند متعال (ج) را بصورت آیات قرآنی می آوردند چه در وقت خواب بونه یا بیداری یا در کوه حرا یا زیر لحاف یا سر مرکب و شتر و یا در مجلس صحابه کبار چنانچه گاهی که جبرئیل ع فرود می آمدند و حضرت محمد (صلم) در مجلس یاران میبویند روایت است که به صورت یک شخص (بعضا بصورت حضرت واحیه کلبی) یکی از صحابه کرام داخل مجلس حضرت محمد (صلم) می شدند و اما پهلوی شان می نشستند وحی می آوردند و یا بعضی بصورت غیر مرئی که از سیمای رسول کریم مشاهده میشد که وقت نزول وحی چهره حضرت محمد (صلم) سرخ گونه میشد و عرق میکردند و نیمه بی هوش می شدند و یا اگر بالای مرکب سوار میبویند از هیبت حضرت جبرئیل ع شتر چوک می کرد و بزمین می نشست .

روایت میکنند درجه ۱ همین آمد و رفت های مکرر جبرئیل ع روزی حضرت محمد (صلم) سرخود را بزانوی یکی از کاتبان وحی (زید بن ثابت یا حارث) گذاشته و بخواب رفته بودند جبرئیل ع بصورت غیر مرئی وحی آورد . زید میگوید آنقدر وزن حس کردم خیال نمودم یک کوه بالای زانوی من گذاشته شده . و یا بعضا بشکل پرنده کوچک سرشانه حضرت محمد (صلم) می نشستند و در همین وقت نزول وحی می لرزیدند و کمی هم تعادل خود را از دست میدادند .

حضرت شیخ الہند صاحب آیت ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ سوره نجم شریف را چنین تفسیر نموده اند : ترجمه (و به تحقیق دیده بود این فرشته را یکبار دیگر - در حال فرود آمدن نزد مدره المنتهی - نزد آن است بهشت آرامگاه .

تفسیر - بار دوم جبرئیل ع در شب معراج بالاتر از هفت آسمان جاشیکه درخت کنار (درخت مدره) است بصورت اصلی اش دیده همین قسم از آیت شریف مابعد هم معلوم میشود که حضرت رسول اکرم (صلم) غیر از حضرت جبرئیل ع دیگر ملائک را که احصای آن خیلی مشکل بود و درخت مدره را پوشانیده بودند بشکل پروانه های خیلی زیبا و کوچک مشاهده نموده اند . (اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى) (۱۶) (دید فرشته را) وقتیکه پوشانده بود مدره را آنچه پوشانده بود .

تفسیر - انوار و تجلیات حق تعالی آن درخت را فرا گرفته بود و فرشتگان بقدری زیاد در آن موجود بودند که بهر برگ یک فرشته بنظر می آمد . در بعضی روایات است که (ما یغشی) عبارت از پروانه های طلایی بود یعنی نهایت خوش رنگ و خوش شکل که دل تماشاچیان را می برد . در آنوقت منظره و رونق درخت و حسن و جمال آن چنان ترقی داشت که هیچ مخلوق قوه بیان آن را ندارند - موافق قول ابن عباس و غیره که دیدار خداوند (یعنی لقای شان) در معراج که نصب پیغمبر شد شاید بیان آن در ابهام همین آیت منطوقی و مندرج باشد زیرا که راجع به آیات ماقبل در احادیث عایشه صدیقہ (رض) تصریح است که از آن روایت رب مراد نیست بلکه رویت جبرئیل مراد است . (لایزال) از قول مجاهد که از جمله مقررین اخصاب ابن عباس است در تحت همین آیت این الفاظ را نقل کرده است (شاخهای مدره از مروارید یا قوت و زیر جد بود . محمد (صلم) آنها را بچشم خود دید و رب خود را بدل خود دید) .

این روایت تنها بذریعہ قلب نبود بلکه قلب و بصر هر دو از دیدار پرورنگار بهره ور ولذت اندوز بودند چنانچه از (ما زاغ البصر) بر می آید . از همین سبب شاید ابن عباس در بعضی روایات (رب طبرانی) فرموده که (راه مرتین مرة بقلبه و مرة ببصره) . در این موقع از دوبار دین مطلب اینست که در یک وقت معین بدو طریق دید - هم به ذریعہ چشم و هم بذریعہ دل - اما باید دانست که این رویت آن رویتی نیست که نفی آن در (لا تدرك الابصار) کرده شده زیرا که غرض از آن نفی احاطه یعنی نگاه ها او را احاطه کرده نمیتواند . علاوه بر آن تجلیات و انوار خداوند قدوس متفاوت است . بعضی انوار قاهره للبصر است و بعضی نیست و رویت رب فی الجمله در هر دو درجه صائق می آید . و از همین خاطر میتوان گفت که درجه رویت که در آخرت نصیب مومن میشود وقتی است که قوه بینایی ایشان تیزتر و کاملتر میشود که تا آن تجلی را برداشت کرده بتواند . و بر وفق روایت ابن عباس در شب معراج بیک رویت درجه خاص به سیدنا محمد (صلم) میسر شد و درین خصوصیت هیچ بشر شریک و سهم آنحضرت (صلم) نیست . اگر تفاوت و تنوع همین انوار و تجلیات در نظر گرفته شود میتوان گفت که در اقوال عایشه و ابن عباس (رض) هیچ تعارض نیست . شاید ام المومنین (رض) در یک درجه نفی میکند و ابن عباس اثبات آنرا در درجه دیگر می نماید و همینطور در روایات (ابوذر) که (رایت نور) و (نورانی اراه) گفته است تطبیق ممکن است (واللہ سبحانہ و تعالی اعلم) .

قرار تفسیر فوق یکی از دلایل قاطع اینست که حضرت رسول اکرم (صلم) هم با چشم ظاهر و هم با چشم دل لقای خداوند متعال را دیده است زیرا دین بچشم ظاهری ایجاب آنرا میکند که حضرت رسول اکرم (صلم) حتما بمقام قرب رسیده باشد و در آنجا بدیده قلب هم اسرار کاینات و عذاب عالم بالا را بالقای خداوندی دیده و متیقن شده باشد .

و اینکه مگویند خداوند (ج) جسم و روی و دست و پا ندارد حقیقت دارد . اما قرار آیت شریف (وَجْهٌ يُّوْشِئُ نَاطِرٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاطِرٌ - ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت) در قیامت بهشتیان بلاقای حضرت خداوند متعال (ج) ناظر میشوند و آن کسانی که بلاقای خداوند (ج) در آخرت ایمان نداشته باشند در قرآن عظیم الشان از آنها مذمت شده است . پس در صورتیکه بهشتیان از عامه مردم خداوند تبارک

و تعالی را به بهشت دیده بتوانند بنده صفی و حبیبش در مقام قرب بطریق اولی قبل از حدوث قیامت دیده میتواند. لهذا معلوم میشود که حضرت محمد (صلع) در معراج وقتا که بمقام قرب مواصلت کردند ببقای خداوند جل علی شانه نائل شده اند و حقانیت آنعالم را بی هیچ کم و بیش با چشم ظاهری مشاهده کرده اند.

چنانچه در آیت شریف (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى) سوره نجم ۱۷ - مبنی بر این دلیل است . چشم محمد (صلع) از حقایق آنعالم آنچه را باید بنگرد بی هیچ کم و بیش مشاهده کرد. و در آیت شریف بعد (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) ۱۸ سوره نجم - (و آنجا بزرگترین آیات حیرت انگیز پروردگار را بحقیقت دید)

نوت - این آیات بینات با دلائل اقناع کننده (البته برای مومن مسلمان) به ثبوت میرساند که انسان هر چیز را میتواند بچشم ظاهری خوستر و بهتر و واضح تر و مکمل تر دیده و آنرا درک نماید تا بدیده قلب یا ادراک حس و شعور که اکثرا ذریعه آنها (در خواب دیدن) استفاده میشود زیرا در همین خواب در حالیکه چشم های ظاهری با پلک ها پوشیده و پت میباشد با شعور اشیاء را در خواب احساس میکند و با چشم دل و خیال که در خواب منزلت حواس غیر مرئی یا حس ششم را داراست و بحیث قوه مدرکه نامیده میشود مشاهده میکند یعنی خواب می بیند : مثلاً وقتا که در حین خواب عمیق انسان خنک یا گرمی احساس میکند خود بخود بدون آنکه بیدار شود خود را بالحاف یا رویوش خوستر می پیچاند و یا وقتا که بیک حالت در خواب خسته میشود پهلوی راست یا چپ خود را میگرداند در این اوقات شعورش با او کمک میکند و خودش هیچ نمی فهمد . و یا شخصیکه در عین خواب بوی راه میرود بعد از چند قدم زن بدون آنکه بیدار شده باشد دوباره در بستر خود می خوابد . علاوه بر دیدن روحی یا بخواب دیدن تمام اشیای قابل دیدن تنها مکمل دیده نمیشود بلکه عجایب و اسرار کاینات را همانطور بی هیچ کم و بیش و بیک لحظه نمیتوان ملاحظه نمود. و این مساله را هر انسان درک کرده خواهد بود که عموماً در خواب دیدن ها مثلاً دیدن یک منظره اگر مقصود باشد حتماً یک قسمت آن دیده شده و یگان قسمتی دیگر آن یا بکلی دیده نشده یا بحالت گنگ و بی مفهوم باقی می ماند. و در درک جزئیات آن گاهی انسان ها با اشتباهات زیادی بر میخورند که حتی در بیداری منظره خواب دیدن خود را نمیتوان بصورت دقیق تشخیص و بدون نواقص تشریح کند و هم هرگاه شخصی در خواب دیدن بکدام مکان مقدس برود پیش از رفتن تنزیه و پاکی ضرورت ندارد و هم در خواب رهنما و همراه جهت رسیدن بمقصد هم لازم نیست . فلذا هرگاه رسول اکرم (صلع) اگر ذریعه خواب دیدن یا مسافرت روحی بمسجد الاقصی و از آنجا به آسمانها صعود میکردند اولاً هیچ ضرورت به تطهیر قلب و طهارت جسمی نداشتند و دوم ضرورت برهنمایی جبرئیل ع هم نبود و شاید قرار اظهار مفسرین چندین دفعه بیت المقدس را بخواب دیده باشند و در افلاک و مدرة المنتهی هم در حالت روحی سیر نموده باشند که حتی جبرئیل ع هم از آن واقف نشده باشند.

بعبارت دیگر دین مبین اسلام تنها روان انسان را منحصر بگناه نمیداند بلکه نفس را هم قابل انحراف و قابل تقوی و پاکی میداند. و این پاکی را برای نفس و روح انسان هر دو اعلام می نماید. بنا بر آن روح و نفس انسان آنوقت میتواند بمدارج عالی نورانی بسوی خداوند اوج گیرد که پاک و منزّه از آلیشات و انحرافات اخلاقی و معنوی و مادی باشد. در تنگنای شبهات عمیق و ژرف تمایلات حیوانی فرو نرفته باشد. لهذا آدمی در انتخاب هر يك از این اوج و ذلت مخیر است که این اختیار و اراده انسان ها در خواب که منزلت مرگ موقت دارد تمثیل شده نمیتواند که این ودیعه خداوندی تا بیدار شدن از خواب فطراً و موقتاً سلب میشود. از همین لحاظ است که در انحرافات شهبانی در خواب کدام جزای شرعی متوجه انسان نمیشود و صرف از احتیاط فراوان متشرعین اسلام بواجب احتیاط و تطهیر ظاهری بدن و غسل و وضو جسم اکتفا کرده اند.

در مورد این ادعای نویسنده مضمون (سکه معراج) که نوشته خداوند با هیچ پیغمبر رسماً سخن نگفته حتی با موسی (ع) هم وحی فرستاده است مطالب آتی از ملاحظه اهل دانش گزارش مییابد : در آیت شریف که نویسنده مضمون بر آن ادعای خود را متکی میداند سخن گفتن خداوند با بنده بصورت مجموع و قطعی رد نگردیده زیرا خداوند (ج) چون بذات قادر مطلق و مخیر بر اراده ازلی است و متکلم به کلام است با بعضی از پیغمبران در دنیا رسماً سخن گفته است و سخن گفتن خداوند در معراج یا در دنیا بصورت کل نفی نشده در حالیکه یکی از پیغمبران اولوالعزم میتواند مانند موسی (ع) در دنیا و در کوه طور با خداوند متعال تکلم کند پس رسول الله (صلع) آنها هم در معراج که به انوار الهی منور و منزّه از آلیشات دنیوی بوده و در مایه قرب حق قرار داشته باشد بطریق اولی میتواند به اذن خداوند با باری تعالی تکلم کند چنانچه خداوند در آیت ۲۵۳ البقره چنین میفرماید :

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ

ترجمه - (این پیغمبران را برخی بر برخی برتری و فضیلت دادیم (بعضی با خدا سخن گفت) (من کلم الله) و بعضی رفعت مقام یافت (و رفع بعضهم درجات) (و عیسی پس مریم را معجزات آشکار دادیم) . همین قسم در آیت ۱۶۳ سوره النساء خداوند در مورد تکلم کردن خودش با موسی (ع) میفرماید : (وَرَسُولًا قَدْ قَامَ مِنْهُمْ تِلْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقُمُ لَهُمْ كَلِمَةً - وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) ۱۶۳ سوره النساء - یعنی (و رسولانرا که هم شرح حال آنها را پیشتر تو حکایت کردیم و آنها را که حکایت نمودیم (به خداوند وحی فرستاد) و خدا با موسی بطور آشکار و روشی سخن گفت) .

همچنان قرار ایت ۳۰ سوره قصص خداوند برای اولین باریکه موسی (ع) را به پیغمبری مبعوث کرد و او را بادو معجزه (عما و یسد بیضا) بجانب فرعون فرستاد راسا در کوه طور با موسی (ع) سخن گفت و او را مامور باین امر خطیر نمود چنانچه فرماید: (فلما اتیها نودی من شاطی السواد الا فی البقعة المبارکة من الشجرة ان ینا موسی انی انا الله رب العالمین). ترجمه - چون موسی با آن آتش نزدیک شد باو از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت مقدس ندایی رسید که ای موسی هوشدار که منم خدای (یکتا) پروردگار جهانیان (

همین قسم در آیات متبرکه ذیل صعود بعضی از پیغمبران عظام را به آسمان واضحا نشان میدهد که توانسته اند با جسم و روح و در حالت بیداری بدون مفارقت روح از بدن بالا روند.

خداوند در ایت ۱۵۶ سوره النساء در مورد صعود حضرت عیسی (ع) میفرماید: (و ما قتلوه و ما صلیو و لیکن شبهه لهم) ترجمه - بدرستیکه آنان که اختلاف کردند در آن هر آینه نیست ایشانرا هیچ ع... مگر پیروی کردند گمان را (زیرا گفتند ما مسیح بن مریم را بقتل رسانیدیم در صورتیکه او را نکشتند و نه مطلوب کردند بلکه امر برایشان مشتبه شد)

(بل رفـ الله الیه) ایت ۱۵۷ سوره النساء - ترجمه (بلکه بلند کردش خدا بشوی خود وهست خدا غالب درست کردار. در این جا معلوم میشود که بعضی پیغمبران خود را که بالایشان ظلم و ستم فراوان بود به آسمان ها صعود داده است اما صعود حضرت محمد (صلعم) نه معجزه بود که بمردم نشان داده میشد و نه در اثر ظلم و ستم معاندین بوده بلکه صرف باراده خداوند متعال برای نشان دادن اسرار غیبی و عجایب کاینات و عالم بالا با فلاك صعود داده شد و غرض مشایعت ائمه مهمن گرامی حضرت جبرئیل ع را همراه و همراکش قرار داد تا ضمن تشریح از اسرار آسمان ها تا مدره المنتهی او را راهنمایی کند. و این مسایل برای شخصی قابل قبول میباشد که از صدق دل مومن مسلمان باشد و قرآن را بحیث یک کل قبول کرده هر ایت انرا کلام ازلی و وحی آسمانی خداوند متعال (ج) بهذیرد و در امریکه عقل قاصر و مقصر بندگان او تعالی نمیرسد باستدلال چوبین اتکا نمکند. (باقیدارد)

یادداشت اداره - این مقاله بجواب نوشته آقای داود موسی است که تحت عنوان (سکه معراج) در شماره ۱۸-۱۹ آئینه افغانستان (صفحه ۱۵۱) اقتباس شده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى وَجْهِهِ وَصَلِّ عَلَى عَائِلَتِهِ وَصَلِّ عَلَى أُمَّةٍ بَارَكْتَ فِيهَا وَالْمِعْرَاجَ وَالْبَرَقَ وَالْقَلَمَ

محترم عبدالوهاب فرزانه

محترم دكتور هاشميان ناشر مجله آئینه افغانستان اسلام عليكم !

در شماره ۱۸-۱۹ ماه میزان وعقرب ۱۳۷۰ (صفحه ۱۵۱) این مجله نوشته آقای داود موسی نقل از شماره ۵ يك مجله دیگر تحت عنوان (سکه معراج) جلب نظر کرده این اولین باری است که همچه يك مضمونی در باره معراج حضرت ختم المرسلین (صلعم) از قلم يك هموطن خود میخوانم. از آنرو سبب تاثر فوق العاده گردید. به تعقیب آن در صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۹ دفاع عالمانه دانشمندان محترم جناب فضل غنی مجددي و جناب محمد صدیق راشد ملجوقی و جناب استاد سمندر غوریانی را با پیش گفتار شما در صفحه ۱۵۰ خواندم که قابل قدر دانی دانسته میشود. برای شما ها و کسانی که قلم بدست گرفته و درین باره دلائل مقنعه را جواباً ارائه مینمایند از خداوند متعال اجر دنیوی و اخروی را تمناء دارم. آقای محترم داود موسی: باید اقرار کنیم که فهم ما از درك مفاهیم عالی قراخ کریم عاجز است بهمین سبب احادیث مبارک و تفاسیر شریف و اقوال صحابه کرام و تالیفات و رهنما شهای علمای اسلامی در مرور سالهای متعددی بمیان آمده و مسائل را توضیح و تفصیل دینی داده اند و برای ما قابل فهم ساخته اند. تعداد این گونه کتب مبارکه با عناوین مختلف بهزارها جلد میرسد. اینکه شما درباره حقیقت معراج حضرت مرور کاینات (صلعم) در کتب متذکره مروری ننموده ((ذکر حدیث و سیره را حکم تیمم در پیش آب دانسته اید)) و راساً به آیات متبرکه قرآن کریم متوسل گردیده اید. از همینجاست که حالت سر در گمی و شک و تردید در کلمات تان بصورت کامل محسوس است.

فلاوتا از ترجمه تحت اللفظی قرآن کریم هم نتیجه گیریهای بزم خود نموده اید که قابل تامل می باشد. حکمت و ابراز نظر را درین باره به علمای محترم دینی ما که در اینجا و اغلب نقاط دیگر در هجرت بسر میبرند و اهل خبره و اگذار می شویم و یقین داریم که اوشان این عمل نیک و واجبی را همین حالا رویدست گرفته اند. تفصیل چند برادر مسلمان که در بالا به آن اشاره شد شاهد مدعا است. وقتیکه آیات مبارکه و ترجمه تحت اللفظی شما را با کمال احترام از مضمون شما بیرون آورده و باین نتیجه گیری تان برای علمای محترم دینی خود سپردیم (چیزیکه در مضمون شما باقی میماند يك مشت کلمات بی مایه و سامعه خراش تراوش فکر و قلم شماست که نه تنها عدم اعتقاد شما را بمعراج حضرت رسالت بنای (صلعم) برملا نمازده بلکه الفاظ مزاحم اعماب دیگر مسلمانانم دارد) مانند: «داعه صعود بینمبر به آسمان را از سج رد میکند... یث شب تنهایی و بدون شاهد قبل و منطقی و شکستن وعده... ماه طعنه و تمسخر ابوجهل... میخ آهنین بر تابوت... به آسمانها ببرد... خانه میزند... و سوسه شیطانی و... غره...»

حضرت ختم المرسلین (صلعم) ذات مبارکی میباشند که خداوند عالیمان و فرشتگان برای شان درود میفرستند و فرستادن درود و سلام از طرف ما بندگان مسلمان برای حضرت شان امر گردیده است (سوره احزاب آیه ۵۶). پس اینگونه اشارات شما که سبب رنجش خاطر مسلمانها میگردد در حرم اسمای مبارک آنحضرت (صلعم) و مضامین مربوط باوشان قطعاً در یک جامعه اسلامی جایی ندارد و آنها را بمفهوم ایه مبارک (ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیاتنا و توفنا مع الابرار) دور سازید و خود را از هدف وعده خداوندی که در (آیه ۵۷ سوره احزاب) آمده است برهانید. همه مسلمانان از صدق دل تصدیق میداریم که خداوند (ج) خلاف وعده نمیکند (انک لا تخلف الميعاد). حضرت محمد (صلعم) برگزیده باری تعالی (ج) و هادی و راهنمای ما است و اسمای مبارک شان در بسا سوره های الهی آمده است - صفات او شان به عناوین گوناگون در دل هر مسلمان ثبت شده است مانند مالک التاج والمعراج والبراق والقلم سردار عرب و عجم سردار عالیمان خاتم النبیین شفاعت کننده گنه گاران غمگسار مسافران رحمت اللعالمین چراغ سالکان و امثالهم که در درود مبارک تاج مذكور است. ما گنه گاران بشفاعت شان بدربار احديت در روز محشر شديداً محتاجیم و تمام خير و نجات خود را در پیروی از ذات مبارک شان در دنیا و آخرت میدانیم. لطف بی پایان شان بر همه پیروان همه وقت بوده و هست. اگر راهنمای او شان (صلعم) نمیبود امروز در استین هر يك ما صنمی قرار میداشت و عقوبت خداوندی در انتظار

حقیقت معراج حضرت سرور کاینات (صلعم) سابق ۱۴۰۰ ساله دارد و یکی از ارکان مهم و قبول شده عقیدتی مردم جهان و مسلمانان خصوصاً هموطنان مسلمان ما در افغانستان میباشد. این حقیقت در قلب هر مؤمن مانند نقش در سنگ جا گرفته و دلوین آن نا ممکن است ... ظهور شک اولین باریست که در نوشته شما بحیث يك افغان مطرح بحث قرار گرفته باین صورت شما غیر مسئولانه بیکی از ارکان قبول شده مردم خود و مسلمانان جهان تاخته اید و احساسات اسلامی شانرا جریحه دار ساخته اید....

تقاضا داریم به عقیده برادران مسلمان خود همنا شوید و از تولید شک و شبهه دوری جوئید. رستگاری دنیا و آخرت در صف حضرت ابوبکر صدیق (رض) سراغ شده میتواند نه در کنار ابوجهل عنوان مضمون شما در باره معراج مبارک فاقد معنی و احترام و دور از شان این موضوع میباشد. زیرا که سکه دورخ دارد و معراج مبارک يك رخ و قطعی و مسلم و واضح و فروزان و قبول شده است. بعقیده من سکه باید بمقاولات سیاسی و مخصوصاً بمعاهده دوستی مورخ ۵ دسمبر ۱۹۷۸ برژنف زما مدار خونخوار شوروی و تروکی ملعون و دار و دسته فروخته شده اش گرفته شود که واقعا دورخ داشت؛ رخ اول و ظاهر دارای الفاظ فریبنده روابط دوستی و حسن همجواری و تساوی حقوق و احترام بحق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و در رخ دوم آن مرام اصلی یعنی اشغال مملکت اسلامی افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ بمنظور خاتمه اسلام مقدس در منطقه و شهادت يك ونیم میلیون مردم آزادخواه و مسلمان ما و برپادی و فلاکت موجود که شرح آن بیت کتاب دیگری بکار دارد و چون نیست سوء و قلب و دورخ داشت شما دیدید که کمونزم منحوس و امپراطوری امپریالستی روسی هر دو از هم پاشید و مفتضح و مضطرب گردید.

ما و شما که درین کنج جهان در يك مملکت دارای نظام دیموکراسی زندگی بوقت داریم و از آزادی قلم و بیان برخوردار هستیم باید ازین آزادی برای تنویر افکار مردم آواره و دربدر خود و رفع مشکلات موجوده مملکت خویش استفاده نمائیم نه بر علیه دین و احساسات برادران و خواهران زجر دیده مسلمان خود....

درین موقع حساس و سرنوشت ساز ما و مردم ما بمضامینی احتیاج داریم که راهنمایی ما و جوانان و اطفال سرگردان درباره دین مبین اسلام باشد، اتحاد و اتفاق اقوام مختلف ما را بعیان بیاورد، از مداخله همسایگان در مسائل داخلی ما جلوگیری نماید، هدف اساسی جهاد را که عبارت از آزادی تمامه وطن عزیز میباشد میسر گرداند و بالاخره در اثر اتحاد نظر زعمای محترم موجوده جهاد ۱۳ - ساله و اشخاص آگاه بر موز سیاست داری يك حکومت قانونی و قابل قبول مردم خود گردیم و در بر داری و برادر کشی خاتمه یابد. آمین یا رب العالمین ۳۰ / ۸ / ۱۳۷۰ عبدالوهاب فرزانه

مکرر اینکه استاد سخن مرحوم خلیلی منظومه ای دارند بعنوان (کاروان اشک) که بهنگام زیارت آرامگاه مطهر حضرت محمد رسول الله (صلعم) و بوسیدن آن استان در مدینه منوره بقسم عرض حال به پیشگاه آنحضرت (صلعم) تقدیم نموده آنرا درین موقع یاد و بود معراج مبارک شان قابل نشر دانسته بمجله آئینه افغانستان فرستادم تا برای سست عقیدگان ما به عبرت شده و ببینند که مسلمانان صانع با چه عجز و نیازی استان مبارک حضرت سرور کاینات را میبوسند. یقین داریم خوانندگان گرامی برای استاد مرحوم خلیلی دعای مغفرت خواهند نمود. با احترام

یادداشت اداره - مقالات دیگری که به تأیید از حقیقت معراج النبوی (صلعم) رسیده چاپ همه در يك شماره مقدور نبوده با مراعات نوبت در هر شماره نشر خواهد شد. از نویسندگان محترم احتراماً خواهشمندیم نوشته های خود را مختصر ساخته در چهار پنج صفحه بفرستند تا بهمه نوبت اظهار نظر برسد.

مجله بدون اشتراک بهیچکس ارسال نمیشود.

هنگامه هنری

بر سه پهلوان مجرم چون من و اقوام من
از شب یاس آمدم سوی سحرگاه امید
ای همایون صبحدم ای مشرق احسان من
برف بر موی سرو دل در میان آتشم
شد مذاب از آب و آتش پیکر بیجان من
آز چون مار سه زد حلقه بر گنج دلم

نیمه شعبان ۱۳۸۷
در آستان مطهر لبوی
عرض شد.

بسم الله الرحمن الرحیم

لاریان

طفل ده ساله افغانی
باستم سالار نادر
ضمن يك كائنات ولوله
انگیز که شام ۲۳
نوامبر در کلب ماریا
واقع قریمانت از
طرف آقای احمدولید
سراینده * محبوب
اما تور برگزار شده
بود سالارجان با
نواختن طبله حیرت
و تحسین جمعیت غفیر
افغانها را فراهم
نمود.

مکالار جان شامگرد ذا کر
حسین طبله نواز مشهور
هندوستان در کلفورنیا
میباشد.
سراینده * محبوب احمد
ولید از سبک احمد ظاهر
تقلید میکند و در کار
خود موفق است.

وارهان این گنج را از حلقه ثعبان من
داد خواهم داد ما بستان که چرخ کینه توز
از مصایب نیرها زد بر دل لالان من
بسل دل را به در مانگاه رحمت می برم
تا مسیح القلب سازد از کرم درمان من
گر مسبحا چشم ظاهر کرد پینا، فیض تو
میکند پینا به معجز دیده پنهان من
از ره دور آمدم صد آرزو دارم بدل
یک نگه بر آرزوی قلب پر ارمان من
نافه آمال ما را منزل دیگر کجاست
جز پناه لطف تو ای منهل احسان من
فطره ای زان ابر دریا بار آرد صد بهار
بر گل نشگفته امید در بستان من
خار من گل گردد و خاکم شود باغ طرب
پرورد چندین گهر یک فطره نیان من
کیما سازان کوی تو به نایب نفس
زر کنند از عصر لا طایل پژمان من

زمزم آنجا ساقی زمزم درین جا آرمید
آه ای ساقی کرم بر سینه عطشان من
قبله آنجا، دل بقریان تو این جامی شود
کن قبول ای قبله اقبال من اقریان من
کعبه را پرسید دل کاخ سه پوشی چرا؟
گفت غمگینم که رفته روح من ریحان من
این حجر باشد دل من لیک بشکسته ز غم
نیست گوشه تاباند از لبش افغان من
یاد آن ایام فرخنده که سردار حرم
زنده می کرد از کرم هر ذره ارکان من
من طواف حضرت وی می نمودم گرچه وی
طوف می کرد از ادب بر ساحت ایوان من

ای در تو کعبه من زمزم امید من
قبله من رکن من دین من و ایمان من
بی توایم بی کسم بی طالع من حاصل من
این من و این صخر من این حجت و برهان من
نامه عصر مرا با خون رقم زد روزگار
از الم مرقوم شد از ذیل تا عنوان من
پرو مکر و فریم بنده حرص و هوا
نفس چون سلطان قاهر میدمد فرمان من
تا بدست نفس بسپردم زمام نافه را
منحرف گردید از ره، عقل سرگردان من
راه، پیچانست و منزل دور و دزدان در کمین
تا کجا؟ آواره گردد این دل حیران من
سنگباران ملامت می شود از هر طرف
دل ز دست نفس کافر کیش بر طغیان من
گر بودی سایه عفو تو ای ابر کرم
سوخنی ملک وجود از آتش عصبان من
سوخن بهر بودی آب گردیدن ز شرم
آب گردیدم ز شرم ای آبروی جان من

نیر می بارد ز گردون بر تن بیجان من
تا شود سوراخ هر شب سینه سوزان من
آسمان از رشک می سوزد چو می بیند سحر
اختران اشک را بر گوشه دامان من
چشم اختر بی نم است و چشم من خونا به بار
نم کشد آخر فلک از جوشش توفان من
شیروان آسمان را پست انجامی پدید
راه برد آخر به منزل اشک سرگردان من
صد بیابان طی نمود این کاروان تا از جگر
شد روان دنبال دل تا سرحد مژگان من
اینک از مژگان بخون غلط که پوست خاک فیض
در حریم آستان حضرت سلطان من
لسبی کردم خطا چون کردمش سلطان خطاب
زین خطا تا حشر لرزد خامه لوزان من

تاج شاهان گر کنم لبست بجاک پای وی
خسروان نازلد اما وای بر خسران من
تاجداری را سزد سودی سر عزت بعرض
کو خطای بشود زین در که ای دربان من
کاروان لشک خون آلود من افکنده بار
با متاع جان بجاک درگاه چنانان من
در گهی گر ذره ساید سر در آنجا یک نفس
قرون ها با مهر می گوید تعالی شان من
سوختم بر حال دل کاینک بخون غلط ز رشک
از همایون طالع فرخنده چشمان من
کان دو طفل ساه رخ سودلک بر خاک نیاز
پیشتر از جبهه سای دل بریای من

من کنون دانه که می باشد حدیثی بس درست
اینکه دل گوید: سرای تن بود زلدان من
گر نه تن زندان وی بودی پرون گشتی ز شوق
هر نفس بهر سجودش این دل نالان من
با بهشت نیست کاری تا درین کوبم مقیم
این من و این جنت و این روضه رضوان من
یکدم اینجا را بعد عمر خضر ندیم که نیست
چشمه حیوان او چون چشمه حیوان من
چشمه حیوان وی در تیرگی بنهفته بود
مطلع نور است جای چشمه تابان من
هم سکندر آب نوشد هم سیه بختی چو من
کس نمالد نشه لب از ساقی مستان من
بیدلان گفتند (من) گفتن نشان سر کشیت
این سخن دوراست یاران بعد ازین ازشان من
تا درین در بنده وار استاده ام گویم به فخر
این من کاین نعمت جاوید گشته آن من
جز حرم رحمت حامت که می بخشد پناه

یکی آن آب خجالت می چکد بر دانه
من خطا گفتم که اختر زرد از دانه من
خبر باشد القادوس روح کشیکان
خبر در گرداب خجالت می شوم تا روز خضر

خاطره یک قیام بزرگ ملی 16

محترم سید قاسم رشتیازسوس

دروایای تاریخ معاصر افغانستان

روز دوم نوامبر امسال معادف است بایکصدوپنجاهمین سالگرد قیام بزرگ ملی افغانها علیه قوای اشغالگر انگلیس در دوران نخستین تجاوز نظامی برتانیه با افغانستان که بملط بنام ((اولین جنگ افغان و انگلیس)) شهرت یافته است (۱). در آنروز مردم آزادی دوست و دیندار افغانستان در شهر کابل که مرکز قدرت قوای بیگانه بود قیام نموده در اندک مدت (دو نیم ماه) تمام سران نظامی و سیاسی قوای اعزامی برتانیه را یا از دم تیغ گذرانیده و یا اسیر گرفتند و اردوی معظم آندولت را با تمام سازو برگ نظامی آن در اشرحات بیدریغ خود در نقاط مختلف کشور از بین بردند. چنانچه رویداد این داستان حیرت انگیز نه تنها در لایله کتب تاریخ بلکه در حافظه مردم ما که نسل بعد نسل از زبان پدران غیور خود شنیده اند تا هنوز باقیست و ضرورت به تفصیل مزید نخواهد داشت.

بنا بر این تذکار مختصر بیا دآوری بعضی جنبه های خاص این قیام ملی و لو که بنام قیام مردم کابل معروف گردیده در حقیقت یک حرکت منفرد، دفعی، بیمقدمه و منحصر بمردم کابل نبود بلکه نتیجه و انجام منطقی یک سلسله قیامهای ملی در نقاط مختلف کشور بود که از بدو استقرار در قوای اجنبی در افغانستان از طرف مردمان نقاطیکه این قوا در آن مستقر گردیده و یا در راه عبور آن قرار داشتند آغاز گردیده بود، از قبیل قندهار، زميندار (گرشک)، غزنی، لوگر، کوهستان (پروان)، جلال آباد، کنر و منطقه غلزیایی در شرق کابل که آخرین صحنه جنگهای شدید بین قوای انگلیس و مردمان محل بوده است.

بعبارت دیگر، این قیام ها که از بدو دخول قوای انگلیس ب خاک افغانستان در اوایل ۱۸۳۹ شروع شده بود در نوامبر ۱۸۴۱ در کابل پایتخت کشور که مرکز عملیات قوای اشغالگر اجنبی بود، به نقطه انفجار خود رسید و بطوریکه اشاره شد بیک حرکت سران این قوا و هواداران بیگانه پرست آنها رایکجا بیدار نیستی فرستاد که از آن لشکر بزرگ مستقر در کابل بجز یکتی طبیب مجروح احدی جان سلامت نبرد...

نکته دیگر اینست که اغلب مردم که صرف نام چند تن از پیشوایان مشهور این قیام را شنیده اند تصور میکنند که ابتکار این حرکت صرف منوط بهمین چند شخصیت ملی بوده است از قبیل عبدالله خان اچکزی، نایب امین الله خان لوگری، محمد شاه خان بابکر خیل غلزایی و میر مسجدی خان کوهستانی و امثال آنها (۲) حالانکه با مراجعه بمآخذ معتبر تاریخی واضح میشود که شماره رهبران قیام ملی کابل از ده چنداین عده بیشتر بوده و خصوصیت دیگر آن این بود که این رهبران از نظر رابطه قومی و مذهبی و سمتی و غیره از تمام قبایل و مناطقی و طبقات عمده کشور نمایندگی میکردند که از ذکر نام بعضی از آنها میتوان انتساب شان را با اقوام و اقشار مختلف جامعه آنروزی افغانستان استنباط نمود. مانند: بکندرخان بابکر خیل (از قندهار)، امام وردی خان وردک، آغا حسین قزلباش، محمودخان بیات، خانگل خان تره خلی، سیدال خان الکوزی، صوفی خان بابایی، سلطانخان نجراپی (صافی)، عبدالرحمن خان عثمانلو (اهرات)، شافعی دلاور، عبدالسلام پولزایی، فقیر محمدخان کوتوال، حاجی علیخان هزاره (از بهسود)، محمد عثمانخان عرض بیگی، سردار شمس الدینخان، سردار محمد عثمانخان و نواب محمد زمانخان (برادرزاده های امیر دوست محمد خان)، میردرویش و میر حاجی پسران میر و اعظم روحانی مشهور از قرغه (کابل) و ده ها اشخاص دیگر منسوب بطوائف و سمت های مختلف افغانستان آنوقت (که صفحات شمال و هرات هنوز تحت اداره امرای مطی بوده هر کدام سرنوشت جدا گانه داشتند)، همچنین قابل تذکر است که در قیام های مطی ما قبل اختر محمدخان از زمیندار و مهتر موسی خان در قلات غلزایی (زابل) و گل محمد خان در علاقه غزنی و سید هاشم پاچای کنری و سعادتخان لعل پوری (در ولایات شرقی) و بسا اشخاص گمنام هر یک در منطقه خود بمقابل قوای متجاوز مبارزات قهرمانانه را انجام داده اند.

در عین زمان ناگفته نماند که این شکست افتتاح آمیز در افغانستان اولین شکست داخلی اردوی استعماری برتانیه در شرق بود که افغانه شکست ناپذیری قدرت نظامی انگلیس را که در آنوقت میگفتند ((آفتاب در امپراطوری پهنار آن غروب نمیکند)) درهم شکست و نتیجه مستقیم آن شورش سپاهیان هندی الاصل قوای نظامی انگلیس در هند بود که فقط (۱۵) سال بعد از تباهی قوای برتانیه در افغانستان بوقوع پیوست و نزدیک بود به سلطه دولت برتانیه در هند پایان بخشد. اگرچه انگلیسها این قیام سپاهیان هندی را بنام غدر (Mutiny) یاد میکنند ولی در حقیقت آغاز یک جنبش آزادی خواهی در آن سرزمین بوده که در اشرم مبارزات پیگیر مردم نسقواره بالاخره یکصد سال بعد در سال ۱۹۴۷ بشمر رسید و کشورهای مستقل هند و پاکستان در قطار دولت های آزاد جهان اخذ موقع کردند. در هر حال ریشه و نطفه اصلی این موفقیت مردمان نسقواره در همین قیام مردانه مردم افغانستان و شکست پسر و صدای قوای نظامی انگلیس نهفته بود.

هر گردیم با افغانستان و بسینیم چه شباهت هایی بین قیام یکصدوپنجاه سال پیش مردم افغانستان علیه قوای استعماری انگلیس که در بالا به آن اشاره شد و قیام سیزده ساله اخیر مردم ما در برابر مداخلات و تجاوز خائنه روسیه شوروی همسایه دیگر افغانستان وجود دارد.

(۱) (The First Afghan War) اصطلاحیست که انگلیسها در نوشته های خود کار برده اند حالانکه باید (The First Anglo-Afghan War) نامیده میشد زیرا این جنگ را انگلیسها برافغانها تحمیل نموده بودند همچنانکه جهمال بعد جنگ دوم (۱۸۷۸-۱۸۸۰) را نیز انگلیسها با تجاوز و غارت برافغانها تحمیل نمود (۲) وزیر اکبرخان و سردار سلطان احمدخان بعد از جریان جهاد از بخارا بکابل رسیده بسف غازیان پیوستند.

بسم الله الرحمن الرحيم
① فضائل محرابینا (ص) از نگاه دیگران ...
(احمد صریح حبیب الرحمن)

میگویند فضیلت حاصلست که اخبار آن اثری کنند و به شخصیت ولای کسی احترام دهند زیرا احباب طبعی است بیگوار در خود را تجوید و تجلیل می نمایند و آن کی نیل حاصل ایان نموده اما از نظر الفاظ ناگزیر است به عیالکن و عزیزیای یک شخصیت برجسته اعتراف کنند و در برابر عظمتش سر تسلیم خم کنند یکی ازین کنان (کونانان) - ویران - گویارگو - نورکنده کتاب مستطاب جالب و خواندنی (مختصر به معنای کوانزبان) می باشد - شخص مکتب احلا کینفر و نالی است که بنا بر ۱۹۱۶ میلادی در شهر (روستایانی) واقع در المات مولودی متولد گردیده است - بن شخص از جوانی علاقه به مطالعات ادیان داشت و بعد از آنکه تحصیلات مقدماتی و فنی را در نگاه رست شد، رشته فلسفه و ادیان را انتخاب کرد، پس از آنکه تحصیلات بوراوت امور خاصه روانی را مل کار کردید و پیش از چندین ابراز اوقات نموده بمقام وزارت ارتباطات گشت.

چون جامعیت قریش به حضرت محمد و افکار مبارک اوئی لقب بودند در سال ۱۹۱۶ میلادی مطابق ۱۳۷۵ عیسوی رسول اکرم صلعم را با تمام مشکلی از کرم معلّم بیرون کردند و قبیل هاشم نیز با اتفاق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مکه خارج شدند که درین علم حساب ابوطالب عم محترم رستاخاب صی هم شامل بود - زیرا بریت و محبت (ابوطالب) که یک عیب بادی بود اجازه نداد که برادر زاده خود را ترک کند با وجودی که دین اسلام را نیز پذیرفته لیکن طرفدار برادر زاده گرامی خود بود و همیشه از حضرتش حمایت می فرمود.

در حقیقت که قریش حضرت رستاخاب را با مشکلی از کرم بیرون کرده به (شعب) تبعید نمودند درینجا به شکلات زیادی رو به رو شدند - ولی اشتیاق و صبر را بموجب رستاخاب قرآنی از دست ندادند - زیرا خداوند نموده (ان الله مع الصابین) - ... شعب در لغت بمعنی شکلاتی است که درختچه تنگ بوجود می آید و بطور عاری شکلاتی را که به شکلاته و کوه بوجود می آید شعب میخوانند و حرکت از قبیل ده گاه قریش کور تان کمر بودند یک شعب در خارج از مکه در منطقه کوهستانی داشتند - (شعب) را بنامید با خانه نیلای استنباه که کرد - و قتی که حضرت رسول اکرم ص و مشکلی وارد شعب شدند چون عزیمت آنها از شهر

ناگهانی بود نتوانستند که بمقدار زیاد آذوقه با خود بردارند و اگر با لوطی می توانستند، باز آذوقه آنها چنین از چند روز دهم نمی کرد و خلاص می شد. و علم قریش کنی را اجازه نمی داد که به مشکلی چنین بیرون شده و یا کمک نماید و هم شعب ابوطالب در میان بود که هیچ کار کرد از آنجا عبور نمی کرد که مسلمانان قادر باشند از کار و ادیان آذوقه خریداری نمایند. مسلمانان که در آنجا مخوف ترین شکنجه های شکنجگی را تحمل کردند و فقط از وجودشان برون نماندند که بکشند آنها که از سرین کعبه قربانی می کردند بخند می نمودند.

بعضی از بزرگان و مشایخ با حرم حضرت رسول اکرم ص تاریخ این شرکات را که حضرت محرابینا علیهم افضل الصلوة و الآتیه با هم گری خود را با خدیجه الکبری رضی الله عنها و سایر مشایخ که در شعب زندگی می کردند مشکوک نگذاشته اند و تصور کرده اند که بنویسند بدت شرکات را بپذیریم و یا در این در (شعب) سخت ترین شکنجگی را تحمل نموده اند موافق با شخصیت ولای پیغمبر گرامی شان بخورده بود در صورتیکه همین نویسنده روحانی میگوید بیضه من این واقعه شخصیت پیغمبر محبوب اسلام ص را بیشتر بالا می برد و واقعا این را با شکلات درینجا این فرد حضرت ابوالعلاء بدیل صاحب دل را یاد آوردم و هر موده اند - سخنی در دوران بوضع لاملان نزد کستر - تنگ ازان برکنده بانی حاتم پیغمبران.

چون در آن شرکات چند مرتبه بعضی از بزرگان که در صدد مداخله می گریزیدند و به قریش گفتند که موافقت کنند پیغمبر اسلام و هم ازان شرکات از (شعب) بگریزید.

جامعیت قریش جواب دادند که پیغمبر اسلام یا باید از دین خود صرف نظر کند و بشیر بگردد که در آن صورت کنی را با او کار نیست و می توانی مثل گذشته بتیارت و کار کنی خود مشغول شود و یا اینکه برای مرگ آماده باشی - ولی آنها خاقل ازین بود که حضرت رسول اکرم ص مرد حق است و نایب و محترم و در کارهای عالم - در راه حق از سر و جان می گذرند لیکن از دین مبین و صدای ذوالقوة المبین صرف نظر نمی کنند یعنی از تنگنای میرند و اگر برای خود نمی بیزند - چنانچه نوار که محمّد ص حضرت سکندر الهی و امام حسین رضی الله عنهما را در محافل شهادت بیزید مرد و ارمه دست کردند و آبروی دین و مقدسات را جو انداخته به تنگداشته - بلی که حضرت پیغمبر اکرم ص شخص بودی تو رفتن که از دین خود صرف نظر نماید یا اینکه بطور موقت و برجست ظاهر مصلحت بشمارد قریش را بیزند و لی چون پیغمبر محرابینا (ص) تربیت یافته خضر زین العزت و کعبه دار (رسول و القرآن المحکم) بود و می دانست که خدا بزرگ

حسین را رو باور دست و مشایخ به الله اکبر می گفتند لذا از دین و عن مین خود صرف نظر نکرد و رستاخاب را موقفانه پیش برد و در ارت ۲۳ سال جامع بوجود آورد که امروز شرق و غرب را برق شمشیر غازیان و مجاهدین حقیقی آذر کنی را ان پیغمبر و حرارت و کابل و یکیتا و غزنی می گزاند و در کاخ کریم و افکار نا پاش شکست وارد می شازد همچنانکه وقتی قصر کوکد کرم را تکان داد و مجاهدین رشیدش چون

سردار محمد یونس (فاج میوند) در سردار محمد کرخان غازی و نائب اعیان الشیطان لورکا و عبداللہ خان اچکزی و محمد جان خان دلاکار - دشمنان دین و وطن را از پای در آورند و لوای حریت و بہرہامت دنیا دلی را تا قیامت برافراستہ داشتند کہ در پیجانی رتارت تاسی غازی امام اللہ خان محصل استقلال افغانستان ہم با حصار باہیہ یاد آورید کرد۔ روان شان شاد باد۔

مریضان باہ کہ خودند و رفتند - ہنای خمنی نہ کردند و رفتند۔

ہمان صبر و انتقامت حضرت رسول اکرم ص و ہشتر محبوبی باہیہ خصیمہ بیار بود کہ مدت شتر اللہ صہان غار کوہ با گرتنگی شاختہ و پونت گوت کنند را جوت شاندہ می صورتند لیکن رشتالت و بہہامت خود را انکار نمودند۔ حق تعالی ہم بیاد رشتہا ستانت و شکیمانی حضرت رشتی را امام الانبیا و المرسلین و جنتہ العالمیہ و مجمع اعلام فرمود و (مقام محمود) را برای حبیب مہتار خود اختصا ص داد و در حقین دنیا سببی روشن تر از صیغہ شگادت - ذات مقدس او را از حقیرہ بلای ام آئی برگزیدہ لامکانی عروج داد و در مقام مسلح دینہ قہین اورا بحمال و دیدار لاری خود روشن و منور گردانید و ہر ایش فرمود (السلام علیک یا ابراہیم الباقی و رحمتہ اللہ وبرکاتہ) و توسل شراکت مہر کش رشتی القہر صورت گرفت و اختاب و مہتاب در وصف کمالی سرورند و بزبان حال عرض کردند :-

بلغ العلی بکمال - کشف الدجی بحمال

حکمتہ جمیع فضائل - صلوا علیہ وآلہ

علاوہ برنج وحب گرتنگی در شعب یک حادثہ غم انگیز دیگر پیش آمد و آن اسیدہ بی باہیہ ہشتر و فادہ پیر ہشتر کام صلح ہرات رختہ و تنگہ رشتی بر پیش نہ و چون ہر ان در مان او دوا غنڈی لازم وجود نہ داشت در شال ۱۹ ایلا دی مطابق ۱۳۲۲ ع کہ شکیانی آن رعام الحزن یعنی شال اندوہ خواندہ زند زنگی را در صہان (شعب) پرورہ گفت بہرہ ۶۵ کالگی -

موصی کہ این بانوی بزرگوار کہ حق ابرو نمند ترنہ زن ان عرب لود اباد رار حق الزہیر ورت گذشت لیکن سرانہ ابدی سنی گنج کسادت وریان را از دست نہ داد در خطرات وفات کفن نہ داشت و لایا خدیجہ را با چادری کہ سر سر می داشت کفن کردند و دین بخورند ایست نمودہ بزرگی از خدا شناسی و خداکاری و عظمت روح مقدس شال را از باہیہ صلوا اللہ علیہم اجمعین - این شگادت بزور بار نہ نیست - تا بنقصہ خدای بخشدند -

ہمچنان نو کنند کہ کتاب (محمد پیغمبری کہ از نو باید شناخت) - در بارہ چالینی حضرت پیغمبر محبوب اسلام چہ خوش قضاوت کردہ است : (وہی نو لید پیغمبر در زمان حیات ہمای خود چالین تعیین نکرد - اما سبب ان عینہ دارند کہ حضرت رسول اکرم ص در غریخ بعد از مراجعت از حج در شال دہم ہجرت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را با چالینی خود برگزید - بعضی از تذکرہ نوکان گفتہ اند کہ چند شاعری قبل از رحلت حضرت پیغمبر گرامی در ضوالت کرد کہ لایابی باید نالایک آخرین و مہای او را بنویسد و قصد رشتہ است کہ چالین را منور فرماید - عہدہ ای از اطرافیان پیغمبر محبوب اسلام - ص - بہ حضرت شاطرا اطلاع داد کہ کہ باید دینی عاریہ صدیقہ زنہ پر بر برگرداند حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ اطلاع داد و باہیہ حفصہ زنہ پر بر عزیزش عمر بن الخطاب را مطلع شاخت - ناگاہ حضرت ابوبکر و عمر و علی در یک موقع وارد شدند و چون پیغمبر آن شکر نور را دید نہ توانست از جایان احترام نظریہ خود را راجع بہ چالین خود ابر از فرماید - نویسنده روانامی گوید : این روایت خیلی ضعیف است ہر انی اینکہ حضرت پیغمبر گرامی اسلام ص قویات و بارادہ آندان بود کہ در مورد مسئلہ ای مانند موضع تعیین چالین و خلیفہ خود کہ برای دنیا کا اسلام آیین صینا داشتہ دو چارہ دید نہ شود و نہ تواند نظریہ خود را بگوید یا توجہ باینکہ حضرت رسول اکرم ص طوری در اطرافیان پروردان خود ننوڈ کلام و رکوع داشت کہ ہر صی گفتہ از طرف آہنا پیغمبر می شد - حضرت رسول اللہ کہ در ہشتاد جنگ کوچک و بزرگ شرکت کرد و فرماندهی آن را بر عہدہ داشت دلیتر تر و با بہہامت تر از آن بود کہ نہ بہ چالین خود را تعیین نماید و نہ ہر رود الباقی بود و لذاتین روایت قابل قبول نیست - اما مشالان چون چون دیدنہ حضرت فخر کلمات عالم و حکم در حیات خود قبل از رحلت و در ادان ہمارا با بار در عقبہ حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ ادا نما فرمودند بہ خلاف حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ صی گفت کہ وہ کلا بہتول حضرت سیدنا شالہ دلا عیال کون اللہ تعالی بہین خود دوس - اینست محققہ را کہ چینی و عار از صہر و حق و توثیق و تصقب و دلالت -

لطفاً تفسیر آدرس مارا یادداشت نمایند

P.O.Box 408, Montclair, CA 91763

تجدید اشتراک ؟



THE FIRMEST BOND

Quarterly, cultural, religious, nonprofit
making magazine for Islamic unity

Founder and Political Editor:
Sheikh Jamal ad-Din Afghani

First Editor-in-Chief:
Sheikh Mohammed Abdu

Present Publisher and Editor-in-Chief
Dr. ABDUL HAKIM TABIBI

THE FIRMEST BOND

P.O. Box 82

CH-1218 GENEVA (Switzerland)

مجله وزین عروة الوثقى در ژنیو - سویس
بمدیریت مسئول هموطن فاضل و یکتا از سیاستمداران
معروف افغانی جناب دکتور عبدالحکیم طبیبی که در
موسسات بین المللی شناخت و شهرت مفتخری دارند به نشر
میرسد. این مجله بزبانهای انگلیسی و عربی و بعضاً
فارسی پشتو مقالاتی در معرفی فلسفه و تاریخ اسلام و
نظریات مرحوم علامه سید جمال الدین افغانی و پیروان
او و همچنان برای معرفی اهداف و چگونگی جهاد افغان
ها و جنبه های مختلف فرهنگ و تاریخ افغانستان بجهان
اسلام و اروپا و حلقه های اسلامی در امریکا خدمات شایان
تقدیر انجام داده است. مولف دانشمند مقالات علمی و
تحقیقی و مشاهداتی رابعضاً خودشان و اکثر توسط علمای
جید و متبعین عالم اسلام تهیه دیده بدست نشر می
سپارند و با این خدمت در غنای فرهنگ غنی اسلام سهم
موشری گرفته اند.

وجه اشتراک سالانه مجله ۵۰ دالر و برای محصلین ۲۵ دالر
میباشد اما جناب دکتور طبیبی برای اکثر افغانهای
مهاجر طور مجانی ارسال میدارند کسانی که آرزو
داشته باشند به ادرس مجله مستقیماً تماس گرفته
درخواست کنند و بادیافت این مجله خود و محیط
خود را مستفید نمایند.

اخبار ذیل از مجله وزین عروة الوثقى ترجمه و
اقتباس شده است: (شماره ۴۲ تابستان ۱۹۹۱)

پایگاه های اتمی اسرائیل - جریده الاهرام مصر تاکید میدارد که منابع سی آی ای از موجودیت
پایگاه های اتمی صیهونستی در منطقه سطوح مرتفع گولان هایت تحت اشغال اسرائیل اطلاع داده اند.
خبر علاوه میدارد که درین موضوع بزودی کتابی در واشنگتن طبع خواهد شد که عنوان آن ((افشا
گری مناسبات صری ذات البینی میان صیهونستها و اضلاع متحده امریکا)) خواهد بود. مولف این
کتاب در تلاش بدست آوردن اسناد از منابع سی آی ای امریکا میباشد.

پارلمان فیدرال المان اعطای دو تحت البحری را از طرف دولت المان بدولت صیهونستی اسرائیل
منظور کرده است. این دو تحت البحری وقتی از طرف هلموت کوهل صدراعظم المان با اسرائیل
وعده داده شد که راکتهای بی هدف عراق کشور اسرائیل را هدف قرار داده بودند.

سکرتر جنرال جدید عرب لیگ: جناب دکتور عصمت عبدالحمید وزیر خارجه و معاون صدراعظم اسبق مصر
که یک دانشمند معروف جهان اسلام میباشد اخیر بحیث رئیس عرب لیگ انتخاب شده اند. با انتخاب
چنین یک شخصیت علمی توقع میرود مناسبات سیاسی و فرهنگی بین ممالک اسلامی در مجموع و بین
کشور های عربی با الخصوص تقویه و انکشاف بیشتر یابد.

زندان مجری

(درین کتاب در سراسر جهان نامشروع)

پایان واکتور محمد عثمان در سراسر

کتاب سراسر که انتظار داشتید

کتاب سبک قبل از طبع

شخصت فرما پیش دریا فته

کتاب سبک شما را برزندان مجری

تا رنج هموطنان زندانی را

در فضای آزادی مدتی کنید

تازه در امریکا تجدید طبع شده

قیمت در امریکا و اروپا توسط

پست زمینی ۱۰ دالر (بشمول

معمول پستی)

برای شناخت بهتر آن طریق آینه

افغانستان در شماره ۱۲ (ص ۱۴۷)

و نقد دانشمند دکتور محمد عثمان

را در شماره ۱۷ بخوانید

این کتاب را بطورستان خان تحفه

بمدیریت

اثر فوق کتابیت در ۱۸۰ صفحه شامل صدها عنوان که در فرهنگ معاصر از آثار علمی و دانشگاهی گرفته تا روزنامه ها و میدیا طور روزمره مورد استعمال میباشد. مولف دانشمند این عناوین را بشیوه علمی و آفاقی بنگارش فصیح و توضیح و تفسیر نموده که چند نمونه آن ذیلا تقدیم میشود تا هموطنان خود شان بفعیدیت اثر برای دانش آموزان و عامه مردم ملتفت گردند.

تروریسم Terrorism

سبب حکومت ترور و اعتقاد به لزوم آدمکشی و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و یا سبب لکری که هر نوع خطی را برای رسیدن به هدف سیاسی مجاز می شمارد. تروریسم بمعنی مبارزه تروریستی روشنفکران انقلابی جدا از نژاد، هاء، عبارت است از یک جریان خنده پرورانی که در مرحله از جنبش انقلابی در اریا ظاهرند. تروریسم به تئوری بهرمانان و نژاد های غیر معمول که در انتظار هنر نمائی این بهرمانان هستند و معتقد است. اعتقاد تروریسم به این تئوری در اساسی ترس نیست. هایش به صورت ناتوانی کامل در شناخت جنبش نبوده ای و فقدان ایمان به آن هم ترس بهرمانندی و کمبود های جنبش و عدم توانایی در آیین جنبش فعالیت انقلابی خود یا جنبش نبوده ای و بی ارزش تلقی کردن فعالیت انقلابی نبوده. قتل و در نتیجه ناگزیر به تکمل تحول به ترور انفرادی برای خاموش ساختن احساسات غم آکین و انزوا طلبی خویش و جنجالی وسایل تهیهی مصنوعی و نظایر آن متجلی میشود.

تکنوکراسی Technocracy

تکنوکراسی حکومت صاحبان فن، کارشناسان، فن سالاری و تکنوکراسی به مفهوم زبانداری صاحبان فن است که بر مانیسم و دانشی و مهارت های تکنولوژی تکیه دارند و زندگی اقتصادی و سیاسی را رهبری میکنند. نخست تکنوکراسی در جریان بحران بزرگ اقتصادی امریکا (۱۹۲۳ - ۱۹۲۹) که اقتصاد دانان و سیاستمداران از غلبه بر آنها نا مانده بودند و راجح یافت و گمان میرفت که صاحبان فن بتوانند آنها را مهار کنند.

بی تفاوتی و بی اعتنائی Apathy

کمبود علاقه به سیاست یا احساس عدم تمهد سیاسی و عدم درک مسایل که اساسا ریشه اجتماعی دارد. و ترس از ایجاد درگیری بزرگترین دلیل ایجاد است. بی تفاوتی دارا اشکال و دلایل مختلف است از جمله: بی علاقهی به سیاست به این دلیل که تصور میکنند سیاست فقط مربوط به گروه های کوچک و برگزیده مردم است و اکثریت مردم نمی تواند در آن نفوذ داشته باشند. تصور اینکه دولت و سیاست به منظور برقراری نظم اجتماعی ایجاد شده تا مردم در پناه آن بتوانند به امور خود بپردازند. مخالفت کردن با سیاست و مردود نمودن نظامهای سیاسی در موقعی که فرد نیروی خود را برای دخالت در آن کانی نمی داند.

انحراف گرایی Extremism

اعتقاد به افکار یا اتخاذ تصمیم های افراطی. به کسی که در توسعه بکله آئین به حد افراط مبالغه میکند و نیز به نودی که با افکار افراطی (اعم از چپ و راست) موافق باشد و افراطی یا افراط گرا گفته میشود.

باندیتیزم، راهزنی (Banditry / Banditism)

فعالیت گروه های مسلح به قصد غارت و کشتار و ترور. این گونه فعالیت ها عموما در مناطق محروم و کمبود دارای چند عضو مسلح بوده و در فعالیت با هم ی با نیستند. راهزنی یا باندیتیزم سیاسی امروزه در برخی از کشورها دیده میشود.

بی اخلاقی Anomorphism

بی اخلاقی گری سرود نمودن و انکار هر گونه اصول و معیارین اخلاقی و وجدانی و شرعی. برخی از هموطنان این معنی در دوره "رسانه های مستعد دانستند که اخلاقی باید کاملا تابع خواسته ها و مقاصد سیاسی باشد.

بنیاد گرایی Fundamentalism

تبعیت مذهبی محاذات کارانه ای در نظریه های پرورستان در اوایل قرن بیستم میلادی که هدف آن حفظ تغییر های کلی کتاب مقدس و اصول عقاید ایلان بود در برابر به اصلاح خطر اکتشافات علمی بود. این واژه همچنین بمعنی مخالفت با نوآوری و کار میبرد.

الیگارشی و حکومت مستبدان Oligarchy

سیاست سیاسی و اقتصادی گروه های محدودی از نژاد مستبدان یا سفیران گران و مستبدان یا نوبی حکومتی که در آن گروهی اند که به خود خوب برسانند و اکثریت مردم میبایستند. الیگارشی های نیز بمعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه محدودی از سرسایداران بزرگ که حلا حاکمان احصاءات معنوی و بانکی هستند و کنترل ریشه های اصلی اقتصاد را در دست خود متمرکز کرده اند.

کود تا جهان نور ادمی میکنند که محبس وزندان در رژیم خلقی (کمونیستی) زاید است. دلیل شان آنست که قدرت در اختیار خلق است. لهذا سخنرانی های گرم براه می اندازند، مراسم حریق د وسیه محبوسین را برگزار میکنند. در صحن محبس د همزنگ آراکین حزبی، پسران خون گرم را گرد می آورند و انباری از د وسیه ها و اوراق را آتش می زنند. شعله های آتش با بانگ های طفر نمون "انقلاب" بدرقه میگردد. دود غلیظ آسمان را فرا میگردد و فضا را مگر می سازد. حریق د وسیه مانند دیگر اعمال خلقی ها سابقه ندارد. رژیم خلقی می خواهد بر آذنان غلبه کند، افکار را به طرف خود بکشد.

محبوسین رها شده عاقل و سرگردان، قادر بکاری نمی باشند، صاحب شغل و حرفه ای نیستند. راه گدایی را پیش می گیرند، د روزه ها را میکوبند. رنگ و رخ شان زرد، سر و صورت شان ژولیده، ترس و خوف ایجاد میکنند. د بیروز فاقد آزادی و غذا بودند، امروز آزادی یافتند و غذا می جویند. صاحبان منازل توان کمک به آنها را ندارند. همه در نشیب فقر و عسرت، ترس و پریشانی پیش می روند.

د بیری نمی گذرد که غبار حزن آمیز رژیم مگر خلقی (شوری) آینه پاک دل های مردم را می پوشد. دود اوراق محبس با آسمان می جبهد و از دیده ها نا پدید می گردد. "ملاطفت" عمال حزبی به خشونت بدل می گردد، تهدید ها و تازبان ها را علم مبارزه می سازند. عقل و احساس خود را زیر گنبد تاریک برادر بزرگ قرار میدهند، مردم افغانستان را به عداوت می طلبند. زبان و کلام خود را با منافع شوری هم آهنگ می سازند. هر سود و ملت شوری د هان میگشاید آنها وسیله پرخاش میشوند. دشمنان د دولت شوری دشمنان کادر های حزبی شناخته می شوند.

بسیار زود زندانها سرریزه میکنند. بساط پلیجرخی اوج میگردد و چشم بر هم زدنی از فرزندان صالح و خوشدل ملت مملو میگردد. یاد پلیجرخی، خاطره آزار، جز مسائل روز میگردد.

فضای آن با افکار مردم عجین میگردد. د در دین خانه، مسجد و مکتب پلیجرخی موقعیت خود را ااصل میکند. عوام آزار میسم استهزاء، مهمانخانه می نامند.

اینبار نفوس زندان دیگر آن نیست. د مرد و زن عاقل و مطرود نیست. "د عوین" همه فرزندان را بر و تحصیل کرده، با سواد و کار فهم، صاحبان پیشه و مولدین اهل کار و تجارت اند، آنهاست که چرخ اقتصادی زندگی را به گردش می آورند، آنهاست که کفایت کار دارند، آنهاست که در قبال خود فروشی و بیگانگی حزب خلقی زبان شکوه می گشایند.

کیش شخصیت پرستی

کود تاجیان ثور به کیش رهبری آفشته می شوند و مقام قاید را جلال می بخشند. د رین راه آتشد رطلومی کنند که اهدای و مرام های "انقلاب" فراموش میگردد. یک سال و نیم داستان مبارزات نور محمد تره کی و ارشادات و رهنمائی های او در جهت تربیه کادر های حزبی سخنرانان را مشغول میسازد و هر یک از ذکر جهد طولانی رهبر احساس افتخار می کنند و بر خود می بالند. ستایش حزب بخاطر تربیت تره کی و ستایش تره کی بخاطر تربیت کادر ها اهم گفتار و بیانات قرار میگیرد.

احتفال محلل سالگره ولادت این مرد فرتوت در عمر (۶۳) سالگی، پخش مراسم آن از طریق تیلی ویزین در احوال و شرایطی که ملت روز بروز با فقدان مواد غذایی، بیکاری و عزاداری عزیزان از دست رفته در جبهات جنگ دست و گریبانند توهین جراحات باری است که حزب و تره کی به آبرو و عزت خلق مظلوم افغانستان حواله می نمایند. منزل این مرد بحیث کانون اجتماعات تاریخی تیرک و تقدس پیدا میکند.

کیش شخصیت پرستی بعدی تکامل میکند که کسی جرئت بدیدن طرف تصویر "رهبر انقلاب" را ندارد. تبصره در اطراف وحنات و خطوط سمی او پناه تبصره کننده را به زندان میکشاند. با اینهمه وقتی که توطئه تره کی علیه حفیظ الامین نا کام میگردد

به مواضع کار هجوم برده میشود و اماکن تلاشی میگردد. تجارت و سرمایه داران اجباراً فعالیت های تولیدی و تجاری خود را متوقف می سازند و به فروش اجناس گام شده اکتفا می ورزند. عده ای هم با سرمایه های شان از کشور فرار می کنند. فرار این عناصر د بنامیک جامعه با فرار تحصیل یافته گان کشور را به فقر علمی و تکنوکراتیک دچار می سازد.

د خل خالی د ولت

وضع مالی د ولت روز بروز به خرابی می گذارد. عدم استقرار رژیم و ادامه فعالیت مجاهدین مانع برنامه گذاری های اقتصادی میگردد. تجارت و سرمایه داران د داخلی و خارجی جرئت نمی کنند به پروژه های اقتصادی د راز مدت دست بزنند. صنایع از جهش بسیار ناچیزی که قبایلر خود را شده بودند باز میمانند. اصلاً سرمایه دار و تاجر مورد اشتباه است و علی الرغم حمایت ظاهری از "تاجر ملی" و تقویت این پدیده مردم به وعده های رژیم اطمینان ندارند، چه درین نظام، حتی املاک خصوصی اشخاصی معروض به تهدید است. این نظام برای انکشاف اقتصادی بوجود نیامده تقیید و نظارت، بازپرسی و باز جویی از خصوصیات بارز آنست.

عوااید د ولت که عادتاً محصول مالیات و حقوق گمرکی است با سقوط شدیدی مواجه می گردد. فقدان زارع و دهقان، عدم مساعدت های فنی د ولت، نا امنی مواصلاتی، دوران اقتصادی را به رکود می کشاند. عوااید گمرکی به ثلث تنزیل کرده، متاع افغانی د بازارهای خارجی د چار کساد میگردد و از ذخیره های اسعاری د ولت بشکل معتنا بهی گاسته میشود.

کفایت مالی د ولت بعدی ضعیف میگردد که د ر ماه سنبله ۱۳۵۸ د یگر توان تادیه معاشات مامورین را ندارد. د ولتی که نراوانی و رفاه را شعار خود ساخته بود و هنوز هم از شگوفائی صحبت میکند و به کارمندان خود از دیار معاشات را وعده میداد، د یگر قادر نیست مصارف عادی و معمولی موسسات خود را تأمین نماید.

د ولت د در صد چاره می برآید. چون وضع سیاسی را بهبود بخشیده نمی تواند از آن روبرو به تجاویز مضحک و در عین حال کوچکی توسل می جوید. ابتدا به همه دستگاه های دولتی و مامورین د ولت هدایت میدهد تا راهای ترفید عوااید د ولت را مطالعه کنند و تسهیلات خود را با اطلاع مقامات مسئول برسانند. اما مردم باین گونه همکاری ها تن نمیدهند و د ولت مجبور میشود د روع و حیل کار بگیرد. د ولت با مردم طرف می شود و در عین بودن مالشان می برآید. د ولت فریکاری میکند، د ولت د روع می گوید، د ولت د وسیه می چیند. مثالهای ازین د ساس و فرس کاری ها د ر ذیل ذکر می کنیم تا توان د ولت خلقی (کمونیستی) د ر اداره کشور خوب روشن شده باشد.

وزارت مخابرات د ر ماه سنبله ۱۳۵۸ اعلان میدارد که عنبر لین های جدید تلیفون بکار خواهد افتاد و لهذا کسانی که انتظار لین تلیفون دارند د ر بدل تادیه پنجاه افغانی (۵۰) فورمه (د درخواست) مربوطه را خانه پری کنند. چون مردم به داشتن تلیفون (ولو محرمت مخابرات هم تضمین نشده باشد) ضرورت عاجل دارند د درخواست های واهی را خانه پری می کنند و پنجاه افغانی می پردازند. ازین درک مبلغ نا چیزی سه خزانه د ولت عاید میگردد ولی از تلیفون خبری به گوش نمی رسد بهمین منظور مالکان مراده ذات شخص و ترانسپورتی را مکلف می سازند تا یک قطعه کارت ترانسپورتی را بدست آورند این کارت به قیمت سه صد (۳۰۰) افغانی بفروش می رسد. بالاخره د روز معاش مامورین د ولت را وضع می نمایند و به تعقیب آن اعلان میدارند که استادان و مامورین پوهنتون رضا کارانه د روز معاش خود را به موسسه سره میاشت پرداخت کنند (اعلانات شام ۲۵ سنبله).

د ر همین موقع معاش ارد و به دو چند بالا میرود و مصارف نظامی طوری صعود می نماید که استقلال و آزادی کشور را به خطر هجوم شوری ها مواجه می سازد.

هورا ها و اجتماعات

کود تاجیان ثور به دایر کردن اجتماعات زیاد توجه میکنند . از نگاه آنها اجتماعات پروتوکول و تشریفات خاصی دارد که باید رعایت گردد . عده های از گردن گلفان را ما مورت ویر آن میسازند . اینها در نقاط معین حوزه اجتماع جاه میگیرند و در مواقع معین هورا میکنند و در لحظات مشخص کف میزنند . در یک اجتماع دو ساعته چهل تا پنجاه بار هورا میکنند و کف میزنند ، مشت های گره شده را به رسم مبارزه بلند می کنند و دشمنان ملت را تهدید می نمایند . در طول اجتماعات اشخاصی تفاوت را تشخیص میدهند و به مقامات امنیتی معرفی می نمایند . ورود کادر های حزبی در صحن اجتماعات با بد رقه خاصی همراهی میگردد . حاضرین بپاه می خیزند و کادر های حزبی که عادتاً از "هیرو های" انقلاب اند در صفوف اول قرار می گیرند ، دستان خود را با هم می پیوندند و برای چند دقیقه طرف حاضرین می نگرند ، احساس غرور و ابراز صمیمیت میکنند . هلهله میگرد .

دساتیر حزبی بیان اسم و القاب کامل زما و کادر های عالی را شدیدا توصیه میکند و لقب زیاد و عناوین کثرت داشته باشد .

اجتماعات در یک فضای ملو از همدستی و هم سنگری ، تند گوئی و سخت تازی برپا میگرد . هیجان ها فواران میکنند ، حنجره ها فشرده میشوند ، اما سازندگی و ابتکار تفاهم و تعقل ، درک و تشخیص رخت بر می بندد . اجتماع مهک شایستگی های حزبی است . اجتماع محل نیش و گزند هاست . اجتماع منبر تکریم هاست . فقط در اجتماعات است که کادر های حزبی ، وانمود میسازند از آنها نیز "کاری" ساخته است .

28

توجه به رنگ و عنوان

کود تاجیان ثور در ارائه مطالب و پاسخ به سئوالات اساسی بیشتر به رنگ و عناوین توجه میکنند . ادبیات خاص سوسیالیستی و اصطلاحات تحریک کننده را کار می برند . منظورشان تحریک امید هاست و جلب عقیده ها . از نظر آنها کافی است که شنوند از بیانات شان احساس غما کند و آهنگ کلمات را ستاند اما اگر بخواهد مفهومی را استخراج کند و مخصوصا در ذهن خود جاه دهد باید متون را باز شنود و باز شنود و به هم پیوسته اکتفا کند .

استعمال مکرر کلماتی از قبیل احترام ، افتخار ، آغوش پر محبت ، وطن محبوب ، وطن پرستان ، علمی و انقلابی ، ملی و اصل و در موارد مختلف توسط اشخاص بی صلاحیت و فاقد سبویه معنی آنها را مفشوش می سازد .

فقر دانش

"انقلاب" کود تاجیان مقیاس های دانش را تغییر میدهد و تنها ضوابط (مارکسیزم،لنینیسم) را بحیث معیار دانش می پذیرد . آنها یی که قبلا در کشورهای اسلامی و صناعی غریب دانش آموخته بودند به فقر دانش متهم میگردند . ظرفیت هایشان خورد می شود و تجارب شان بی اعتبار میگردد . جوانان ، تحصیل کردگان ، آموزگاران و کادر های اداری که از سرمایه نا چیز افغانستان عقب مانده علم اند وخته بودند چشم بر هم زدنی شایستگی خود را در ایفای خدمت دولت از دست میدهند . بر عمر بهر رفته خود میگردند و دیلم های خود را می سوزانند .

29

و اخیر الذکر دست او را از امور سیاسی کوتاه میسازد چهارده ساله خدمت او بیاد فراموشی سپرده میشود و حتی تره کی بحیث یک مانع در برابر پیشرفت حزب عرض وجود میکند و حزب با یسن نتیجه میرسد که باید این مانع از بین برده شود . گویا بانسی خود مانع تکامل میگردد و انقلاب ضد انقلاب را خلق میکند . چهارده سال وفاداری و پایداری فراموش میشود و کسی دیگر تره کی را تکریم نمیکند ، نقش او در تربیت کادر های حزبی از خاطره ها میرود ، او دیگر ستاره شرق نیست و درخششی ندارد . بعد از آن داستان جدیدی از حد و ستایش امین بخورد کادر های حزبی داده میشود ، احتفال جدیدی از شخصیت پرستی شروع میشود . کلمات و نامهای جدیدی اختراع میگردد . امین اسر مرد تاریخ میشود ، امین اصیل ترین فرزند انقلاب شناخته میشود .

شعار ها

کیش رهبری تنها زمینه ای نیست که توسط آن کادر های حزبی عطش سخنرانی خود را تبارز میدهند ، کیش شعار گوئی و شعار پردازی و نعره های انقلابی وسیله دیگریست که بر بی کنفایتی و ناتوانی کادر ها پوشش میگذارد . این شعار ها زیادند : "نان ، لباس ، خانه" ، "صونیت ، قانونیت ، عدالت" ، غیره و غیره . شعار ها خلق میشوند ، مدتی می زیند و بعد می میرند . زبانها از ایراد آنها خسته میشوند ، گوش ها از شنیدن آنها ، اما محتوی را کسی نمی بیند و لمس نمیکند . قحطی نان زیاد تر میشود و قانون هر روز قدری بیشتر اعتبار خود را از دست میدهد . برای کادر های حزبی شعار وسیله ابراز خشونت است ، شکلی است از رجز خوانی و ما را بیاد روز هائی می برد که جنگجویان سوار بر اسب د پیژار را به رزم می طلبیدند . از شعار ها بوی سازندگی به شام می رسد .

مارش های ملالت بار

محتوای "انقلاب" با خواست مردم مطابقت ندارد . خطر استثمار نظام سرمایه داری به میزانی که ریتوریک حزبی ادعا میکند در دهه (۷۰) احساس نمیکرد . گوش مردم به استدلال تیوریک حزب آشنا نمیگردد . لهنذا مردم هدف مارش ها و تظاهرات تبلیغی را درک نمیکنند . مارش ها و تظاهرات خاصه رژیم های نا خواسته و تحمینی است . رعایت های دیموکراتیک باین صحنه سازی ها احتیاج ندارند . آنها بآرای مردم انتخاب شده اند و بآرای مردم از بین میسرود . مارش و مظاهره وسیله فشار به احساس های پاک مردم است و صرف در رژیم های اختناق از طرف دولت براه انداخته میشود . جوانان را گرد میآورند ، اطفال معصوم را بسیج میکنند ، راه پیمائی ها ترتیب میدهند و باین ترتیب می خواهند وانمود کنند که مردم با قدرت حاکمه هم نظر اند و از روش رسمی پستی بانسی میکنند .

مارش ها با القاب گوناگون هر روز بر طبق تحول اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی داخلی و بین الطلی با شعار های نو و کهنه براه انداخته میشوند . مارش محکومیت مخالفین ، مارش پستی بانسی از صوبه شورای انقلابی ، مارش همبستگی با کشور های برادر سو سیالیستی ، مارش حمایت از جنبش های آزادی بخش ، مارش حمایت از تصمیم لصری وزیر دراز بین بردن دشمنان انقلاب (ولو نسور محط تره کی در جمله دشمنان قلمداد شده باشد) ، مارش چنین و مارش چنان .

قدرت حاکم از این طریق جمعیت های با شعور ، با فکر و با تعقل را به ربه های از گوسفندان بیگانه مبدل میسازد ، چشمان شانرا با نوار های سیاه می بندد و راه را در قدم هایشان به میل خود هموار میسازد و از یک گوشه شهر به گوشه دیگر میکشاند . امروز برای تکریم و تقدیر از یک پدیده و مفکوره و فردا برای تردید و تنبیح همین پدیده و مفکوره . امروز برای تحسین از یک شخص و فردا برای توهین و تحقیر همین شخص . مشاهده این صحنه ها و آگاهی از اهداف دستور وزیر پرده قدرت حاکمه سکوت ما را در هم می شکند .

Afghanistan's Problem Needs a Super Push

Readers are reminded that Aghanistan Mirror predicted the following in its Issue #3 of February 1990,p.4, almost 20 months ago:

"...Communism is about to dry in its basin. Within a year or so we shall witness a multiple party government in the Soviet Union, and the 20 million communists would become a minority confronting 260 million non-communist and believing population. Soviet Asiatic republics are disintegrating; communism is dying in its birthplace; its puppets and supporters everywhere would be doomed soon..."

On Afghanistan conflict solution we had suggested the following : " It has been demonstrated unfortunately that the Afghan nation does not lend support to both warring parties (communists and Peshawar parties). If their leaders believe in any patriotism and sacrifice for national interests, both should resign and transfer the political and military powers to an interim transitional government so that it recalls the Loya Jirga to draft a new constitution, followed by a free and democratic election and a government of majority taking over legally and peacefully." (Issue #3, Feb. 1990, p.5).

Now the United Nations Secretary General in his report to the General Assembly, dated October 17,1991, among other matters, proposes a five item Peace Plan (dated May 21,1991) as a comprehensive political settlement for Afghanistan's conflict. He reports a general acceptance of the Plan by the majority of Afghans and all foreign governments involved (pp.5-13). The U.N. Plan envisages a transitional government followed by a general election; similar to that of Afghanistan Mirror 20 months ago.

However, nothing has happened on the actual realization of the Plan, despite those efforts and the reported agreements. The Plan so far is no more than a piece of paper. Statistics show that 250-300 Afghans are killed everyday in clashes between the warring parties.

The Pakistan based parties do not approve of a broad based government and a general election; obviously because they have no chance of winning in a general election. So, they want to impose themselves on the nation by the guns they are holding! These guns were mostly given or provided for by the U.S.Government. The aim, then, was to defeat Soviet expansionism, an honorable and well justified goal which has now turned to destroy the deserving Afghan nation.

The so called " Leadership Council" (Shorai Qiyadi) which the Pehsawar parties have established in late November 91 is aimed to kill the U.N. Peace Plan; it represents their own interpretation of a broad based government and the imposing of a solely Mujahiddeen government on the nation, which desires to express its will by a free election.

Now, therefore, democracy or government of-by-for the people, which the majority of Afghan population desires, must be reinforced by a Super Push. The United Nations did it for Kuwait; it should consider a similar appropriate measure also for Afghanistan. It is high time to avoid a total destruction of Afghanistan. December 3,1991.

Sayed Khalilollah Hashemeyan
Editor-in-Chief

MIDEAST PEACE CONFERENCE

Lacking in Vision and Scope

Williamsburg, Virginia, will be the center of world attention next month as round two of the Middle East Peace Conference convenes. Political leaders, led by the United States, will focus on the Arab-Israeli conflict. Conspicuous by omission from the proposed agenda, however, is serious dialogue vis-a-vis other hegemonic activities which undermine peace and stability within the geographic area defined as the Middle East.

As the world blinked, Syrian President, Hafez al-Assad, sent his troops to Lebanon claiming to confront Israeli aggression; a move which may have satisfied his inner ambitions for a Greater Syria. Saddam Hussein, unrepentant and obstructionist, unabatedly continues the Arabization of Iraq, murdering Kurds in the north and Shias in the south. Kurdish independence movement is being brutalized by both Turkish and Iraqi military, and this constitutes a paradox in respect to American national policy supporting national independence for depressed minorities.

The deadly war in Afghanistan continues as Iran (1), Saudi Arabia, Pakistan, the United States, and Russia obturate a just conclusion through ideological export and procrastination. Enmity between Pakistan (2) and India (3) accelerates, as freedom movement erupts in Kashmir for an independent state.

Certainly any peace initiative is laudible; Israel and her Arab neighbors deserve peace and stability. Each has to observe the necessity of "give and take." But any discourse on peace in the Mideast, however urgent, which does not address all dynamics indigenous to the entire region is problematical.

Early in 1992, U.N. Secretary General, Javier Perez de Cuellar, will pass the baton of leadership to a successor. In the interest of world order and justice it is incumbent upon the Secretary General-Elect, to urgently address the misery afflicting most inhabitants of Muslim countries, underlying their endemic violence. In emulation of past leadership which encouraged reform in former communist countries, the United Nations should encourage economic growth and prosperity, the prerequisites to the evolution of democratic institutions and civil society. Muslim countries, ruled by dictatorial factions, cannot for long, live in peace without economic and political freedom.

In the event of a "land for Peace" settlement in the Arab-Israeli dispute, this principle would become subservient to despotic machinations elsewhere.

Rather than from only the myopic Arab-Israeli perspective, a successful Mideast peace initiative must refocus its policy on all the basic problems endemic to the Islamic world. Bruce Richardson. November 1991.

NOTES:

- (1) Iranian complicity suspect, in a recent assassination attempt in Rome on exiled king of Afghanistan, Zahir Shah.
- (2) & (3) Pakistan and India are considered to be nuclear capable.

وقتی سهو و خطای کودتا چنان باخاطرشان داده میشود
جاه آنکه در صدد التیام برآیند و این خطاها را خود ترمیم
کنند از وجود مشکلات و مصائب انکار می ورزند. مشکلات مردم
را طبیعی و زاده مبارزه طبقاتی می پندارند و در اقدامات خود
جدی تر و سرسخت تر پیش می روند، در حالیکه مردم به توضیح
و ترمیم خطاها ضرورت دارند. اعتراف به خطا و قبول انحراف
از شان انقلاب ثور دور است.

قیمت حیات انسانها از نظر کودتا چنان ثوری نیست. در
گرمای گرم کشتار دسته جمعی خلق بیگناه افغانستان و استعمال
سلاح گدازنده شوروی در مغاره ها، در وادی ها و جنگلات،
خاطره مبارزه های فردی هم کیشان خود را با جنون و جسارت
تجلیل میکنند و ماتم آنها را بر ملت روا میسازند. همزمان با
یاد بود خاطره سه عقرب و مرگ یکی از جوانان در ولایت هرات
جسد دهقانان و زحمت کشان تیره روز را قربانی توسعه طلبی
شوروی میسازند و خاکشان را با خاک وطن می آمیزند و از
آن مغریه اعمار میکنند. قاتلین عزاداری میکنند، قاتلین از
جانبازی و وطن پرستی حرف میزنند.

شدنجه، وسیله اطلاع جوئی

خشونت کاری های حزب فاصله عمیقی را بین کادرها و
مسئولین آن از یک طرف و مردم از طرف دیگر بوجود میآورد.
مسئولین حزب از خواهشات و تمنیات مردم بی خبر می مانند.
یگانه وسیله اخبار و آگاهی شان اظهاراتی است که در اثر
شدنجه ها بدست میآورند و بشکل اسنادیست که خود جعل
میکند و بنام وقایعی است که محصول حیل و فریب خودشان
است. ابتکار درین راه وسیله ارتقا و پیشرفت میگردد و
دلالت بر نمیکنند. قهرمان کسی را میدانند که سستراز

د یگران دسیسه جوئی کند. درین فضای مختنق مردم به اشاره
حرف میزنند، در وقت کلام را از دست می دهند، خلوتی و خجود
ندارد و کسی در خلوت حرف نمیزند.

وسواس دشمن جوئی

افسران و تاچی و وابسته گان شوروی حلقه خود را هر چه
بیشتر تنگ تر میسازند و بر خلاف کلفه دشمنان خود را هر چه
سریع تر وسعت می بخشند. درین مورد نیز از شعار استفاده
میکند: هر که با ما نیست با دشمنان ماست. یعنی برای کافه
مردم افغانستان صرف نظر از د و یا سه هزار عضو و راه بساتی
میاند.

با شمولیت در حزب و کسب دوستی خائنان و خود فروختگان
و یا خود داری از الحاق به حزب و قبول خطرات جانی و مالی
و دستبرد ها و تجاوزات حزبی، پولیسی و نظامی، برای کمونیست
ها معیار تشخیص انسانیت و راه تعیین حقانیت فقط تابعیت از
حزب است. آزادی، خود مختاری، انتخاب شخصی یا بی طرفی
وجود ندارد. طبیعی است که با این طرز فکر بحزب با فرصت
طلبان و یا آنهایی که تحت فشار و تهدید باین دعوت حزب
جواب مثبت میدهند با بقیه یعنی ملیونها افغان وطن پرست
بحیث دشمن رفتار میگردد و انقلاب که هدفش رفاه کتله هاست
مبدل میشود به جنگ و ستیز سراسری.

انقلاب برگشت ناپذیر

کودتا چنان ثور به مودل جامعه کمونیستی شوروی قاطعانه
تسلیم میشوند و عرصه تحولات خاص جامعه افغانی را محدود
میسازند. خط رسمی رژیم شوروی را بحیث خط رسمی جامعه
اعلان میکنند و هدف واهی و حصول ناشده جامعه شوروی را
نصب العین مردم افغانستان قرار میدهند. تصویر زعمای

شوروی را پهلوی تصاویر زعمای حزب در رد و پیوار ادارات نصب
می نمایند. مزید بر آن بردوستی با اتحاد شوروی نه تنها
ماهات میکنند بلکه ازین دوستی برای تهدید و تطمیع مردم
کار میگیرند. زور و قدرت شوروی را وسیله تامین خواهشات
خود میسازند و انقلاب ثور را برگشت ناپذیر معرفی می دارند.
برگشت ناپذیری پدیده فایست معروف مغز های کودکان و ناتوان
از درک ضرورت های تکاملی انسان، برگشت ناپذیری علامت رکود
و جماد است. برگشت ناپذیری در های تطور و اعتلا را برخ
انسانها می بندد، در هر قالبی که ریخته شده باشد، کمونیست
هسابه برادر مفهوم طبقاتی میدهند. برادرهای اصلی را
ترک میگویند و به برادر گمنامی و طبقاتی توسل می جویند.
با استعمال کلمه برادر در شان شوروی ها به معنویت افغان
ها صدمه می رسانند و به مردم مسلحان توهین میکنند.

ژئوسید

جمعیت پانزده میلیون نفوس افغانستان بر شانه های کودتا
چیان ثور گرانی میکند. آنها حاضراند این جمعیت را خور
سازند. از آنرو حواز کشتار صادر می کنند و کشتار ضد
انقلابیون را مجاز میسازند. جامعه افغانی به صحنه هائی
از بیکار های بدوی مبدل میگردد. این تحریکات به ژئوسید
GENOCIDE شباهت پیدا میکند: انقلاب یعنی ژئوسید،
انقلاب یعنی قتل و قتل.

(باقی دارد)

32

ادامه صفحه ۱۴۳

بطرف نیروهای محافظه کار گرویده و یا گرویدنی است ولی این پدیده فقط
یکسوی کار است که آنهم در دورنمای تاریخی جامعه شوروی چندان مهم نیست.
نکته مهم اینست که برنامه پرسترویکا بمعنی گورباچفی این اصطلاح بانتهای
منطقی خود رسیده است. اکنون بیش از پیش، بنوم و واضح می گردد که تعمیر و
تجدید جامعه شوروی در برابر نگهداشت پایه های پیشین آن از دایره امکان بیرون
است. یعنی ضرورتی پیش آمده که نظام کنونی، جامعه از بیخ و بن از نو ساخته شود
اما از عهده این کارنسل گورباچف نمی تواند برآید. از این رو آنهاییکه مانند
یالتسین یا افرماناسیف، گورباچف را به بی چرایی و حتی خیانت ملی می خواهند
متهم کنند زیاده روی می کنند بهمین مناسبت یک نکته از یادداشت های نیکسون از
مسافرتش به شوروی که در این اواخر انجام یافت بنظم جالب آمد. وی می نویسد:
«بعلت نفوذ فلسفه مارکسیستی و لنینی در روحیه گورباچف از بدو طفولیت، وی قادر
به تشخیص اوضاع امروزه نبود و یا در تصمیم گیریها مردد است و توجه ندارد که
موفقیت در راه بهبود اقتصادی و ایجاد بازار آزاد فقط بوسیله مالکیت خصوصی و
تجارت آزاد میسر خواهد بود. بی توجهی نسبت به احساسات ملی گرایان و عدم قبول
آرمانهای آنان سبب ایجاد سرو صدا و درخواستهایی برای جدایی و استقلال گردیده
است.» (نقل از مجله تایم ۲۰ آوریل ۱۹۹۱).

اکنون وظیفه کاملاً نویی بوجود آمده که اجرایش اصولاً بعده نسل نو
سیاستمداران و کارشناسان علمی خواهد بود. متأسفانه علوم اجتماعی شوروی به
تحلیل و ترکیب وضع کنونی مملکت همانا بنحوی اقدام نمی کند و یکنوع
تماشاگر صحنه را می ماند که البته این علتی دارد: علوم اجتماعی و انسانی رسمی
شوروی (به ویژه فلسفه و تاریخ نگاری) با بحران سختی رو برو شده است که هم
بنیاد متدولژیک و هم بنیاد نظری آن را فرا گرفته است.

همینطور روسیه بار دیگر در چهارراه تاریخ قرار دارد ولی هنوز هم معلوم نیست
که کدام راه و طریق پیشرفت تاریخی را انتخاب خواهد کرد. برای همین می ماند
که بگویم: ما بار دیگر اطمینان پیدا می کنیم که فلک را سقف بگشادن و طرحی
نودرانداختن کارچندان عقلی نیست، ولی... در ناامیدی بسی امید است.

اگرچه نظر بفاصله زمانی یکنیم قرن و تغییر بارز شرایط و اوضاع ظاهراً این دو پدیده تاریخی بکلی از هم متفاوت بنظر می آید ولی با اندک غور میتوان چندین وجوه مشترک را بین آنها مشاهده نمود که اساساً آنها همان روح آزادخواهی و ایمان قوی اسلامی و شجاعت فطری کم نظیر افغانی تشکیل میدهد. به علاوه شباهت های دیگری هم میان این دو واقعه تاریخی موجود است که اینک بذکر بارزترین آنها میپردازیم :

اگرچه آنکه در قیام دوم نوامبر ۱۸۴۱ (۱۷ رمضان ۱۲۵۷ هجری قمری) طلسم شکست ناپذیری اردوی انگلیس را درهم شکست، قیام ۱۳ ساله اخیر مردم افغانستان نیز بنوبه خود ادعای آسیب ناپذیری قشون سرخ شوروی را باطل گردانید و در اثر همین ناکامی قدرت نظامی آن دولت بود که بلافاصله پس از آغاز قیام عمومی مردم افغانستان علیه تجاوز شوروی در سال ۱۹۸۰ کشور های اروپای شرقی که قریب ۴۰ سال جزاء اعمار مسکو بشمار میرفتند یکی بعد دیگری بمقابل سلطه آن دولت قد علم کردند و در طرف کمتر از ده سال از پولیند تا المان شرق و از کشور های بالتیک (که در آغاز جنگ جهانی دوم بشوروی الحاق شده بودند) تا رومانیه و بلغاریه (بالقان) همه یوغ اسارت مسکو بلکه علاوه بر آن ایدیا لئوژی تحمیلی کمونیزم را نیز بدور انداختند و از این گذشته اکنون اکثر جمهوریت های داخلی اتحاد جماهیر شوروی هم بشمول جمهوریت های مسلمان نشین آسیای میانه استقلال خود را اعلان کرده اند و مسکو با بیچارگی سعی دارد آنها را از طریق روابط اقتصادی و همکاریهای فنی در حلقه خود بصورت کشور های آزاد نگه دارد که اینهم یقینی نیست.

بطوریکه اکثر تطیل گران سیاسی اذعان نموده اند تحولات سریع و بیسابقه اروپای شرقی که منجر بدگرگونی های حیرت انگیز در اتحاد شوروی گردیده تا اندازه زیاد از ناکامی شوروی در اشغال و تاسمین مقاصدش در افغانستان سرچشمه گرفته است.

وجه شبه دیگری که در بین این دو قیام تاریخی مردم قهرمان افغانستان در برابر دوا بر قدرت وقت وجود دارد اینست که بهمان گونه که پس از قیام ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ هـ ق کابل با وصف موفقیت های چشمگیری که در طی آن نصیب مجاهدین (غازیان) گردیده بود باز هم افغانستان برای مدت درازی دستخوش هرج مرج و تفرقه و بی سرو سامانی و بازیهای سیاسی قرار داشت که بهما زگشت ملوک الطوائفی و فقدان زعامت در کشور کمک کرد ولی در پایان این دوره تاریک ملت افغان توانست از برکت شعور ذاتی خود بمرشکلات فایق آمده و اجزای پراکنده کشور دوباره بدور دولت مرکزی جمع شدند و نشو و نمای طبیعی خود را از سر گرفتند.

امروز هم پس از طرد قوای شوروی که بیاری خداوند و در نتیجه پایمردی تمام مردم افغانستان میسر گردیده، متأسفانه همانقسم یک دوره نا بسامانی و خود سری در کشور بمشاهده میرسد که مرکز بدست رژیم غاصب و مناطق شرقی و غربی و شمال و جنوب تحت نفوذ امیران خود مختار بدون زعامت واحد و شناخته شده وعدم انسجام در امور نظامی و یا تدابیر لازمه سیاسی در حالت بی سرو سامانی قرار دارد و شك نیست که دوام این وضع (خداناکوخته) سلامت و یکپارچگی و حتی هویت ملی ما را بخطر مواجه خواهد ساخت.

ولی باز هم با عطف توجه برویداد تاریخ گذشته این امید واری موجود است که همان شعور خوابیده فطری ملت کهن و پیر افتخار ما باردیگر رهنمون و مشعل راه روبرو ما قرار گرفته و افغانستان را از این تنگنای خطرناک بساحل نجات برساند. انشاء الله تعالی.

بقول لسان الغیب حافظ شیرازی :

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد....



لارڈ

اوکلند



سروپلیام
مکناتی



سر الکساندر
برنس

ملل متحد و راه حل سياسي قضيه افغانستان

(قسمت دوم)

محترم پوهندوی دكتور سيد عبدالله كاظم

تطيل محتوی طرح :

۳ - يکي از مسايل قابل بحث همانا تعبير و تفسير در امل تشكيل حکومت با قاعده وسيع است . مسلم آنست که اکثریت قاطع مردم افغانستان با تشكيل حکومت اشتلافي با گروه های کمونيستی مصرا نه مخالف مي باشند زيرا مصالحه و آشتي با سرمنشاء تمام بدبختيها و آلام که ملت و کشور را بنا بودی کشانیده دور از تصور و گمان است . اشتلاف با ملحدین برای يك ملت مسلمان مثل ملت افغان مشکل و ناممکن به نظر می آید . با ملاحظه با اشتلاف اخير حزب اسلامی با خلقیان فراری میتوان عکس العمل قاطبه ملت را در زمینه بوضاحت مشاهده کرد . یقین است که عین قضاوت در مورد کسانی صورت خواهد گرفت که با حکومت کابل یعنی جناح سر اقتدار رژیم کمونيستی در صدد اشتلاف و همکاری بر آیند .

این قضاوت تنها ناشی از تعصبات دینی مردم نیست بلکه از شدت درد و آلام ملی است که رژیم دست نشانده بر ملت و کشور تحمیل نموده و هم ناشی از جراحات انفسی و شخصی است که هر فرد و هر فامیل از خابنین خلقي و پرچمی در دل دارند (پدر کشته را کی بود آشتی) .

قبول شرایط اشتلاف در حقیقت قبول موجودیت نظام ضد مردمی است . از این نمیتوان انکار کرد که خلقیها و پرچمیها جزء مردم افغانستان هستند و ما نمیتوانیم همه آنها را در گودال نابودی بیندازیم و سر به نیست کنیم چنانکه آنها در حق دیگران روا داشتند . ما مجبوریم بین سر سپردگان و غیر سر سپردگان حزبی ، بین هوا خواهان (مجبوری و اختیاری) ، بین مجرمین و غیر مجرمین (حزبی و غیر حزبی) تفکیک نمائیم ، در این حالت محاکمه با جرم مشهود يك عمل طبیعی و هم ضروری است همچو اشخاص باید بجزای اعمال خود برسند . کسانیکه جرم مشهود ندارند باید تحت تربیه سالم در فضای انسانی گرفته شوند . خلقیها و پرچمیهای که از آینده در هراس اند هم اکنون بفرار از وطن پرداخته اند چنانچه بکثرت شان تا حال بکشورهای دیگر پناهنده شده اند .

در مورد کسانیکه با حکومت کابل تماس برقرار میدارند باید بصراحت گفته شود که : هرگاه هدف تماسها با حکومت کابل ایجاد تفاهم در انصراف ایشان از قدرت غاصبه باشد مجاز است و هرگاه هدف تماسها برقراری همکاری و فراهم آوری زمینه های اشتلاف سیاسی با عید معنی خیانت ملی را دارد (چنانچه بعد از جنگ جهانی دوم آنها مثال از این موضوع ثبت تاریخ میباشد) . کسانیکه اکنون بنا بر هر دلیلی باینکار دست میزنند متوجه عاقبت امر در آینده خواهند بود .

در اینجا بيمورد نیست که بیک خلعت ذاتی جامعه افغانی اشاره بعمل آید : کسانیکه بساختمانهای عنعنوی دهات و محلات ما آشنایی کامل دارند میدانند که يك خابن بوطن (ملت) و دین نمیتواند در سطح مطلوب در میان مردم عوام زندگی نماید یا باید فرار کند و یا ایفکه تسلیم مزدم شود . هرگاه ننگ بیایور ممکن بخشیده شود در غیر آن رسیدن بجزای اعمال از طرف مردم يك امر مسلم است . پروگرام عذر عمومی کسانیکه دارای جرم مشهود نیستند و روی اجبار با رژیم همکاری داشته اند يك حرکت معقول و مناسب پنداشته میشود .

۴ - در طرح سرمنشی ملل متحد در ارتباط با اقدامات دوره انتقالی آمده است : « هرقراری يك سازمان قابل اعتبار و بیطرف با صلاحیت و اختیارات لازم ۶۶۰۰۰۰ سوال عمده در اینجا در مورد مساله بیطرفی این سازمان است . ماهیت بیطرفانه حکومت در دوره انتقال فقط وقتی میسر میگردد که گردانندگان آن اشخاص بیطرف و غیر حزبی باشند . بعبارت دیگر از اشتراك حزبیها در دوره انتقال اجتناب و جلوگیری بعمل آید . در اینصورت مساله تفکیک حزبی و غیر حزبی مشکل عمده را بوجود می آورد . با س این تعبیر اولا هیچ يك از اعضای حزب ملحد خلق و پرچم و سایر کمونیستها حق اشتراك در این سازمان را ندارند که کمال آرزومندی ملت میباشد . ثانيا کسانیکه با حزاب شناخته شده غیر خلقي و پرچمی مربوط میباشند نیز باید حق اشتراك را در حکومت دوره انتقال نداشته باشند که در اینصورت با در نظر داشت احزاب متشکله جهادی مساله با مشکلات عملی مواجه میشود . این عمده ترین گره است که در تسلط راه حل بوجود خواهد آمد از آنرو احباب تفصیل و دقت بیشتر را می نماید .

۵ - در طرح سرمنشی ملل متحد از ۶۶ ضرورت يك موافقتنامه بمنظور ختم تحویلدهی اسلحه بتمام جوانب افغانی از طرف همه تهیه کنندگان اسلحه ۶۶ همزمان با سایر موافقات انتقالی یادآوری شده است . خوشبختانه در اثر مساعی سرمنشی ملل متحد قدمهای اولی سوی این موافقه با قبولی شوروی و امریکا چند هفته قبل در ماسکو گذاشته شد که در اوایل سال آینده به آن اقدام خواهد گردید . اما آنچه در این ارتباط قابل تشویش بنظر میرسد دو موضوع ذیل است :

یکی اینکه همچو موافقتنامه ها واقعا و عملا ورود اسلحه را برای طرفین قطع کرده میتواند . آیا طرق دیگر دستیابی با اسلحه میسر نخواهد بود ؟ ثانيا اینکه ذخایر معتنا به اسلحه موجود در دست طرفین چه عواقبی را بدنبال خواهد داشت ؟

حقیقت آنست که موجودیت انواع اسلحه در دست خورد و بزرگ و عادت کردن با استعمال آن در حیات یومیه مولوع بفرنج و خطرناک است . افغانستان اکنون بیک گدام اسلحه مبدل گردیده و با عشق و علاقه ایکه هر

افغان ذاتاً باطله و استعمال آن دارد مساله تامین امنیت و استقرار را در آینده دشوار میسازد.

خلع سلاح همگانی کار ساده نیست و تا زمانی که ذخایر موجود سلاح از بین نرود و امنیت برقرار نشود زمینه استقرار و انکشاف داخلی مهیا شده نمیتواند و حتی تشکیل و گسترش قدرت مرکزی و حکومت مورد سوال قرار میگیرد. از آنرو پروگرام ختم تحویلهای اسلحه بجانوب افغانی تمام مشکل را حل کرده نمیتواند. در این مورد باید پروگرام اساسی و دقیقتر که جنبه عملی داشته باشد مطرح گردد زیرا مساله استعمال اسلحه (آنچه در دست است) وقتی اهمیت پیدا میکند که گروههای نا راضی از اجرات حکومت چه در دوره انتقال و چه بعد از آن تشکیل گردد و یا اینکه اختلاف مفکوری، قومی، منطقه‌ای، مذهبی و یازبانی در اثر تحریکات داخلی یا خارجی دامن زده شود که متأسفانه امکانات وقوع آن هر لحظه وجود دارد.

۶ - برگشت اختیاری مهاجرین بکشور یکی از عمده ترین موضوعاتیست که عملی شدن آن بدون همکاری مالی و فنی موسسه ملل متحد و دیگر سازمانهای بین المللی بعید بنظر میرسد. ملل متحد در این مورد باید عواملی را مورد مطالعه قرار دهد که زمینه های اسکان مجدد مهاجرین را بوطن آنها در محلات مربوطه مساعد و عملی گرداند. از جمله عمده ترین عامل همانا موجودیت و تضمین حق حیات و ملکیت است که فقط با تامین امنیت کامل و استقرار سرتاسری میسر شده میتواند. عامل مهم دیگر تهیه و تدارک وسایل اساسی حیات از قبیل آب، سرپناه، خوراک، پوشاک و وسایل ابتدایی تولیدی است که برای یک مدت لازم (یعنی تا زمانی که این ضرورتها از طریق جریان معمول زندگی قابلیت تدارک را پیدا نمایند) در اختیار مردم قرار داشته باشد تا چرخ زندگی بدینوسیله بحرکت آغاز کند. برای این منظور تنظیم مجدد امور ترانسپورتی از شهر به ده در سرتاسر کشور حتمی است و علاوه نظارت در تطبیق پروگرامها خاصاً توزیع امداد بمستحقین یکی دیگر از معضلات بشمار میرود زیرا همه میدانیم که بخصوص در طول ۱۲ سال اخیر اغلب مردم ما در داخل و خارج بانظامهای اداری سروکار داشته اند که با چورو چپاول و خوربین حق مستحقین عادت کرده اند. اصلاح این وضع کار ساده نیست و غور و اندیشه اساسی را ایجاب مینماید.

۷ - سرمنشی ملل متحد از تمام رهبران افغانی تقاضا میکند که : « منفعت مردم افغانستان را بالاتر از همه منافع دیگر قرار داده و اختلاف خود را از طریق یک عملیه سیاسی حل و فصل نمایند تا این جنگ طولانی و تباه کن را خاتمه بخشید. » آیا تنها تقاضا کردن از تمام رهبران کافی خواهد بود تا اختلافات ذات البینی از طریق یک عملیه سیاسی حل و فصل شود ؟ ملل متحد در این مورد باید شرایط و امکانات عملی را فراهم نماید تا جناحهای مختلف جهادی بمفهوم وسیع به تماسهای حسن نیت پرداخته در رفع معضلات جاری خویش اقدام نمایند زیرا یک عدد از این اختلافات ناشی از بعد فاصله و کمبود تماسها است که امکان دارد از طریق مذاکره و مفاهمه مستقیم قابل درک و حل گردد. هرگاه بمرجودیت این اختلافات با فشار سرپوش گذاشته شود و ریشه های آن در بیخ و بن نهفته ماند به یقین که در آینده نزدیک مجدداً طغیانی و طوفانی خواهد شد و درد سرهای بزرگتر توأم با جنگ و جدال طولانی را بوجود خواهد آورد. برای رفع این مشکل نباید از عجله کار گرفت. بهتر است ملل متحد مساعی دوا مدار و مراقبت جدی را به آن مبذول دارد. قدمها و اقدامات سطحی و زودگذر خطر آینده را بیشتر میسازد. اگر از همین حالادریی تفاهم همه جانبه افغانی تلاش بعمل آید و جریان واقعاً بدست مردم افغانستان قرار گیرد اشخاص و سازمانها بمرمت و تحمیل نگردد، به نظریات و افکار قشرهای وسیع گوش فراداده شود، چانس موفقیت بیشتر خواهد شد. در این ارتباط میخواهم بیک نکته اشاره نمایم که با پیش انداختن راه حل سیاسی محافل غربی و حتی ملل متحد توجه خاص خویش را بیک عده اشخاص معطوف ساخته و از آنها بخصوص طالب مشوره و نظر میباشد. این اشخاص بیشتر از قشرهای بلند شهری نمایندگی کرده از حمایت وسیع مردمی برخوردار نیستند. جای شك نیست که این دانشمندان و موسسیدان تخنوکرات های خوب بوده تجارت اداری و سیاسی وافر در نظامهای گذشته دارند و از دیپلوماسی معمول جهانی و شناخت شخصیت های بین المللی صاحب بهره کافی میباشند. اما در شرایط موجوده راه حل سیاسی قضیه بیشتر بکمک آن عده کسانی میسر و ممکن خواهد بود که در میان ولس بزرگ شده، با ولس زندگی کرده، خواسته های ولس را درک نموده و توان جلب همکاری و حمایت ولس را داشته باشند. من نمیخواهم بدینوسیله مهر تائید بر مساله قومیت و یا رهبریت مذهبی و روحانی بگذارم، طوریکه در تاریخ با اشارات منفی آن روبرو بوده ایم. تشویش در آنست که نباید کسانی را که در راه حل نظامی تلاشهای بزرگ نموده و در نتیجه فداکاریهای ایشان است کمحض بنام نظامیگراها از طبقه خارج نمود و بر عکس نقشهای اساسی را بدست کسانی سپرد که سال های سال در خارج از کشور بسر برده و از شناخت نزدیک مردم و جامعه بدور مانده اند. با وجودیکه این گروه از علمیت و دانش برخوردارند ولی قبول شرایط ثقیل خدمت در داخل کشور از خودگذری و تحمل مشکلات در دوران بازسازی کار ساده نیست. هرگاه ما در این راه به نقش جوانانی عطف توجه کنیم که دردها و رنجها را بچشم دیده اند و در قلب احساس کرده اند، جوانانیکه خود در معرض فشار قرار گرفته و قیام نموده اند، جوانانیکه با فقر بزرگ شده اند و کمترین چانس پیشرفت و تبارز شخصیت داشته اند، راه سلیم را در پیش خواهیم گرفت زیرا همین جوانان اعم از مرد و زن، بچه و دختر، عمده ترین اتکاء در عالم اسباب و اسیل ترین سرمایه فردای ما میباشند. بازسازی کشور بدون اشتراک میماند ایشان عملی و موثر نخواهد بود. ایشان باید در کلیه امور شریک و نیدخل باشند، به آواز آنها باید گوش فراداده شود. از انگشت گذاری و انتقاد بر نارسائیهایشان پرهیز شود و در راه تنویر اذهان و دانش آنها برادرانه اقدام گردد.



آیینۀ افغانستان

بخش نجات و آزادی افغانستان

مفـ	نویسنده	عنوان
۲	رسانه های خبری	اخبار افغانستان
۳	رر رر رر	تشبث پاکستان برای تخریب بند های افغانستان
۴	رر رر رر	سوء قصد علیه پادشاه سابق در روم
۵	رر رر رر	تقاضای مردم برای حفاظت شاه
۵	رر رر رر	اعلامیه دفتر پادشاه سابق در روم
۶	محترم پوهاند دکتورا حسان روستا مل	سوء قصد زنگ خطر برای تحرك در آینده
۸	رسانه های خبری	عزیمت هیات تنظیمها بماسکو
۹	اداره	پیتر تامسن روسی
۱۰	رسانه های خبری	اعلامیه مشترک هیات تنظیمها و حکومت شوروی
۱۱	اداره	نظر دو دانشمند افغانی پیرام مسافرت هیات تنظیمها بماسکو
۱۲	محترم عبدالله بویل	چشم دید ۶۶ حالات په کویته کهنی
۱۳	افغانهای کویته	قطبخانه حرکت افغانها مقسم کویته
۱۴	محترم دکتور محمدناصر کشاورز	تاریخچه و اهداف بندهای آبی در افغانستان
۱۶	محترم سید قاسم رشیدیا	خاطره ۶۶ قیام بزرگ ملی
۱۸	محترم دکتور سید عبدالله کاظم	ملل متحد و راه حل سیاسی قضیه افغانستان
۲۲	محترم دکتور عثمان روستار	قطع ارسال اسلحه بدو طرف متحارب در افغانستان
۲۵	اداره	پاکستان و ایران ماهی میگیرند
۲۶	اداره	تعارف ایران بر قلمرو فضایی افغانستان
۲۸	محترم دکتور سید هاشم صاعد	تحلیل مختصر از امضای افغانستان در قبال تحولات شوروی
۳۱	محترم محمد کریم راه پیما	آیا افغان برای افغان گرگ است؟
۳۵	محترم الحاج عبدالرحیم غفوری	یک طرح مجرب و نهایی حل معضله افغانستان
۳۷	محترم پوهاند محمد اصغر رئیس جمعیت رستگاری ملی اقتباس از جریده وزین (کوشر)	مباحثه پوهاند محمد اصغر رئیس جمعیت رستگاری ملی اقتباس از جریده وزین (کوشر)
۳۸	نظریات جمعیت رستگاری ملی افغانستان (بحواب نجیب) اقتباس از جریده ۶ وزین (وحدت)	نظریات جمعیت رستگاری ملی افغانستان (بحواب نجیب) اقتباس از جریده ۶ وزین (وحدت)
۳۹	مردیکه در اثر اعتمبات غذایی جان داد (درکابل) اقتباس رر رر	مردیکه در اثر اعتمبات غذایی جان داد (درکابل) اقتباس رر رر
۴۰	مباحثه شاعلی تمیز با محترم مولوی محمدنبی محمدی	مباحثه شاعلی تمیز با محترم مولوی محمدنبی محمدی
۴۲	محترم پوهاند میرحسین شاه	در حاشیه مداخله شوروی در معارف و فرهنگ کشور
۴۷	اقتباس از جریده ملی (وحدت)	سالیکن راه حل بیطرفانه و مسالمت آمیز
۴۷	اداره	سرمنشی جدید موسسه ملل متحد
۴۷	محترم خلیل الله باختری	پیشنها دات قابل غور و بحث
۱۴۵	اداره (اسناد دخر تلفونی)	تلاش برای تطبیق (طرح قیادی) در پشاور

در اینجا باید علاوه گردد که تنها ارائه طرح در روی کاغذ و با تأکید آن در زبان و قلم‌کاری را از پیش برده نمیتواند. نخست باید طرح زحد و کلیات و عمومیات متنی خارج شود و با شرح اجزای آن پرداخته شود. در عین زمان توجه با مکانات تطبیقی و عملی آن معطوف گردد. اینکار بدون همکاری نزدیک قشرهای مختلف علمی و سیاسی افغانی میسر شده نمیتواند. بمنظور جلب همکاری وسیع و همه جانبه افغانها بهتر خواهد بود بهدایت سرمنشی ملل متحد و تحت نظر آن موسسه يك کمیسیون توجید و انسجام تشکیل گردد تا با افغانها در نقاط مختلف تماس برقرار نماید. نظریات شخصی و گروهی آنها را بطور آفاقی جمع آوری بررسی و تطویل نماید و هم زمینه گردهم آیی افغانها را که از جاها و گروههای مختلف نمایندگی کرده میتوانند فراهم سازد. فقط از طریق همین تماسهای وسیع و همه جانبه با افغانها است که طرح فوق میتواند آرزوها و امیال مردم را منعکس سازد. این روش طرح را از یکطرف عملیتر و از طرف دیگر با نظر افغانها موافقتر میسازد و چانس موفقیت بیشتر را کمایی میکند.

بعضیها در این ارتباط انگشت انتقاد خواهند گذاشت که این اقدامات وقت طولانی را ایجاب مینماید و سبب ضیاع وقت و اتلاف زمینه میگردد. این انتقاد تا حدی بجا معلوم میشود اما اگر قرار باشد بر روی موضوع با عجله تمام سر پوش گذاشته شود بیم وخامت عواقب بعدی بیشتر خواهد بود، اما بهر حال عجله و تعلل هر دو در اینکار مفید نیست. تلاش باید در آن باشد تا در همین آغاز به تمام جوانب موضوع حتی المقدور در کمترین فاصله زمان رسیدگی صورت گیرد، نه آنکه به بهانه سرعت کار از عاقبت اندیشیهای لازم انصراف بعمل آید.

۸ - مایه تضرع تمام افغانها اینست که ملل متحد در طول ۱۲ سال هرگز از اتحاد شوروی بحیث يك کشور متعرض و اشغالگر نام نبرده است. در تمام فیصله های آن موسسه فقط از قوای خارجی نام برده شده است در حالیکه حقیقت امر برای همه خورد و بزرگ جهان معلوم و آشکار است. در طرح موجود سرمنشی باز هم در این ارتباط يك خلای عمده وجود دارد. کاش ملل متحد میتواند طرز العملی را که در مورد اشغال کویت توسط عراق اتخاذ شد در مورد اشغال افغانستان توسط شوروی اتخاذ میگرد.

کشوریکه سالها در صلح و صفا با جهان زیست و هرگز بکشوری متعرض نگردید بدست همسایم پرقدرت بخاک و خون کشانیده شد؟ دار و ندار خود را از دست داد، صدها هزار کشته و ملیونها نفر آواره و بی خانمان گردید، منابع طبیعی و غنایم باستانی آن از میان رفت و بدست متعرضین و نوکران شان چور و چپاول گردید.

آیا انسانی و منطقی خواهد بود که بار اینهمه ویرانیها بدوش ملت آواره و فقیر افغانستان بیفتند؟ آیا توقع اینکه تنها ملل متحد اینهمه خسارات را جبران نماید بجا خواهد بود؟ و یا اینکه کشور اشغالگر یعنی شوروی بحیث مرجع اصلی و علت العلل تمام این آلام و بدبختیهای مادی و معنوی خسارات وارده را جبران نماید. هرگاه ملل متحد در این زمینه اقدام نکند کدام مرجع دیگر قادر باخذ خسارات از شوروی خواهد بود؟ اگر هنوز هم در مقابل بیدادگری کشور های بزرگتر در شورای امنیت از حق ویتو برخوردارند خاموشی حکمفرما گردد و برعکس همه شرایط شقیل بر دوش کشور های کم قدرت و نادار بیفتد به عادلانه بودن نظام جدید جهانی که از آن سخنها گفته میشود چه جواب ارائه خواهد شد؟ در این مورد خیلی معقول خواهد بود که قضیه افغانستان (بتاسی از پیشنهاد استاد عبدالرحمن پژواک) نخست از طریق يك کنفرانس بین المللی حل گردد تا موضوع استفاده از حق ویتو مانع تطبیق این نوع اقدامات نشود.

موضوع دیگر مساله جانشینی سرمنشی ملل متحد است. طوریکه تا دو ماه دیگر مدت کار آقای دوکویار به پایان میرسد، معلوم نیست چه شخصی باین مقام خواهد رسید. آیا سرمنشی جدید از روش سلف پیروی خواهد کرد و تا کدام اندازه سرعت اجرای این طرح میلان خواهد داشت؟ این سوالها عمده ترین مسایلی اند که چشم انتظار همه برانسو معطوف است.

حمایت از طرح ملل متحد:

طرح سرمنشی ملل متحد مبنی بر راه حل سیاسی قضیه افغانستان بحیث يك چوکات عمومی تا بزرگ اهمیت برخوردار است زیرا این طرح از یکطرف بر مبنای اصل ملی بودن قضیه افغانستان استوار است و از طرف دیگر در شرایط مساعد بین المللی ارائه گردیده که چانس موفقیت آن بیش از هر زمان دیگر محسوس میگردد.

طوریکه بیان شد قبل از بحران شرق میانه و جنگ با عراق مساله افغانستان بحیث يك موضوع مورد اختلاف دو ابر قدرت محسوب میشد و تلاش بمنظور پیدا کردن راه حل سیاسی فقط در چوکات منافع دوجانبه و حفظ توازن قدرت بین شوروی و آمریکا جستجو میگردد. این طرز تلقی مغایر بخواسته های ملت مجاهد افغانستان بود زیرا تقدم در منافع ابر قدرتها معنی تاخیر و تعمیم برخواسته های مردم را افاده میکرد. اکنون با تغییر شرایط در اوضاع رقابته بین شوروی و آمریکا قضیه افغانستان نیز از طرز دید اولی خارج گردیده وجه بیشتر ملی و منطقه ای را بخود گرفته است. روی همین دلیل است که در طرح احترام بحق تعیین سرنوشت توسط مردم افغانستان، حق خود ارادیت مردم برای تعیین شکل حکومت، نظام اقتصادی اجتماعی و سیاسی، بدون هر نوع مداخله، تحریک و فشار خارجی گنجانیده شده است. همچنان احمای حاکمیت ملی، حفظ تمامیت ارضی، تأمین استقلال سیاسی، حفظ چوکات اسلامی، احترام و پابندی به اصول آن که از جمله اهداف والای جهاد محسوب میگردد، در طرح ملل متحد بوضاحت انعکاس یافته است که با ایزاد تحکیم وحدت ملی در لست موضوعات فوق چوکات کلی آن مکمل خواهد شد.

علاوٓا فشاریکه ملل متحد بالای ممالک ذی‌علاقه غرض رسیدن به نتایج عملی این طرح انداخته می‌تواند از نظر شرایط عملی و زمانی مساعدترین وقت محسوب می‌شود، امید است در تحت شرایط موجود بین المللی حکومت ذی‌علاقه بخصوص همسایگان ما با اصول این طرح عملاً و نظراً احترام گذارند و از مداخلات و سنگ اندازیها بهره‌شکلی که باشد در این راه اجتناب نمایند و بگذارند مردم افغانستان راه خود را خود و بکمک ممالک ملحدوست جهان تعیین نمایند. زحماتی که سرمنشی ملل متحد در این چندماه اخیر در زمینه جلب همکاری بی‌شائبه حکومت ذی‌علاقه برخورد هموار نموده و تماسهای مفید با آنها برقرار کرده است در خور تمجید و تائید است. امیدواریم دامنه این تلاشهای مثبت گسترش یابد و سرمنشی جدید اولین موفقیت خود را در حل قضیه افغانستان بدست آورد.

هرگاه جناح‌های داخلی قضیه یعنی تنظیمها و حکومت کابل نظر به‌اندازیم باین موضوع متوجه می‌شویم که طرح بازهم در موقع مساعد با چانس موفقیت بیشتر ارائه گردیده است زیرا تنظیمهای جهادی با فشاریکه اکنون از نظر اقتصادی و سیاسی احساس می‌نمایند در آستانه تفاهم جمعی قرار گرفته و باین حقیقت پی برده اند که بایک تازی هم خود و هم کشور را برباد خواهند داد. آثار تفاهم و تسامد در بین شان احساس می‌گردد و امید واری آنکه از احساسات به عقل گرایند موجود است. اگر حکومت ممالک همجوار و مسلمان رخنه اندازیها را متوقف سازند تنظیمها ناگزیر خواهند بود تا هرچه زودتر دست همدیگر را برادرانه و برابرانه فشار دهند و با همدلی و صفت بسوی هدف مشترک براه بیفتند.

همچنان سقوط کمونیسم در جهان حکومت کابل را در چنان بی‌سروشتی و توهم قرار داده است که هرگز نمیداند چه راهی را انتخاب نماید. آنها به هر دری که رو آورده همه را بروی خود بسته یافتند اکنون با خجالت و اضطراب در چار راه نابودی قرار دارند. هر روز يك پارچه از جسد بی‌جان شان جدا میشود و راه فرار را پیش می‌گیرد. آنها میدانند که شمع عمر شان به پایان رسیده است. با تائید طرح ملل متحد میخواهند بطول رمقیهای آخرین خود بیفزایند - فکر میکنند بدینوسیله چانس موجودیت خود را در آینده حفظ خواهند کرد. این تفکر خطای دیگریست برانبوه خطاهای شان. زیرا مردم آنها را بهر جامه که باشند میشناسند و هرگز فریب گفته‌های ریا انگیز شان را نمی‌خورند. می‌گویند در وقت مرگ عقل بسر می‌آید و انسان میدانند چه خطا کرده است ولی عقل از این خیانت پیشه‌ها چنان هراسیده که حتی در وقت مرگ بسراغ شان نخواهد آمد زیرا اگر عقل و انصاف میداشتند به نارسائیهای خود اعتراف میکردند و قدرت غاصبه را به صاحبانش که مردم باشد می‌سپردند و خود را نیز با آن ضمیمه میکردند. آنوقت از مردم بهاس اینکار تقاضای عفو مینمودند که شاید هم مورد قبول قرار میگرفت. انتخاب بین عصیان و عفو بدست خود آنها است - عصیان بمعنی سماجت در غصب قدرت و عفو بمعنیوم پادشاه برای استرداد قدرت غاصبه به صاحبش که مردم باشد. امیدواریم رژیم کابل آنچه عقل سلیم حکم میکند به آن رفتار کنند و مردم و کشور را بیشتر از این در معرض فشار و نیستی قرار ندهد - چه بهتر که خویشی را بطور صلح آمیز از صحنه بیرون کشند و عنان قدرت را بدست مردم بسپارند.

در خاتمه میخواهم بیک موضوع مهم اشاره نمایم - روحیه اغلب ما چنان است که هرگاه ببینیم شخصی در خدمت ما خود را قرار میدهد آنوقت ما شانه از کار خود بیرون میکشیم و فوراً حیثیت شاهد و ناظر را اختیار میکنیم و از همه بدتر بجای همکاری بخورده گیری میپردازیم. هرگاه بچنین روش بازهم ادامه دهیم نتیجه عملی اینکار چه خواهد بود؟ بهر صورت طوریکه چند بار نیز بجواب جمعیت هائیکه ادعا دارند: «موسسه ملل متحد وظیفه دارد تا حکومت را تاسیس، امنیت را تامین و در اعمار مجدد افغانستان سهم گردد»... نوشته‌ام بازهم مینویسم که هرگاه قرار باشد ملل متحد اینهمه خدمات را آنهم طور خاص و فوق العاده برای ما انجام دهد آنوقت وظیفه ما چه خواهد بود؟ فقط همینکه از اروپا و امریکا و یا هر جای دیگر (اگر دل کنده بتوانیم) بمصرف آن موسسه بکشور خود قدم رنجه فرمائیم و روی قالبین سرخ فرود آمده خرامان کنان غرض اشغال کرسی‌های بزرگ که قبلاً تعیین شده روان شویم و از آنجا شاهد و ناظر فعالیت‌های ملل متحد گردیم که چگونه برای ما حکومت می‌سازد چگونه امنیت را قایم میدارد و چگونه برفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی ما میپردازد.

به یقین اکنون وقت آن رسیده تا هر يك خویشی را از موقف شاهد و ناظر بموقف فجری و عامل تغییر دهیم و قبل از آنکه چشم انتظار با اقدامات عملی ملل متحد بدوزیم باید بین خود بیکسلسله تفاهمات در اصول نایل آئیم، شیوه و روش حیات ملی آئینده را با انصراف از خواسته‌های انفسی محض با اصول منافع ملی ما بقاء بررسی و انتخاب نماییم، آزمایلی که صد راه پیشرفت ما میشود و طرح آن در چنین شرایط بجا نیست بخصوص اختلافات قومی، زبانی و مذهبی، بشدت دوری جوئیم. فقط بایک دل و یک ایمان بسوی تائیس یک نظام مفید و سالم که انعکاس دهنده خواسته اکثریت باشد قدم گذاریم. واضح است که مشکلات ما شب در میان حل نمیشود. راه دراز و دشوار در پیش داریم که بتوکل خدای بزرگ قوت ایمان و اعتماد به بازوان با شهادت فرزندان غیور افغان قدم به قدم در رفع مشکلات فایق خواهیم شد.

و من الله التوفیق -

افغانستان در پنج قرن اخیر

تالیف: میر محمد صدیق فرهنگ

کمونزم در آئینه حقیقت

تالیف: عزیز احمد نوری

قیمت ۴ دالر

جلد اول قیمت ۳۵ دالر

جلد دوم قیمت ۲۰ دالر

قطع ارسال اسلحه بدو طرف متحارب در افغانستان

پوهاند دکتور عثمان روستار تره کی

جنگ افغانستان در جملهٔ انبوه عوامل دیگرانگیزهٔ قوی شکست کمونیسم را فراهم کرد. سقوط امپراطوری کمونیست، جهان را وارد مرحلهٔ جدیدی از تقسیم قدرت در سطح بین المللی گردانید. ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحادیهٔ اروپا با نیروی نظامی (ذخایر ذروی) و پوتانسیل اقتصادی، هریک بصورت انفرادی و در مواردی با اتخاذ موضع مشترک، بیشترین بهره را در فرمولبندی نظم جدید جهانی و تعیین مسیر حوادث داغ روز بعد از انحلال کمونیسم حایز گردیده اند. ایالات متحده آمریکا این «مدافع شلاق بدست صلح و دیموکراسی» (!)، در مساعی تثبیت نقش خود در رهبری جهان، خود را در موضع رقابت آشکار با سایر متحدین غربی قرار داده است. نقش این کشور در دادن جهت به مذاکرات خلع سلاح و حل منازعات منطقوی بمقایسهٔ رول دشمن قبلی (اتحاد شوروی) و سهم رقیب فعلی (اروپای غرب) بیشتر از گذشته متبازر معلوم میشود.

امریکا بسلسلهٔ تلاش برای بدست گرفتن ابتکار حل تشنجات منطقوی در صدد است تا گره قضیه بفرنج افغانستان را بدست خود باز کند، به همین منظور در یک توافق با اتحاد شوروی، دو دولت تصمیم گرفتند تا ارسال اسلحه را بدو طرف متخاصم در افغانستان از ماه جنوری سال ۱۹۹۲ عیسوی به بعد قطع کنند. سوالیکه پس از توافق امریکا بشوروی فوراً در ذهن تداعی میشود اینست که قطع ارسال اسلحه چه تأثیری بر انکشاف اوضاع سیاسی آیندهٔ افغانستان خواهد داشت ؟

قصد اتحاد شوروی و امریکا از قطع ارسال اسلحه ظاهراً ایجاد فشار بطرفین منازعه برای دریافت راه حل سیاسی و آغاز مذاکره است :

(۱) موقف جدید اتحاد شوروی در منطقه: بعد از تحولات اخیر اتحاد شوروی که قرآنی دال بر تجزیه امپراطوری کمونیست بدنبال داشته است؛ دیگر دفاع از حکومت کابل بمشأهٔ سنگر مقدم حفظ امنیت جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی مطرح نیست. این جمهوریت هاقدمهای استوار بسوی احراز استقلال کامل برداشته اند که با سکوت آمیخته با ضعف اتوریته مرکزی بدرقه شده است. اتحاد شوروی در مرحلهٔ انتقالی از نظام «اتریتتر» کمونیست به نظام «لیبرال» و شرایط متشنج ناشی از این مرحله استحاله از بسا جهات ستراتیژی ایالات متحده امریکا را در منطقه تعقیب مینماید. دو دلیل عمده از تبعیت شوروی از سیاست امریکا در منطقه میتوان ارائه کرد:

— انصراف شوروی از مشی توسعه طلبی بدنبال شکست کمونزم
— قصد شوروی در بیرون شدن از بن بست و بحران اقتصادی فعلی ناشی از مرحلهٔ انتقالی بکمک امریکا و اروپای غرب اما ببنیم سیاست امریکا چه هدفی را در منطقه دنبال مینماید؟

(۲) موضع ایالات متحدهٔ امریکا در منطقه: با سقوط امپراتوری روس کمونیست دیگر خصومت یا لاقابل رقابت کلاسیک با ابرقدرت شوروی در منطقه برای امریکا مطرح نیست. دراجندای سیاست منطقوی ایالات متحده امریکا اهداف دیگری بعد از ختم رقابت پیشین دو ابر قدرت، مقدم قرار گرفته است، از جمله:
— ایجاد مانع در استقرار حکومت های تفوکراتیک و فاندماندلیست اسلامی.
— دفاع آ.آ.نده از ملاحظات سیاسی از حقوق بشر.
— جستجوی کشور های دوست و درموردی وابسته و از آن طریق اعمال نفوذ، بخصوص بالای چین، تهران و پاکستان در مسایل منطقوی.
— جلوگیری از تبارز کشورهای جدید واجد قدرت ذروی در منطقه.
— تقویت نیروی ضربتی بحریه نمبر شش امریکا بادامهٔ وظیفهٔ پیشین «ژاندارم منطقه».

(۳) موضع مشترک امریکا - شوروی در قضیهٔ افغانستان: در ارتباط بمسألهٔ افغانستان در اوضاع و احوال فعلی، خواست اتحاد شوروی با مشی امریکا از بسا جهات در هم آهنگی قرار گرفته است. در مرکز این هم آهنگی ارادهٔ

مشترک دو دولت در جلوگیری از احراز قدرت توسط نیروهای بنیادگرای اسلامی و ممانعت از تشکیل یک حکومت تفوکراتی در افغانستان قرار دارد. اما ملتفت باید بود که در شرایط کنونی مخالفت اتحاد شوروی با استقرار حکومت فاندماندلیست در افغانستان با حفظ سرحدات جنوبی آن کشور زیاد در ارتباط نیست: اتحاد شوروی خود رادر دفاع بخشی از ستراتیژی منطقوی ایالات متحده امریکا شریک ساخته است. این ستراتیژی در محور درهم کوبیدن حلقه اتصال یک اتحادیه منطقوی روی قراین دین و مذهب بین کشور های افغانستان، پاکستان و ایران بنا یافته است.

در افغانستان برای جلوگیری از پیشروی های نظامی بنیادگرایان و تصاحب قدرت سیاسی بوسیله آنها فعلا وسایل اعمال فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی در اختیار شوروی - امریکا قرار دارد:

— وسیله سیاسی: دفاع از تمایل عمومی برای تامین صلح که ابتکار آن به تشویق سازمان ملل متحد به عناصر و گروه های اعتدالی سپرده شده است، موثر ترین اقدام برای تجرید حلقه های فاندمانتلیزم هوا خواه راه حل نظامی، از جریان عمومی است. مزید بر آن در حالیکه فاصله گروپهای اعتدالی بالتدریج نسبت بیکدیگر کم میشود، اختلاف و کشیدگی ذات البینی تنظیمها و احزاب بنیادگرا روبا افزایش است. در تضعیف یا تشدید این اختلافات یقینا نقش کشورهای خارجی مداخله گرقاطع اساسی است.

— وسیله اقتصادی: کاهش واحیانا قطع کمک اقتصادی و پولی بگروه های اسلامی و بالخصوص فاندمانتلیست ها، در صدر پروگرام قضیه افغانستان از طرف دولت امریکا و متحدین آن در منطقه قرار گرفته است: حکومت امریکا در بودجه سال آینده کمکی رابرای نیروهای مقاومت پیش بینی نکرده است.

— وسیله نظامی: قطع ارسال اسلحه از ماه جنوری ۱۹۹۲ به بعد بدو طرف متخاصم بیشتر یک وسیله فشار بالای گروه های مقاومت است تا حکومت کمونیست کابل. فعلا «حکومت کمونیست کابل» «مرجع آمال مشترک» امریکا - شوروی برای مقابله با بنیادگرایی اسلامی هستند. دفاع از حق حاکمیت ملی مردم افغانستان و بهمین منظور دفع اثرات سیاسی تجاوز روس بر افغانستان (مظهر آن حکومت کابل است) که امریکا «سیاست» حقوق بشر خود را روی آن عیار میساخت، تحت الشعاع منافع طویل المدت ستراتیژیک مبارزه با گروه های فاندمانتلیزم اسلامی قرار گرفته است.

قابل تذکر است که بعد از توافق قطع ارسال اسلحه بین اتحاد شوروی و امریکا بجانبین متحارب افغانی بعد از جنوری سال آینده، در حالیکه انتقال اسلحه از طرف امریکا بجانب گروه های تنظیمی مقاومت عملا قبل از تاریخ موعود قطع گردیده است، بقرار اخبار موثق، جریان ارسال آن از نیمه اپریل سال جاری ببعد از جانب شوروی بحکومت کابل شدت یافته است. علاوه حکومت کابل در یک توافق ضمنی شوروی و امریکا آهنگ عملیات نظامی را علیه مواضع مجاهدین (غالبا تنظیمهای هواخواه حل نظامی قضیه افغانستان) تسریع کرده است.

برخی گروه های مخالف «راه حل سیاسی» در وقفه تاریخ موعود آینده قطع کامل دسترسی باسلحه امریکا، برای مقابله بر ضد حملات اردوی کابل خود را بیشتر از گذشته متکی بحمايت نظامی و سیاسی پاکستان، ایران و عربستان سعودی ساخته اند و در مواردی از سلاح ذخیره (مدفون شده) انتقاد شده است.

(۴) موقف پاکستان، ایران و عربستان سعودی: مداخلات سه کشور منطقه در ادامه جنگ در افغانستان، زمینه مساعد بهره برداری های سیاسی از بحران کشور را دربرخورد با ستراتیژی منطقوی امریکا برای شان فراهم کرده است. عبارت دیگر از «برکت» تراژیدی افغانستان امکانات خوب «مانور و چانه زدن» برای تصفیه حسابهای منطقوی بدستریس کشور های سه گانه متذکره قرار گرفته است که از آن در برابر تحمیل صلح امریکایی که تا حدودی سازمان ملل متحد آنها را انعکاس میدهد، استفاده مینمایند.

واقعیت اینست که ایالات متحده امریکا مرجع منحصر بفرد تدارک اسلحه بگروه های مقاومت نبود، نیست. کشورهای منطقه از جمله پاکستان، ایران و عربستان سعودی با تحویل مقادیر عظیم سلاح و یا اعطای پول خریداری آن از بازار آزاد، بگروه های مورد حمایت شان طی سیزده سال جنگ افغانستان، خود را در موضع جانب «ذیدخل و ذیغرض» در حل منازعه قرار داده اند.

جانبداری پاکستان، عربستان سعودی و ایران از گروه های بنیادگرای اسلامی افغانی، آنها رادر مقابله با مشی دفاع از گروه ها وعناصر اعتدالی امریکا - شوروی قرار داده است. بناء در صورت عدم توفیق امریکا - ملل متحد در جلب پشتیبانی سه کشور متذکره در استقرار صلح در محور تجمع گروه ها وعناصر اعتدالی، قطع اسلحه امریکا، سه کشور منطقه را در موقف بسیار مساعدی برای تقویت موضع نظامی گروه های افغانی مورد حمایت شان (غالبا بنیادگرایان) در افغانستان قرار خواهد داد. ایالات متحده امریکا طرف اصلی «معامله گری» سه کشور در اعطای امتیاز تطبیق پلان صلح پنج فقروی ۲۱ می ۱۹۹۱ امریکا - ملل متحد بطرف امریکا است. هریک ممالک سه گانه در ازای آنچه

بمثابه امتیاز بامریکا میدهند، در محور دفاع منافع ملی خود، چیزهایی مطالبه می نمایند. درین میان گروه های مورد حمایت افغانی آنها در نقش مهره های بیروح و بی اراده سطرنج دیپلوماسی که منحصرأ بدست دیگران بحرکت می افتد، ظاهر میشوند.

الف - دولت پاکستان که مخالفت خود را با توافق قطع ارسال سلاح شوروی - امریکا بطرفین درگیر در جنگ افغانستان، با تذکر اینکه این توافق باید جزئی از یک پلان عمومی صلح میبود، پنهان نکرده است و بشدت مداخله در عملیات جنگی در درون افغانستان افزوده است، متمایل است که امریکا:

— کمک اقتصادی دو میلیارد و دوصد میلیون دالر خود را بپاکستان مشروط بانصراف آنکشور از تعقیب پلان دسترسی باسلحه ذروی نسازد.

— در منازعه کشمیر بین پاکستان و هندوستان توجه بیشتری جانب پاکستان نشان بدهد.

ب - دولت ایران میخواهد که ایالات متحده امریکا:

— در امور منطقه مداخله نکند تا دست پاسداران انقلاب ایران برای صدور انقلاب اسلامی، در بیرون قلمرو آنکشور (وخصوصا افغانستان) باز باشد.

— از اعمال فشار بر چین در زمینه قطع همکاری با ایران در تدارک اسلحه ذروی دست بردارد.

— خود را در مخالفت و در برخی موارد دشمنی عربستان سعودی با ایران و انقلاب آن شریک سازد.

— عنعنه دیپلوماسی امریکا را در رابطه بحمايت اسرائیل بر ضد اعراب کنار بگذارد.

— ملل متحد را در تدارک رادور در مورد « وضع حثوث بشر در ایران » تحریک نکند

ج - سیاست عربستان سعودی بعنوان یکی از متحدین نزدیک امریکا در شرق میانه عربی در بسیاری جهات با مشی امریکا در هم آهنگی قرار دارد. باستثنای برخورد دوگانه با قضیه فلسطین، امریکا و عربستان سعودی دوستان و دشمنان مشترک و مواضع سیاسی و دیپلماتیک نزدیک بهم در منطقه دارند. خصومت با توسعه جویی عراق و ایران در شرق میانه، عربستان سعودی را بیشتر از گذشته در حلقه ستراتیژی منطقوی امریکا محصور نگاهداشته است. طی دهه اول جنگ در افغانستان، امریکا عربستان سعودی را در استفاده از نفوذ مذهبی آنکشور برای اعمال نفوذ در جهاد افغانستان بر ضد توسعه جویی ایران شویق کرده است. اختلافیکه در قضیه فلسطین مقامات عربستان را در برابر اتازونی «مودماخ» ساخته بود، با بدست گرفتن ابتکار تدویر کانفرانس مادرید (بین اعراب، فلسطین، اسرائیل) در نوامبر ۱۹۹۱ از جانب امریکا، در حال از میان رفتن است. عربستان سعودی بعنوان سیاس گذاري ازین زمینه سازی «مغازله سیاسی» همسایگان متخاصم بدست امریکا، چک حاوی چهل میلیون دالر را به سلسله کمکهای پولی سالیانه (در حدود ۴۰۰ میلیون دالر) بمجاهدین افغانی، بر رئیس حکومت موقتی (شاغلی محددی) اعطا کرد و باین ترتیب بصورت غیر مستقیم قصد خود را بتاسی از امریکادر پشتیبانی از جناح اعتدالی نیروی مقاومت افغانی اعلام نمود. (یادداشت - آیین افغانستان از تادیه هفت ونیم میلیون دالربحیث قسط اول ۴۰ میلیون دالر تاکنون اطلاع یافته است - اداره)

در حالیکه ابتکار تشکیل وترکیب هیات دیپلماتیک حلقه های مذهبی افغانی برای مذاکره با دولت شوروی در کانفرانس سه جانبه تهران (پاکستان، ایران، مجاهدین) (اگست ۱۹۹۱) بقصد سمت دهی حوادث افغانستان در جهت سیاست منطقوی ایران - پاکستان توسط ایران گرفته شده بود، عزیمت هیات از راه عربستان سعودی بشوروی ممثل اعمال نفوذ امریکا در تشییت نقش متحد آن، عربستان سعودی، در تعیین مسیر جریانات افغانستان است. جالب اینکه قبل از حرکت جانب ماسکو، رئیس هیات اعلام کرد که هیات قصد ندارد (یعنی صلاحیت ندارد) روی مسایل سیاسی با مقامات روسی صحبت کند. بعباره دیگر، هیاتیکه کشور های مداخله گر پاکستان و ایران به آن ماهیت دیپلماتیک داده بودند، گویا برای مقاصد «تورستیک» رهسپار شوروی گردید....

نتیجه

— قضیه افغانستان با انبوه فکتورهای متنوع سیاست ملی کشور های منطقه و ستراتیژی منطقوی دول بیرون حوزه گره خورده است.

— بحران افغانستان در محور معامله و سازش ذات الیینی ممالک در گیر مساله در ارتباط با پروبلمهای منطقوی قرار گرفته است. درین میان گروه های افغانی تحت قیمومیت سیاسی دول مداخله گر درحاشیه حوادثی که توسط دیگران آفریده شده اند در حال نوسان قرار دارند. رویهمرفته ابتکار جنگ و صلح بصورت قطع از دست افغانها بیرون شده و در اختیار دول ذینفع و ذیدخل در منطقه قرار گرفته است

یک حکومت مرکزی وجود ندارد هر حزب و گروه مجاهدین که بهر منطقه حاکم میباشند مقدرات همان منطقه را بدست دارند و چون « وحدت » در افغانستان مرکزی مسلط است اجازه ارسال کمکهای ایران بذریعۀ طیارات را صادر نموده است . آقای خلیلی علاوه نموده که سایر تنظیمهای مجاهدین از ممالک خارجی کمک دریافت نموده و در مناطق تحت

یک حکومت مرکزی وجود ندارد هر حزب و گروه مجاهدین که بهر منطقه حاکم میباشند مقدرات همان منطقه را بدست دارند و چون « وحدت » در افغانستان مرکزی مسلط است اجازه ارسال کمکهای ایران بذریعۀ طیارات را صادر نموده است . آقای خلیلی علاوه نموده که سایر تنظیمهای مجاهدین از ممالک خارجی کمک دریافت نموده و در مناطق تحت تصرف شان بکار انداخته اند ، « وحدت » نیز از عین صلاحیت کار گرفته است .

قرار راپور واصله از پشاور اجتماع قوماندانهای مجاهدین افغانی بتاریخ ۲۶ نوامبر اقدام جمهوری اسلامی ایران برای اعزام طیارات ترانسپورتی آنکشور بمناطق مرکزی افغانستان را یک عمل غیر قانونی و یک تشبیت سیاسی بیلزوم خوانده اند . اطلاع تلفونی مذکور مشعر است که تا کنون امیران تنظیمها در زمینه تبصره نکرده ولی خبر مذکور در کمپهای مهاجرین هلهله و تشویش ایجاد کرده و شاید عکس العملهای بیشتر در زمینه تبارز نماید .

پاکستان و ایران ماهی میگیرند

پاکستان و ایران هر دو که در ابتدای جهاد با اساس روابط همسایگی و اسلامی به مهاجرین افغانی پناه دادند ، بقرار اسنادی که در دست است از سال ۱۹۸۴ باینطرف احساسات و مکلفیتهای اسلامی رافراموش نموده در صددبهره برداری سیاسی از اوضاع و حالات ناهنجار افغانستان برآمدند و باصطلاح شروع کردند تا از آبهای گل آلود افغانستان ماهی بگیرند .

آیینۀ افغانستان جور آمد جدید و اشتراک مساعی کشور های همسایه پاکستان و ایران را که ششماه قبل پیریزی شد و امیراف غافل و استفاده جوی پشاور را بدون غور و تعمق بطرف خود جلب نمود ، ازیدو ظهور آن بنظر شک و تردید نگریسته در شماره هفدهم آیینۀ افغانستان (مورخ سنبله ۱۳۷۰ - جولای ۱۹۹۱) در قسمت اخیر مقاله تحت عنوان « افغانستان : هدف مشترک برای پاکستان و ایران » چنین نوشته بود : « (۴) همفکری و توافق نظر کشور های همسایۀ پاکستان و ایران برای اتخاذ یک پالیسی مشترک در قضیۀ افغانستان طوری که از طرف نویسنده پاکستانی بتکرار درین مقاله تصریح شده ، بمنافع علیای ممالک مذکور بیشتر سازگار است تا بمنافع افغانستان ، زیرا این دو مملکت که هر کدام از رویکار آوردن یک حکومت آله دست خود در افغانستان مایوس گردیده اند ، اکنون میخواهند یک حکومت آله دست هر دو مملکت را بشکل پیروی از مدل ایرانی در افغانستان پیاده کنند و این خطرناکتر از مادلهای متفاوت میباشد . وطنپرستان افغان باید هوشیار و پیش بین باشند . » (ص ۹) .

در مقاله دیگری تحت عنوان « بهره برداری مجددی از کنفرانس تهران » (ص ۱۴ همان شماره) نوشته بودیم که : « واقعیت امراینست که دولت پاکستان با عاملیت تمام اکنون بگردن ایران نیز مهار انداخته و هر دو برای منافع خودشان یک حکومت غاصب و غیر مردمی و اشخاص جاه طلب و استفاده جو رایافته بالای آنها هر چه میخواهند تصویب میکنند و اشخاصی چون مجددی و ربانی که محض برای دوام قدرت خود شان میخواهند اینچنین یک حکومت خجالت آور و غیر ملی بمذاق بیگانگان وجود داشته باشد باز یچۀ دست اجنبی بوده بدهل اسلام آباد و تهران میرقصند و تا زمانی که منافع جیب شان تامین باشد دوام خواهند داد »

کنفرانسهای اسلام آباد و تهران (با اشتراک تنظیمهای مجاهدین که از کلیه نفوس افغانستان نمایندگی نمیتوانند) برای ایران بطور بی لزوم موقفی منحیث یک جانب ذینفع در امور افغانستان داد . ملت شریف ایران و حکومتهای آن بمهاجرین و مجاهدین افغانی کمک کرده که ملت افغان مدیون آن است ، ولی کمکها و مساعدتهای ایران بجهاد افغانستان بهیچوجه حق مداخله در امور داخلی افغانستان بایران را نمیدهد . نفوس اهل تشیع افغانستان که برادران و خواهران هموطن و همسویه ما میباشند و حقوق آنها در افغانستان باید مطابق قانون بهتر از پیشتر تشبیت گردد زیرا اینها برای حفظ وطن و ناموس و دین و فرهنگ افغانی جانانه و مردانه و متهورانه جنگیدند و بسیار هم خساره مند شدند و قانون اساسی افغانستان و ملت شریف افغانستان ضامن و حامی حقوق آنها در افغانستان است ، آنها برای احقاق حقوق خود در افغانستان بحمایت بیگانه و همسایه ضرورت ندارند . گفتار آقای حبیبی معاون ریاست جمهوری جمهوریت اسلامی ایران که گویا به بهانه کمکهای بشری حق مداخله در امور داخلی افغانستان را برای ایران « بزعم خود » قایل شده افغانها را متاثر ساخته است . تا چند ماه پیش (قبل از کنفرانس اسلام آباد و تهران) همین حکومت اسلامی ایران

— ملل متحد با «لگنت زبان» ضرورت‌های استراتژی منطقوی امریکا را در قضیه افغانستان بازگو می نماید.

— ایالات متحده امریکا صرفاً در برابر بخشی از مطالبات سیاسی - نظامی پاکستان و ایران که سیاست منطقوی آنکشور صدمه نرساند، ترتیب اثر میدهد. اعطای امتیاز از جانب امریکا در موارد بسیار جزئی بدولتین پاکستان و ایران انگیزه بی برای اتخاذ موقف اعتدالی دو کشور در قضیه افغانستان نخواهد بود.

— قطع ارسال اسلحه از جانب امریکا و اتحاد شوروی بدوطرف متحارب بیشتر نیروهای مقاومت را متضرر میسازد و به پاکستان و ایران دست آزاد در تلافی این ضرر و تقویت مواضع نظامی گروههای فاندماندلیست تحت حمایت شان در عرصه کارزار را اعطا میکند. این اقدام از یکطرف منجر به تشدید زد و خورد بین حکومت کابل و نیروهای مقاومت هوادار حل نظامی قضیه میشود و از طرف دیگر در جبهه مقاومت، فاصله میان حلقه های بنیادگرا و گروههای اعتدالی را در حداختلاف بین حل نظامی و حل سیاسی قضیه، بزرگتر میسازد.

باالنتیجه در رویارویی قدرت بدون سیاست (راه حل نظامی) با سیاست بدون قدرت (راه حل سیاسی)، صلح بمشابه هدف صعب الوصول دور از دسترس توده های ملیونی خسته و متضرر از جنگ قرار میگیرد. خاتمه.

تعرض ایران بر قلمرو فضایی افغانستان

میدیا بحواله ریوتر از قول رادیو کابل و نیکو سیا دو خبر ذیل را نشر کرده است :

۲۲ نوامبر - کابل: منابع ملل متحد گفتند که ایران در چند روز اخیر ضمن یک عملیات اسرار آمیز یک طیاره ترانسپورتی خود را که حامل مواد خوراکی برای شیعیه های گرسنه افغانی بود، فرستاده است. از قول ناظرین صحنه روایت شده که یک طیاره ترانسپورتی نوع هرکولیس سی - ۱۳۰ بارتفاع کم بالای منطقه بامیان داخل شده و مواد ارتزاقی را توسط پاراشوتها بشهرهای افغانستان مرکزی انداختند.

وزیر اطلاعات و کلتور رژیم کابل، احمد بشیر رویگر، دخول طیاره ایران بخاک افغانستان را رد نموده است. منابع گفتند معلوم نشده که دولت ایران از حکومت ایران اجازه گرفته بوده یا خیر. (احمد بشیر یک محصل خشره پرچمی درپوهنحی ادبیات بود و اکنون بحیث حاسوس کی جی بی یکتا از وطنفروشان معروف در خدمت نجیب گاو میباشد - اداره)

خبر علاوه میکند: «در چند سال اخیر بین قوای حکومت ومجاهدین شیعیه نه چندان جنگی بوقوع پیوسته و حکومت کابل حقوق اقلیت های شیعیه مقیم افغانستان مرکزی را بیشتر مراعات کرده است. در ظرف چند ماه اخیر ده ها هزار این منطقه بخاطر فلت شدید مواد غذایی ناشی از سیلابها و آفات زراعتی بطرف ایران فرار کرده اند. منابع ملل متحد گفتند دولت ایران از چند ماه باینطرف میخواست طور مستقیم در مناطق شیعیه نشین افغانستان پرواز کند اما حکومت کابل اصرار میورزید که کمکهای پایتخت مملکت توزیع گردد.»

یک دیپلمات آسیایی گفت: «اکنون بنظر میرسد که شیعیه ها کمک اقتصادی نیز توقع کرده میتوانند، ایران آرزو دارد خودش را بحیث حامی طبیعی نفوس شیعیه افغان تبارز دهد. اکنون این آرزو دارد در عمل پیاده میشود.»

۲۵ اکتوبر - نیکوسیا: دولت اسلامی ایران رسماً اعلان نمود که مواد ارتزاقی را بمردم محتاج کشور همسایه خود ارسال داشته است. آقای ابراهیم حبیبی معاون اول رئیس جمهوری ایران گفت این یک اقدام بشر خواهانه بوده ولی در باره چگونگی ارسال کمک تفصیلات نداد. معهذا تبصره فوق زعمیر ایرانی راپور منتشره کابل را که کمک توسط طیاره به نفوس شیعیه مناطق مرکزی افغانستان فرستاده شده تأیید مینماید. ایران که تعداد زیاد مهاجرین افغانی را پناه داده است هفته گذشته گفت که بزودی یک عملیات نجات دهی را بوسایل هوایی برای نفوس شیعیه افغانستان رویدست خواهد گرفت. حبیب گفت که اقدامات اخیر ایران برای ارسال مواد غذایی به بامیان و اجازه داده بوسه ملل متحد که از طریق سرحدات ایران به عراق مواد سوخت برساند هر دو جزء تدابیر بشر خواهانه تهران بوده است. آقای حبیب معاون ریاست جمهوری ایران علاوه نمود که «مناقشات بین حکومتها ایران را مجبور نمیسازد تا از ارسال مواد نجات دهی امدادی بکشور های همسایه منصرف شود.»

بحواله رادیو ایران آقای خلیلی سخنگوی تنظیمهای مجاهدین افغانی بنام «وحدت» در ایران گفته است که نفوس شیعیه افغانستان بطور عنعنوی برای زعامت بطرف ایران نظر داشته اند و این وظیفه ایران است که بنفوس شیعیه کمک نماید. وی علاوه کرده است که کمکهای ارسال شده بدرخواست «وحدت» صورت گرفته و در شرایطیکه در افغانستان

با رژیم کابل آنقدر نزدیک و روادار شده بود که نماینده ایران در هر دو کنفرانس بطرفداری ائتلاف مجاهدین بار رژیم نجیب اصرار میورزید. حالا دفعتاً چه پیش آمد که خواهش رژیم مبنی بر تسلیمی و توزیع کمکها توسط آنرا دولت ایران رد کرده است؟ ما در اینجا از مشروعیت رژیم کابل دفاع نمیکنیم و بخاطر همین عدم مشروعیت با آن میجنگیم، ولی کمونستهای کابل را (ولو در بین خود ما مشروعیت ندارد) افغان و حکومت شانرا نسبت بسطه یک دولت اجنبی ترجیح میدهیم. اگر جمهوری اسلامی ایران در عمل غیر قانونی که انجام داد اغراض سیاسی نمیداشت، چرا همین عملیات را توسط موسسه ملل متحد یا بهمراهی ملل متحد توسط طیارات چارتر شده بین المللی انجام نداد؟ کمک و مساعدت بشری دولت ایران مورد نیاز و قابل تقدیر است بشرطیکه در چوکات غرور ملی و تمامیت ارضی مردم افغانستان اراه شود.

ولی چنین بنظر میرسد که در چنین فرصتیکه افغانستان یک حکومت ملی ندارد: رژیم مزدور کابل نسبت بموقف لرزان خود دهن پر آب ایران است تا نشود کدام جبهه جدید برای سقوطش از طرف ایران باز گردد و باین ملحوظ اگر ایران عوض مواد خوراکه (که معلوم نیست تا چه اندازه واقعیت دارد) عساکر خود را توسط پاراشوت به بامیان پایان کند، چیزی گفته نمیتواند. حکومت تنظیمها در پشاور که در بالا تعریف شده است، بهر کدام انهادولت اسلامی ایران از کیسه خلیفه چوکیهای ریاست جمهوری و صدارت آینده افغانستان را بخشیده است که آنها نیز نسبت بموقف متزلزل شخصی و در شرف سقوط خود نمیخواهند گل روی ایران را خفه بسازند. معامله گری ایران در موضوع رهایی گروگانهای امریکا و آلمان در همین آوان دهن امریکا و ملل متحد را قیضه انداخته و کاندید یکنفر مصری بحیث رئیس موسسه ملل متحد مانع شکایت مصر و عربستان سعودی تلقی شده خواهد بود. چنین بنظر میرسد که دولت جمهوری اسلامی از لحاظ سیاست بین المللی فرصت مساعدی برای انجام این عمل غیر قانونی برای خود دیده است.

باقی میماند ملت افغانستان. ملت افغانستان این عمل جمهوری اسلامی ایرانرا یک تجاوز صریح بر تمامیت ارضی و حاکمیت ملی خود میداند و آنرا بشدت تقبیح مینماید. انجام این عمل از جانب ایران (با درک موقف آن در مورد زعامت آینده افغانستان که یک مداخله صریح پنداشته میشود)، در بین روز ها که سرمنشی موسسه ملل متحد برای حل قضیه افغانستان در بین افغانها به تشبثات تازه و بکر دست زده، قابل تامل و اندیشه است. آیا با انجام این عمل ایران میخواهد بملت غیور افغان بگوید که اگر آنچه او میخواهد در افغانستان پیاده نشود، از راه هوا (باین سهولت) و همچنان توسط هواخواهان خود بداحل افغانستان مداخله خواهد کرد؟ جواب این سوال (تصوری) را جمهوری اسلامی ایران در تاریخ دوصد سال اخیر افغانستان و منطقه باید سراغ نماید.

و اما پیرامون بیانات هموطن محترم خود آقای خلیلی که واقعا بتاثر ما افزوده است، فقط اینقدر میگوئیم که برادر ما شناخت درست از وطن و مردمش ندارند. جای مسرت و مایه تسلیت است که آقای خلیلی از جانب وطنپرستان شعیه، شخصیتهایی مانند جناب آیت الله شیخ محمد آصف محسنی و آیت الله مجتهدی نمایندگی نمیکند.

ناله های مسافر

اثر محمد کریم شیون

قیمت ۸ دالر

میان دو اهریمن

تالیف: سید قاسم رشتیا

قیمت ۳۵ دالر

افغانستان در مسیر تاریخ

تالیف: میر غلام محمد غبار

قیمت ۴۵ دالر

زندان پلچرخي

تالیف: پوهاند دکتور عثمان روستار

قیمت ۱۰ دالر

افغانستان در بازی ابرقدرتها

تالیف: دکتور حجار

قیمت ۱۰ دالر

از اوضاع افغانستان درقبال تحولات شوروی

محترم دکتور سید هاشم صاعد ازفرانسه

بعد از پایانه جنگ جهانی دوم، وقتی جهان پنج قطبی بدنیای دو قطبی تغیر ماهیت داد، دو ابر قدرت جدید، یعنی امریکا و شوروی بجای استحکام پایه های صلح عمومی و بر چیدن دامن فقر و امراض و بیسوادی از جهان سوم، با سرعت هر چه بیشتر چرخهای تولید سلاح و مهمات نظامی شانرا بکار انداختند تا مگر هژمونی و چهره قهریه خود را در برابر یکدیگر و نیز علیه سایر ملل جهان به نمایش گذارند.

در آن حالتیکه دنیا را موج التهاب و هیجان در هم پیچیده بود، امکان آن وجود داشت که با کمترین غفلتی کره خاکی با همه هستی مادی و معنوی آن بخاکستر مبدل گردد. اگر بانگ جنگ جهانی سوم مشتعل نگرددید جای شکرانه اش باقیست، اما جنگ سرد همه جا را فراگرفت و بخصوص در طول ۴۵ سال بعد از جنگ جهانی دوم قاره های آسیا، افریقا و امریکای لاتین کانون جنگهای سرحدی، نژادی، زبانی، مذهبی و غیر آن بوده است که در طی آن هزاران انسان جان خود را از دست داده اند. چنانکه (نهر) در سال ۱۹۶۱ هنگام دیدارش از (ناصر) و (چوئن لای) در قاهره چنین گفته بود: «نخستین بمب هسته ای در خاک آسیا منفجر گردید، نخستین انسانیکه در پی آزمایش یک بمب هیدروژنی مُرد، یک آسیایی بود. من همیشه از خودم این سوال را کرده ام، آیا جرات میکردند این روشها را علیه سفید پوستها بکار برند؟»

ویتنام بعد از طی صد سال جنگ بی امان علیه استعمار فرانسه، فاشیسم جاپان و استعمار آمریکا سرانجام در سال ۱۹۷۵ باستقلال و آزادی خود نایل آمد اما ناشیانه در فراچنگ اتحاد جماهیر شوروی برفت، تنها اینبار زیر عنوان دوستی و امداد «انترناسیونالیسم».

رقابت هر دو ابر قدرت بر سرد و کشر عظیم «جهان سوم» (هندوستان و چین) نتیجه معکوس بیار آورد، یعنی هند هشتصد میلیونی خط کرملین را در سیاست خارجی خود تعقیب نمود و چین هزار میلیونی بعد از پخش «تئوری سه جهان» بیش از پیش در صف مقابل شوروی بایستاد. اما امریکاعلی الرغم آنکه شاه هژمونی طلب ایران را در منطقه بمشابه حقمقار سرکوبگر رشد داده بود، بدون آنکه ایدیالوژی «لیبرالیسم» و دموکراسی را در ایران زمین تقویت نماید، با همسویی بخیالات واهی شاه ملت ایران را از دست داد تا اینکه آخوند های ایرانی حکومت تیوکراسی با هژمونی قوی به راه شمرسانیدند. شوروی که خود را مدافع کشور های تحت ستم جازده بود، بزودی آشکار گردید که فلسفه مارکسیسم و لیننیسم سرابی در جهان بیش نیست و شوروی بنا بر ماهیت خاص استعمارپیش که به هیچ اصول و آذین اخلاقی و بین المللی واقعی نگذاشته بود، پیوسته سعی مینمود تا منافع استراتژیکی خود را در اروپای شرقی و نیز در بین یکتعداد کشورهای «جهان سوم» زیر عنوان ایدیالوژی از طریق حيله و عنف و زور بچنگ آورد. چنانچه، شوروی مقاومت بدون خشونت چکوسلواکیا را با زنجیرتانکها سرکوب نمود و با بدیگر سخن هنوز خون تشنگان آزادی و پروانه های «بهار پراگ» در جاده های آن شهر تاریخی نخشکیده بود که شوروی طبل تهاجم نظامی بافغانستان را بنواخت.

وقتی جنگ نابرابر در گرفت، حد اکثر مردم جهان باین باور بودند که گویا افغانها در طی چند ماه مغلوب شوروی خواهند شد. اما مقاومت دلیرانه و سر سختانه ملت افغانستان همه تصورات منفی را از میان برد و این آیت راه تارک رساند که افغانها مانند نیاکان شان علیه هر تجاوزی تا پای جان میروند. همین مقاومت شجاعانه ملت افغانستان بود که طلسم ارتش سرخ ابطال باطل و نیز هر دری برخ شوروی تنگ و تاری گردید. شورویان که بجز کشتار و قتل عام افغانها دیگر پیروزی نظامی و اشغال دایمی افغانستان را برای خود مستحیل یافتند، با استفاده از «تعهد نامه های» ژنوا که در آن «خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه» بودند، آخرین سپاهی خود را در تاریخ پانزدهم فروری ۱۹۸۹ از خاک افغانستان خارج نمودند. مگر مع الاسف، لهیب سرکش جنگ را خاموش نکردند، بلکه با ارسال انواع جنگ افزار های مهیب، رژیم طفیلی کابل را بر سرپا نگهداشتند تا بمردم جهان نشان دهند که گویا خلقیان و پرچمیان انگل نیز قادرند از خود دفاع نمایند.

بهر تقدیر شوروی، تنها بجنگ اکتفا نکرد، بلکه رژیم کابل را بانجام امور عمدی و تاکتیکی از قبیل: پیروی از

استادان سابق آن (حزب توده ایران) - که رهبران نامدارش در زمان حیات امام خمینی، بعد از پنج شش ماه مطالعه در زندان به اهیت قدسی اسلام پی برده بودند - تشویق نمود. بهمین منوال مانور گونه های « آشتی ملی»، « تامین صلح در افغانستان»، « حکومت ائتلافی»، « انتخابات زیر نظر رژیم کابل» و غیر آنها پیشکش نمودند تا مگر رژیم بی‌مقدار و نا مشروع کابل در سرنوشت امروزی و فر دای افغانستان دستی داشته باشد. گرچه مانور های سیاسی رژیم کابل تا امروز از طرف مجاهدین، قوماندانهای جهاد، عناصر موثر و نویسندگان و قاطبه ملت جفا کشیده افغانستان بصراحت لهجه رد گردید ولی تا حدودی توانسته است که فضای نفاق و شقاق را در بین امیران جهاد تیره و تار نماید. چنانکه همین مانور ها بود که روزنه مخفی و دور از انظار مجاهدین سنگرها و مردم افغانستان را برخ بعضی امیران و نمایندگان آنها باز کرده است.

وای! بحال ملتیکه امیران جهادی آن بظاهر هر گونه مذاکره و نشست با دشمن ملت را رد نموده ولی در خفا با آن سر -وسری داشته اند. از دیگر سو بعضی از حلقه های مجاهدین سخن از افسانه جنگ و آتش مدام میزنند و جمعی رو بحل سیاسی نموده اند اما نمیدانند و یا میدانند که جنگ افروزان پیروزی ندارند - طوریکه رژیم کابل ندارد - و صلح خواهان فاقد طرح و برنامه و مصداق ملی هستند.

پس در میابیم که رهبران مجاهدین در طول جهاد، بخصوص بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان به آن تدابیر ثقه و مثبتی دست نیازیده اند که با آن خود را از مخطورات دچار شده رهایی بخشند. اینکه عبارات دست و پا شکسته و شعار گونه های سیاسی شانرا در موج دویی و اختناق موجه نشان میدهند حرف اکثریت و سخن تاریخ نخواهد بود. پس بیائیم بر سر عوامل بن بست امروزی که بیشترین در کجا نهفته است، و چرا جنگ ملی اسلامی ملت افغانستان از پیکار های ضد استعماری اجدادی مان و یا از مشخصات جنگهای ضد استعماری معاصر رنگ و بو نگرفته است؟ البته نگارنده آرزو ندارد که سر کلام را در رهیافت بگوشه های کاویده شده به درازا بکشاند، بلکه صرف بچند نکته عمده اشاره خواهد نمود و اینهم قابل یاد آوریست که اگر خائنه نگارنده مایه از حقایق تلخ و دشوار گرفته بجز بیان حقایق کمترین غرض شخصی و جمعی در آن راه ندارد، زیرا اگر در این فرصت حساس نگوئیم و ننویسیم چگونه میتوان وجدان خود را در پیشگاه خداوند (ج) و خلق خدا تبرئه نمود؟ همه میدانیم که نقش نا خواسته همسایگان افغانستان و عرب سعودی در ابعاد سیاسی و فرهنگی جهاد مردم مان هر گونه انعطاف تاکتیکی و قاطعیت استراتژیکی و ابتکار عمل را از دست امیران جهاد ربوده است. اما اذعان باید کرد که امریکای مجاهدین افغانی امداد نظامی و نقدی نموده و نیز عرب سعودی از کمکهای پولی دریغ نورزیده است. ایران و پاکستان بیشترین تعداد آوارگان افغانی را در خاکهای شان پناه داده اند. ایکاش همه نیات شان بهمین روال بود و با اشتغال آتش رقابتیهای مذهبی، سیاسی و تاریخی جهاد مردم افغانستان را به تنگنای خطر نمی کشانند.

بنا براین از اول پیدا بود که امیران جهاد در چنین فضای مکرر ابداً تن بخصلت جنگ استعماری نداده و نه دول دیدخل در پی اتحاد نظامی و سیاسی آنها بوده اند. پس زمینه فراهم گردید تا نیروهای نا همگون جهادی سایر نیروهای ملی، عناصر آگاه و مجرب را از صحنه بدور اندازند، به آزادی مرام و کلام واقعی نگذارند تا مگر هر گدام به تنهایی باورنگ قدرت تکیه زنند. اکنون اگر جهاد ملت وفاکیش افغانستان به ثمر و نتایج واقعی خود نرسیده و اگر غبار کدورت از چهره ها سترده شده همه ناشی از بعد خارجی و ندام کاریهای امیران جهاد است که حتی تعلق داشتن ما را بهمین زیر سوال قرار میدهد.

اما در باره تحولات شوروی و قضیه افغانستان :

اُس اساس تحولات شوروی را باید در بطن آن جستجو نمود، چرا که هفتاد سال سلطه دیکتاتورانه حزب کمونیست، مردم شوروی را با چکمه دیکتاتوری از آزادیهای اساسی و پلورالیزم محروم ساخته بود، در حالیکه در درون حزب هیرارشی و انواع امتیازات فوق العاده وجود داشت. اما عامل اصلی خیزش ملل اروپای شرقی و ملیتهای شوروی را میتوان تابع مقاومت شجاعانه ملت افغانستان علیه ارتش سرخ تعبیر نمود. اینکه افغانستان با وجود نقش محوری خود تا حال از دگرگونیهای شوروی اثر مثبت نپذیرفته و مردم ما همچون « کلال در تیگر شکسته آب مینوشند» دلایل آنرا در بالا بخاطر سپرده ایم.

اما آخرین امید واری همانا طرح سازمان ملل متحد است که در ۲۱ می ۱۹۹۱ میلادی توسط دیکویلار منشی عمومی اعلام گردیده است. طرح سازمان ملل از طرف امیران جهاد و نیز از جانب رژیم کابل مورد استقبال قرار گرفت، منتها با این تفاوت که مجاهدین هر گونه مذاکره و نشست با حکومت کابل را رد کرده اند. بعد از اعلام طرح سازمان ملل، تهران، کابل و اسلام آباد پایتختهای گرم رفت و آمد دپلماتها گردیده است که از چندی و چونی آن ملت افغانستان

از طریق میدیا بحواله ریوتر و سایر خبر رسانها

۲۰ اکتوبر ۹۱- مجاهدین پوسته مهم «سوروری» را از قوای رژیم گرفتند. این پوسته برگردیز حاکم میباشد. اما قوای رژیم بعد از بمباردمان شدید توپخانه و هوایی پوسته مذکور را دوباره گرفتند. جنگهای شدید در سمت شرقی اطراف شهر گردیز جریان دارد و تلفات هر دو طرف ثقیل خوانده شده. هکذا جنگهای شدید در اطراف شهر جلال آباد و بمباردمان شدید توسط قوای رژیم راپور رسیده است که حداقل شهادت پنجنفر مجاهدین تثبیت گردیده است.

۲۱ اکتوبر - بقرار راپور مجاهدین رژیم کابل صدها هزار مایی رادر محاذات جنگ توسط طیاره انداخته تا از پیشرفت مجاهدین در دشت گیسری و گردیز ممانعت شود. حزب اسلامی اطلاع داد که اکثر زخمیهاییکه به پشاور آورده شده در اثر انفلاق ماینها مجروح گردیده اند. خبر علاوه میکند که موجودیت ماینها پیشرفت مجاهدین را متوقف ساخته است.

۲۲ اکتوبر- پیریز دو کویار سرمنشی ملل متحد گفت «بمن اطمینان داده شده که بعضی از شخصیت های مورد اختلاف در قضیه افغانستان بالای اشتراک خود در مذاکرات صلح یا در حکومت انتقالی اصرار نخواهند کرد بلکه اگر مسایل دیگر مربوط بدیالوگ بین الافغانی و حکومت انتقالی حل و فصل شود آنها از عهده های خود کناره میروند». ناظرین سیاسی گفتند مقصد و هدف سرمنشی درین بیانات نجیب الله حاکم کابل میباشد.

سرمنشی بدون آنکه نام بگیرد از چند مملکت ذیدخل در قضیه افغانستان انتقاد نمود که اینها «فقط بر رنجها و آلام مردم افغانستان می افزایند و نتایج آن وخیم خواهد بود». ناظرین گفتند مقصد سرمنشی پاکستان و عربستان سعودی میباشد.

بینان سیوان نماینده خاص سرمنشی ی افغانستان و پاکستان امروز بمنظور یکدور مذاکرات جدید با اولیای کابل ، پاکستان و مجاهدین روانه کابل شد. ناظرین گفتند سیوان میخواهد از نجیب دریابد که تحت کدام شرایط عهده خود را ترک خواهد داد. یک دیپلمات عربی گفت که از بین رفتن نجیب راه را هموار ساخته ولی در بین مجاهدین عوض آنکه راضی باشند رخنه بیشتر بحاطری ایجاد کرده که ضدیت با موجودیت نجیب نقطه مشترک توافق آنها بود اما اکنون مترددند که بعد ازین چه کنند.

۲۴ اکتوبر- نواز شریف صدراعظم پاکستان دیروز بمران تنظیمهای مجاهدین گفت «وقت آنست که بجنگ خاتمه داده و از پلان صلح ملل متحد پشتیبانی کنند». این ملاقات چهار ساعت دوام کرد و در همین جلسه تحت ریاست نواز شریف مجاهدین فیصله کردند که در اوایل ماه نوامبر یک هیات جهت مذاکرات بماسکو اعزام خواهند کرد. نواز شریف طوری وانمود کرد که راه دیگری غیر از مذاکرات صلح وجود ندارد. باید جنگ را متوقف ساخته یک حکومت انتقالی در کابل تاسیس و انتخابات را براه اندازند. درین مذاکرات شاعلی مجددی رئیس حکومت موقت تنظیمها وجود نداشت اما گلبدین حکمتیار حاضر بود و او و همچنین تنظیمهای دیگر بنیادگرا بشمول ربانی (که در حقیقت ثروت گرا میباشد - اداره) از طرح شوروی که یک حکومت انتقالی بریاست مجددی و صدارت خالقیا تاسیس شود، شدیداً انتقاد نمودند.

آیینۀ افغانستان خوانندگان را متوجه اخبار شماره گذشته میسازد که راپور رسیده بود که در کنفرانس تهران برای مجددی عهده ریاست دولت و برای ربانی عهده صدارت وعده شده بود. وقتی که ربانی از تجویز عهده صدارت برای خالقیا ر شنید و خود را لنتریافت بصد طرح شوروی قیام نمود. و دلیل عدم اشتراک مجددی برای بار اول در محضر صدراعظم پاکستان این بود که چند روز پیشتر همین صدراعظم او را بخاطر قبول طرح شوروی سخت خائیده بود، چنانچه مجددی در یک مصاحبه با صدای امریکا گفت «د پاکستان د مداخلاتونه په پزه رسیدلی یم.» هفته گذشته فیصله شده بود که هیات مجاهدین بماسکو بریاست مجددی برود اما چونکه نواز شریف بالای او قهر بود در مجلس مذکور در غیاب مجددی فیصله شد که خوجه نین ربانی در راس هیات ماسکو باشد. درین جلسه شهزاده ترکی فیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی نیز اشتراک نموده بود و قرار مسموع شهزاده ترکی نیز حمایت از طرح ملل متحد را بمجاهدین سفارش نموده است.

تا کنون اطلاع موثق ندارد. ازین طرح هنوز چند صباحی نگذشته بود که وزرای خارجۀ امریکا و شوروی یکی از فقره های پیشنهادی سازمان ملل در باب «آتش بس» را سر از ماه جنوری ۱۹۹۲ نافذ اعلام نموده اند. نگارنده اندران باب نظر و پیشنهاد خود را طی نوشتار جداگانه بدست نشر سپرده ام که تکرار آن ملال خاطر خواهد بود.

موضوع آتش بس که از طرف یکمده امیران جهاد تایید و منجانب بعضی رد گردیده بذات خود تضاد آنها را بر ملا نموده است و موید این نکته است که آنها «نه تاب درد و نه طاقت درمان» را دارند. مع الاسف در طول جهاد تا امروز از زبان امیران غیر از کلمۀ «رد» و یا «نفي» امور هیچ تدبیر عاملانه و هیچ حسن کلامی نشنیده ایم که مایۀ استواری و امیدواری باشد. اصولا استعمال کلمۀ «رد» و یا «نفي» تنها در بحث وابستگی و وطنفروشی (از نظر سیاسی) و نیز در اعمال منافعی اخلاق و وجدان (از نظر اخلاقی) مستحسن است. اما در مسایل سیاسی وقتی مجاز گفته میشود که نافی با توشۀ مادی و معنوی جانب مقابل خود را منجاب کند. اکنون «رد» مکرر و بدون توشه و اصلاحات، این سوال را در ذهن متبادر میسازد که مبدا «حل سیاسی» بسر نوشت کنفرانسهای ژنوا سر دچار گردد. یا «خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرو»!

گیرم نگارنده در گفتار خود حق بجانب نباشم و شوروی نیز صلح و حق تعیین سرنوشت افغانستان را بدون مداخلۀ رژیم طفیلی کابل بخواهد، پس این سوال مطرح میشود که امریکا و شوروی، نجیب و اعوان و انصارش را با کدام شخص، گروه، حلقه و سازمان تعویض نمایند؟ چرا که معلوم است که در ساحت جهاد مردم افغانستان چندین مجتمع از قبیل: احزاب شیعه و سنی، بنیادگرا و معتدلین اسلامی، پادشاه سابق افغانستان، سیاست پیشگان قدیم، حکومت موقت مجاهدین و سیاست پیشگان جدید یا نیروئیکه آبادی فردای افغانستان را بعهده دارد، موجود بوده که بهانۀ خوبی بدست امریکا، شوروی و ایران و پاکستان داده است.

اگر دست کم بین احزاب اسلامی اعم از شیعه و سنی، بنیادگرا و معتدلین اتحادی بود، اگر سیاست پیشگان قدیم غرق نو سانات فکری، خرده کاری، پیش داوری و شکر رنجی نبودند و اگر طیف وسیع نیروهای ملی و معتقد بارزهای جامعۀ افغانستان مورد تأیید حلقه های دیگر بودند، باز هم میتوانستیم دلیلی کافی و موجه را در سطح ملی و بین المللی پیشکش کنیم. اکنون شرووی با استفاده از نفاق و بی مضمونی امیران، بجای اینکه مسایل عمده و اساسی را بطرح نظر جدی قرار دهد - موضوع عساکر زندانی شوروی نزد مجاهدین را بطرح بحث جدی قرار داده است «بگیری که نگیری»! اما هرگز نشنیدیم که امیران جهادی فی سبیل الله و بخاطر اشک یتیم و رفع رنج مادران داغیده افغان، مسئلۀ هفتاد تا هشتاد هزار مفقود شدگان افغان را بطور جدی و پیگیر - مانند شوروی - مطرح بحث قرار دهند. و یا اینکه بخاطر رفع التهاب و هیجان ملت مسلمان افغانستان، اسلام پناهی نجیب الله و اعوان و انصارش را بگوشه ها برسانند اما امیران پیوسته باین عقیده اند که هیچ کافر و ملحدی نمیتواند مسلمان شود و یا شاید اسلام پناهی رژیم کابل یک عمل تاکتیکی باشد.

اما این نکته صریح و روشن است که اسرار باطن هر انسان را خداوند (ج) خودش میداند و شریعت ظاهر را مینگرد و شاید نجیب الله و اعوان و انصارش برحق مسلمان شده باشند و ما بیجهت آنها را کافر و ملحد میگوئیم. آنچه در این بحث عمده و بنیادین است اینست که اگر مسلمانی یکنیم میلیون انسان را بقتل رساند و کشوری را بباکدان مبدل کند و پنج میلیون را وادار به هجرت نماید و پیوسته از منافع یک کشور خارجی دم زند، آیا میتوان خیانت ملی و حق الله را عفو نمود؟ مسلم است که هیچ قاضی القضاتی و هیچ رئیس دولتی حق عفو و بخشش آنها را ندارد. اکنون اگر گذشتن و امتیاز دادن به خلقیان و پرچمیان مستحیل بوده بخاطر اینست که آنها مرتکب خیانت ملی شده و هزاران هزار انسان آزادیخواه و بیگناه را قتل عام کرده اند نه بخاطر آنکه مسلمان نشده اند و یا در مسلمانی آنها شبهه ای وجود دارد.

بهر تقدیر، خوانندۀ عزیز، ما بخاطر بی پروایی و ندم کاری - که همه مشمول آن میشویم - تا هنوز بدورۀ آغاز کار هستیم، در حالیکه جهان و آنهاییکه بتاریخ و افتخارات ملی شان نظر ژرف دارند و به فرسخها از ما پیش رفته اند امروزه باین سودا افتاده اند که جهان چند قطبی در شرف یک قطبی شدن است و با دیکته یک ابر قدرت جهانی، دنیای ما باچه سرنوشتی روبرو خواهد شد. آیا لیبرالیسم، دیموکراسی و حقوق بشر بمثابة ایدیالوجی عصر جدید میتواند در «جهان سوم» متحقق گردد و یا این هم مانند کمونیسم حلقه و دام دیگر است؟

کلام آخر اینکه: آیا امکان خوبی و فسحت نظر و فرهمندی - با همه تکرار لغزشها - وجود دارد؟ نگارنده را عقیده برین است که اگر از خود خواهی، تعبیرهای فرو افتاده و فتوای من در آوردی بگذریم و آیینۀ جهاد را با زیور عزم راسخ، همزبانی، همفکری و رفتن بپای مصالح ملی آذین بخشیم، مسلم است که همه نا ممکنات، ممکن خواهد شد.

(من لیسر لکتر فنی)

آیا افغان برای افغان گرگ است ؟ 31

(قسمت سوم)

نویسنده - محترم راه بهما

دوم - نهفت اقتصادی و تحول مدنی دوره سلطنت غازی امیر امان الله (۱۹۱۹ - ۱۹۲۹) میلادی

طور مقدمه قابل یادآور است که در اثر موافقه دو کشور بزرگ استعماری توسعه طلب درکنگره برلین (۱۸۷۸) و قرارداد سال ۱۹۰۷ بین دو دولت روس و بریتانیا، کشور افغانها تحت نفوذ بریتانیا و خارج از حلقه نفوذ روسها قرار داده شد و این وضع از سال ۱۸۷۹ الی ۱۹۱۹ شامل دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان و فرزندش امیر حبیب الله خان ادامه پیدا کرد. درین دوره تاریک و طولانی استقلال سیاسی، حاکمیت ملی و حق خود ارادیت افغانها به نفع دولت بریتانیا تا حد زیاد طلب و افغانستان بحالت منزوی، اکتفا بخود وبدون تماس با جهان خارج قهرا نگهداشته شد زیرا بریتانیای کبیر در جنگ اول و جنگ دوم در مقابل افغانها با شکست مواجه و زمامداران آن کشور استعماری محض بمنظور انتقام جویی طرح تجاوز و مداخله مستقیم را با طرح اداره غیر مستقیم با پرداخت وجوه تعویض نمودند و در اثر سازش بریتانیا با امیر عبدالرحمن خان آنچه « معاهده ننگین دیورند » خوانده شده بین امیر و نماینده بریتانیا با مفا رسید (۱۸۹۳) و قسمتی از تنی و جان میهن افغانها در اثر همین توطئه از قلمرو اصلی افغانستان مجزی و بدون اشتراك رأی گیری مشوره و تصدیق خود مردم یا نمایندگان شان در مستعمره کشور استعماری بریتانیا شامل گردانیده شد. روس استعماری نیز تا شکند بخارا و سمرقند را در سال ۱۸۶۵ و مرو و پنجده را در سال ۱۸۸۴ و اشغال کرد. در دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان که شخص مطلق العنان و مستبد الرأی بوده بفرمایش بریتانیا میهن افغانها را اداره میکرد اکثر روحانیون، خوانین و روسای اقوام که در جنگ دوم افغان و انگلیس در مقابل بریتانیا جنگیده بودند و مخالف مداخله بیگانگان فرنگی در امور داخلی میهن بودند سرکوب گردیده از بین برده شدند. با امداد مالی هند برطانوی و افزایش مالیاتها، حکومت مرکزی استحکام یافت و تا حد زیاد امنیت در سراسر کشور تامین گردید که در اثر آن تا حدی تجارت و پیشه وری تدریجاً رونق یافت.

در دوره سلطنت امیر حبیب الله خان لبه حبیبیه و مکتب حربیه اساس گذاشته شد، ساختمان فابریکه برق جبل السراج، خضر نهرسراج در قندهار و بعضی پروژه های سرك سازی، تمدید لاین تلفون و اعمار ساختمانها در بعضی شهرها رویدست گرفته شده. ۱۵۰۰ انجمن سراج الاخبار افغانستان « با بخش و نشر نخستین شماره اخبار - تاریخ ۱۱ جنوری ۱۹۰۶ میلادی در کابل آغاز و توسط مقامات هند برطانوی شماره های دیگر آن متوقف و بکعبه افغانهای آزادیخواه و روشنفکر که با نفوذ استعمار بیگانه و استبداد داخلی بمبارزه آغاز نموده بودند دستگیر و سرکوب شدند. در سال ۱۹۱۱ میلادی - ۱۶ میزان ۱۲۹۰ هجری شمسی شماره اول سراج الاخبار افغانی بمديریت علامه محمود طرزی موسس ژورنالزم عصری در کشور نشر گردید و برای جوانان و روشنفکران ملی مکتب علم و دانش جدید را از طریق نشر مضامین سیاسی، اجتماعی، تاریخی و ادبی کشور گشود. از آزادی و استقلال تام میهن افغانها یادآوری نمود و با نفوذ و مداخله دولت استعماری بریتانیا مخالفت کرد. مضامین انتقادی در باره فساد اداری و استفاده جویهای مامورین و حکام به نشر سیرد و تدریجاً بحیث نشریه مرکزی آزادیخواهان، روشنفکران ملی و اصلاح طلبان مشروطه خواه کسب شهرت کرد و در انقلاب سیاسی و استرداد استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی نقش عمده و اساسی ایفا نمود. قسمیکه افکار و نظریات سید جمال الدین افغانی در نهفت فکری و آغاز دوره مدنیت جدید سلطنت امیر شیرعلیخان موثر واقع شد، علامه محمود طرزی وظیفه رهنمایی و رهبری فکری و وطنپرستانه را همراه با دوستان همکاران و پیروان خود در مبارزه استرداد استقلال وطن و سازماندهی تحولات سیاسی، اجتماعی، کلتوری و اقتصادی بمنظور آغاز عملیه ترقی از طریق معرفی و استفاده از علوم و تکنالوژی عصری در جهت تقویه و استحکام حیات مادی و معنوی جامعه اسلامی افغانستان بعهده داشت.

در سال ۱۹۱۹ میلادی ایامیکه بریتانیای کبیر، اخراج متحده امریکا و اکثر کشور های اروپایی در وضع نقاهت از خسارات جنگ اول جهانی و انتقال از اقتصاد جنگ باقتصاد صلح قرار داشتند و روسیه شوروی با مشکلات و مسایل عذیده و شدید اقتصادی، اجتماعی و جنگهای داخلی و قیامهای متعدد مردم پنجه نرم میکرد، غازی امیر امان الله و همکاران وی که اکثر اعضای جمعیت جوانان افغان بودند بعد از پیروزی افغانها در جنگ سوم افغان - انگلیس و استرداد استقلال میهن، توجه خاصی به عقد معاهدات و قرار دادهای قایم نمون روابط سیاسی با کشورهای اسلامی و اروپایی که آزادی و حاکمیت ملی افغانستان را بوسیله شناخته بودند مبذول داشتند زیرا در همین وقت و زمان اصل خود ارادیت ملل و عدم الحاق کشور های جهان از طرف اکثر ملل جهان بشمول ایالات متحده امریکا و روسیه شوروی پذیرفته شد و اعلامیه هایی در زمینه صادر گردید.

اصلاحات داخلی این دوره بیشتر بمنظور رشد اقتصادی عدالت اجتماعی و معرفی تکنالوژی و صنایع جدید در سراسر کشور بود. چنانچه در قانون اساسی که تحت نظامنامه اساسی طرح و تدوین گردید از قوای ثلاثه مقننه، اجرائیه و قضائیه دولت، حقوق و وجایبات تابع شامل آزادیهای فکر، بیان، مخابرات و دیگر مبادی حقوق بشر، انکشاف تجارت و صنایع تذکر بعمل آمد و در اکثر موارد قوانین فرعی درباره تشویق و رشد صنایع داخلی، لغو کار اجباری و بیگاری، تأسیس انجمن حفاظت

نموان، تعدیل مالیه اراضی از جنس به نقد، تاسیس مکاتب، مدارس و مراکز مواد آموزشی اداره را بنویس و فهره طرح و تدوین گردید. بمنظور اجرای امور سروری و احداث خطوط آهن، ساختمان بندها، احداث سرب ها، ترانسپورت هوایی و انکشاف و استفاده از معادن ذغال سنگ، لاجورد و آهن پروگرامهای مفصل طرح و اتحادیه ها و سرکهای تجارتی تاسیس و بکار آغاز نموده. تلگراف و تلیفون بین مرکز ولایات بکار انداخته شد، فابریکه های قند سازی، نساجی، دکنه سازی، نجاری، یخ سازی، ترمیم موتر و بهره سازی، جن و پیرس و روغن نباتی احداث و برای نخستین بار نمایشگاه صنایع دستی احداث شد. اما ظهور تفرقه در بین اعضای دولت امانی که مرکب از دو دسته عناصر متباین العقیده و متخالف المرام تشکیل شده و یکی طرفدار پروگرام اصلاحات و تطبیق آن بشکل سریع و بخصوص پیاده نمودن اصلاحات اجتماعی بدون در نظر داشت عنعنات و برخی شئون ملی و همچنان پشتیبانی از سیاست خارجی بیطرفی مثبت فعال و متمایل به سیاست یکی از دو قدرت که یکی در شمال کشور و دیگر در جنوب و شرق موقعیت داشت و رقابت خصمانه بین شان موجود بود، شناخته شده و دومی پشتیبان اصلاحات تدریجی اجتماعی و تا حدی در چوگات عنعنات و شئون ملی و سیاست خارجی نرمش و سازش یکجانبه با یکی از دو دولت مقتدر همسایه محسوب میگردد و با اقدامات غیر ضروری از قبیل صدور حکم استعمال دریشی، کالر و نکتابی، تعطیل روز جمعه، بروز پنجشنبه، سلام با دست و اجرای آن با کشیدن کلاه، مخالف بود همراه با شروع رشوت ستانی توسط اکثر منسوبین دولت، عدم توافق برخی از روحانیون و علمای دینی با قسمتی از اصلاحات اجتماعی، کمبود منابع مالی، تبلیغات سوء محافظه کاران شامل روحانیون، ملاک، خوانین و روسای اقوام و بالاخره دسائیس و توطئه هائیکه بیگانگان و یکی از دو همسایه مقتدر در ایام مسافرت شاه بخارج بمنظور تخریب دولت امانی بهمکاری حواریون و یکجمله از معاش خواران خود طرح نموده بود، نا آرامیها و شورشهای داخلی را سرغت بخشید و دولت غازی امیر امان الله با سقوط مواجه شد و بار دوم کلیه اقدامات و تدابیری که بمنظور استفاده از علوم عصری و تکنالوژی جدید جهت اعتلای مین افغان ها و ارتقای سطح زندگی افغانها و بالاخره استحکام قدرت دفاعی کشور رویدست گرفته شده بود در اثر مداخله قدرت استعماری بریطانیا و حواریون داخلی آن با ناکامی مواجه گردید و از بین برده شد. بملاحظه حقایق متذکره فوق که برخی از مورخین کشور نیز به آن اشاره کرده اند تحولات اقتصادی و اجتماعی و نهضت های مدنی دوره سلطنت غازی امیر امان الله تا حدی در اثر مشکلات عمده و اساسی اتی الذکر با ناکامی مواجه گردید :

(۱) موقعیت افغانستان بین دو قدرت بزرگ روسیه شوروی و بریطانیا کبیر در دوره سلطنت غازی امیر امان الله به تناسب دوره سلطنت امیر شهر علی خان از نظر اهمیت استراتژیکی متفاوت نبوده تنها نام امپراطوری روس به قدراسیون اتحادیه سوسیالیستی روسیه تغییر نموده بود و بریطانیا هنوز برهند افسانوی حکومت میکرد و افغانستان از نظر منافع بریطانیا دروازه و خط اول دفاع مستعمره هند تلقی میگردد. از نظر منافع قدراسیون روسیه نیز افغانستان راه مهم و عمده بمنظور رسیدن به ابهای گرم و اشغال هند شناخته میشد لذا هر دو همسایه نه تنها مراقبت و نظارت دایمی بر اوضاع مین افغانها داشته اند بلکه مداخله و اعمال نفوذ هر دو در امور داخلی افغانستان و بخصوص جلب و جذب بیشتر حواریون، معاش خوران و پیروان روز افزون بوده است.

(۲) دوره سلطنت امیر حبیب الله خان و تعدد ازواج نامبرده خود بخود بر تعداد دا وطلبان کسب قدرت و سلطنت افزوده بود. در دوره غازی امان الله خان تفرقه قدرت طلبی و خود خواهی دا وطلبان به تنازع بیشتر بین شان منجر گردید و زمینه مداخله همسایگان را در امور داخلی مین افغانها بیشتر مساعد گردانده. برخی خانواده های عمده و سرشناس بطرفداری یکی یا دیگر از دو قدرت بزرگ و همسایه متهم شناخته شدند و اعضای همین خانواده ها بعضا بطرفداری یکی یا دیگر از دو همسایه بزرگ وفاداری بمین و مردم و حتی وطن دوستی شانرا تعویض نموده تدریجا از یادبردند و در داخل افغانستان به نقاوت ها و دشمنیها آغاز کردند و رقابت دو همسایه بشکل انتقام جویی بین خانواده های افغان در داخل مین افغانها بطهور رسید که در حقیقت نمایش مداخله دو همسایه بزرگ در امور داخلی کشور افغانها بوده است.

(۳) سیاست خارجی و اقدامات و تدابیری که در داخل کشور بمنظور اصلاحات اجتماعی از طرف غازی امیر امان الله و طرفداران نسبتا افراطی وی طرح و عملی گردید با پذیرفتن امداد نظامی و مالی که از طرف قدراسیون روسیه بمنظور مقاصد خاص عرغه گردیده بود مقامات بریطانیا و هند برطانیوی را با خوف و ترس مواجه نمود تا بمنظور حمایت و حفاظت و صیانت مستعمره هند برطانیوی در مقابل دولت امانی و سقوط آن بهرقیبت ممکن داخل اقدام گردد و بدسائیس فتنه انگیزی، توطئه، تولید نفاق، رویکار نمودن خانه جنگیها و امثال آن متوسل شود که این اقدامات صدمه شدید و جبران نا پذیر بمنافع ملی، اقتصاد، نهضت ها و تحولات اجتماعی و اقتصادی کشور وارد نمود، فابریکه ها، ساختمانها و کلیه آثار عمرانی اقتصادی و اجتماعی و حتی خط آهن بین کابل و دارالمان قسما از بین رفت.

(۴) بریطانیای کبیر از عناصر افراط راست و چنان افرادی که شدید مخالف هر نوع تحول و نهضت شناخته میشدند در مقابل دولت امانی استفاده نموده آنها را بعد از سقوط سلطنت غازی امیر امان الله به قدرت رسانید که این امر سبب کشتار بیرحمانه یکجمله شخصیت های دانشمند و ملیت گرا نیز گردید، اتحاد ملی را صدمه زد و همبستگی اسلامی افغانها را با عناد قومی تعویض نمود.

(۵) با بقدرت سیدن محمد نادر شاه (بتاریخ پانزدهم اکتوبر ۱۹۲۹) که خود از طرفداران اصلاحات تدریجی و نرمش و سازش با بریطانیا بوده و در اوایل تاسیس عضویت جمعیت جوانان افغان را نیز داشت، عده دیگر از شخصیت های غازی امیر امان الله محبوس یا بقتل رسانیده شد و شخص محمد نادر شاه بحیث رئیس و عضو خاندان صاحبان که بطرفداری انگلیسها متهم شناخته میشد، با انتقام قتل اعضای

خاندان چرخي که بطرفداري روسها متهم بود، بقتل رسيد و ادامه چنين گشتار ها و از بين بردن افغانها بنفع بيگانگان غير مسلمان بالخصوص صدمه شديد بر رشد اقتصادي و اجتماعي کشور وارد نمود.

صوم - نهفت پلانگذاری اقتصادي و اجتماعي (۱۹۵۳ - ۱۹۷۳ - ۱۳۳۲ - ۱۳۵۲)

قابل یادآوریست که در ختم جنگ جهانی دوم بادهای تحول، ترقی و دیموکراسی از دور و نزدیک سوی میهن افغانها نیز بوزیدن آغاز کرد. عقب ماندگی اقتصادی، سیستم اداره مستبدانه، بیعدالتیهای اجتماعی و اختناق سیاسی تدریجا مورد انتقاد و اعتراض روشنفکران و اصلاح طلبان قرار گرفت. نهفتیهای ملی مشروطه خواهی و افکار مترقی بمنظور رویکار آوردن تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در برخی از جراید ملی انعکاس یافت. گروههای مختلف سیاسی با عقاید متفاوت بیشتر بر مبنای نهفتیهای دوره، آمانی بمنظور بیداری افکار عامه تا حدی مطبوعات ملی را غنا بخشید و فعالیت های سیاسی قسماً جدی، متفاوت و غیر منسجم براه انداخته شد. اهداف مشترک فعالیت های نشراتی عموماً متوجه رویکار نمودن حکومت مشروطه آزادی فکر و بیان، استقرار عدالت اجتماعی، مبارزه با استبداد و ایجاد دیموکراسی در میهن افغانها بوده است. و خصوصیت عمده این جریانهای سیاسی چپ، راست، ملیت گرا، اعتدال پسند، نخست تمرکز آنها در شهر کابل و بخصوص در ساحه پوهنتون، ثانیاً دوری از ولایات و دهات، ثالثاً عدم معرفت جامع و کامل از حقایق تاریخی و واقعیت های زندگی اقتصادی اجتماعی، طرز تفکر و حتی خواہشات و نیازمندیهای اکثریت مردم کشور و رابعاً تقلید بعضی جریانها از تیوریهایی، افکار و عقاید افراطی بیگانه بوده است. همچنان دو سال بعد از ختم جنگ جهانی دوم نیمقاره هندوکش و هند و پاکستان تقسیم و قوای نظامی بریطانها از نیمقاره خارج گردید و توازن قوا در منطقه تا حدی از بین رفت.

در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی سردار محمد داود بحیث صدراعظم تعیین شد و باین نظر داشت توصیه های ملل متحد بمنظور طرح نخستین پلان اقتصادی و اجتماعی کشور کمیسیونی متشکل از یک عده متخصصین و موظفین افغانی دوایر دولت تعیین و بکار آغاز نمود.

نظر بمقتضیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشور سیستم مختلط اقتصادی تحت عنوان (سیستم ایکونومی دریلز) - یعنی اقتصاد راهنمایی شده - از طرف دولت پذیرفته شد و بمنظور تسریع و هم آهنگی فعالیت های دولت و سکتور خصوصی در متنی پلان دستاویزی وضع گردید. پروژه ها و پروگرامهای شامل نخستین پلان اقتصادی و اجتماعی طور عموم شامل زراعت و آبپاری، مواصلات، مخابرات، معارف، صحت، انکشاف دهات، معادن، صنایع، صنایع روستایی، تجارت، بانکداری و امور مالی بود.

بتاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۵۵ (مطابق قوس ۱۳۳۴) در موقع مسافرت رئیس شورای وزیران و منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی در کابل سردار محمد داود صدراعظم در قسمتی از بیانیه اش تصریح نمود که « ملت افغانستان هدفی جز آزادی و رفاه خود ندارد، بطرح گیتی علاقه مفراطی داشته آرامش جهان را بزرگترین ضمانت آزادی و آبادی وطن می شمارد. از آنجا بوده و از آنجا است که سیاست بیطرفی را از سالیان دراز برگزیده و همواره حاضر بوده است که با کشورهای دوست و همسایه دست دوستی بدهد و برای رفاه و ترقی کشور خود و آنها همکاری نماید. »

با آغاز کار نخستین پلان و بملاحظه سیاست بیطرفی و عدم انسلاک، موثریت کار و فعالیت در پیشبرد امور پروژه ها و پروگرامهای شامل پلان و هم امکان حصول کمکهای مالی و تخنیکی نه تنها از دو ابرقدرت (ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی) بلکه از اکثر ممالک دنیا و دول دوست میسر گردید. مشاورین و متخصصین هر دو ابرقدرت با متخصصین و موظفین افغانی پهلوی هم نشسته در باره تمویل، پیشرفت کار و دیگر مسائل مربوط بحث و تبادل افکار می نمودند و باین نظر داشت مفکوره همزیستی مسالمت آمیز همکاری میکردند، زیرا در همین دوره و بملاحظه سیاست خارجی و داخلی کشور نتایج مثبت و مطلوب از نگاه امداد مالی و تخنیکی و ساختمان پروژه ها توسط ممالک دوست بشمول دو ابرقدرت و هم از نگاه افزایش اعتبار و حیثیت افغانستان بیطرف و غیر منسلک در جامعه بین المللی بدست آمد و دوابر قدرت در عوض رقابت خصمانه و تخریب کار را که بملاحظه صفحات تاریخ عوامل ویرانی و از بین بردن ثبات و استقرار سیاسی و بوجود آوردن جنگهای داخلی را رویکار آورده میتوانند، بین آنها دوره جدید تشریک مساعی کوتاه مدت از طریق رقابت و همکاری سودمند و سازنده به نفع آبادی، اصلاحات و انکشاف اقتصادی میهن افغانها آغاز گردید.

با وجود کمبود پرسونل در اکثر شقوق و فقدان تجربه مورد ضرورت، باز هم پروژه ها و پروگرامهای انکشاف اقتصادی و اجتماعی شامل پلان در اکثر ساحات بخصوص ساختمان شاهراها و راهها و پلها، اعمار میادینهای هوایی و انکشاف سیستم ترانسپورت فضایی، تولید انرژی برق، ساختمان تا سیمات خدمات اجتماعی، معادن و صنایع، سروی جیولوژی، کزراعت و کارتوگرافی و امثال آن موفقانه تطبیق و عملی گردید. معارف طور بیسابقه توسعه یافت با وجودیکه کمبود معلم و لوازم درسی بشدت کیفیت تعلیم و تربیه را متاثر می ساخت و اما دو موضوع که در ظاهر از یکدیگر مجزا اما در واقع با هم ارتباط نزدیک داشت تدریجاً تعادل و توازن قوا و بالخصوص سیاست بیطرفی و عدم انسلاک میهن افغانها را تا حدی متاثر گردانید و تحت الشعاع قرار داد، یکی قضیه پشتونستان و دیگر اتکای روز افزون قوای نظامی کشور بشمول تهیه و تدارک تجهیزات و طیارات نظامی، تعلیم و تربیه کادرهای نظامی در کلیه رشته های قوای هوایی و زمینی افغانستان بالای روسیه شوروی.

این دو موضوع همراه با مداخله دوا بر قدرت در امور داخلی که اولاد اثر تشدید روابط خصمانه بین خود آنها و شانها بملاحظه فراهم نمون منابع مالی و متخصصین در کار پروژه ها و پروگرامهای اقتصادی و اجتماعی کشور را تدریجاً رونما شد. در بین اعضای سرشناس خاندان سلطنت سبب ظهور نفاق و بین محافظه کاران اصلاح طلب و چپگرایان عوامل اصلی تشدید اختلافات گردید و با استعفی گابینه سردار محمد داود که با تفرقه مواجه گردیده بود زمینه مداخله دوا بر قدرت و همسایگان در مسایل داخلی مبین افغانها نیز بیش از هر وقت دیگر مساعد گردید و با تعیین کمیسیون طرح و تگوید قانون اساسی جدید در سال ۱۳۴۲ متشکل از شخصتهایی که با نظریات شاه و یکی از ابر قدرتها بصورت عموم موافق اما با طرز تفکر سردار محمد داود و پیشنها دات وی بغرض توازن اجتماعی و تحول اداری اصلاً خوش بینی نداشتند، اختلاف نظر و کشیدگی بین اعضای سرشناس خاندان سلطنت افزایش یافت. زیرا کمیسیون متذکره نتوانست با نخواست در بین اعضای سرشناس خاندان سلطنت اتفاق نظر بوجود آورد بلکه نظریات آنها نفاق و کشیدگی را بیشتر ساخت. چنانچه آقای محمد ابراهیم عقیفی در شماره (۱۷) مورخه جوزای ۱۳۶۹ جریده مبین با آنچه «نشریه مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان» خوانده میشود در کابل تحت عنوان «خاطراتی از فرهنگ» در مورد سردار شدنش در کمیسیون قانون اساسی با مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ چنین یادآور شده است: «دیدم که قدری طرف بی مبری آقای فرهنگ واقع شده ام - طاقت نیاورده یکروز مرا گوشه کرد و با صدای قدری هیجان زده گفت که ((چرا متوجه نمیشوی؟)) من گفتم افغان چه را متوجه شوم؟ گفت: ((نمی بینی که این ازدها (محمد داود) در آنجا نشسته و هر دم در صدد آنست که این جریان را متوقف بدارد؟))»

صدای هیجان زده آقای فرهنگ احساس بدبینی را وانمود میساخت که خودنا مبرده تا حدی و دیگر اعضای کمیسیون تگوید قانون اساسی در مقابل سردار محمد داود (ازدها) داشتند و در عوض اینکه بین دو جناح اعضای خاندان سلطنت مصالحه آشتی و توافق نظر بمیان آورند، با شامل ساختن ماده (۲۴) در متن قانون اساسی ۱۳۴۳ سردار محمد داود و دیگر پسران عم شاه را از شمولیت در احزاب سیاسی و وظائف وزارت، عضویت شوری و عضویت ستره محکمه محروم ساختند و با طرفداری از موقف ((پادشاه غیر مسئول)) زمینه جهت ایجاد سوء تفاهم بیشتر و اختلاف نظر وسیعتر و حتی تضاد بین اعضای سرشناس سلطنت بیش از هر وقت دیگر مساعد و تصمیم کمیسیون خود مورد بهره برداری ابر قدرتها و بخصوص چپگرایان مقلد ایدئولوژی روس شوروی و اربابان شان قرار گرفت و با استفاده از موقع مبارزه بمنظور دست یافتن بقدرت را شدت بخشیدند. در حالیکه این اقدام از نظر زمان و مکان اشتباه بزرگ خوانده شده است.

با آغاز دوره دوازدهم شورای ملی بتاريخ سوم عقرب ۱۳۴۴ نخستین برخورد بین طرفداران دو جناح چپ و راست که در واقع و تا حد زیاد منعکس کننده رقابت و مداخله دوا بر قدرت و پیروان داخلی شان شناخته شده، بوقوع پیوست و باز یگران صحنه سیاست کشور در دوره انتقالی (۱۳۴۱ - ۱۳۴۴) که معتقد بودند در مرحله تطبیق قانون اساسی مطروحه نیز مقامات عمده دولتی و قدرتها را بعهده خواهند داشت با نخستین ناکامی مواجه شدند. ناسزاگفتی بدون موجب و غیر مستند در باره شخصیت هایی که عمری در خدمت مبین سپری نموده بودند نیز آغاز شد.

در صحنه بین المللی، جنگ سرد روبه گرمی نهاد - حجم و اندازه کمکها بمقصد تمویل پروژه های انکشافی جدید کاهش یافت. در دوره ده سال تجربه قانون اساسی که بیشتر بمقصد تفرقه اندازی از آن استفاده بعمل می آمد و شخصتهای چیز فهم و تحصیل یافته دستگاه حکومت یا قوه اجرائیه نزد قوه مقننه که به ملاحظه شرایط قانونی اعضای آن محض با خواندن و نوشتن نامه های شان میتوانستند انتخاب شوند، مسئول شناخته شده بود، سبب دل سردی متخصصین و شخصتهای مسلکی و با تجربه بشمول بعضی از اعضای کمیسیون تگوید قانون اساسی نیز گردید و پنج حکومت در همین دوره با ناکامی روبه رو گردید. مصرفیت های خارج از وجایب وظیفوی وقانونگذاری قوه مقننه و نمایش قدرت از طرف وکلای دوره دوازدهم و سیزدهم شوروی، ناتوانیها و فقدان صلاحیت قوه اجرائیه، افزایش رشوه ستانی، خشکسالی و کمبود مواد غذایی، کثرت یافتن اختلاف بین دو گروه افراطی چپ و راست، تقسیم موظفین و منسوبین دستگاه دولت بخصوص افراد قوای نظامی، خدمات ملکی و گارندوی بدو جناح چپ و راست و پشتیبانی آنها از یکی یا دیگر از دو دسته اعضای سرشناس خاندان سلطنت، بالاخره سبب آنچه ((کودتای داخل ارگ)) خوانده شده و بتاريخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ بسرکردگی سردار محمد داود با حمایت موقت و پشتیبانی دار و دسته خلق و پرچم بمیان آمد، گردید. نظام سلطنتی با سقوط و گروه افراط راست با شکست مواجه و نظام جمهوری اعلان شد. به تصور اینکه تغییر و تعویض نظم سلطنت با نظم جمهوری پسمانیها، مسایل و مشکلات اقتصادی اجتماعی و سیاسی کشور را از بین خواهد برد - قسمیکه باز یگران صحنه سیاسی در دوره انتقالی ظاهراً تصور نموده بودند با قانون اساسی جدید و باالخاصه ماده (۲۴) میتوانست مشکلات و موانع اقتصادی و اجتماعی کشور را مرفوع ساخته ثبات سیاسی را بوجود آورند.

بتاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ در اثر مداخله و پشتیبانی روسیه شوروی و پیروان و مقلدین نظام کمونیستی آنچه «انقلاب شکوهمند ثور» خوانده شد توسط دونفر افسر اردوی افغانستان (دگروال عبدالقادر و دیگر وال محمد اسلم و طنجانر) که پنجسال قبل سردار محمد داود را بقدرت رسانده بود، اعلان گردید. سردار محمد داود، خانواده و همراهانش توسط شخصتهای چپگرای افراطی قدرت طلب که با معتقدات و ایدئولوژی بیگانه و باحیث وسیله و واسطه پیشبرد مقاصد سیاسی و نظامی با داران شان مجیز گردیده و بعضی شعارهای افراطی کفر و الحاد را نیز براه انداخته بودند، از بین برد. شدند و دوره ترور و آدم کشی بیما بقیه توسط چپگرایان مقلد نظام کمونیستی که بصفت ((از خود کش بیگانه پرست)) شهرت یافتند آغاز شد که برخی آنها ((دوره آفت سماوی)) وعده دیگر ((مصیبت عظیم)) نامگذاری کرده اند. (باقیدارد)

- محترم الحاج عبدالرحیم غفوری

در حالیکه مخالفت با تنظیمهای مذکور از طریق حکومت کابل و به تحریک و تشویق و یادر حقیقت فریب خوردن و فریب دادن از آن حکومت که حکومت مطلق روسیه است هرگز به شان و اعتبار سترگ جهاد ۱۳ ساله کشور غیور و مجاهد افغان تطابق و توافق ندارد و ابداً شعار دادن از زبان و حنجره کمونیستهای کابل یا ماسکو علیه رهبران تنظیمهای جهادی ولو اینکه حالا معنی حقیقی جهاد را فراموش کرده اند بهیچ وجه جایز و روا نیست زیرا اگر ما احیاناً بچنان عملی مبادرت مینمائیم علاوه بر اینکه مرتکب خطای بزرگی از لحاظ قبول نقش جهاد خود برای خود میشویم مورد ملامت و سرزنش جهان آزادانه پسند و ضد کمونیزم قرار میگیریم که تا دیروز نعره الله اکبر را برای فیروزی جهاد و مجاهد خود بلند میکردیم، امروز نعره و فریاد انتقاد را علیه مجاهد خود در مرکز اشغال کفر و الحاد شوروی کابل و ولایات افغانستان هند پاکستان و هرجای دیگری که باشد بلند مینمائیم ... میخواهم درین بحث دو موضوع بسیار مهم اسلامی و عقیدتی را که مایه افتخار ما ملت است ذکر نمایم :

۱- اگر واقعا رهبرهای جهاد که الحمدلله پیرو دین مقدس اسلام هستند و اکثر آنها در کسوت روحا نبیند، علما و دانشمندان اسلامی دیده میشوند، جهاد دیروز شانرا و یا مقاومت امروز آنها برای رد تمام راه های رفع و دفع برادر کشی بمنظور دنیایی باشد آیا جواز دارد و گناه نیست پیروان ذات محتشم رسول خدا (صلعم) که فقر را فخر خود خوانده اند بدنیا باندازه چسبیده و جنگ زده باقی بمانند که حتی ارشادات پاک و سعادت نمون رهبر بزرگ عالم بشریت و پیشوای عظیم اسلام را برای حصول همان جیفه دنیا فراموش کنند؟ مگر در سوره مبارکه (الفرقان) تلاوت نکرده اند که توانگران قریش حضرت رسالت پناه (صلعم) را بفقر و فاقه سرزنش کردند؟ نشانه علو همت آنحضرت (صلعم) آن بود که وقتی رضوان که آراینده روضات جنان است توسط جبرئیل نازل شد و در صحنی از نور پیش آنحضرت (ص) نهاده فرمود که پروردگارتو میگوید مفتاح خزاین دنیا در اینجاست آنرا بدست تصرف تو میدهم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد. حضرت علیه الصلو السلام فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم. رضوان گفت (اصبت اصاب الله بك). نشانه علو همت صلی الله علیه و سلم نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بخزاین روی زمین نیفتد. آنرا نباید ملاحظه نمود که در شب معراج مطلقاً نظری بپاسوی الله تعالی نگشوده و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود تا در نتیجه آن این آیت آمد که (ما زاغ البصر وما طغی) :

ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود در مهر ما زاغ
نظر چون برگرفت از نقش کوسین قدم زد در حریم قاب قوسین
فوق ازالفرقان ۹-۱۱
تفسیر مبارک حسینی گرفته شده ()
وقتی ما رهبر و رهنمایی باین صفت و این علو همت داشته و داریم آیا حیف و افسوس نیست که چشم همت چنان پیروان را زرق و برق زندگی فانی طوری بخود معطوف سازد که از دین حقایق بکلی محروم و در این دنیا آغشته و محسور گردیم و از قبول هیچ زشت و ناروای مضایقه ننمائیم، آدم بکشیم، دروغ بگوئیم، در صدق فریب خلق خدا باشیم ... تل از این راه ها هم شده بجایی برسیم ؟

۲- موضوع دوم ولی نهایت افتخار آور و مزده دهنده برای ما کشور اسلامی جهان لطف و کرم بی پایان ذات یکتای خداوند (ج) و رسول اکرم (صلعم) است که از بدو و شروع جهاد متوجه ما بوده و انشا الله اگر ما و مران جهاد ما بتمام معنی شامن و شرف این التفاتات و این مهربانی عظیم را بفهم و درک آن قدر نموده و آنرا یگانه راه حل مشکلات و معضلات موجوده قرار بدهیم و به آن امید واری جانب صلاح و فلاح مملکت گام برداریم به یقین و بدون هیچ شک و تردید بمقصود نهایی خود که نجات مملکت از این مصیبت عظیم است نایل میگردیم. ما بظاهر امر دیدیم که موفق شدیم روضهای جهان خوار و خرم را قطبی را از خاک پاک خود رانندیم ولی در حقیقت در اثر التفات مغرورانه سرور کاینات و بیکرم پروردگار عالم (ج) که حتما ملائک را بکرم مجاهدین ما مور ساخته خواهند بود اگر هنوز مشکل ما حل نشده و نمیشود به یقین از غفلت خود ما است که ما غافلان از درک این موهبت مورد ابتلا و از من عظیم خداوند (ج) و رهنمای عظیم عالم بشریت سرور و سردار هردو جهان (صلعم) قرار داریم که در کدام راه روان هستیم، چه میکنیم و چه می اندیشیم مخصوصاً رهبران جهاد ما بیشتر مورد این آزمون قرار دارند چونکه عملاً وارد صحنه هستند و میخواهند آینده افغانستان را بسازند. یقین کامل است که روحانیت حضرت رسول کاینات (صلعم) شامل حال مردم مسلمان افغانستان بوده و دست دعا ببارگاه جلالت خداوند برای نجات ما و فیروزی جهاد برداشته اند که مقبول درگاه خداوند (ج) واقع شده زن و مرد مسلمان افغان تشویق بجهاد شدند و حضرت سرور کاینات (صلعم) لحظه و لمحہ این امتان افغان خود را که در این گوشه جهان علم بکتا پرستی را استوار نگه داشته اند و منکران موجودیت خداوند را بزبان درآورده اند از نظر لطف و مراح خود دور نداشته و البته شاید نسبت گناه ها و معصیت های ما مردم شاید این ندا به محبوب الهی رسیده باشد که تا امتان شما در افغانستان توبه نکنند این مصیبت از آنها رفع نمیشود شاید مردم هنوز هم توبه نکرده باشند که این مصیبت بزرگ از سر ما دفع نشده بلکه هر کدام بصم خود در صدد خلق کرلن و بوجود آورلن مصیبت بیشتر در مملکت میباشیم. رزمندگان این جهاد باید بدانند که موفقیت کشیدن و مغلوب ساختن عسکر متجاوز روس از افغانستان با تمام نارسانیها و اختلافات و مناقشات

شان و تلاشهای شخصی شان برای رسیدن با غراض مطلق شخصی شان معجزه خداوندی بوده این موفقیت را نباید از خود بدانند و بخود مغرور شوند و نباید بمزد شمت خود مملکت را ملک و مال مطلق خود و خود را مستحق و مالک الرقاب این مملکت تصور کنند ۱۱ اینها که خود را مسلمان میدانند باید معنی و مفهوم آنچه را درین نوشته آمده درک کنند و خود را بصفت یک موجود بسیار ناچیز و ناتوان در برابر عظمت خداوند دانسته بتوجه های قدسی که از جانب پروردگار عالم در جهاد افغانستان شده عمیق باندیشند و خود را بیش از یک پر کاه در مقابل لطف و قدرت خداوند (ج) تصور ننمایند. لهذا باین خاک و این شرف و عزت بزرگ آن که از جانب خداوند و رسول (صلعم) به آن نصیب گردیده بنظری ببینند که شایسته شان و عزت عظیم این بخشایش و عطیه الهی باشد. از خون ریزی و هرنوع تخطی خودخواهی و خودپسندی و سودجویی و بی اعتنائی و بی پروایی بر کلیه اقتضات آینده مملکت جدا در نظر باشند ۱۲ که خداوند غیور است. ما بچشم سردیدیم که در طول جهاد و در خلال مصایبیکه دامنگیر این مملکت بود و هنوز هم است مخلفان و دشمنان ظاهری و باطنی علنی و مخفی ملت افغان را در هر لباسیکه بوده اند و بهر چهره و ماسکیکه تظاهر کرده اند و خود نمایی نموده اند اگر افراد بوده اند و یا ممالک نسبت باین خاک نیت ناپاک داشته اند طوری جزا دیده اند که از آن افراد و حتی از استخوانهای شان هم نشانی و آثاری باقی نمانده... همچنان در ممالکیکه باطناً نظر غیر اسلامی نسبت بمجاهد و مهاجر و آینده ما داشته اند چنانچه زنان شهردار و دوشیزگان معصومه و عفیفه افغان را بغارت و تاراج یا بقسم امتعه تجارتی برده بودند و با فروخته بودند بلاهایی بدست خود شان بالای شان نازل شده که لکها نفر شان به خاک و خون غلطید... بلی خداوند (ج) بسیار غیور عادل و قهار است. حساب خداوند حساب خدایی است که حساب بشر نیست که بتوان در مقابل آن ایستاد و یا آنرا رد و دفع نمود. اما ما که سالها خود و جامعه خود را فریب داده ایم و تا توانستیم مصالح و مهام امور کشور را ملعبه خواستها و هوسهای شهوانی و امیال نادرست شخصی خود قرار دادیم و از هیچ بیداد و بی بندوباری در باره وطن خود مفاخره و کوتاهی نورزیدیم گویا که از این خاک نبودیم و اصلاً باین خاک علاقه و ارتباط نداشتیم ۱۳ از هیچ چیز نهراسیدیم و نه عاقبت و فرجام اعمال خود را در نظر گرفتیم. و اکنون متأسفانه عین عمل را انجام میدهم و تعقیب می نمایم و عین راه و طریق را می پیماشیم. شاید بدتر و زشت تر از دیروز و مخوف تر از هر وقت و زمانی باشد که در نتیجه ما را پارچه پارچه و توت توت سازد ۱۴ جای بسیار تأسف خواهد بود که با وجود موجودیت و احتمال قوی چنین تهدیدات که متوجه مملکت است باز هم در بین ما و جامعه ما ماها و شما ها موجود باشد که همه چیز را نادیده گرفته سعی و تلاش ما فقط و فقط رسیدن بمقاصد شخصی ما باشد که هنوز بان نرسیده ایم و حتماً باید بان دسترس پیدا کنیم ۱۵

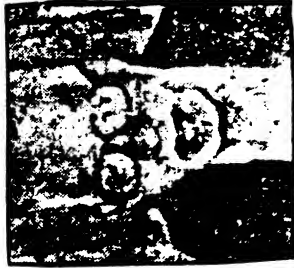
ولی طرح مجرب من و یگانه طرحیکه راه حل معظمه کشور محسوب میشود و عملاً موثر است یک ندای مقدس یک ندای رسا و گیرا و یک ندای عام است خدایی که ابداً ندامت ندارد و فقط در چند حرف خلاصه میشود مگر چند حرف بسیار با معنی و مؤثر و موجز چند حرف مقرون بمصالح و فلاح همه ما و شما و آن اینست که هر که و هر چه هستید از خدا بترسید ۱۶ از خدا بترسید ۱۷ از خدا بترسید... ۱۸ باز هم بفکر و اندیشه ای که هستید و آنچه را بر سر می پرورانید سعی کنید تاوام با ترس از خداوند باشد ۱۹ از قهر و غضب خداوند در خطر باشید ۲۰ بیش از این مملکت را بخاک و خون نکشید ۲۱ از خدا بترسید ۲۲ باید اعتراف کنیم و تسلیم شویم که از هر جا شروع کرده ایم و تا هر جا رسیده ایم آغاز و انجام هیچکار و عمل ما تاوام با خوف و هراس از قهر و غضب خداوند نبوده... ۲۳ شما ای پیروان طریقه ضلالت و گمراهی از خدا بترسید بیش از این پرچم منحوس و ملعون کفر و الحاد را در کشور اسلامی ما به اهتزاز نگذارید ۲۴ این پرچم در همه جا سرنگون گشته حتی در شوروی شما هم بیش از این آنرا قبول ندارند. شما هم بیش از این قبول نکنید که مورد لعن و نفرین نسلها و تاریخ آینده مملکت قرار میگیرید ۲۵ از گمراهی تان برگردید و این خاک را که جای شما نیست تخلیه کنید ۲۶

اینست یگانه راه رسیدن بحل مشکلات و معضلات مملکت یعنی راه خدا و رسول و راه ترس از خدا که اگر از خالق خود ترسیدیم و ترسیدند و با این دعا مبارکاه جلال خداوند رجوع کردیم و گفتیم خداوند از تو میترسیم ((ولا تخزنی یوم یبعثون)) (و رسوا مکن مرا روزیکه برانگیخته شوند مردمان) در روزی که در آن نه دنیا باشد و نه سودای ریاست جمهوری... ۲۷ اگر این ترس و این دعا و تمنا مقصود ظاهری و باطنی و ملکه قلبی ما در اعمال آینده ما نباشد دیگر همه گپها و همه طرحها نقیصت بر آب و سعیت در سراب. والسلام علی من التبع الهدی.

با دداشت اداره - هموطن محترم آقای الحاج عبدالرحیم غفوری که شخص متقی و ریاضت کش میباشند مدعی اند که شخص خود شان باری حضرت رسول کاینات (صلعم) را بخواب دیده بودند که کلمه طیبه مبارکه (لا اله الا الله محمد رسول الله) را برست مبارک داشته. در شاهراه افغانستان نصب نموده و حضور مبارک رسالت پناهی (صلعم) در سمت راست کلمه مبارکه مذکور ایستاده بوده اند و نوشته اند که این سطور دروغ و مبالغه نیست بر راستی و حقیقت موجودیت و جلال آفریدگار عالم (ج) راست و حقیقت است چنانچه قبلاً آنرا به پشاور نوشته و اطلاع داده بودند. و ازین استنباط میکنند که پیغمبر (ص) در جهاد اسلامی افغانستان سهم گرفته اند تا بنیرق اسلام درین سرزمین اسلامی تا ابد در اهتزاز باشد و خواهد بود. هکذا ایشان مدعی اند که یک شخصیت روحانی افغان که در جوار آرامگاه سرور کاینات (صلعم) زیست می نماید تقریباً ۱۱ سال قبل پیامی با افغانستان فرستاده و گفته بوده که تا تمام امتان آنحضرت در افغانستان توبه نکنند این مصیبت عظمی از بالای آنها رفع و دفع نمیشود.

مصاحبه پوهاند اصف ريس جمعيت رستگاري ملي افغانستان

شماره مسلسل ۱۵۴ مورخ ۱۱ عقرب ۱۳۷۰



افغانستان

در پنج قرن اخير

تاليف : مير محمد صديق فرهنگ

جلد اول قيمت ۳۵ دالر

جلد دوم قيمت ۲۰ دالر

بهاي آزادي، تراژيدي افغانستان

تاليف : سيد قاسم رشتيا

قيمت ۱۰ دالر

س: درموردی اینکه مجیب تعیبه سرزشت آنسده افغانستان
درملاکرات مستقیم شرکت بلانقشي دانسته باشند.

نخواهد کرد. یعنی با چیزی که
گفتید کاملاً موافق هستند
که او شرکت نکند.

ج: بلی

س: بسیاری از مجاهدین

البته نمیگیرم همه گروه‌ها با

مجاهدین میانه رو و خیلی

نظری خوبی دارند نسبت به

جمعیت رستگاری شما در میان

احزاب و گروه های مجاهدین

کدام را مناسب میدانید که

دربین ملاکرات شرکت داشته

باشند و اینکه باید همه شان شرکت کنند

ج: کساً مجاهدین به صورت کل به

پیش ما قابل درموند آنها خدمات

ارزنده انجام دادند.

و خصوصاً در زمان که برای شوری

در افغانستان بود.

س: شما هم نقشی برای مجاهدین

شعبه که بعضی در ایران مستقر هستند

دربین ملاکرات قابل هستند.

ج: هر کسی که تابعیت افغانستان را دارد

ارزود ما افغان می باشد اگر اوشبه

است، منی است، اساساً علیه است و ملی

است و هر چیزی که است. ار افغان است و

لبنامانند سایر افغانها حق دارند که در

دربین او آخر يك تعداد زیادی
از مامورین بلند رتبه حکومت
زمان ظاهر شاه و يك تعداد از
اعضای سابقه حزب وطن
در کابل دست به ساختن احزاب
و سازمان های سیاسی زدند
و اینکه پشتوانه سیاسی و مالی
احزاب و سازمان های متذکره
کمی ها اند مسئله چلاگان
برده مگر با آنها با اراده
نظریات و بلند کردن صدای
خریش محافل و بازار سیاسی
کابل را پر شور نموده است که
گاه گاهی هم در مورد وضع
فعلی و نظام آینده افغانستان با
رادیو ها و منابع اطلاعاتی
غرب مصاحبه های می نمایند
• پوهاند اصف ریس جمعیت
رستگاری ملي افغانستان که
از حامیان ظاهر شاه پادشاه
سابق افغانستان می باشد
چنین اظهار نظر نموده است.
مابین نهاد سازمان ملل متحد
رایک پیشنهاد سازنده و مفید
میدانیم. و تقی که پیشنهاد
برای ماداده شده جواب خرد را
در آن نوشتم و آنرا بوسیله
بنین سیوان غابنده خاص ملل
متحد به سرمنشی ملل متحد
عناصر شامل از این حزب و جود

فرستادیم. البته نظریات من
این است که بعضی مطالب را
هم در آنها از طرفی خود تلک
دادیم يك مطلب من این
بود که ملاکرات بین الافغانی
که فعلاً مشکلات و موانع
در آن موجود است. بزرگترین
مشکل اینست که مردم
افغانستان تنها مجاهدین بلکه
مردم افغانستان به صورت کلی
حزب دیموکراتیک خلق را که
فعلاً بنام حزب وطن نامیده
میشود عامل اصلی ترازیدی
افغانستان میدانند.
س: پس يك شرط اصلی شما
این است که این حزب باید
حتماً متحل شود. ؟
ج: شرط اصلی من این است که
با این حزب ملاکره کردن
فعلاً به دلیل که عرض کردم
ناممکن است و قابل قبوله بوی
مجاهدین و اکثر مردم
افغانستان نمی باشد. اما
ملاکرات غیر مستقیم ممکن
است و مادر طرح پیشنهادی
خریش همین ملاکرات غیر
مستقیم را پیشنهاد کرده ام
در ملاکرت غیر مستقیم هم
عناصر شامل از این حزب و جود
بند.

خواهد داشت و دلیل اصرار این
دره می باشد ؟
ج: ملاکرات غیر مستقیم
که ما پیشنهاد کردیم این است
که تعداد ۲۰ تا ۳۰ نفر با
بیشتر با کمتر از شخصیت
های بازو پر چسته افغانستان
که بشکل بی طرف باقی
مانده اند و نه به طرف دولت
و حزب برده و نه طرف
مجاهدین آنها بوسیله
سرلنکی ملل متحد انتخاب
شود و این در انتخاب این
اشخاص مشورت با حزب
و مشورت با مجاهدین صورت
بگیرد. و این افرادی می باشد
که آنها آدم های خیر، آدم
های دانشمند، آدم های که
ملت و ملکت خود را میشناسند
و آدم های که با عصر نو
و مقتضیات عصر آشنائی
دارند.
س: فعلاً چه کسانی؟ جواب
خوب حالا برای من مشکل
است که نام ببرم چرا این نکته
حساسی است این کار است که
سرمنشی ملل متحد باید انجام
بدهد.

شهزاده الفیصل در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت «مانع عمده در راه دیالوگ بین الافغانی موجودیت نجیب بود که شوروی از اصرار بالای او منصرف شده است.» اما ترکی الفیصل نگفت که عربستان سعودی نیز مانند شوروی و امریکا بعد از اول جنوری بمجاهدین اسلحه نمیفرستد.

۲۷ اکتوبر - سرمنشی ملل متحد هفته گذشته در راپور سالانه خود بجمع عمومی ملل متحد گفته است «با تأسف ملاحظه میکنم که مداخله در امور داخلی افغانستان هنوز هم توسط عناصری صورت میگیرد که هنوز در پی غلبه نظامی میباشند.» ناظرین این کنایه را متوجه دولت پاکستان تلقی کرده اند. دیپلماتان در ملل متحد اظهار عقیده نمودند که فرصت مناسب برای آغاز دیالوگ بین الافغانی فراهم شده و باید ازین چانس استفاده اعظمی صورت بگیرد تا بغوریت در عمل پیاده گردد ورنه فضا بزودی تغییر خواهد کرد.

تشبث پاکستان برای تخریب بندهای افغانستان

۲۸ اکتوبر - وزارت خارجه رژیم کابل شارژدافر حکومت پاکستان را احضار و به وی پروتست رژیم را در قبال تشبث پاکستان برای تخریب و انفجار سه بند آبی کشور تسلیم داد. کابل رادیو گفت که رژیم کابل معلومات ثقه در باره پلانهای نظامیان و اعضای استخبارات پاکستان که میخواهند بند های آبی افغانستان را منفجر نمایند بدست آورده است. میدیا خبر داد که پروتست کابل مبتنی بر مدعیاتی میباشد که شاعلی صبغت الله مجددي تبارز داده که گویا نظامیان پاکستان در نظر دارند بند کجکی را در غرب افغانستان و بند های نغلو و درونته را در مشرق افغانستان منفجر سازند. میدیا خبر داده که مجددي بعد از آنکه در تحت نفوذ پاکستان از ریاست هیات مجوزه ماسکو برطرف گردیده قهر و عصی شده و باین تبلیغات متشبث گردیده است.

آیینۀ افغانستان از منابع موثق اطلاع یافته که مدعیات مجددي واقعیت داشته نظامیان و یکعده اعضای آی اس آی پاکستان از مدتی باینطرف در فکر تخریب بندها بوده اند و مجددي بسیار پیش ازین پلانها اطلاع داشته ولی در مقابل وعده ریاست جمهوری افغانستان از طرف پاکستان، مهر سکوت بر لب زده چیزی نمیگفت. اکنون که پاکستان او را برطرف و از او سلب اعتماد کرده این بهار او را با تشویش بیوقت افشاء نموده است. هکذا خوجه ثین ربانی وزیر خارجه مجددي ازین پلانها به تفصیل خبر دارد ولی حالا که پاکستان به خوجه ثین روی خوش نشان میدهد - چونکه پاکستان صدارت مجوزه خالقیار در دوره انتقالی را رد کرده و خوجه ثین امیدوار است عهده صدارت باو تعلق بگیرد - او نیز دم نمیزند و از بابت انفجار بندها اعتراض نمیکند زیرا اگر خدای ناخواسته این بندها منفجر شود اکثر مجاهدین مربوط به تنظیم های مخالف خوجه ثین ربانی و قصبات و جایداد شان نابود خواهد شد. در حالیکه شنیده میشود پلانهایی برای اشغال ولایت کنر توسط قوای جمعیت اسلامی زیر دست بوده و معاملات زیر کاسه انجام یافته است که خبر آنها در همین شماره میخوانند.

۲۹ اکتوبر - مجددي بروز سه شنبه از دولت پاکستان تقاضا نمود تا اعمال نظامیان تخریبکار خود را قیضه اندازد و او گفت «بعضی از عناصر نظامی، صاحب منصبان پایان رتبه نظامی، بعضی از قوماندانهای ما رادر ولایات قندهار و ننگرهار تشویق نموده بودند که این بندها را منفجر سازند. اما شکر خداوند که قوماندانها نپذیرفتند.» مجددي بخبرنگاران گفت که مناسبات ما با زعماری نظامی پاکستان بسیار خوب است ولی من از دولت پاکستان تقاضا کرده ام آنعده صاحب منصبان را که میخواهند نجیب الله را سقوط بدهند متوقف بسازد. او افزود: «شاید اینها فکر کنند که بدینوسیله بالای نجیب فشار بیشتر وارد سازند اما اینکار بجهاد ما و بمردم ما مضر تمام میشود.»

سفیر عربستان سعودی در اسلام آباد آقای یوسف متیقانی گفت که ملک فهد وجوهی را بمنظور اعمار مجدد افغانستان که در قدم اول زاید از چهل میلیون دالر خواهد بود تخصیص داده است. معلوم نیست که ملک فهد این وجوه را از طریق مجاهدین یا توسط موسسه ملل متحد بکار خواهد انداخت. عجلتاً دولت عربستان سعودی مبلغ ۱۸۹ میلیون کلدار معادل هفت و نیم میلیون دالر را بدسترس حکومت مجددي گذاشته تا بالای تعلیم و تربیت اطفال مهاجرین در پاکستان مصرف گردد.

تبصره: باید مصرف این پول توسط یک هیات غیر حکومتی که از بین مهاجرین کمیهای پشاور از طرف مردم انتخاب گردد کنترول و مراقبت شود در غیر آن اضافه از نیم آن بجیب اولادها و فامیل مجددي و خوجه ثین ربانی و دوستان هدایت ارسلا خواهد ریخت و یا براه های تبلیغاتی و پروپاگندی برای مقاصد شخصی امیران تنظیمها مصرف خواهد

مصاحبه باغلي تمیز با محترم مولوی محمد نبی محمدی

(درین مصاحبه ت مخفف تمیز و م مخفف مولوی محمدنبی محمدی میباشد)

40

ت (مولوی صاحب اسلام علیکم م) علیکم السلام و رحمت الله .

ت (من این صاحب که ته لطفاً دخیل سفر په هکله زمونږ اوریډونکوټه، یو څه معلومات ورکړی چه پدی موده کې مو څه وکړل او له چا سره مو خبری وکړی او څه مو وویل .

م (خو داسفر چه راغلو دا ملل متحد ته دانو له مختلفو عناصرو سره مو ولیده، وزیران د خارجه او سفیران فوق العاده چه نماینده دایمی په حیث ملل متحد کی کار کولی، د مختلفو مملکتونو له دغی ټولو سره چه هغه څومره میسره شوه له هغو سره ملاقاتونه، صحبتونه او هغه وکړله . خلاصه زمونږ د ملاقاتونه او نتیجه زمونږ ولیدلوکته داوه چه لکه دغه دولس کاله مونږه همیشه روخته راغلی یو دغه محکم ته، د افغانستان د قضی تشریحات، تفصیلات، هغه حالات د مظالم ملت هغه ستنزې، سترې او برې دغه مو ورته وړاندې کړی او بیان کړی مو دی، او له دوی نه مو د همدغی په متعلق باندی د سیاسي ملاتړ او نظامی کمکونه او د اقتصادي او بشري همکاريو دا غوښتنی او مطالبی مو کړیدی . دا خو د مونږه دا دولس کلن مسیر ده چه تعقیب کړی مو ده . دغه کال چه راغلو په عین شکل هماغه د مونږه حال و چه دا دمونږ حالت ده، چه جنگ روان ده، کمکونه په کاردی مجاهدین وری دی، مجاهدین لوی دی مجاهدین کم بقله دی، د نظامی موادو له طرفه او د پښتني فی الحاله په ډیره غټه پیدانه باندی کمکونه ورسره کړی دجانب مقابل نه - نو مونږ سره هم باید دغه کمکونه دوام ولری، ځکه چه دمونږه حق په جانب ده او دوی ظالم دی . نو دولس کاله چه دمونږ سره ډیر کک کړی ده، په هره سويه، په هره سطحه په هر مسیر کی چه ده، خو ددی له پاره راسره بی کړی چه مونږه قضیه بی د مونږ حق بجانب بللی او جانب مقابل بی ظالم او متجاوز بللی ده، چون هغه تجاوز، هغه ظلم اوس فی الحاله هم روان ده، نو له مونږه سره همه جانبه همکاري گانی او کمکونه وسی . علاوه په هغه باندی د ملل متحد ډیره طرح د حل سیاسي چه مابین ته راغلی ده، ددی مذاکرات هم د بعضی مقاماتو سره چه دهغه... مقاماتوله هغه سره هم دا مذاکرات وکړه، چه بالکل دا طرح یعنی دغه حل سیاسي مونږه طرفدار د حل یو، مونږه مقصد دا نه ده چه وحشیانه او لاشعوری مسیر تعقیبوی افغانان، یعنی دا معنی چه بی له جنگ نه بل شی نه منی یا بله جنگ به بل شی نه سوهیږی، دغی نه ده . جنگ، جهاد، دغه به مونږ باندی یعنی داسی تحمیلی په برخه سویده، ځکه چه به مونږ باندی دغه دجانب مقابل له طرفه د تجاوز په چوکات کی به ناروا او خلاف قوانین شکل چه به مونږه تعرض او تسلط راغی، نو دی ملت مظلوم محبور وو لایلی توری ته که، او قیام مسلحانه بی وکړه، یعنی جنگی شروع وکړه، چه پاسار د اسلامی شریعت مونږ ورته جهاد وایو. دا جهاد چه وختی بی له پاره په دی اساس شویده چه تحمیلی راغلی ده نراصل دجهاد حذف داده چه صلی ته ورسیږی خړه - یعنی جنگ له پاره د جنگ نه ده - جنگ له پاره د صلی نه .

ت (اوس به صلحه کی مولوی صاحب، مرسته ملل متحد غواړی چه تاسی د کابل له حکومت سره مذاکری شروع کی - دی ته تاسو حاضر یا مت علحب ؟

م (نودلته مونږه په دغه متعلق دا ورته وویل : چه وختی تاسی یعنی ملل متحد والا او داسرمنشی د ملل متحد چه دغه حل سیاسي پروگرام او پلان بی را وړاندی کړیده مونږه بی په ډیره سترگی منو خو احوال ده، محبل ده، مونږه بی هم په محمل شکل منو. په تفصیلاتو او تشریحاتو کی مونږه ملاحظی لرو، به بعضو شیانو باندی تنقیدونه لرو، بعضی قیلوو، بعضی ردوو. له جملی د هغی یوه دا خړه ده لکه چه تاسو اشاره ورته وکړه چه د کابل د حکومت سره مذاکری تاسی حاضر بی ؟ مونږه دا په صراحت لهجی ویلی چه ابداً نه - ځکه چه که مذاکری ته مونږه حاضر وو، خو دولس کاله دوی چلنج کړی دی مونږ ورته حاضر سړی وو، ورسره کیناستلی به وای . چون چه دا دکابل رژیم د ملت دپښت نه د ملت قاتل ده او ملت چه له دغه سرنوشت سره همدغه رژیم مخامخ کړیده، څرنگه کیدای شی چه بیا مونږ له هغه سره په مین مذاکری باندی حاضر سو ؟

ت (نه میز مذاکره خو مولوی صاحب جدا خیره ده، اما دا تسلیمیدل د قدرت له پاره خو باید ورسره کینی .

م (یعنی تسلیمیدل د قدرت خو بی د کښیناستو هم کیدای شی محترمه - د قدرت تسلیمیدل دا بی کیناستو هم کیدای شی بی مذاکرات هم کیدای شی - چه مذاکرات د مونږ او دوی تر مابین نه دی مذاکرات له اصلی طرفه سره دی او قدرت تسلیم شی .

ت (څه یعنی تاسی رایي صاحب چه د کابل د حکومت سره په څخ شکل تاسی حاضر نه بی چه کینی ؟

م (قطعاً حاضر نه یو ورسره کینو - مونږه مجاهد مهاجر او دیوفرد د ملت داخیره نه منی چه له هغه سره مذاکرات ته حاضر شی .

ت (دا من سر منشی ته ویلی ؟

م (هو، هو، به صراحت لهجی .

ت (نو بیا دا دده دا پلان نه ردوی صاحب ؟

م (نه . دوی خو خپل بالبی ده چه محمله ساتی خو مونږه خپل نظریا - ورته څرگنده کهه .

ت (اوس مونږ خړه سوله صاحب چه دا انتشار رایي اعلان کړیده، چه په سویس کی بی یوه تړلنه کیزی چه په دغه کی دکابل حکومت او د تنظیمو سران او بعضی قوماندانان او پاچا او خو نور سیمین گیری د افغانستان له بهر نه به راغونډیږی . نو که دا محلی خبر شی او په هغه کی دکابل نفر ناست وی صاحب تاسی نه ورځی ؟

م (مجاهدین تصمیم لری چه نه ورځی، قطعاً به دی مجلس ته حاضر ننی .

ت (او که څوک ورځی لکه پاچا او دا خلق بیا دغه تاسی هغه څنگه تلقي کړی صاحب ؟

م (دا ددوی خپل کارنده له هغو سره مونزه غرض نلرو. دمجا هډینو تصمیم دغه شی ده .
ت (یعنی په څیڅ صورت دکابل حکومت چه هرچیرته وی هلته تاسی نه ورځی ؟
م (قطعا ، قطعا ، بالکل .

ت (او د وزیر خارجه دروسی سره مو چه ولیدل صاحب په څه وغزیدی ؟
م (هغه دا وویل چه یو حکومت که جوړ شی ، اشتلاقی ، په راس کئی د مجلده واقع وی ، صدراعظم دی خالقهار وی .

ت (هغه جا وویل صاحب ؟
م (دا وزیر خارجه در روس وویل . مونز ورته وویل چه دا خبری بحث غواړی . دا خبرو کی دمجا هډینو راء ی او نظر غوښتل کیزی . دی خبری ته مونزه نه مثبت جواب ویلی شو نه منفی ، یعنی دغسی په اجمال کی می پرېښوده ، او هغه ونسوه ورسره ، تفصیل او شرح اوبست او بیان مو ورسره نه که .
ت (مولوی صاحب دا غوښتنه چا کړی ده ، تاسی کړی وی چه وزیر خارجه سره وونی او که هغوخواهش کړی وو ؟

م (نه هغو خواهش کړی وو .
ت (او به دی داسه کی تاسی سره څوک وو صاحب ، دتاسوله خوانه داشاملین دحیات څوک وو ؟
م (شاملین خو داسی تقریبا اوه پارتي دی .
ت (پد دی مجلس کی اشخاص صاحب یو باید جناب د تاسی وی - حضرت صاحب به و - پیر صاحب به و نور څوک وو ، صاحب ؟

م (او دحزب وحدت نماینده و چه ایران کی اوسیزی - دمحسنی صاحب نماینده وو - دریانی صاحب نماینده وو ، اودقاضی امین نماینده وو . داکسان وو .
ت (مولوی صاحب دا ډول خبری خو ډیر ستر ملی حیثیت لری او ډیر باید په دقت وسی ، نو دالازمه نه وه صاحب چه وختی چه تاسی محترم مشران د مونزه داسی مهمو سیاسی مجالسوته وړاندی کیزی چه ښه تکره تکره پوهی خلک درسره وی ، چه په علوم سیاسی او په دی کی وارد وی ، او ستاسی په څنگ کی ولاړ وی او سمی مشوری درکی . دا خلک خو محترم خلک دی ، اما نه سر کیدای چه تاسو پر څو افغانانوته - درسته نه چه مونزه یو فقیر مملکت یو اما بیا هم خلک سته په مونزه کی چه په داسی مواردو کی کواي شی چه تاسوته ښی پښی مشوری د رگری - دا چا باندی غیز و نه که ، صاحب ؟
م (دا خو داسی خبره وه محترمه چه مونز ددی مذاکرو د باره نه وو راغلی . او نه داسی مذاکری مفصلی مابین ته راغلی چه جرگی او جلسی پکی وارده شوی وی ، پکر دی شته ؟

(خوانندگان در سطر اول بیانیه مولوی صاحب متوجه میشوند که میگوید با سرمنشی وزرای خارجه و سفیران دایمی دول در ملل متحد و ترکس دیگری که مسر شد ملاقاتها و صحبت ها کردند و اکنون که راجع به ترکیب و بی وزنی و عدم تخصص هیات تنظیمها صحبت میشود مولوی صاحب مفرماند که ما برای ای نوع مذاکرات نیامده بودیم! ...)
ت (هو صاحب .

م (دا خو تلخا په ، اتفاقی یو وزیر هم سره مخامخ سو ، یو سفیر هم سره مخامخ سو ، او سوال چه وشو ، مونز درته جواب وویلی ، په صورت د اجمالی جوابونه مو ورسره کړیدی . نو دلته په دغسی یعنی سطحی حالاتو کی ، خو ما درته عرض وکه ، چه د مونزه راتگ دپاره داسی وو چه مونز هغه دوولس کلن مسیر تعقیب کوو ، یعنی دافغانستان د موضوع حالات دنیا دخلکو ددغو نمایندگانو چه دملل متحد ته راټول سوی دی ، هفوته ورسوو ، لکه چه پخوا مو رسول ، دمونز خو اصلی هدف دا وو . مسیر هم دغه تعقیب کړ . په خلال کی که چیرته دجا دغسی زایی ، غیر مترقبه یو څو کسان سره مخامخ سوی یو ، سوال یی کړی ، جواب مو ورکړینه ، نو نه جرگه وه ، نه جلسه وه ، نه پدی کی بل تصمیمونه ، تصویبونه ، چه مونزه سیاست مداران او پوهان راټول کړای وای ، ضرورت نه وو ورته ، صاحب .

(مولوی صاحب در شروع مصاحبه گفتند که همراهی وزیران خارجه و سفیران ملل متحد ملاقاتها و صحبت ها کردند و حالا میفرمایند که طور اتفاقی و تصادفی کدام وزیر یا سفیر اگر سوالی کرده باشد جوابهای اجمالی داده اند . و باز میفرمایند که برای رساندن و بیان حالات افغانستان بمرسسه ملل متحد (البته نزد نمایندگان دنیا) آمده بودند و اگر به بطور غیر مترقبه یا کسانی مقابل شده ایم که سوالی کرده اند جوابی داده ایم و برای این کار عادی آوردن سیاست مداران و دانشمندان ضرورت نبود (۱۱))

ت (ښه صاحب بیا وزیر خارجه د شپږوی چه دا پیشنهاد ، که اوتاسو وویلی چه دی کی مونزه د مجا هډینو نظر باید وغواړو . دتاسو خپلی نظر څنگه وو ، مولوی صاحب ؟
م (مونزه خپل نظر خو دا ښه چه ابلر ، دانگی کیدای ، دا صورت نلری .
ت (ولی صاحب ؟

م (تاسی ژورنالستان څوک نه بریزدی ، او فقط داسی خلق چه جواسیس د قلوبو یاستی دنره نه خبری کاږی . نوکه جوا دیپلوماسی درته وایو هم تاسو موافقه نکړی ، او که به صراحت درته وایو ، خودا نازک سراجل دی ، حساس حالات دی ، په دی کی هغه اصل حقایق څرگند او بیا کښه ویل صحیح نه دی . مونزه صراحت دلته کی ځکه درته وکول چه خلک نی در سره منو داخبره نه منو ، ځکه د مونز اوس نور ملاقاتونه ، نور مذاکرات مفصل په مخ کی دی ، ددغو له پاره باید مونزه زمینه خرابه نکړو ، سرباط کښد د نکړو . وکوره آښته کی چه بیا له اعلی مقاماتو سره له دغه اعلی طرف د قضی سره د مونز مذاکرات بیا په هغه مذاکرات کی بیا په مونزه خل حقایق او خپل حالات په دلیل بیان کړی . پد استدلال مونزه ازانته کور . که یو وخت د یوسری سرد محض په لپاره کی مخامخ شو ، هغه سوال به منو . داسی جواب درته دایره دآینه دپاره هم ستر بلو خراب منی . نو که منیر داسی در دڅواب هم همراهت درته ندای او دملکیم خوم خلک ونه درې چرکیم خوا بیا داسی کیدای (دنه دسره منی څرک . رنور بیا)

در حاشیه مداخله شوروی در معارف و فرهنگ کشور

محترم پوهاند میر حسین شاه

42

سابقه سعد :

چو گزیند بدترین روز در تاریخ معاصر کشور ما کدام بود ؟ جواب بدون شبه هفت شور (۲۷ اپریل) است. زیرا در آن روز شوم فرماندهان آنچه که خود کشور شورا ها خوانده اند طرح اشغال صریح زلن ما را عملی کردند و افغانستان بتصرف سگانگان در آمد و با وجود آنکه خود از موسسان گردهم آیی کشور ای غیر منسلک بود، وابسته و غیر مستقل شد. در وزارت خارجه مشاوران روسی نشستند و سیاست وطن ما را رهنمایی کردند. بدتر آنکه عده ای از بین خود ما وسیله این همه سیاه روزی و تباهی بود.

اشغال گران بمران تصرف کشور بدست دست آموزان، علاوه بر امور خارجی بنای مداخله در کارهای داخلی و کشوری را گذاشتند. انسان آگاه و با فرهنگ انسانی است که پژوهش علمی، منطق سالم، تفکر جامع و جهان بینی گسترده و دور از تعصب دست یافته باشد، چنین انسانی چون و چرا میکند، دیر باور است، برای پذیرش هر نظر یا عقیده ای دلیل و مدرک میخواهد و به قانون علت و معلول پی برده است. انسانی که بسلاح تفکر علمی آراسته است، آن هنگام نظر یا عقیده ای را بعنوان حقیقت می پذیرد که از آزمون تجربه و تحلیل و آزمایش و از ترازوی عقل سلیم و منطق سرفراز برین آمده باشد.

چنین انسانی در جامعه استعمار شده جا ندارد و کشور استعمار کننده می کوشید این ارزش انسانی افراد را مانند هزاران ارزش پسندیده دیگر از بین ببرد. سایر ساحات زندگانی هموطنان ما در زمان اشغال برون حدود این بحث است. درینجا سعی میشود مختصری از آنچه دولت شوروی و حکومت دست نشانده در جهت دیگرگونی ارزشهای فرهنگی انسانی، میهنی و اسلامی هموطنان ما انجام دادند، بیان گردد.

سعی برای تغییر این ارزشها، تاریخ نسبتاً قدیمی تری دارد و روزگاران اشغال قبل از اشغال صریح میرسند. روابط افغانستان و روسیه شوروی با پیام امر امان الله، خطاب به لینن، رهبر آن کشور در ۷ اپریل ۱۹۱۹ آغاز شد. منتهای آن پیام در آن روز برهبران کشور های دیگر مثلاً جاپان ایالات متحده امریکا، فرانسه، ایران و ترکیه نیز ارسال شده بود، اما در حالیکه کشور های مذکور اهمیتی باین پیامها ندادند، روسیه شوروی آنها را نعمت غیر مترقب شمرده به آن جواب گرم و مثبت دادند.

هرچند درین وقت بیش از یکسال از برقراری نظام جدید در روسیه سپری میشد، اما دولت بلشویک هنوز بر سرزمین امپراطوری تزارها تسلط کامل نداشت. مردم بهدایت بکتعداد از افسران وابسته برژیم گذشته با آن در پیکار بودند. اینان از کشور های غربی خصوصاً انگلیس و فرانسه کمک دریافت می کردند و در بعضی نقاط ساحلی کشور های غربی برای حفظ منافع خود و وارنیمورن فشار بردولت جدید، پایگاه های نظامی تاسیس کرده بودند. اما این اقدامات که دولت شوروی از آن بعنوان مداخله خارجی استفاده تبلیغاتی میکرد، بان پیمان نبود که سقوط دولت مزبور بیانجامد و میتوان گفت که در آخرین لحیل بمرد بلشویکها تمام شده بزبان ایشان.

دولت جدید روسیه هم در مقابل کامیابی خود را در داخل، منوط بکامیابی در خارج و بعبارت واضحتر به گسترش انقلاب کمونیستی در سایر کشورها میشمرد. برای این منظور رهبران آن در مرحله اول آلمان را در نظر داشت، اما چون قیام کارگری در آن کشور بمقصد نرسید، کشورهای زیر استعمار بخصوص کشورهای اسلامی را مورد توجه قرار دادند و تبلیغات گسترده ای را در بین ایشان علیه دول استعمار کننده غرب روی دست گرفتند و چون افغانستان در جنگ استقلال با برطانیه مقابل شد، روسها وعده هر نوع کمک دادند. دولت جدید بلشویک در گفتار مخالفت خود را با سیاست توسعه جویی اعلان نمود و حتی وعده داد که به ملتهای تحت تسلط روسیه تزاری آزادی دهد، اما در عمل از همان سیاست سابق پیروی نمود. بخارا و خیوه را زیر تسلط خود در آورد و هدف سابق را که همان رسیدن بابهای گرم بحر هندو خلیج فارس باشد بطرز و شیوه تازه دنبال نمود. (۱)

راجع به نفوذ شوروی در معارف کشور از زمان ایجاد روابط تا سقوط حکومت امیر امان الله معلومات زیاد در دست نیست. ظاهراً روسیه شوروی در آنوقت با آنکه میخواست، در وضعی نبود که بتواند در افغانستان به توسعه نفوذ بپردازد. افغانستان در آن وقت با آنکه با دولت شوروی روابط سیاسی محرمانه با همفکری وزیر مختار برطانیه گفته بود، مقصد من بر نحی که در ظاهر تعبیر گردد در واقع اینست که اگر انگلستان موقع بدهد میخوام قدم بقدم بآن نزدیک شوم و تنها مناسبات حسن همجواری را با روسیه حفظ نمایم. (۲)

(۱) میر محمد صدیق فرهنگ - افغانستان در پنج قرن اخیر ۳۴۹-۳۵۳.
(۲) میر محمد صدیق فرهنگ - افغانستان در پنج قرن اخیر ۷۸۶.

میان دو امریمن

تجدید اشتراک ؟

نالیف : سید قاسم رشنا قیمت ۳۵ دالر

مهاجده درستی و همکاری ۱۴۲۱ و قرارداد های دیگری که بعد از آن بین دو کشور با مضا رسید (۱) مبلغ ناچیز نیم میلیون روبل که (Fedor Rodkolnikov) با خود آورد و قسط اول مسا عدت يك مليون روبل در سال بود (۲) روزه امیدي برای نفوذ شوروی در افغانستان شد. نفوذ شوروی در افغانستان و هند برای هر دو کشور مایه نگرانی بود اما پس از سقوط امارت بخارا و فرار سید عالم شاه آنجا با افغانستان با وعده ها ئیکه دولت شوروی در باره استقلال بخارا با میر امان الله داده بود و هیچیک مقید نمادند حکومت افغانستان دیگر نمیتوانست بدولت شوروی سوسیالستی اعتماد داشته باشد و نیز دولت شوروی در آن وقت از نظر اقتصادی و نظامی در وضعی نبود که بتواند به افغانستان و از آنجا به هند حمله نماید.

راست است که عده ای از جوانان جهت تحصیل یا کار آموزی در رشته های تکنیکی و نظامی به تاشکند و احیاناً به شهرهای اروپایی روسیه شوروی اعزام شدند و متخصصین روسی (که بقولی تنها در قوای هوایی افغانستان سی نفر آنها مشغول انجام وظیفه بودند) جهت تطبیق طرحهای عمرانی بکابل آمدند اما تعداد اولی بحدی نبود که بتواند نیت و سعی ایشان (اگر چنین نیت و سعی هم میداشتند) در نفوذ و توسعه کمونزم موثر باشد.

معامله دولت شوروی با امیر بخارا تجربه در خور توجه برای امان الله بود. هم خود امیر هم خانواده وی با استقلال امارت مسلمان بخارا علاقه فراوان داشتند. مادر امیر (امان الله) به سید عالم شاه امیر بخارا فامه بی نوشته و اطمینان داده بود که پسرش و مردم افغانستان برای استقلال کشور و حفظ امارت وی از هیچ نوع کومک دریغ نخواهند کرد. سقوط امارت بخارا و هجرت و پناهندگی امیر آن با میر امان الله پسند بزرگی آموخته. این امارت نشانی قبلا در تحت حمایت روسیه تزاری بود و میر سید عالم شاه زن روسی داشت. دولت شوروی وعده استقلال آن کشور را مکرراً به پادشاه افغانستان داده بود.

غیر از این دیری نگذشت که سفیر بخارا بدربارکابل نیز تقاضای پناهندگی نمود و تابعیت افغانستان را قبول کرد. این سفیر دانشمند بزرگ، هاشم شایق افندی بود. صدرالدین عینی در ادبیات تاجیک ترجمه حال و نمونه اشعار او را آورده. مرحوم هاشم شایق از بزرگان اساتذده زمان خود در ادبیات علوم اسلامی و علوم تربیتی بود. ادبیات عرب را در مدارس قدیم بخارا آموخته و دوره دارالمعلمین عالی را در استانبول پایتخت امپراطوری عثمانی قبل از ظهور انا تارک گذرانده بود.

قبول او و امارت بخارا حکومت فیودالی قرون وسطایی داشت و اندکی قبل از سقوط و جریان فکری در آن جا موجود بود - یکی میانه رو (دیموکراسی مشروطه) و دیگری افراطی سوسیالستی یا همان کمونیستی طرفدار روسها و بالاخره بلشویکی. خودش بدسته اول تعلق داشت و صدرالدین عینی بگروه دوم. مرحوم هاشم شایق در بخارا اندکی قبل از سقوط دولت معارف و وزارت خارجه بود و مدتی هم وزیر معارف و وزیر مالیه.

مرحوم هاشم شایق با امیر بخارا اختلاف نظر فراوان داشت. وی با دولت روس در همه حال و همه جا مخالف بود در حالیکه امر تا وقتی روسها از او حمایت داشتند خود را در پناه ایشان قرار داد اما چون خواستند او را از سلطنت دور کنند بدشمنی با روس برخاست. لاکن بعد از آنکه با فغان ستان آمدند چون رنج استعمار روسی را دیده بودند و یقیناً مطالب آموزنده ای از طرز استعمار کمونیستی بدربار آنوقت افغانستان و حلقه های روشنفکران گفتند.

با اثر حمله شورویها بر بخارا عده زیادی از مردم بخارا شبان (حدود ۳۰۰ و ۴۰۰ نفر) آواره شدند و با افغانستان هجرت کردند. این مردم که از اثر ظلم فراوان مهاجمین فرار کرده بودند باندتهای رنج آوارگی با افغانستان آمدند و داستانهای غم انگیزی از تجاوز سپاهیان روس و حکومت کمونیستی بکشور خویش داشتند. باین ترتیب سقوط امارت بخارا و حمله روسها بران سرزمین نفرت شدید مردم افغانستان را علیه اشتراکیت برانگیخت و مانع نفوذ عقاید کمونیستی در وطن ما گردید.

از ۱۴ جنوری ۱۹۲۹ تا ۱۵ اکتبر ۱۹۲۹: امیر امان الله صبح روز ۱۴ جنوری ۱۹۲۹ بسبب پیشروی سپاه امیر حبیب الله و شورشائیکه علیه او در گوشه های مختلف افغانستان برپا شده بود از حکومت استعفی کرد و آن را ببرادرش سردار عنایت الله گذاشت و خود روانه قندهار شد. سردار عنایت الله نیز سه روز بعد از سلطنت دست کشید و بعد از آن حبیب الله معروف به بچه سقا پادشاهی رسید.

هرچند امیر حبیب الله کالکانی خود در وضعی نبود که بتواند کشور را اداره کند ولی رجالی مانند عطاء الحق وزیر خارجه، شیرخان وزیر دربار و جنرال محمد صدیق خان و استاد ذلیل الله خلیلی بودند که سعی داشتند کشور را از تبااهی نگهدارند و موازنه را در سیاست خارجی مراعات کنند و نگذارند یکی از دو همسایه شمالی و شرقی و جنوبی از اوضاع به نفع خویش بهره برداری نمایند. منیاب مطایبه از مرحوم عبدالهی حبیبی شنیدم که وقتی نایب الحکومت امیر حبیب الله بقندهار آمد او معاون مدیر در حریده طلوع افغان بوده نایب الحکومه او را با اسم (اخبارچی) احضار کرد و گفت: «اخبار را حاکمان کی اما هوترکن که روس و انگلیس را بد نگویی و امر صاحب را صفت کنی.» این سیاست سالها تا کودتای کمونیستی در افغانستان مراعات میشد.

(۱) مثلث قرارداد عدم تعرض ۱۹۲۶ و موافقتنامه خط هوایی ۱۹۲۷ - The Fall of Afghanistan A. Samad Khan ۱۹۸۸ ص ۴۴
(۲) دولت روسیه شوروی که جانشین امپراطوری تزاری شده بود میخواست با این کومک و کومکهای ظاهر و پنهانی مایه انگیزد و از انگیزش قبلاً مبلغی را بعنوان مبادی است به امران افغانستان میداد. (صحیح کنه به)
Afghanistan & the Soviet Union اثر Henry S. Bradsher - یک برینورتنی پریس ۱۹۸۵ ص ۱۵

گویند انگلیسها در سقوط امان الله خان و پادشاه رساندن امیر حبیب الله دست داشتند. تحقیق این موضوع فحصر بیشتری میخواد. يك وقتی ما سوف عليه ليو پولادا در سفارت هند در کابل کنفرانس میداد و در آن کنفرانس گفت که تمام اسناد مربوط را خدمت دور دیده و سندی را نبافته که این مطلب را تأیید کند. یادم هست تابستان سال ۱۹۵۹ در محبت دوست دانشمند فقیدم پروفسر محمد علی (میوندی) در بامیان بودم، من صحبت از زبان اوشنیدم که در روزهای حرکت امان الله جانب غزنی پروفسر برای ورزش والیبال یا تنیس سفارت انگلیس میرفت، وزیر مختار انگلیس همفری نیز آنجا می آمده است. روزی وزیر مختار اظهار داشت که امان الله نمیتواند دوباره موفق شود و حبیب الله نمیتواند به سلطنت باقی بماند. (۱)

بهر حال مردم خود در این ایام کمونزم را قبول نداشتند و عقاید و آراء ایشان را رد میکردند.

از ۱۹۳۱ تا ۶ سپتامبر ۱۹۵۱ : بتاريخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۳۶ محمد نادر شاه در قصر سلام خان ارگ کابل به سلطنت رسید. اولین وظیفه دولت درین وقت تأمین امنیت در داخل کشور و تجدید روابط سیاسی با دولت های خارجی بود. مردم افغانستان بعد از حملات پیهم انگلیس بر افغانستان احساس دوستی با آن کشور نداشتند. راجع به همسایه شمالی نیز حس بد بینی و بی اعتمادی موجود بود. روسها از زمان امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلیخان با افغانستان رابطه پیدا کردند. و اما امیر عبدالرحمن خان که سالها در قسمتهای آسیای امپراطوری تزاری زندگی نموده و سیاست اندولت را در شرق تحویل گرفته بود میدانست که بدوستی دولت تزاری نباید اعتماد کرد و خصوصاً که تاریخچه دوستی دو امیر سلف - امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلیخان - در برابر چشمان او قرار داشت. ازینجهت امیر همیشه از نزدیکی با روس اجتناب میکرد و حتی در مکاتبات و رفت و آمد های جزئی نیز با روسیه محتاط بود، چنانچه عبدالقدوس خان (اعتماد الدوله امیر حبیب الله خان) والی هرات به سببی مورد عتاب و عزل واقع گردید که خودسرانه یک نفر روسی را اجازه عبور از ولایت هرات با یران داده بود. مع هذا امیر از دشمنی با روس احتراز داشت و حتی المقدور سعی میکرد که پای خشونت و تصادم در میان نیاید (۲).

حدود یکماه از اعلان سلطنت پادشاه جدید گذشت که سند ده فقره بی مبنی بر سیاست دولت از دربار سلطنتی ابلاغ شد. ماده چهارم آن ازینقرار بود: «افغانستان سیاست خارجی امان الله را تعقیب میکند و با قدرتهای جهان رابطه برقرار مینماید.» (۲)

روسیه شوروی باز هم نخستین کشوری بود که دولت جدید را برسمیت شناخت و بجواب نامه ای که از طرف وزارت خارجه افغانستان به عده ای از کشورهای آسیایی و اروپایی ارسال شده و در آن تقاضای ادامه دوستی موجود بین افغانستان و آن کشور ها شده بود (L. M. Marakhan) بنام وزیر خارجه روسیه شوروی نوشت: «افغانستان میتواند روی مناسبات موجود همجواری که اتحاد شوروی خواهان توسعه آن منظور تحکیم استقلال افغانستان و ترقیات اقتصادی و فرهنگی آن کشور میباشد، حساب کند.» (۴) در اینجا می بینیم که اتحاد شوروی پادشاهی محمد نادر شاه را صریحاً برسمیت شناخته است معذالک این پیام شناسایی رسمی رژیم جدیدی که نادر شاه در رأس آن قرار داشت تلقی شده.

سفارت اتحاد شوروی در طول امارت امیر حبیب الله کالکانی در کابل موجود بود و با آنکه سفیر آن (Stark) در کابل نبود، اعضای آن سفارت را فعال نگهداشته بودند. (Stark) اینک به کابل بازگشت و دولت جدید با سلام فیر چهل توپ از او پذیرایی رسمی کرد. دولت آداب ظاهری را در سطح روابط سیاسی نگهداشته بود، اما واقعیت این بود که از همسایه شمالی و سعی آن در جهت توسعه نفوذ عقاید و آراء کمونستی بیمناک بود.

آزادی بخارا و تاشکند آنچه که روسها آنرا ترمجی میخوانند و در این اواخر مجاهدین ما را نیز ترمجی میگفتند، در قسمتهای شمال به فعالیت خویش دوام داده بودند. مهاجران ناراضی از آنچه که قسمتهای آسیایی روسیه شوروی خوانده شده دین هم وطن ما پناه می آوردند و جزئیات مظالم سپاهیه روسی را بمردم میگفتند. اندکی بعد از سلطنت محمد نادر شاه در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ جمعیت قابل توجهی از مهاجران ما و رالنهر بقسمت های غربی و جنوب غربی افغانستان انتقال داده شدند. این مهاجران با وضع اندوهبار بقندهار آمدند و چون مهاجر و آواره بودند و شایسته کمک و وضع آنان رقت مردم را بایشان و نفرت افغانان را علیه روسیه شوروی بر می انگیزت.

در چهار سال سلطنت محمد نادر شاه (۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳) و هشت سال اول سلطنت محمد ظاهر شاه که مصادف با دیکتاتوری استالین بود و در سیاست خارجی روسیه روش محافظه کاری اختیار شده بود اقدامات علنی بمنظور تعلیمات کمونستی و سوسیالیستی در معارف افغانستان بعمل نیامد. دولت وقت تجربه سقوط حکومت امیر امان الله را در نظر داشت. یکی از علل پایان یافتن سلطنت آن پادشاه، تعمیم معارف ایجاد مکاتب نگران و تبلیغ وسیع در باره تعلیمات غیر مذهبی در مکاتب جدید دولتی بود. بنا بر آن حکومت جدید سعی میکرد در ایجاد و توسعه مکاتب پرورش غربی، محتاط باشد. و علوم دینی و قرآنت قرآن را در حدود در خور توجه در برنامه بگنجانده.

Amanullah Can not remain, Habibullah can not remain (۱)

میر غلام محمد غار - افغانستان در مسیر تاریخ - ص ۶۷۲ (قم ۱۳۵۹)

Ludwig W. Adam - Afghanistan Foreign Affairs to the Mid 20th Century (۲)

ص ۱۸۳ - ۱۸۴
(۳) همانجا ص ۱۸۴

در آغاز در کابل تعلیمات در حدود مکاتبت ثانوی دایر شده بود و در قندهار فقط دو مکتب ابتدایی تا صف پنج باز شد و بعداً تعلیمات متوسطه که بنام رشديه یاد میشد آغاز گردید. نظم در مکاتبت بسختی مراعات میگردید و شاگردان زیر نظر گرفته شده بودند. عیب نظام تعلیمی در آنوقت شاید نقتهای دیگر در این بود که شاگردان همیشه بانهی و انضباط بخای افراطی مواجه بودند، یعنی چه را باید نکنند تا اینکه راه سالم اندیشه آزاد را با و بیاموزند. هدف از تعلیم و تربیه پرسنل مطیع برای دستگاه اداری دولت بود نه همشهری آزاد متکی بخود.

این روش آموزش و پرورش شاید برای آن زمان خوب بود و ملایم طبع اجتماع وقت. اما در آینده جوانان را که بالطبع در سن معینی طفیان گر میباشند، جانب اندیشه های اشتراکی کشانید و راه را برای تبلیغات سیاسی - اجتماعی روسیه شوروی باز کرد.

در آن روزها مانند هر وقت دیگری طرح های آموزشی بمنظور معین از طرف اشخاص معین ترتیب و ابلاغ میگردید. طرز اداری طرز نظر دهی و اجرای فرمان بود نه نظر خواهی و شور در امور. دستگاه اداری بزرگی با اختیارات وسیع بنام ریاست تفتیش در وزارت معارف وجود داشت و دو مدرسه های معروف معروف پایتخت با داشتن اداره های جداگانه زیر نظر اداره ای بنام ریاست مکتبین بودند. همه این ادارات بکارهای استخباراتی توجه داشت تا امور تعلیمی و آموزشی.

در اداره سالم، اعم از معارف یا جاهای دیگر، روزنه آزادی اندیشه و بیان را باید باز گذاشت و ذهن را به تحلیل مسائل عادت داد، اجبار در انجام مطلق امر بدون درک دایلل موجه آن ممکن است به نافرمانی منتج شود.

در دهه سوم قرن چهارده هجری (پنجم قرن بیست عیسوی) جنگ جهانی دوم در اروپا ادامه داشت. آلمان نازی بر اتحاد شوروی حمله نموده بود. احساسات ضد روسی و ضد انگلیسی خویش را مردم به طرفداری از آلمان نازی اظهار میداشتند. در کابل در مدرسه های متوسط استقلال و همپیه و نجات زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی آموخته میشد. سایر مضامین نیز بهمان زبانها تدریس میگردید. زبان روسی در هیچ یک از مدارس درس داده نمیشد و کورسهای اختصاصی هم برای تعلیم آن وجود نداشت. تعداد محصلان افغانی در اتحاد شوروی هم بسیار محدود بود. درینوقت عده ای از افغانان که دوره های آموزشی را در دانشگاه های آمریکا و اروپای غربی گذرانده بودند، این عده از روشنفکران پیامهای از دیموکراسی و آزاد اندیشی با خود آورده بودند. و در کلاسهای درسی آنها شاگردان تلقین می کردند. در فارغ التحصیلان دانشگاه های آمریکا آمیخته با خوشرویی بود. ایشان بیشتر معاشر بودند به مصداق شعری که :

درس خطیب اگر شود زمزمه محبتی جمع بمکتب آورد طفل گریز پای را

از سوی دیگر استادانی که گرایش های چپ داشتند نیز عقاید اشتراکی را خموشانه تبلیغ میکردند. ساده ترین کار، نشر آثار صدرالدین عینی و ابوالقاسم لاهوتی و بعد ها احسان طبری بود. از لاهوتی مثلاً کلمه شهادت کارگری : « شهادت مدغم که من از ملت کارم » « ورد زبانها بود و چون ظاهر فریبنده داشت میبوند عده بی کلا از آن لذت میبردند.

در سفارت شوروی درینوقت در ظاهر محدود بود - تکه تکه گاهی کارمندان از آن برون می آمدند و به زودی در را بسختی از عقب می بستند. اما مثل اینکه دریچه را از عقب باز گذاشته بودند. وجود کتب و رسایل چاپ تاشکند و دوشنبه ازبکستان و تاجیکستان دلیل واضح این گفت بود.

نکته در خور توجه اینست که کمونزم در وطن ما بین طبقه روشنفکر و محصلان آنوقت با مبانی و اساسات خود و آثار فلسفی نیامد بلکه با اوراق تبلیغاتی نوشته های صدرالدین عینی، اشعار ابوالقاسم لاهوتی و بعد ها مثلاً ترسم زانه و امثال آن آغاز گردید. باین ترتیب از روش غیر مستقیم جهت القای افکار اشتراکی استفاده میشد و ورود ترجمه های مستقیم آثار متفکرین مارکسیست بعداً آغاز گردید.

بروز ۹ می ۱۹۴۶ سه سالار غازی شاه محمود خان صدراعظم شد، گویا در همان روز سردار محمد هاشم خان به نسبت علالت مزاج از وظیفه استعفی داده بود. با رویکار آمدن وی اندکی از تشدد در اداره و سیاست کاسته شد. زندان سیاسی که در بین آن رجال مهم سیاسی و علمی بودند آزاد و بعضی از ایشان بکارهای نسبتاً مهم تعیین شدند.

انتخابات بلدییه برای نخستین بار در کابل با رأی مستقیم و سری صورت گرفت و انتخابات شوروی نیز در آن شهرچنین وضع داشت. در شهرهای دیگر با وجود آنکه انتخابات به سیستم قدیم و رأی علنی بود شخصیت های مهم بوکالت انتخاب شدند. شاه و صدراعظم در بیانیه های رسمی کلمه دموکراسی را ذکر می کردند و آن را میستودند. صدراعظم خود در انتخابات بلدییه شرکت کرد. مردم متوجه بودند که او به کی رأی میدهد - عامه تصور میکردند هر که او رأی بدهد رئیس میشود. صدراعظم بین سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۱ دوبار با آمریکا سفر کرد. در سفر اول سال ۱۹۴۷ هنگام مراجعت با یورین عالی رتبه دولتی به استقبال رفته بودند. محصلان پوهنتون نیز که نگارنده این سطور یکی آنها بود باین منظور بر برده شده بود. رئیس پوهنتون قلاً از مقابل محصلان گذشت و صف ایشان را درست کرد. صدراعظم بعد از ورود گفت که « می دموکراسی را از آمریکا با رخصان آورده ام »

پس از تصویب قانون مطبوعات به بعضی از جراید دولتی اجازه نشر داده شد. هریکی از این جراید به جمعیتی مربوط بود.

زبان فارسی و استعمال آن بحیث وسیله تعلیم که از حدود سالهای ۱۹۳۶ از مکاتب توسط دولت برداشته شده بود دوباره احیاء شد. باین صورت که در مناطق فارسی زبان وسیله تدریس زبان فارسی شد و در مکاتب پشتو زبان پشتو و در جاهائیکه زبانهای دیگر افغانستان مثلاً ازبکی، ترکی، یا بلوچی اکثریت داشت دروس به پشتو تعلیم میشد.

نکته درخورتوجه اینست که آموختن کلیات تاریخ و فرهنگ افغانستان برای تمام محصلان پوهنتون حتمی شد. همه این کارها به سعی دوکتور نجیب الله توروپانا^(۱) وزیر معارف آن زمان میبود. تاریخ افغانستان را دوکتور نجیب الله شخصاً تدریس میکرد. درس هفته دو ساعت بود و در تالار فاکولته حقوق (در عمارت مکتب حبیبیه) دایر میشد. کتابهای درسی هم کتابهایی بود که خود آن مرحوم تالیف کرده بود. تدریس تاریخ و فرهنگ وطن در کشور های دیگر نیز رسم بوده. در پاکستان مثلاً محصلانیکه جهت تحصیل بخارج میرفتند و یا از طرف موسسات دولتی و غیر دولتی اعزام میشدند باید تاریخ پاکستان و مقدمات علم اسلامی را یاد میگرفتند.

در پوهنتون فعالیت های سیاسی رشد گرفت و اتحادیه محصلین بوجود آمد. تاسیس اتحادیه محصلان زمینه بیشتری را برای نفوذ عقاید سیاسی مختلف از آنجمله کمونیزم و سوسیالزم مساعد ساخت. دوکشورهای عقب افتاده از آنجمله وطن ما مردم وقتی از فشار رهایی مییابند یا مختصر راهی سوسی رهایی بدست می آید بجانب افراطی عقاید و آراء را توجه دارند. سیاستمداران نیز از حد افراط استفاده میکنند. در اتحادیه نیز آراء ازبرون تلقین میشد. و در اجتماعات اتحادیه سخن رانان که جمعیت های مختلف سیاسی یا الیگارش اداری مربوط بودند نظریات را با خود می آوردند و القاء میکردند. بین آنها البته عقاید چپی افراطی بود. و نیز در این وقت روابط سیاسی با چین تونه تاسیس گردید و سفارت آن کشور در کابل منبع دیگر الهامات اشتراکی بود.

از لحاظ سیاسی اتحاد شوروی در پایان جنگ جهانی دوم ورشکسته شده و خدمات مهم اقتصادی دیده بود. ایالات متحده آمریکا از لحاظ اقتصادی و نظامی کشور بزرگ جهان بود. با وجود این روسیه از کشور های فاتح بحساب می آمد و تقریباً برسم قاره اروپا در قسمت های شرقی ملط بود و تمام مستعمرات آسیایی آن در شرق بحال سابق مانده و سرحدات آن با افغانستان تغییر نیافته بود.

از طرفی روابط سیاسی از لحاظ سرحدات کشور تغییر کرد. افغانستان در طول سالیان دراز بی دوا بر قدرت بزرگ سیاسی روسیه تزاری بعدها روسیه شوروی و هندوستانی قرار داشت و با حفظ موازنه، سیاست از تعرض در سرحدات مصطنع بود. ولی اندکی بعد از ختم جنگ جهانی دوم بر تانه محیر به ترک هند و هندوستانی بدو مملکت هندوستان و پاکستان تقسیم شد.

روابط با اتحاد شوروی در اول صحیح و بقاعده برآبر اما توام با اندیشه و نگرانی بود. روسیه شوروی نادر خان را دوست تانیه و مدیون کمک مالی آن کشور میدانست و نفوذ اتحاد شوروی در داخل کشور بمقایسه زمان امان الله در طول سالهای ۱۹۳۰ تقلیل یافته بود. اتحاد شوروی و افغانستان قونسلیگریهای خود را بستند و روابط تنها از راه سفارت خانه های ماسکو و کابل قایم بود.

در سال ۱۹۳۶ روسیه شوروی عبدالحسین خان عزیز سفیر افغانستان را به سازش با دشمنان شوروی متهم کرد و روابط با این ترتیب به نقطه بحرانی رسید. سفیر مزبور با اثر آن اتهام وظیفه اش را ترک گفت و یک تعداد نمایندگان تجارتي افغانستان در شهرهای سرحدی بدست روسها زندانی شدند. معذالک حکومت سعی کرد روابط خود را حفظ کند. با ورود سفیر جدید بماسکو روابط سابق ادامه شد.

حوادث و رویدادهایی بین اتحاد شوروی و افغانستان بر موضوعات استفاده از آب، مساله امحای ملخ و ربوبین مواشی رخ داده بود. این حادثات قبلاً هم اتفاق می افتاد. در روزهای قدیم وقتی امیر حبیب الله (امیر شهب) سیاست انزوا را اختیار کرده بود راجع بمبارزه ملخ میگفت: «اگر ملخ بیاید افغانها از بارگاه خداوندی میخواهند که آنها را محو کند و در حدود امکان خود به محو آن میپردازند» روس با نظرف سرحد ملخها را بکشد و افغانها با نظرف سرحد. «(۲)

بعد از جنگ جهانی دوم چنانکه دیدیم روابط با اتحاد شوروی اجتناب ناپذیر بود. اختلاف بر موضوع آب و استفاده از رود کوشک هنوز باقی بود. خط سرحدی تا آن وقت بدستی تعیین نشده بود. توضیح اینکه رود آمو در بعضی از جاها مجرای خود را تغییر داده بود. در ماه اپریل ۱۹۴۷ هیات افغانی جهت بحث در موضوع سرحد به تاشکند رفت. مذاکرات در سپتمبر ۱۹۴۸ با مضای قرار داد منتهی شد. در سال ۱۹۵۰ موافقت نامه تجارتي بین دو کشور امضا گردید.

باین ترتیب روابط سیاسی بین افغانستان و اتحاد شوروی در سطح عادی روابط عادی دیپلماتی بوده. رهسپار در اول متوجه خود بحران زبانهای جنگ شدند و کمترین بودا داخله مسقیم توسعه جهانیه در کشورهای حصاره از آنجمله افغانستان فرصت یافتند. فعالیت های پراکنده بصورت تزییح نشریه های معروف کتب ادبی، آثار نویسندگان شوروی، ترجمه کتاب (سرماه مارکس) نوشته های ستالین و لنین و آثار ادبی شعری تاجت ادامه داشت. (بآبی دار)

(۱) نوره پانا در وزارت خارجه مدیر عمومی ساس بود و در کابینه شاه محمد ذوال غازی عهد کفالت وزارت معارف را داشت.

(۲) Ludwig W. Adamcz, *Afghanistan Foreign Affairs to the Mid 20th Century* ص ۲۶۵

پالیدن راه حل بیطرفانه و مسالمت آمیز

گرفت و لب از لب نکشود.
ارگانهای ذریع حکومت -
مناظره نظر نکرد. با سخ
منبت و یا منفی ارا نشود.
منعاً قبا جریده ملی وحدت
در شماره (۱۴) ۲۰ میزان ۱۳۷۰.
خویش یادداشتی نشر کرد.
باید متذکر شد که
طرح واصله و منتشره نشریه
آیین افغانستان طالب باش
میباشد و مطبوعات دولتی
در انکاس همچو مطالبات
موشی و سکوت را خواهد
شکست تا تمام گفتهها محک
تجربه بر تبلیغات تلقی
نشود.

کشورشان افغانستان به
دست آورد که طرح واصله
را در پالیدن را محلی بیطرفانه
و مسالمت آمیز مساله افغا
نستان يك قدم بسوی ایجاد
روز نه تفا هم با روشنفکران
افغانی مهاجر در امر یکسا
ارتباط يك در مساحه مطبوع
عانی پیدا شده و مکلا با
شرایط آن در شماره (۱۳)
مورخ ۱۶ میزان ۱۳۷۰ جریده
ملی وحدت بدسترس نشر
سپرده شد.

مطبوعات دولتی که حتی
نامه يك افغان مهاجر و جلا
از وطن را از قول رادیسو
بی. بی. سی و رادیو صدای
امریکا از رسانه های گروهی
انکاس میدهند از تبصره
بیرا مون مطلب منتشره
جریده ملی وحدت خودداری
ورزید و سکوت اختیار
کرد.

و این روابط مطبوعاتی و ژورنال
لیستی مطبوعات آزادکنشود
را با ارگانهای نشراتی افغان
های خارج کشور نادیده

نظریات به سرعت از جو -
کات حدود جغرافیای خارج
و به آنطرف مرزها دور -
دستها انتقال میشود و در
مقابل علاقه های مرافقان و اقبا
اصیل و وطن دوست را به
سوی سرزمین جنگ زده و
هموطنان جنگ دیده و سو -
گوارش جلب و توجه هر
انسان صلخواه و مترحم
راه طرف این جامعه انسانی
معطوف میدارد.

دوست نخستین بار
مطبوعات آزاد بیشکام طرح
قبلی نشریه وزین آیین افغا
نستان را که در کلیفور نیای
ایالات متحده امریکا توسط
افغانیها یاد نقشند و قلم
داران مهاجر که قلبشان
به خاطر مردمشان در وطن
است به نشر میرسد در راه
به تجویز و ترکیب مسافرت
هیات (بیست نفری مشتمل
از ژورنال لیستان و استادان
مهاجر افغانی به مصرف و
تحت تضمین ملل متحد به

از جنگ تپاه کن برادر کشی
ویرانی وطن، تسریع پرو -
سه مصالحه و آشتی نیرو
های درگیر جنگ و نیل به صلح
از طریق تفا هم بین افغانی
ایجاد حکومت موقت
و بلاخره فراهم آورد زمینه
انتخابات آزاد و زعامت
طرف قبول همکاری بر مبنای
اراده اکثریت قاطع مردم
شجاعانه و رسالتمندانه
قلم از تمام کشیده و روز تا
روز این مطبوعات با استقبال
شدن برخورد های گوناگون
و نجات از بنجره های سا -
نسور مری و نادرین در این
امر مقدس اسلامی، انسانی
و ملی گام های مثبت به جلو
می نهد و این همه مطالب و

مطبوعات آزاد نوازند -
رسته و تازه بیاخته کشود
ما را که تنی چند از قلمداران
و مطبوعاتیان با هویت ملی
شناخته شده با نشر چند
نشریه مستقل هر يك
جداگانه مسوول نیست
دارند با نشر مطالب و مضامین
قابل توجه مبنی بر
تفاوت آزاد و بیطرف
و آیینی بر حقایق ناگوار
عینی و رویداد های سیاسی
و اجتماعی سالهای اخیر جا
مه ابراز انتقادات و پیشنهاد
دانشنامه سازند و میدل
ساختن کینه و عداوت بر
فضای صفا، صمیمیت و
محبت غرض تحکیم هر چه
بیشتر روحیه وحدت طلبی به
خاطر بیرون رفت از شرایط
و قیام موجود در جلو گیری

آیین افغانستان طرح (راه حل قضیه افغانستان) منتشره شماره دوم مورخ جنوری ۱۹۹۰ خود را
بداخل شرایط مجوزه که چند بار و بالاخره در شماره ۱۷ مورخ سنبله ۱۳۷۰ / اگست ۱۹۹۱ (صفحه ۳۰)
تکرار شده هنوز معتبر میدانند و معتقد است که نجیب اکثر در تحت فشار ذهنیت عامه مردم شریف
افغانستان مجبور میشود پارلمان خود ساخته و خاموش خود را احضار و بمقابل آنها از تبلیغات
نوع کمونستی مخصوص پرچمها کارگیرد. نطقها و پیشنهادات اخیر او بارتباط مسافرت افغانها
بکابل تحت تضمین موسسه ملل متحد محض اغواگری و پروپاگاندا بوده است و آیین افغانستان بمشاهده
محک تجربه این تبلیغات را تعقیب و افشا نموده است.

سرمنشی جدید ملل متحد

اعضای دایمی شورای امنیت و خصوصاً
امریکا و انگلیس موافقت کردند تا
عهده سرمنشی ملل متحد را اینبار
بیک افریقایی بدهند و در حقیقت
پاداشیست که امریکا برای مصر در
برابر همکاریهای آن دولت برای
مغلوب ساختن عراق و فاتح برآمن
امریکا و اسرائیل در صحنه خلیج
فارس میدهد.

بهر حال جای مسرت است که برای بار
اول یک نفر تبعه دولت برادر مصر
بجای سرمنشی ملل متحد انتخاب میشود
این شخص برتروس برتروس غالی نام
داشته از مسیحیان (استان عتبات)
مصر است. وی در فرانسه تحصیل کرده
و از همکاران نزدیک انور سادات بود
و در پیمان صلح مصر و اسرائیل در کمیت
دوید سهم آرزو داشت. آقای غالی
کریر دیپلمات بوده فعلاً در کابینه
مصر - تحت معاون صدراعظم عهده دارد
و ۶۹ ساله می باشد.

بارک همتی توی و خالق نیستی توی حب امکی توی و خالق همتی توی

دانشمند محترم استاد گرانقدر دوکتور کیم شیلان صاحب
درین مرحله حاکم و تاریخی و سر نوشت کار به نظر من اگر
آتی به جمله بعدی مطرح گردد با ایجاب وقت و زمان کار کار خواهد بود
۱. از اینکه چاه بدین دلیر و قهرمان افغان کسب سقوط قشون سرخ و کونیم در منطقه
و جهان شد و افتخار تاریخی حاصل گردید جای انکار نبوده و حتی که چاه بدین فی کسب
قابل قدح هستند - ای که بقران چاه شوم - تاج سرور و سردار است
همه این حقیقت را باید میفایم و همه گفته بودیم که در آینه افغانان نجیب
و دیگر کونستان جات خواهند داشت و حالام درین باره اتفاق نظر داریم و در گذشته
سران تنظیم می گفتند که با دولت سرور و دولت شانه روکن در کابل به هیچ
مذاکره نخواهند کرد و اما اگر شوروی باب مذاکره با آن با باز نایب مخالفت نمی نماید
انچه که شوروی حاضر مذاکره است یک تعدادی از آنها از قول و قرار خوش عدول در
ایا مذاکره با رگیم به نفع افغانهاست یا به ضرر آنها؟ و هکذا می گفتند نجیب نباشد
و اکنون که نجیب میخواهد خود را کنار بکشد خالقار و نیز می پذیرند درین قسمت نظریات
چه خواهد کرد و چه طاهرش و برخی از تنظیم قبول ندارند و مدعی اند و آیین
بقیمه ۶۷

بخش مایل ذات الافغاني

مفحه	نویسنده	عنوان	مفحه	نویسنده	عنوان
۸۲	عبدالصمد ازدهلی	دو خبر عادی	۴۹	اداره	پیام مردم حضور ظاهر با
۸۲	اداره	ترور در سرحد	۵۰	محمد یعقوب مسعود	تقاضای مهاجران در دهلی
۸۲	محدثی صاحبان	دستارک کشور رهائش دایمی	۵۰	اقتباس از کیهان	نگرانی جمهوری ایران از بازگشت محمد ظاهر شاه
۸۳	بیرق افغانستان	از گفتار سی می خورد	۵۱	اداره	خاطره ای از تیه، پغمان
۸۴	یا زیارت نوحه میدانم؟	داکتر اختر محمد برکی	۵۱	شمس الهلای شمس	نظر سوسیالستی افغان ملت
۸۵	نامه ای به شاعلی خالقیار	اداره	۵۲	عبیدالله رحمانی	در مورد کلمه (ذوالید)
۸۶	نقش شانی با تکرار تاریخ	محمد علی غریزده	۵۲	غفار صدیق	شبه کیست؟
			۵۲	نجیب الله اقبال	تأیید از استرداد پنجاه
			۵۳	میر محمد میرانما	نگاهی بنامه محترم معلم صاحب
			۵۴	عصیم صبور	القباب مذهبی و روحانی
			۵۴	علی اکبر کمندی	تعصبات مذهبی در افغانستان
					نامه وارده
۸۷	تجویز تصحیح و یادداشت	اداره	۵۶	اقای علیم ساعی	عرض حال اداره
۸۷	محمد ناصر شاد	تصحیح مجوز	۵۶		رهبر فروشیها و پذیرایی از
		بجواب آقای دانشمند	۵۶	اقای مختار	دو مهمان نا متجانس
۸۸	محمد حسن کریمی	بینام از اروپا			اظهار تشویش راجع به رنوش
۸۹	تبصره بر نوشته آقای حیا	دکتور زکریا بهشتی	۵۷	محمد ها شرمانی	محترم عبدالرحیم چیزایی
		تردید تبصره های آقای	۵۷	پار محمد کوهسار	جایزه نوبل و خرس قطبی
۹۰	محمد ناصر شاد	عبدالغفار صدیق	۵۷	قاسم ازویر جنبیا	توضیح پیرامون مصالحه تلویزیونی
۹۴	سید قاسم رشتیا	درباره سوابق تیاترو	۵۷	محمد علی جویان	نظریات و انتقادات
		سینما در افغانستان	۵۹	شفیع از اوکلند	کبر من معیار دانش و شخصیت
۹۷	عبدالرحم غفوری	کی بود که میخواست...			جلال را اختمار است از جاسوسی؟
		دفاع از عملیات قیامندان	۶۰	اقای محسن زاده	لا ابالی، لعنتی
۱۰۱	غلام قادر عنایت	احمد شاه مسعود	۶۱	شیرالله	سه حشمت وجود دارد
		جبهه آزادخواهان؟	۶۲	آئین از دهلی	پروگرام (نماد)
۱۰۳	دکتور طا هر هاشمی	کانون جنبشهای روشنفکری	۶۳	اداره	ترتیبات حمله جدید بایکنر
		عله تهاجم شوروی	۶۳	اداره	قوماندان جوری
۱۰۵	داکتر ناصر عمر	ارتباط ارشیف ملی	۶۳	حکم قدیر	بهلول همو کنند همو کجکول
۱۰۶	شاه اقا پروانی	جواب برادر ما از کانادا	۶۴	ع - سالک	میگویند که؟ یعنی؟
۱۰۶	ع - سالک	باز هم بازخواست تاریخ	۶۶	اداره	ترور رئیس (کومیته اکبر)
		جواب به تبصره آقای	۶۶	اداره	مظاهره بزرگ بحمايت شاه و
۱۰۸	دکتور بهشتی	کریم از کانادا	۶۶	میوند ترست	کشتار بیگناهان در پشاور
۱۰۹	جهاد پوهنتونی	اقتباس از (البدر)			کومیته انحام مسجد امام بخاری
					محفل شادی و سرور در دهلی
					ملت حاکمیت خود را میخواهد نه
					استبداد چپ و راست
					لا لا مستانه کم گفته
					تزیید احساس ایثار نزد هموطنان
					آنگاه به بقین آیین را رنگ میزد
					انشعاب نهفت اتحاد دموکراسی
					آگاهی - تا سیس انجمن روزنامه
					نگاران آزاد در کابل
					اخبار وطن توسط میوند ترست
					گرد هم آیی واشنگتن بدعوت (تمنا ند)
					مظاهرات در تقبیح سوء قصد
					علیه پادشاه سابق
					خلاصه رویداد های جلسات جرگه
					امریکایی ساندوار (حرکت)
					فعالتهای پسم سازی افغان
					کئی کتر قدیم خویش بود
					صحت محدیدی صاحب درها سرگ
					قوماندان مسعود سگود: خوان
					دور و راه طلب نیست
					مسای خود بر سای خود

ارشیف ملی

موجبم که سغراز وطنم دور سازد
آوار کیسم باعث دوری وطن نیست

شوازه کمان

پناه میسر از مندم (از کربنده گران)
تسکین دهنده منم (از کربنده گران)

مورخ هفتم نوامبر ۱۹۹۱

بعضور ظاهر بابا

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای

خنجری که به بدن شما حواله شده به قلب مردم خلیده است !

در ظرف سه روز گذشته ۱۱۷ تلفون از سراسر امریکا حتی از اروپا
بما رسیده ، افغانها از وقوع حادثه اظهار تالم نموده بر افراطیون و
تروریستها نفرین و لعنت میفرستند . از آنجمله چهار نفر هموطن شما
بشمول یک خانم بیچه سفید از کولورادو که شما را از نزدیک ندیده
اند دقایقی چند گریستند و سعی من برای آرام ساختن شان بیسود
بود. یک مو سفید هفتاد و یکساله (محترم آقای انگیزه) از منطقه
سانفرانسسکو آنقدر رقت داشت که مرا هم بگریه انداخت . او میگفت
« گریه من برای اینست که امید ما برای نجات افغانستان از بین
میروود و هرگاه امید از بین برود یاس و گریه مستولی میشود».

برایش گفتم خطر حیاتی رفع شده و صحت بابا رو به بهبود است ،
گفت « ای برادر، من که ۷۱ سال دارم اگر کسی یک مشت حواله کند
بیهوش میشوم، اعلحضرت که ۷۷ سال دارند ضربت های خنجر را
چطور تحمل توانند ؟ » گفتم اینهم از مراحم پرورگار (ج) است که
خدمتگار صادق مردم را حمایت میکند و افزودم که زخمها کاری
نبوده جراحات سطحی پدید آورده، کمی تسکین شد، ولی تا اخیر
صحبت میگریست .

مردم برای صحتیابی ظاهر بابا دعا میکنند.

خانمی مسلمان و محترم از ایالت کولورادو که خود را شاکوکو معرفی نمود گریه کنان میگفت
« بیچیم من مه از نود بهالاست در وقت امیر حبیب الله خان توی شدم هشتاد و ۳۱ نواسه وکواسه
دارم . امیر شهید، امان الله خان ، بیچه سقو و نادر خان همه پاچاهی کردند اما ظاهرخان پاچای
خوب بود، آدم عاجز و مظلوم بود، کسی را نکشته بود، ظلم نکرده بود، مردم آرام بود، یک لغمه نان

میدیا بحواله ریوترز قول یک دیپلمات روسی اطلاع میدهد که « دولت سعودی خاطر نشان ساخته است که در نظر دارد به پیروی از تصمیم شورای و امریکا کمکهای نظامی خود را بمجاهدین متوقف بسازد ولی مجراهای دیگر کمک پولی بمجاهدین وجود دارد که شخصی بوده و دولت سعودی بالای آن کنترل ندارد. خبر علاوه میکند که درین اواخر دولت سعودی از جمله اسلحه و لجه گرفتگی در عراق یکتعداد تانک و توپخانه و راکت ها را بدسترس مجاهدین قرار داده است .

سوم نوامبر ۹۱: کاروانهای مرکب حامل راکت های ۱۰۷ میلیمتر زمین بزمین ، بمبها و گلوله های توپ از طریق کوه های مرتفع بطرف مرکز قوماندھی مسعود در تالقان سرازیر میشوند . احمد شاه مسعود گفت او حاضر است راجع بصلح و متارکه صحبت نماید امانه باساس پلان مطروحه پاکستان یا ملل متحد . مسعود اشتراک حزب سابق کمونسث که اکنون عنوان « وطن » را اختیار نموده شدت رد نموده گفت « آنها باید بروند » و تکرار نمود « آنها نباید باشند » . مسعود که چندین پوسته رژیم را در امتداد سرحدات شوروی اشغال نموده در نظر داشت فیض آباد مرکز بدخشان را تحت حمله قرار داده از تسلط رژیم بیرون سازد . ولی در اثر عدم موافقت یک قوماندان محلی از عملیات نظامی خود منصرف شده است . مسعود در یک مصاحبه بخبرنگاران خارجی گفت مرض نفاق همانطوریکه بالای مجاهدین مستولی است بالای رژیم کابل نیز حاکم میباشد و مجاهدین باید فشار خود را دوام بدهند . او گفت « یکی از مشکلات عمده رژیم قضیه اختلاف فرقی است که در اردوی رژیم سرایت کرده ، خصوصا اختلاف بین پشتو زبان و فارسی زبان » . خبرنگار علاوه میکند که اگر چه جنگها در محاذات جنوب (گردیز) و شرق (جلال آباد) متوقف شده است او در نظر دارد تالقان را بمقصد پنجشیر ترک نماید زیرا از آنجا میتواند عملیات خود را بالای کابل شروع کند و هکذا در صورتیکه رقیب سر سخت او گلبدین حکمتیار بالای کابل غلبه حاصل کند او باید یکقدم بکابل نزدیکتر باشد تا از اینطرف با اقدامات احتیاطی دست بزند . خبرنگار اضافه میکند که باساس مشاهدات و جستجوهای او در فکر عساکر مسعود صلح و توقف جنگ راه ندارد بلکه اینها پیهم سخن از جنگ و راه حل نظامی میزنند و بهر طرف ترتیبات و تمرینات و تیاریهای جنگی دیده میشود ، بدون آنکه معلوم باشد که کی بمقابل کی میجنگد . خبرنگار اینینه افغانستان اطلاع یافته که این ترتیبات جنگی به تحریک عناصر سعودی برای یک حمله وسیع بالای ولایت کنر گرفته میشود .

۴ نوامبر ۹۱: راکت های مجاهدین پنجشیر را در شهر جلال آباد بقتل رساند . کابل رادیو گفت که زنها و اطفال نیز هدف قرار گرفته و دو نفر زخمی شده اند . مجاهدین اعلان نمودند که در یک حمله بالای گردیز ۷۰ نفر عسکر رژیم را بقتل رساندند و رژیم مدعی است که خسارات زیاد بقوای مجاهدین رسانیده اند .

۱۲ نوامبر ۹۱: رادیو کابل بحواله ریوترز اطلاع میدهد که رژیم کابل بحمله متقابل در جلال آباد دست زده و صدها تن مجاهدین را بشمول ۲۲ قوماندان بقتل رسانیده و در جمله مقتولین ۷ نفر پاکستانی و ۴۷ نفر عرب شامل میباشد . این جنگ و تلفات زیاد وقتی رخ داده که هیات تنظیمها بریاست خوجه ثین ربانی و مولوی محمدی وزیر دفاع تنظیمها در ماسکو با روسها مذاکره داشتند .

سوء قصد بالای پادشاه سابق در روم

۴ اکتوبر ۹۱: شخصی که خود را روزنامه نگار پرتگالی معرفی و برای مصاحبه بمنزل پادشاه سابق رفته بود بالای وی با کارد حمله کرده شاه را مجروح ساخته است . پادشاه ۷۶ ساله که سببول صلاحیت قانونی در کشورش شناخته میشود برای معالجه بشفاخانه برده شد ولی پولیس ایتالیا گفت که خطر حیاتی متوجه پادشاه نبوده در قسمت بطن و روی جراحت برداشته است . پولیس شخصی را که ظاهرا هویت پرتگالی یا انگولایی دارد توقیف نموده است .

۴ اکتوبر : یک مامور عالیرتبه رژیم کابل به ارتباط سوء قصد بالای پادشاه سابق نماینده ریوترز گفت که « واضح است کی را درین قضیه دیدخل بدانیم . این افراطیون است که همیشه میگویند اگر پادشاه بکدام حرکتی برای مراجعت بکابل متوسل شود او را میکشیم » .

اما شاغلی محمد یونس خالص رئیس حزب اسلامی حمله و سوء قصد بالای پادشاه را تقبیح نموده این عمل را برای ملت

پیدا میشد ظاهرخان از کل شان خوبتر بود . وختی شنیدم که او ره زخمی کردن مثلیکه بچه خودم زخمی شده باشه برایش دها میکنم که جور شوه بخیر افغانستان بروه که مام برویم که در قبرستان خود ما بخاک بروم . اگه پاچا نروه مردم نمیرن . مه ده ای ملک بیگانه قبر خوده نمی خایم . بچیم برای مه احوال ظاهر خانه بته دعا میکنم خدا او ره شفا بته

من تا حال چار بار با این بانوی محترم صحبت کرده و احوال صحتمندی جناب ظاهر بابا را دانه ام و از پسر شان که ۷۴ ساله میباشد خواهش کرده ام در چند مورد واقعات دوره سلطنت امیر حبیب الله خان از چشمدید والده شان یادداشتهایی گرفته برای نشر بفرستند . (اداره)

تقاضای مهاجرین دهلی

محترم محمد یعقوب مسعود مهاجر افغان در دهلی

انتشار خبر سوء قصد علیه محمد ظاهر سابق پادشاه افغانستان توسط را دیوهای جهان مهاجرین افغانی مقیم دهلی جدید را سخت تکان داد . چون خوشبختانه شخص ضارب توسط پولیس روم گرفتار شده بنا به از دستگاه های امنیتی حکومت ایتالیا جدا تقاضا میشود تا طوریکه لازم است از ضارب منبع اجیر شدنش را معلوم و بدست نشر بیاورند . اینکه تا کنون عده ای از دانشمندان ژورنالستان و سیاست مداران افغانی بنحوی از انحطاط در مراجع و مواضع مختلف اختطاف و یا ترور شده و میشوند خیانت ملی بوده و باید ان گروه و دسته ای که باین عمل خلاف انسانی که دشمن واقعی افغانها محسوب میگردند موقع هیچگونه فعالیت در اداره آینده افغانستان داده نشود .

از وظیفه مجله ایینه افغانستان است که بکشف منشاء و حقایق واقعه اسف انگیز مذکور اقدام مقتضیه مطبوعاتی بدارد تا اکثریت مردم افغانستان که از شاه سابق بحث یک شخصیت ملی و بین المللی افغانی در خاتمه دادن قضیه افغانستان و قطع خون ریزی پشتیبانی داشته و دارند عندالموقع مطلع شده و اطمینان خاطر حاصل نمایند . با عرض حرمت . محمد یعقوب مسعود سابق معاون اداری وزارت اطلاعات و کلتور - مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۹۱ - ۱۵ عقرب ۱۳۷۰

اقتباس از کیهان
لندن مورخ
۱۴ نوامبر

جمهوری اسلامی از بازگشت ظاهر شاه به افغانستان نگران است

● محمد ظاهر شاه از بیمارستان برخص شد
● دختر پادشاه سابق افغانستان به کیهان گفت: ضارب به بهانه مصاحبه با پدرم و چاپ کتابی درباره افغانستان به دیدن پدرم آمد
● جمهوری اسلامی ادعا کرد: فرمانده گارد شاهنشاهی، ظاهر شاه را در مشهد اعدام کرده است!

با پادشاه سابق در زمینه مسایل مختلف گفتگو کرد و بعد با کمال خونسردی قصد جان او را نمود.
خانم والی دختر ظاهر شاه که ماجرای سوء قصد به پدرش را برای کیهان لندن شرح می داد، گفت: شخص مصاحبه کننده بعد از مدتی طولای صحبت با پدرم برای خداحافظی از جایش برخاست و در حالی که ژنرال والی همسر و یک پیشخدمت در اطاق حضور داشتند به ظاهر شاه گفت: هدیه کوچکی برایتان دارم و وقتی برای دادن تحفه ای که همراه آورده بود به سوی پدرم رفت با چاقو ضرباتی به وی وارد نمود ولی خوشبختانه شوهرم و پیشخدمت خانه با او گلاویز شدند و او را به زمین انداختند. و آنگاه به پسر بزرگ من ایستادند و او را که در خارج از خانه کشیک می دادند به کمک طلبیدند و پس از ورود آنها ضارب دستگیر و روانه زندان شد.
خانم والی گفت: تحقیقات پلیس از ضارب ادامه دارد. دختر ظاهر شاه افزود: به محض رساندن پدرم به بیمارستان پزشکان او را مورد عمل جراحی قرار دادند و به فضل خدا حال او اینک رضایت بخش است. ظاهر شاه روز شنبه این هفته از بیمارستان مرخص شد. پادشاه پیشین افغانستان در پیامی که از بیمارستان برای ملت افغان فرستاد گفت که هرگز حفظ جان برای او اهمیت نداشته، و همچنان حاضر است هر

خدمتی که جوانه به وطن خود انجام دهد.
در حالی که دولت کنونی کابل و تقریباً همه سازمانهای مجاهدین افغانی این سوء قصد را پشت محکوم کردند، تنها سازمانهایی که از حمایت جمهوری اسلامی برخوردارند و مرکزیشان در تهران است، از این سوء قصد ابراز خرسندی کردند و آن را «انتقام خداوند» نامیدند و گفتند که ظاهر شاه «مستحق» مرگ است. روزنامه های تهران که غالباً نظریات مقامهای جمهوری اسلامی را بازگو می کنند، بازگشت ظاهر شاه را به افغانستان یک «توطئه امپریالیستی» تلقی می کنند که باید به هر قیمت از آن جلوگیری کرد.
روزنامه «جمهوری اسلامی» که علی غلبنه ای صاحب امتیاز آن است نوشته که برای بازگرداندن ظاهر شاه به افغانستان «توطئه ای» در حال تکوین است. در این میان روزنامه کیهان تهران از اعدام ۲۵ تن در مشهد خبر داد که به قول همین روزنامه سرهنگ جلال ناصری، فرمانده گارد شاهنشاهی ظاهر شاه در میان آنان است.
خبرگزاری آسوشیند پرس نیز در گزارشی از «پشاور» (پاکستان) که محل استقرار بخش عمده افغان های تبعیدی است پیرامون سوء قصد به ظاهر شاه نوشت: «بنیادگرایان افغانستان، مخالف

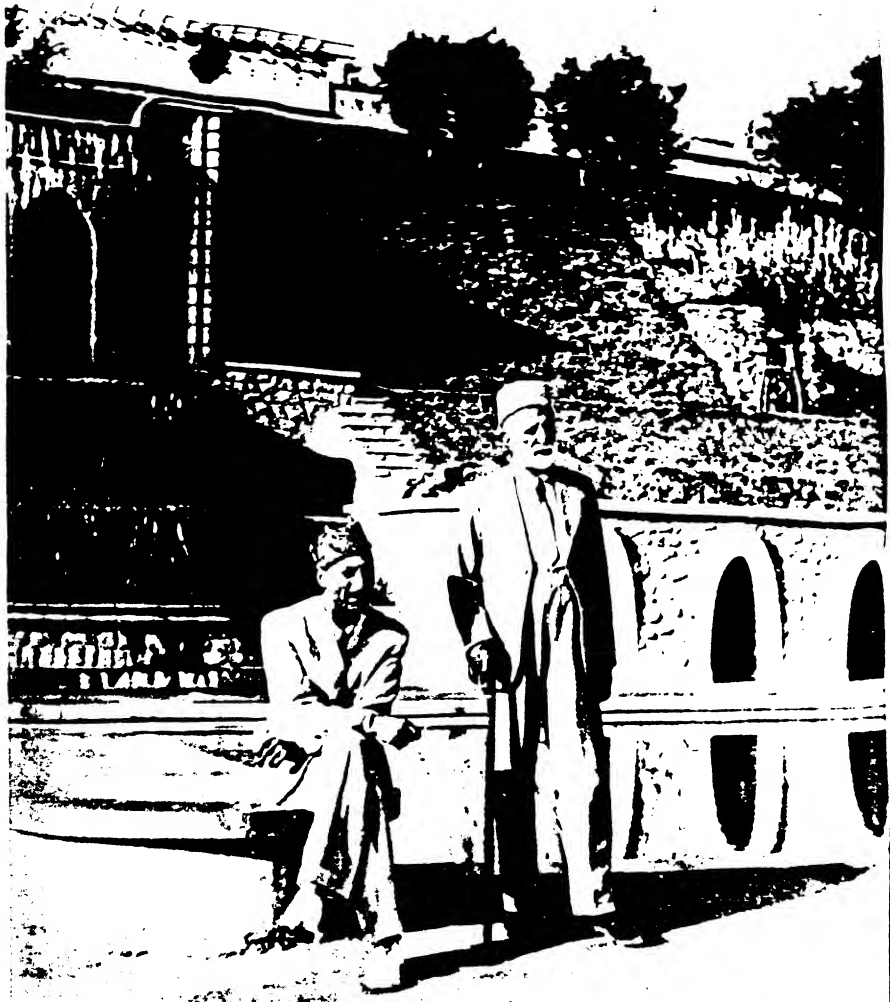
محمد ظاهر شاه پادشاه پیشین افغانستان که نقش احتمالی او در تشکیل دولت آئینی در افغانستان نام وی را دوباره بر سر زبانها انداخته است روز دوشنبه ۲ نوامبر در منزل مسکونی اش در رم با ضربات چاقوی یک مسلمان پرتغالی به نام خوزه دالمویا ساتوپالولو، مجروح شد.
ضارب پادشاه ۷۷ ساله سابق افغانستان به نام یک نویسنده پرتغالی که سرگرم نگارش کتابی درباره افغانستان است از وی تقاضای مصاحبه کرده بود. روز دوشنبه ساعت یک بعد از ظهر برای دیدار وی به منزل ظاهر شاه در شهر رم رفت. وی ابتدا نزدیک به دو ساعت

بازگشت ظاهر شاه هستند، زیرا بیم دارند که آمدن او باعث برقراری مجدد پادشاهی در آن کشور شود. با این حال اغلب گروه های بنیادگرا نیز سوء قصد علیه او را محکوم کردند. «یونس خلاص» رهبر «حزب اسلامی»، یکی از گروه های بنیادگرای مستقر در پاکستان گفت: «او یک افغان است و حمله به او، توهینی به کل ملت افغان محسوب می شود.»
آسوشیند پرس نوشت که گروه های افغانی پناهنده پاکستان سنی و نماینده ۸۰ درصد مردم افغانستان، در حالی که مذهب شیعه، تنها مذهب ۱۰ درصد افغان هاست.
دولت پاکستان نیز این حمله تروریستی را محکوم ساخت و «نواز شریف» نخست وزیر پاکستان در پیامی به ظاهر شاه، «تاسف عمیق» خود را اعلام داشت، سوء قصد به جان پادشاه پیشین را «به شدیدترین وجه» محکوم ساخت و برای وی «شفای عاجل» مسئلت نمود.
از سوی دیگر هفته پیش یک هیأت یازده نفری از مجاهدان افغانی برای انجام مذاکرات رهبار مسکو شد. این هیأت در سر راه خود به مسکو، در ریاض با مقامات سعودی گفتگو کرد. ریاست هیأت را برهان الدین ربانی، رئیس حزب جمعیت اسلامی و وزیر خارجه دولت موقت ائتلافی افغانستان

بازگشت ظاهر شاه هستند، زیرا بیم دارند که آمدن او باعث برقراری مجدد پادشاهی در آن کشور شود. با این حال اغلب گروه های بنیادگرا نیز سوء قصد علیه او را محکوم کردند. «یونس خلاص» رهبر «حزب اسلامی»، یکی از گروه های بنیادگرای مستقر در پاکستان گفت: «او یک افغان است و حمله به او، توهینی به کل ملت افغان محسوب می شود.»
آسوشیند پرس نوشت که گروه های افغانی پناهنده پاکستان سنی و نماینده ۸۰ درصد مردم افغانستان، در حالی که مذهب شیعه، تنها مذهب ۱۰ درصد افغان هاست.
دولت پاکستان نیز این حمله تروریستی را محکوم ساخت و «نواز شریف» نخست وزیر پاکستان در پیامی به ظاهر شاه، «تاسف عمیق» خود را اعلام داشت، سوء قصد به جان پادشاه پیشین را «به شدیدترین وجه» محکوم ساخت و برای وی «شفای عاجل» مسئلت نمود.
از سوی دیگر هفته پیش یک هیأت یازده نفری از مجاهدان افغانی برای انجام مذاکرات رهبار مسکو شد. این هیأت در سر راه خود به مسکو، در ریاض با مقامات سعودی گفتگو کرد. ریاست هیأت را برهان الدین ربانی، رئیس حزب جمعیت اسلامی و وزیر خارجه دولت موقت ائتلافی افغانستان

پادشاه سابق این تپه را از پول
شخصی خود اعمار و سپس برای
استفاده مردم کابل و اطراف آن
آنها به شاروالی کابل بخشید
تا بحیث یک تفریحگاه عامه مورد
استفاده مردم قرار گیرد.

درین تصویر ظاهر بابا و مرحوم
سردار محمد علیخان (معروف به
چهره نویس) که یک تاجر ملی
بود دیده میشود.



رئیس جناح غیر سوسیالستی حزب افغان ملت
محترم شمس الهدا شمس - از پشاور

نظر سوسیالستی افغان ملت

شماره اخیر آیینیه رسید... در مورد نظریه سوسیالستی افغان ملت باید بعرض برسانم که ایی مسئله از ابتدای تشکیل افغان ملت علت عمده اختلافات داخلی حزب بود زیرا در اول یکتعداد عناصر مارکسیست و سیکولریست موجود بودند که در راس مارکسیست ها فدا محمد فدایی قرار داشت. نامرسته بر علاوه نظریات الحادی اش یک ستمی متعصب نیز بود و موصوف حتی با نام افغان ملت حساسیت داشت. و تکنیکه حزب تصمیم گرفت امتیاز یک جریده را بدست آورد و بالای نام آن بحث میشد فدایی گفت ارگان نشراتی ما باید بنام (ملت) باشد. اما مرحوم علامه خادم که از طراحان ادیولوژی ملی و اسلامی (افغان ملت) بود گفت که کم ملت؟؟ و بعدا خودش جواب ((افغان ملت)) را داد و تحت همین پا فشاری مرحوم خادم صاحب نام نشریه افغان ملت قبول شد. مگر چندی بعد با اثر توطئه داخلی فدایی و هوا خواهان ما ترپالیستی اش مجبور شدند حزب را ترک گویند. در آنوقت واکمن و حداد هردو از مشی فدایی تعقیب و با اصطلاح بعدای دهل فدایی مرحوم خادم میفرمود که ما باید با حفظ دساتیر اسلامی و پابندی با شریعت محمدی (ملعم) کلتور اصیل افغانی خویش را زنده نگهداریم و نگذاریم ایدیالوجی ضد بشری کمونزم و انحرافات اخلاقی غرب جوانان ما را از دین برحق عنعنات و سنت ملی و تاریخ پر افتخار پنج هزار ساله خویش بیخبر و گمراه نماید.

ولی متاپفانه خلاف توصیه خادم صاحب اقدام و فدایی در سال ۱۳۴۶ یکتعداد جوانان بی تجربه و خبر را اغوا و بنام ((ملت)) گروهی را تشکیل داد که از روز نخست خودها را مارکسیست گفتند و بالای پیروان افغان ملت تاختند. ولی با بیرون رفتن ((ملتی ها)) خطر کمونزم در افغان ملت قسما مرفوع شده بود اما دو سه نفر ضعیف النفس و طرفداران سیکولریزم که ادعا میکردند (ما اسلام را فقط از روی پرنسپ قبول داریم و ضرور نیست هر افغان ملتی یک مسلمان معتقد نیز باشد) چونکه با برخورد شدید اعضای مسلمان و وطن دوست حزب روبرو میشدند چیزی گفته نمیتوانستند که (محترم آقای امین واکمن ... در جمله همین دو سه نفر بود. با آمدن رژیم فروخته شده کمونست در کشور و در بدری افغانها، که درین میان صدمات زیاد را افغان ملتیهها متحمل شدند زیرا در داخل کشور تحت شکنجه های بیوجدانان کمونست قرار داشتند و در محیط هجرت با ساسر خصلت غیر قابل فروش بودن شان در محاصره سیاسی و اقتصادی میزبانان نامسلمان و دشمنان افغانستان قرار گرفتند که درین گیر و دار در داخل افغانستان تحت یک پروگرام منظم دولت مزدور یکتعداد دستوریهای خلقی و پرجمی وارد حزب گردید که نتیجه آن فروخته شدن یک نیمه ضعیف النفسان بالای رژیم کمونستی کابل بود که میراث آن تارزیم نجیب دوام کرده و شما و صدها افغان دیگر نطق و بیانیه (قای امین واکمن را در روزهای اول رویکار آمدن تره کی ملعون از تلویزیون و رادیوی کمونستی کابل شنیده خواهید بود که تره کی را یک شخصی وطنپرست و صادق و دولت او را یک انقلاب مثبت خوانده حمایت حزب شریف افغان ملت را در حالیکه چنین ملاحیت از جانب حزب مسلمان افغان ملت نداشت بدولت تره کی وعده کرد....

بعد از کودتای ناکام کمونیستهای تند رو در روسیه که بزندگی کمونزم خاتمه داد و سقوط نجیب رانیز حتمی ساخت این گروه ... عزت و زاری را آغاز نموده خواهان مصالحه میباشند. اما ما برایشان واضح ساخته ایم که شما با دریافت ۵۰۰۰ از دولت مزدور دامن پاک افغان ملت را لکه دار ساخته اید قبولی شما بدون محاکمه در حزب خیانت بوطن و حزب است ۶۶.

قابل تذکر میباشد که در يك صحبت تلفونی محترم دكتور امين واکمن ضمن گله و گذاری از نشر مطالبی پیرامون ((جناح سوسیالستی)) و ((غیر سوسیالستی)) حزب افغان ملت گفتند که جریده ((افغان ملت)) منحیثاً شرافکار حزب افغان ملت به تیراژ ۲۰ هزار در پشاور نشر میشود و افزودند که شما (هاشمیان) بین سوسیالزم و سوسیال دموکراسی درست تشخیص نکرده اید. ما سوسیال دموکرات میباشیم نه سوسیالست.)) من هیچمدان مطالبی روی ارتباط سوسیالزم و سوسیال دموکراسی بعرض رسانیدم و بگو مگوی ما حدود یک ساعت دوام کرد و در آخر باقی واکمن گفتم که با ساس مقالات منتشره در افغان ملت مردم بشمول من این ذهنیت را پیدا کرده اند که شما سوسیال دموکرات ها سوسیالست ها میباشید و ملت افغانستان در مجموع از سوسیالزم و سوسیالست گری متضرر و متضرر گردیده دین مبین اسلام در نفس خود متضمن مساوات اجتماعی و کرامت انسانی میباشد و عنعنات افغانی هم واجد یکنوع سوسیالزم خاص افغانی است که نه سوسیالزم روسی است و نه سوسیالزم غربی و اگر آنها خواسته باشند سوسیال دموکراسی خود را در کدام قالب نو تفسیر کنند بفرمایند برای نشر بفرستند. ناگفته نماند که نظریات آقایون امین واکمن و دکتورانورالحق احدی در معرفی جنبه های مکتبی سوسیال دموکراسی در شماره اول آئینه افغانستان نشر شده بود.

آقای شمس الهدا شمس در نامه فوق الذکر شان بارتباط اوضاع کنر متذکر شده اند که ((استبداد بیعدالتی غصب حقوق مردم و حالات زار مردم کنر رابچشم خود دیده ام... و هابیها فجایی را مرتکب شدند که مردم کنر این وحشیان را هرگز معاف نخواهند کرد. اگرچه تسخیر اخیر توسط حزب اسلامی بواسطه مردم لغمان صورت گرفت که تمام هست و بود مردم باقیمانده کنر و مهاجرین عودت کننده بوطن را دفعه دوم چور کردند مگر میزبان... و ظالم ماشرایطی را ایجاد کرده اند که هر پروگرام توسط اینها طرح و تطبیق میشود. اگر الیوم انتخابات آزاد و بدون مداخله اجانب درکنر صورت گیرد ما میتوانیم ۷۵ فیصد آراء مردم را کمایی کنیم مگر در چنین وضع مختنق هیچ چیز شده نمیتواند. حزب افغان ملت (جناح غیر سوسیالستی ان) در تمام جبهات بسویه قوماندان نفر دارد و صدها مجاهد در تمام تنظیمها وجود دارند که در موارد و اوقات لازم بانها هدایت بدهیم تعمیل می کنند اما بصورت علنی چیزی کرده نمیتوانند. زیرا هر حرکت بداخل افغانستان خصوصا در کنرها توسط میزبانان ذلیل شدیداً کنترس میشود.))

تبصره - از خبرها برمی آید که نظر میزبانان در مورد کنر تغیر خورده و بزودی يك حمله دیگر یعنی حمله سوم بالای کنر صورت میگردد و این بار بیشتر از دو نوبت دیگر اولاد افغان کشته خواهد شد. مگر اینکه ملل متحد که آنها نیز از این ترتیبات خبر یافته اند زود تر مداخله کنند و شرایطی را رویکار بیاورد که ترتیبات حمله سوم خنثی شود.

هموطن محترم آقای عبدالله رحمانی از المیدا بارتباط توضیح جناب آقای سیدقاسم رشتیا در مورد کلمه (ذوالید) که مفرس آن (ذلیت) میباشد و در شماره آئینه افغانستان نشر گردیده بود) بیک موضوع ملکیت شخصی تماس گرفته و در زمینه استیضاح نموده اند که باطل توضیح که جنبه علمی دارد هیچ ربطی نمیگیرد و موجبات بگو مگو میشود که صفحات محدود این مجله تحمل چاپ آنرا ندارد. ولی اگر هموطن محترم در جنبه علمی کلمه مذکور تبصره ای داشته باشد برای نشر بفرستند.

محترم آقای عبدالغفار صدیق از کانکور (شهید کیست) را در یک صفحه تشریح داده اند. چونکه موضوع جنبه شرعی و مذهبی دارد برای آنکه تخریشی موجب نشود و اعتراضی پدید نیارد از نشر آن معذرت میخواهیم.

محترم نجیب الله اقبال رئیس شورای رهبری حزب انقلاب ملی
برادر محترم پروفیسر صاحب سید خلیل الله هاشمیان
خداوند (ج) شما و سایر هموطنان با احساس مانرا با کافه ملت مومن و غیور افغان در پناه خود نگهدارد. مجله آئینه افغانستان ماه اسد و سنبله سال جاری را مطالعه نمودم. تقاضای استرداد پنجاه و خاک های اشغالی کشور مان توسط روسیه و پیام تلگرامی تان عنوانی گوربچوف مورد توجه و استقبال اکثریت

گرچه در جریان جنگ ۱۳ ساله کشور های همسایه قسماً تخلیفات سرحدی نمودند و پوسته های سرحدی شانرا از مرزهای شناخته شده پیش بردند . ولی ما مطمئن میباشیم که با ایجاد حکومت مردمی که ممثل اراده اکثریت ملت مان باشد و ماشین انرا قشر منور و وطن دوست مان بچرخانند این مشکلات حل میگردد. با احترام .
نحب الله اعدال . ۱۱ / ۷ / ۷۰ اسلام آباد پاکستان

متأسفانه در شرایط حاضر با وجودیکه روسها را شکست دادیم و درس خوبی به متجاوزین می‌باشد دولت پاکستان با بی‌اعتنایی کامل پوسته‌های سرحدی خود را بفاصله‌های قابل ملاحظه انسانی خط تحمیلی می‌برند در داخل کشور مان پیش‌برده است. قوماندانان در طول سرحد پادگانهای سرحدی تأسیس نکرده اند تنها در شاه سلیم منطقه سرحدی چترال و بدخشان یک پوسته از نجم الدین و شایق در مقابل پوسته سرحدی پاکستان است و پس از آنکه ما تحت فشار مستقیم پاکستان قراردادیم غیر از پخش شب‌نامه و جلسات خصوصی چیزی بیشتر از دست ما پوره نیست و از شما تقاضا می‌نمائیم که توسط اینجانب افغانستان ملت مان و جهانیان را در جریان قرار دهید. بیانات تان بخاطر استرداد خاکهای اشغال شده مان توسط روسها در وقت عبدالرحمن خان مورد حمایت و استقبال گرم هموطنان مان در کمپهای مهاجرین و جبهات جهادی قرار گرفت. عظیم منگل مورخ ۱۳۷۰/۸/۸

محترم میر محمد صابر انصاری/سدنی

نوشته محترم میر زمان الدین مطمح (آئینه شماره ۱۷) را بدقت تمام مطالعه نمودم و مسرورم از اینکه افغانها در همه جا صدای خود را بلند میکنند. محترم معلم صاحب مینویسند ** و اما درباره همه کارهای بیکاره و دلچکان و کسایه لیسان دور شاه ۴۰۰۰ که گویا با جمله فوق الذکر تمامی مسفیدان و کارکنان دوره شاه را کاسه لیس قلمداد کردند بدون اینکه کدام تحقیق و تطیل دقیق صورت گرفته باشد. و درجای دیگر مینویسند که ** در مورد شاه سابق خوشبینی های بیش از حد موجود است ۴۰۰۰ در صورتیکه خود میگویند خوشبینی بیش از حد موجود است و این خوشبین ها کی ها هستند ؟ همان موسفیدان دیروز دیگر اقشار جامعه که بنام کاسه لیس یاد شده اند. واقعیت اینست که امروز که مردم ظاهر را حلال مشکلات میدانند دلیل آن بی اتفاقی رهبران جهادیت زیرا مردم بستوه آمده و برای آنها تیکه در خیمه ها زندگی میکنند مرگ را بر زندگی ترجیح میدهند. موضوع مهم دیگر اینست که ظاهر شاه کسی است که شهرت و اعتبارش نزد ابرقدرت ها و موسسه ملل متحد مردم افغانستان ثابت است و یک شخصیت شناخته شده است و امروز اضافه از ۷۰ فیصد مردم او را میخواهند با وجود اینکه همه از خرابیهای دوره سلطنت او ویدی های اگاه هستند.

اگر محترم مصلح صاحب ظاهر شاه را حلال مشکلات نمیدانند که کاملاً حق دارند درینصورت لطف نموده خودشان راه حلی را روی کاغذ بپرزند تا ما بدانیم که راه دیگری برای حل موضوع بفرنج افغانستان موجود است. و اگر راهی باشد که مورد قبول همه قرار گیرد ما هم طرفدار آن خواهیم بود.

در جای دیگری محترم مصلح صاحب‌مینگارند که «۶ در اوایل نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ شمسی در کابل این آوازه سرگوشی میشد که ظاهر شاه در محفل خصوصی با دوستان خود گفته بود که وقتی من پادشاه شدم نفوس افغانستان هشت میلیون یا ده میلیون نفر بود و حالا افغانستان پانزده میلیون یا هفده میلیون نفوس دارد. اگر پنج یا هشت میلیون آن از بین برود باز هم خاندان ما بالای هشت یا ده میلیون نفر باقیمانده تا پنداه سال دیگر حکمروایی میکند»^{۶۰۰۰}

من خودم پادشاه را هیچوقت ندیده ام اما شناختی که از پادشاه در نزد موسفیدان موجود است و از زبان آنها شنیده ام این نوع گفتار بسیار ابتدایی و طفلانه بگفتار پادشاه سابق نمیانده. اینکه حفظالله امین گفته بزد که برای افغانستان دو ملیون نفوس کافست، کمونستها مقصد کشتار و قتل عام مردم را داشتند و اجرا هم کردند؛ لاکن پادشاهی که در ظرف چهل سال سلطنت خود یک نفر را نکشته؛ طرفدار کشتار پنج ملیون نفوس مردم خود نمیشد. از جانب دیگر این یک حقیقت است که در دوره سلطنت اعلحضرت محمد ظاهر شاه تسهیلات صحتی و طب و قایموی در افغانستان تا سپس و بولایات تکثیر شد و بیحکاریهای امراء ساری از قبیل چیچک و سرخک و سل و غیره باطفال تزریق و از تلفات اطفال به پیمانه زیاد جلوگیری بعمل آمده و در مدت ۴۰ سال مذکور که جنگ واقع نشده و صلح برقرار بود شاید دو نسل در نفوس افغانستان زیاد شده باشد. لاکن درین عصر و زمان آوازه و سرگوشی سر چوک را بدون تحقیق و تامل قبول نمون و آنها قسم یک ادعا روی اخبار ارائه کرن نمیدانم چطور تلقی شده میتواند؟ پادشاهی که پسر خود را تا اخیر سلطنت خود بحدیث ولیعهد عنوان نداد و بسیار فقیرانه و ملنگ مشرب زندگی داشت بطور بدوستان خود خواهد گفت که خاندان او تا پنجاه سال دیگر حکمروایی میکند؟ این نوع بیانات را قبل از کودتای کمونستی کمونستها میکردند و حالا اکثر اخوانها و افراطیون میکنند پس این آوازه و سرگوشی هم از جانب آنها نقل قول شده خواهد بود یعنی همان کاسه لیسان روس و وطن فروشان پرچی و افراطیون امثال شان که میخواستند ذهنیت عامه را در مقابل دولت تغییر بدهند. از جانب دیگر مردم افغانستان بقدر کافی بیدار و آگاه شده و آن گذشته که در دست قاطره را بخیر می کردند و کسی که بزد و ترسو و ذلیل و خوار بود و در هر چه مشغول میگذاشتند و در

دیروز بمطالعه کتابی بعنوان ((ملا صدرا)) میپرداختم ناگهان لقب مولف مرحوم توجه مرا بخود جلب کرد و با اندیشه چند دقیقه ای سوالات زیر بدستم مجسم گردید و کلا پی برده نتوانستم که این القاب (ملا - مولوی - مولانا - ده ملا - اخذزاده - ایت الله - فخرالاسلام - شمسالاسلام - فخر المشایخ - قطب المشایخ - صدرالمشایخ - نورالمشایخ - قدوه المشایخ - شمسالاسلام - حجت الاسلام صدرالشریعه - فخرالشریعه - تاج الشریعه و امثالهم که علمای دین (وارث الانبیاء) در مبنای مراتب درجات الوهیت شان بخاطر فضایل علمی و نبیگی شان ملقب گردیده و یا خود را خودشان ملقب ساخته اند آیا اینها استناد قرآنی دارند و یا خیر؟ تا حائیکه من مطالعه نا تمام دارم حضرت ختم المرسلین محمد مصطفی (ص) پیشوای اسلام و هکذا خلفای راشدی و اکابر صحابه (رض) از قبیل حضرات ابوبکر عمر عثمان و علی (رضان الله علیهم) و هکذا القاسم علمای تابعین و تبع تابعین (رضوان الله علیهم) علی الرغم دارا بر این فضایل و اخلاق عالی و ملیس بودن بعلوم متداوله منجمله علم القرآن و علم الحدیث هیچکدام نه خودشان خود را بحین ملقب ساخته و نه از طرف امت اسلام چنین القاب بآنها داده شده است یا اینکه در فرهنگ عرب استعمال القاب قومی و قبیله‌ای و امثالهم از دیر زمانی رایج بوده است و در هیچیک از آیات قرآنی یا ستنشای کلمات مقدسی از قبیل ((یعقلون - یعلمون - یفهمون - و یتفکرون و امثالهم)) چیز دیگری نیافتم (البته علم فقه را که مبنای عقلی دارد باید ازین امر مستثنی قرار بدهیم) که چنین القاب به علمای دین اعطا گردد.

درچنین اندیشه مبهوت ماندم و باخود گفتم که چنین نام گذاریها ممکنست بر مبنی رقابتها بین علما و روحانیون نصاری که با نام گذاری پاپ اسقف و غیره خودها را از جامعه مسیحیت برتر و متمایز ساخته اند بوجود آمده باشد یا اینکه ممکن است یکعده علما بمقتضی ایجابات وقت و شرایط زمان لقبهای با صلابت را بخود مختص ساخته باشند تا تطبیق مناسک دینی و باقوت و سیطره امیخته باشد و یا اینکه دست استعمار و اغراض سیاسی در بین بوده که بایست علمای دین با فورم و البسه خاص و یک سلسله تفاوتهای ظاهری و القاب معنوی ساختگی ظاهر شده باین ترتیب با سایر عامه مردم متمایز و مشخص گردند و قدر و حرمت آنها با سایرین عوامل ظاهری بین عامه مردم که اکثر محجوب و بیوسله میباشد بیشتر شود درحالیکه علمای واقعی دین یک طبقه مغتنم و ضروری اجتماع بوده مثل مشعل فروزان درجانه موقعیت دارند تا براهنمایی مردم خصوصا در جوامع کم سواد و بی سواد مبادرت ورزند که درینصورت باید از القاب و حرق و برق ظاهری منصرف شده مانند عامه مردم در بین آنها مجامعت نموده از راه اخلاق مردم را به پیروی احکام دین وادار سازند.

ولی با تمام این تصورات به عمق کنه موضوع ندان واقف نشدم. گاهی احساس میکنم که عوامل متذکره جمعا بحیث یک علت تام در زمینه مطرح خواهد بود. مضافا زمانیکه مکتب مدونه علمای دینی متقدمین و متاخرین نظر اندازی کرده ام اکثر ترکیبات و تالیفات و حمله سندیهای شان نهایت معقد و غامض بوده از استعارات تشبیهاتی کارگرفته شده که گاهی فهم آنها حتی برای طبقه علمای بصیر خالی از اشکال نبوده تا چه رسد بعامه مردم.

اینهم از احتمال بعید نیست که بعضی تالیفات باستشاره زمامداران وقت و مطابق بذوق آنها ماهیت انحصاری داشته و با استفاده از طینت های پاک علمای دین چنین روش را بخاطر حفظ و بقای موقعیت سیاسی خود ها در بدل القاب معینه قدره المشایخ و امثالهم متقاضی گردیده باشند و علمای وقت نیز بخاطر نزاکتهای مقتضیه چنین مذلت سر تسلیم رافرو نموده باشند تا که تاج فرسینده (شمس المشایخ) را بر سر زده باشند. بمر حال من این تصورات را با شما هموطنان در بین گذاشتم تا نظر و تطیل خود را توسط این نشریه برایم تبارز بدهید. والسلام علی من التبع الهدی ع.ص.

تعصبات مذهبی در افغانستان محترم علی اکبر کمندی از کولورا دو

بدر القاب:

با تاثر باید اظهار داشت که در شماره ۱۷ (صفحه ۷۲) مجله ایینه افغانستان مضمونی از زمان حمزه نام جامی اقتباس از مجله کیهان انتشار داده شده بعنوان ((ستمهای جمهوری اسلامی به اهل سنت ایران)) که متنی آن از نظر شما و خوانندگان گذشته است

گفتار این شخص گمان میرود که خالی از خلل دماغی نبوده و یا اینکه محض تعصب خشک و بیهوده او کدام مفهوم دیگری نداشته باشد. او اگر شخص مطلوبی میبود چرا بهانه سازی کرده وطن خود را ترک میکرد؟ آیا او تنها بکنفر سنی در ایران بوده؟ (با داشت اداره - هموطن محترم کمندی صاحب ده دوازده سوال دیگر مانند سوال فوق را مطرح کرده اند که لزوم نشر آنها بخاطر نیست که ما لاجواب هستیم و لاجواب بخاطری هستیم که ان مضمون را کدام افغان سنی یا شیعه ننوشته بلکه مقاله ایست منتشره روزنامه وزین کیهان و چنانکه کمندی صاحب میدانند روزنامه کیهان توسط دوستان ایرانی اهل تشیع اداره و نشر میشود. هرگاه خودشان از واقعات داخل ایران اطلاع موثق داشته و رویداد هایی نشر میکنند بهتر است راست و دروغ آنها مستقیما از روزنامه کیهان برسید.) سپر کمندی صاحب تجربه دشمن را از تعصبات مذهبی چنین می نویسند.

۱- در زمان صدارت هاشم خان که تعصب در مقابل مردمان شیعیه با وچ خود رسیده بود فرمانی به امضای صدر اعظم مذکور بتمام دوایر کشوری و نظامی افغانستان صادر گردیده بود که بچه ها و اولاد مردمان شیعیه مذهب بمکاتب عالی و فاکولته ها شامل نشوند و نامورین شان در رشته عسکری از رتبه کاندکامشر بالاتر و در رشته ملکی از مدیر رتبه پنج (انهم در شعبات غیر حساس) شامل نگردند. بمفارتخانه ها به پیشخدمتی هم گرفته نمیشدند. جرم شان این بود که شیعیه بودند. (یادداشت - اطلاعات ناشر این جریده با گفتار فوق در چند مورد متفاوت است (۱) محمدهاشم خان فرمان صادر نکرده بود چونکه شخص زرنګ بود و اینطور مسایل را از طریق او امر شفاهی اجرا میکرد. (۲) در رشته نظامی اهل تشیع شامل میشدند و چهار نفریکه برتبه جنرالی رسیده بودند خودم می شناسم ولی در وزارت خارجه درست است که اجازه نمیدادند. (۳) شمول اهل تشیع در مکاتب و در موسسات تحصیلات عالی قدغی نشده بود چنانچه اکثر فارغان طب که پسمانترا داکتر های معروف شدند از قبیل پوهاند حسین نصرت داکتر نوروز علی خان، پوهاند رحیم رشیدی و داکتر عبدالواحد رشیدی و چند تن دیگر از فامیل رشیدی از داکتران معروف بودند و اکثر اینها در دوره محمدهاشم خان به فاکولته شامل شده بودند (۴) در رشته های ملکی اهل تشیع تا درجه رئیس و پسمانترا بحیث عضو کابینه هم رسیده بودند (اداره)

۲- در زمان زمانمداری داود تعصب چند چندان بلند رفته بود که هر زن و مرد افغان از هر قوم و مذهبی که بودند از ان اطلاع کافی دارند که حاجت به تذکر مثال و نمونه نیست. من خودم در زمان صدارت هاشم خان در شعبه تحریرات وزارت معارف که اخیرا سردار محمد نعیم خان برادرزاده اش وزیر معارف بود کار میکردم. عبدالمرقع هر چند کوشش میکردم که پسرانم یکی از مکاتب عالی شامل شوند بشمول آنها موفق نمیشدم زیرا هر وقتیکه عریضه خود را بمهرمان لیسه ها میبردیم همیشه چشم شان بنامم میخورد (علی اکبر مسکونه چندانول) بدروغ و محض تعصب که از اربابان شان امر و هدایت رسیده بود میگفتند تعداد ضرورت شاگردان وقتا تکمیل شده چرا وقت تر نیامدید. و یامی گفتند اجازه و امر رئیس تفتیش را بگیرید. عرایض را نزد رئیس تفتیش بردم نامبرده بسیار بچرب زبانیه بمن گفت امسال شمول بچه ها کاملا در مکاتب عالی تکمیل گردیده. من فهمدم که گپ در کجا است. از اطاق رئیس تفتیش که برآمدم بفکر رسیدن دروغ مطلحت آمیز بکار برده شدم. خسر مرحوم که اصلا از مردمان سنت و جماعت و در قوم الکوزایی بود و در لوگر قلعه و زمین و جای داد داشتند عریضه های جداگانه برای پسرانم بنام ولدیت محمد اکبر قوم الکوزایی و سکنه لوگر ترتیب دادم و خسر مرحوم عریضه را با پسرانم به نزد رئیس تفتیش برد و بقرار توصیه من از ابتداء که باطاق داخل شد تماما به پشتو حرف زده و عریضه ها را تقدیم کرد. رئیس تفتیش در ذیل عرایض پسر کلانم را به لیسه نجات دومی را به لیسه استقلال و سومی را به لیسه حبیبیه امر شمول داد که توسط خسر به لیسه ها برده شد و شامل شدند و دوره بکلوریا را بخود افغانستان عزیز تحصیل کردند و تحصیلات عالی را از امریکا و آلمان و هالیند بدست آوردند و بوطن عزیز مصدر خدماتی شدند. بعد از دوره ان زمانمداران متعصب و بدطینت که دروازه های تمام مکاتب عالی بروی فرزندان اهل تشیع باز شد تمام پسران و دخترانم لیسه های عالی و بالاتر ان را تحصیل و تکمیل کرده و بشعبات ذبعلاقه بوطن عزیز خدمت کردند. و ازینکه وطن عزیز ما دستخوش کمونستهای بی ناموس لا مذهب این دشمنان انسانیت و بشریت گردید همه شان مانند ما و شما از وطن عزیز آواره گردیدند.

تعصب در مقابل مردمان شیعیه تنها از بعضی برادران اهل سنت و جماعت نیست بلکه شنیده باشید که تره کی مرتد و بیدین نوکر خلقه بگوش و روسها که خودشان از دین و مذهب و اسلام و انسانیت بهره نداشت و مزدوران مسلمان بیگناه مرد و زن بچه و دختر و طفل و غیره را از هر طایفه و نژاد و مذهبی که بود بخاک و خون غلطانیده و شهید نمود و با کبر و غرور بیدیتی و بی ایمانی به تلویزیون کابل جهر میزدند که هرجا مردمان شیعیه را دیدید گوشتهای شانرا بدندان چک بزنید (یادداشت اداره - تره کی شخص کشیف و ملعون بود و در دوره او و امین هزاران نفر برادران اهل تشیع ما بدون موجب و گناه و بجرم وطنپرستی و اسلام دوستی قتل عام شدند لیکن اشتها را جهر او را به تلویزیون که هرجا مردمان شیعیه را دیدید گوشتهای شانرا بدندان چک بزنیده شنیده نشده است) و یا صدام کافر بعشی که چقدر از مردمان بیگناه و شیعیه ایران و عراق و درین اواخر اطفال بیگناه و معصوم بصره را به شهادت رسانید و اگر اضافه دسترسی داشته باشند صدای اهل تشیع را زنده نخواهد گذاشت

اقای مدیر صاحب مسئول مجله آئینه افغانستان :

اگر مجله محترم بنام آئینه افغانستان است نشر گفتار حمزه نام ایرانی نسبت دامن زدن تعصب بین برادران سنت و جماعت و اهل تشیع لزومی نخواهد داشت. اگر مجله آئینه جهانست من ازان بیخبر هستم معذرتم را بپذیرید. باز چه مجبوریست داشتید که نسبت تراکم مضامین و طنداران عزیز که خود شما ازان یاد میکنید همه را بتاخیر انداخته به نشر مضمون زهرآگین حمزه بپردازند. والسلام. علی اکبر کمندی.

هموطن محترم آقای علی اکبر کمندی - در صفحه اول نامه تان دوجای دیگر نیز مانند پاراگراف بالا تذکراتی دارید که نشر نکردیم و در آن نیز این مجله را از بابت نشر مضمون منتشره کیهان سرزنش کرده اید. ما نظر شمارا محترم شمرده نشر کردیم ولی با آن موافق نیستیم. ما در هر نشریه راجع با افغان ها مطالبی نشر شود اقتباس میکنیم چه کیهان باشد چه جراید امریکا یا اروپا یا هندی و پاکستانی. بنابراین آئینه افغانستان باین معنی آئینه جهان نیز خوانده شده میتواند (البته بارتباط افغانها و افغانستان). ولی نکته ای که جناب شما درست ملتفت نشده اید، خودتان با نوشته و تفصیلات بالا عین هدف

را قصدا و شعورا انجام داده اید در حالیکه ما مقاله یک روزنامه معتبر را اقتباس نمودیم و بدین وسیله هدف حال و احوال مهاجرین افغانی را در ایران را از قریب رساندیم و خبری انتشار جزو هم داریم. احترام.

آقایان محترم

«شما تمام کرده که متن فرستاده شد، را بدون هیچ منع تفرز

در کم و کاست به نشر بهرید. اگر این امر بر آرد، لطفاً «بازر» مقرر نگارید.

من کاپی متن را به نشریه نام و در آن نشریه نشر بهرید.

هموطن ما جناب آقای علیم
ساعی از سان هوزی نامه ای
فرستاده اند که متن آنرا
بقلم خودشان (بشکل کوچک شده)

درین صفحه میخوانند. ضمیمه
نامه مقاله است در ۱۸ صفحه
عکس العمل شان در برابر تبصره

این مجله پیرامون نقل قولی که
استاد دخیال از مرحوم استاد سراهنگ

نموده و منجم چشم دید خود را از زمانی
ومحلفی که جناب آقای علیم ساعی هنوز تولد نشده
بود، بر آن افزودم که در شماره مسلسل ۱۴ مورخ
شور ۱۳۷۰ (صفحه ۱۶۰) نشر شده است.

آن تبصره را آقای ساعی برشان و مقام استاد سراهنگ اهانست دانسته (که در آن تبصره بهیچوجه
اهانستی متوجه سراهنگ نبوده است) ظاهراً بنام دفاع از سراهنگ ولی در واقعیت برای تعجیز این
حقیر قلم را وسیله ساخته است، مانند همین سرنامه ای که متن آنرا در بالا میخوانید.

آقای علیم ساعی پسر مرحوم محمد اسمعیل خان سابق مشاق وزارت معارف که از خدمتگاران معارف
بودند، میباشند و بیاس احترامی که به آن مرحوم دارم نمیخواهم درین مجله با پسرشان مقابله قلمی
صورت بگیرد. دلیل عمده عدم نشر مقالات شان اسلوب نگارش شان است در سرنامه و متن - مثلاً جمله
اول سرنامه شان امریست از عالی بهادون و معلوم است که جناب آقای ساعی هنوز شیوه نگارش مروچی
را نیاموخته اند. جمله دوم شان امریست خلاف مقررات این مجله، چنانکه در پیشانی هر شماره بخط جلی
نوشته شده که ((مقاله ای که نشر نشود مسترد نمیشود)). جمله سوم شان تهدید است و هیچ ناشر
ونشریه نباید به تهدید تن در دهد. در آخر نامه رسمیّه ((با احترام)) که هربا ادبی باید در
نامه خود بگنجاند مفقود است.

علاوه بر مجله (خراسان) و (قلم در خدمت جهاد) که آقای ساعی کاپی مقالات خود را فرستاده اند
احتراماً تجویز میکنم تا بجناب خوجه ثین ربانی و آقای مجید لفرایی (وزیر میدیا در پشاور) نیز
بفرستند؛ حتماً بشکل رساله ای در چند هزار نسخه نشر و تکثیر خواهند کرد. پیشنهاد روادارانه
اینست که بهرکه مینویسند لجه و شیوه نگارش را از شکل عالی بهادون و آمر بهامور بشکل عادی
مکاتبه بین الافغانی تبدیل نمایند و برای هرکس - ولو دشمن تان باشد - اگر تصمیم میگیرید نامه
ای بفرستید باید رسمیّه ((با احترام)) را محض تشریفات بیفزائید. با احترام و تمنیات نیک.

محترم مختار محتاط از فرانکفورت

یا حق! رهبر فروشها و پذیرایی از دو مهمان نا متجانس

رهبران و پیران ما جهت رسیدن با اهداف سیاسی و اجتماعی متعلقین و گروههای خویش را در مبارزه و موقف
خویش به نمایش میگذارند.

عکس این مامول را نیز میتوان دید که مخلص و مرید جهت اهداف اقتصادی و اغراض شخصی خویش رهبر
و پیر را به نمایش گذارند و از آنها تقاضای بالمثل نمایند. و آنها را در معرض فروش قرار دهند.
هموطنان عزیز مطلع اند که چند روز قبل در هامبورگ (آلمان) حضرت صیغت الله مجددی رهبر یکتنظیم
جهادی که در عین زمان افتخار ریاست دولت را نیز دارا میباشد بعد از موعظه و دعا و تکبیر و تشریح
موقف سیاسی و حالت جهاد از طرف ملنگ مرید نما در معرض فروش قرار گرفت.

مرید به سبب گپ زدن در گوشه از ابتدا بلذیت کافی داشت نتوانست حضرت مجددی را قانع برین بهازد
تا بعد از بیرون ماندن پای خویش از مسجد قدم خود را در منزل آقای آقمراد رنجه فرماید تا از یکطرف
کلبه این ملنگ طلاپوش را روشن و مفتخر ساخته از طرف دیگر طلق خود را از خلاوت خوان مکلف او شیرین
سازد. و آقمراد را تشویق برین نمود تا از یک رهبر پشاور دعوت بعمل آورد و بدین وسیله افتخار
بزرگ نصیب او گردد و اجر دارین کمایی کند و گوی سبقت را از دیگر حریفان بریاید.
مرید ملنگ نما نتوانست باین مهارت و این داد و گرفت خاطر رضایت جانبین را حاصل سازد و بهره ای
هم از آن خود نماید. و سبب سرازیر شدن اعانه و عشر تجارتی بطرف ملنگدانی گردد.

میزبان دریا دل ما بعد از وداع بار رهبر مجاهدین بدون ضیاع وقت جهت پذیرایی خالق قاتل مدرا عظم
رژیم وارد شده کرملین بطرف بن شتافت تا نشود این مسافر دور از میهن در راه استانبول و انقره
احساس تنهایی نماید و از خالقار تا باخیر سفرش مشایعت بنماید تا اگر از جهاد و مجاهدین بهره ای
میسر شود بمادگی امکان پذیر باشد.

با این ترتیب رهبران در معرض فروش گذاشته میشوند. پیر بر حال ما باید زار زار گریست. والسلام.

د افغانستان د ایینه مجله موسس او چلونکی محترم سیدخلیل الله هاشمیان صاحب

تاسی چه څو جلده د افغانستان د ایینه مجله ماته راستولی وی ستاسی دمهربانیو څخه پیره پیره مننه اوس د ځینو معانیرو په لحاظ نشم کولای چی تاسی ته پیر څه ولیکم ځکه چی دلاړگوتی می په لیکلو کښی راته تکلیف راکوی. دجوزا او سرطان گنه په دوهم مخ کښی می د خوشحالی داسی یو خبر ولیده . د جولای په یو ویشتمه نیټه باندی د محترم عبدالرحیم چینزایی د اختلاف په باره کښی پیښور سره دتلفونی مصاحبه په اساس نوموړی ته د پاکستان آی اس آی له خوا نجات ورکړی شویدی خودامنیتی تداپیرو په لحاظ نوموړی د پاکستان آی اس آی سره دی خپل کورته ندی تللی. د پیښور منابع وایی بایی محترم چینزایی اوفامیل یی په فوق العاده ډول امریکاته راشی ځکه چی د هغه ژوند په پیښور کښی په خطر کښی دی .

محترم جناب زمانی صاحب - ستاسو دلیک شیز نور سطرونه میخپاره نکه ځکه چه هلته د پاکستان د دولت څخه د هغه کونښونه په هکله چه د محترم چینزایی صاحب د خلاصون دپاره یی کړیده تقدیر او مننه شویده . خړ د بده مرغه باید ووايو چه د محترم مبارز چینزایی صاحب دخلاصون آواز د پاکستان د آی اس آی یوه پلمه وه چه د اسلام آباد ددري اړخیز کنفرانس د امنیت د پاره یی جوړه کړی وه . او بیا هم د بده مرغه او په پیر تاسف سره وایو چه د مبارز چینزایی صاحب ژوند یامری تراوسه مننده معلوم او د پاکستان حکومت چه د مبارز چینزایی قاتل پیر به پیژنی په دغه حساسه موضوع کی کوم د قناعت وړ اقدام نه ده غوره کړی . په درناوی .

برادر محترم آقای یار محمد کوهسار ان کونکتیکت

مقاله شما از ماه جولای بعنوان ((جایزه نوبل و خرس قطبی)) که بخاطر اعطای جایزه نوبل بگور بچفا اعتراض نموده و از هموطنان تان تقاضا نموده اید تا بمقابل این اقدام بالای کومیتته جایزه نوبل و حکومت ناوړی احتجاج کنند - مظهر احساسات عالی وطنپرستی شما و مقرون بواقعیت بینی است . ائینه افغانستان قبلا در دو شماره نظریات و انزجار افغانها را درین باره نشر کرده است که حتما بملاحظه شما رسیده خواهد بود . احترامات و تمنیات نیک ما را بپذیرید. (اداره)

برادر محترم قاسم از ویرجینیا

نامه مورخ ۲۵ جولای شما در ده صفد پیرامون مصاحبه تلویزیونی تان بادرستگاه تلویزیون واشنگتن نسبت تراکم مضامین وارده درین شماره نوبت یافت . آنرا خواندیم و خود را با تاثرات شما از ناحیه سوء تفاهات و سوء تعبیراتیکه از مصاحبه تلویزیونی شما نزد بعضی هموطنان پیدا شده همنا یافتیم . باین فکر افتادیم که شنوندگان آن مصاحبه حتما مطالب را فراموش کرده خواهندبود واگر توضیحات شما را نشر کنیم یکبار دیگر آنها را مغشوش و متردد خواهد ساخت لهذا بهتر دانستیم وبخیر شما که نامه تانرا نشر نکنیم . اصلا شما که تازه از پاکستان آمده و محیط و چارکلاهای اینجایی آشنایی کافی حاصل نکرده بودید باید در باره اجرای مصاحبه تلویزیونی عطف نمیکردید و دستگاه تلویزیون نیز باید با یک هموطن نو وارد خود از عدالت و انصاف و مروت کار میگرفت که هردو نشده است . امید واریم روی موضوعات روز که در مجله ایینه افغانستان منعکس میشود تبصره ها ومقالات خود را برای نشر بفرستید . از احساسات نیک شما در مورد نشرات این مجله ممنون شدیم .

محترم محمد علی چوپان از سکرانمتو

هوالله تعالی

بعد القاب :

یک روشنی تابان از قلم شما از لابلای مجله ایینه شراره میزند و مردم مارا دلگرم وامیدوارآینده و فعال درکار برای حاضر میسازد . این نشریات خلیها مفید است وعموم رایهمکاری ازبینی گرفته جلب میکند . این امید لمعان از آن میتابد که برای آینده هم این آینه تابلوی ازفسادگذشته و البوم برای اجراءات آینده بشکل ذخیره برطن تقدیم کند .

عجالتا فرطرن نشرآن هیچ عیبی نیافتم جزاینکه بویی از عفونت دیکتاتوری وسرزوری زمان محمدهاشم خان وآقای مولوی برهان الدین کشکی مدیر اصلاح ازآن بمشام میرسید . مثلا وی همیشه بزبان دیکتاتوری مینوشت ((مقالاتیکه نشر نشود مسترد نمیشود)) . خوب بابا اگر تو سرزور وخودسر وخودخواه نیستی یا مثل بادارت هاشم خان دیکتاتور نیستی و دیکتاتور پرست نمیشی مقاله ایکه ارزش نشر نداشته باشد کجا ارزش نگهداشتن را دارد چرا چیزی پوچ وبیهوده را حفظ میکنی که اگر بنا باشد که فرستادن آن خرج تکت پوست برمیدارد وبرای روزنامه اصلاح رخنه بزرگ مصرف است . بنویس که مقالاتی که قابل نشر نباشند وماحاش مايل باشند آنها بگیرند خود بیایند یا محصول تکت پوست را بپردازند که برایشان مسترد کنیم .

از بزرگواری شما دوستانه و صمیمانه خواهر میکم که این کلمه چون بذات خود سابق بدوران دیکتاتوری قاتله دارد آنرا از دامان پاک مجله نازنین و محبوب آینه بردارید تا هیچ لکه در آن ولو بهمین پیمان خورد باشد نداشته باشد اگر این طرز اطلاعیه سنت روزنامه نویسی باشد درست است اما خردم باین ناچیزی از آن بد میبرم بازهم اختیاردارید عفو میخوام .

بضم این نامه چندمقاله بعنوان ((افغانستان اگر عقل و همت داشته باشد ده برابر دارای نعمت میشود)) و ((لالا مستانه کم گفته)) و ((هر چه دیر شود افغانستان ویران و ملت تباه میشود)) و ((عظمت در تمیز بزرگان ما)) چهارمقاله نوشته تقدیم داشتم که بعضیها تشریح کننده مفاسد دوران گذشته و برخی بصورت یادداشت منابع و مواضع کار برای آینده است که بایست آئینه ارجمند و قیمتمدار افغانستان عزیز آنرا بخود بگنجاند.

من با صالت سلسله نسبی شما نظر بچشم دید تاریخ خود اطمینان قطعی و کامل دارم چنانچه عمق دانش و عظمت محادله را در سید جمال الدین مرحوم افغانی حنت مکان ده ست و شصت تصدیق میکند. همین امروز عظمت همت و پیگیری در محادله از سد حسن پاچا فرقه مشر شهید که جانانه میجنگید و مردانه جان داد یا مرحوم بزرگوار و پیشوای ممتاز عصر حاضر سید اسماعیل بلخی که بالاتر از تعریف است نمونه ممتاز دانش و همت این بزرگواران سیادت نسب میباشد.

منکه بشما گفتم برخیزید که برویم و از یخ حیات در میان شعله های آتش بگیریم بهمین اطمینان سلسله عالی نسب شما بود. اگر پرتوتان عالم شمال حضرت حد اعلی شما نمی بود ما امروز هندو بودیم فاقد کرامت انسانی و به گاو و گوساله سحده کنان تمکین میکردیم با آن شدت گمراهی بیای سنگ و چوب سر نیاز بخاک عبودیت می ساختیدیم از آن سه صد و شصت و پنج ست های بدخان امروز ما چندین هزار برای عبادت در نهایت جهل برقرار می کردیم.

کدام نفر ما فعلا از حیث همت و مبارزه دانشمندان پایه سید حسن پاچا یا پیشوای محترم سید اسماعیل بلخی مرسد یا برابری میکند ؟ از شما هم باین احتمال امید قوی و سرشارانه می پروریم و من حاضرم سربازانه با هم برویم اگر تخت بود یا تابوت مفت ما است. در حکومت موقت مجددی این امید قوی را از پرتو عظمت اداره و عدل فاروق اعظم داشتم مگر نتیجه مرساند که سلسله شان پادر پاز بین رفته در کابینه شان یک وزیر بنام فاروق اعظم شامل است مردم از دانش و مردمداری او تعریف دارند اما من از او سلام نپذیرفتم سلام که ندادم چون لقب (اعظم) اختیار کرده که از کبریا و وارث دور است.

شما خود میدانید که گاهی با هم ندیده ایم. از خلال نوشته های شان و سعی در ایجاد این ماهنامه نازنین مرا بر آن داشت که بخوایم برخیزیم تا وطن برویم. تفصیل مزید اگر مایل طبع شما باشد بخواهید به نمره تلفون من تماس بگیرید تا با هم گپ بزنیم. در خاتمه احرام. با امید موفقیت شما.

هموطن دانشمند و محترم جناب آقای محمد علی جوان

این نامه و شش مقاله شما (شش) آن یکی که از رفلا شریف نوشته بودید) در ظرف دوهفته واصل گردیده از حسن نظر و رواداری و تمایل همکاری قلمی آن برادر عالیجناب نهایت ممنون و متحس گردیده ام. مقالات شما هر یک در بخش خود به سرگذشت حال و کار آمد یا پند و اندرز است از یک موسسید محترم محراب برای جوانان وطن که انشاء الله همه چاپ خواهد شد که این تفاوت که ما شاء الله شما بسیار تیز نویسد و صفحات محدود مجله همه مقالات شما را یکجا و یکدم هم کرده نمیتواند ولی با مراعات نوبت نشر خواهند شد در هر شماره یکی دوتا.

برای من حقیر نامناسب است که نوشته های شما را در باب ارزیابی بگذارم. شما دانشمندان آنرا میخوانند و نظر نمایی خواهند کرد ولی من بار اول که نوشته های شما را میبینم پس منظر قوی نویسندگی در آنها می یافم و هر آئینه که خوب مینویسید و با مرج و مصالح و گویا مزه دار و خواندنی. در نامه فوق تا ز در مقدمه بالای شعار ((مقاله ای که نشر نشود مسترد نمیشود)) انتقاد فرموده حذف آنرا تجویز فرموده اید. عرض میشود در دورانی که شما نام برده اید اگر مدیران مسئول مقالات رعیر قابل نشر را مسترد نمیکردند (ولو آنکه محصول پوسته را دولت میپرداخت نه مدیر مسئول) بقرار معلومات من دو دلیل داشت: (۱) عموماً مقالات قابل نشر که برای اصلاح وضع مملکت و اجتماع مطالبی میداشت یا بروش شادان انگشت انتقاد میگذاشت یا افکار عامه را بارتباط مسائل ملی تنویر میکرد نشر نمیشد بلکه اکثر لاپایالات و دعا و شنا و مجامله ها و چاپلوسی ها نشر میگردید و بهمین ملحوظ اخبار های دولتی ۶۶ کسر مخوان ۶۶ بودند. (۲) مقالاتی که نشر نمیشد مدیران مسئول آنها را به ضبط احوالات ارسال میکردند و هر مدیر مسئول که بیشتر چنین مقالات را ارسال میکرد نمره خوبتر و پاداش بیشتر از ضبط احوالات دریافت میکرد و معتبر تر و مطمئن تر میگردید و ضبط احوالات بنوبه خود برای هر نویسنده مقاله نشر نشده دوسه ای می انداخت و او و ارتباطاتش را زیر نظر میگرفت و چه شما انحصار به ارتباط نوشتن مقالات ب مدیریت (اصلاح) سابق محبوس شده اند که شما و من و اکثر افغانهای سن کرده ازین جریان خبر دارند.

اما من بشما اطمینان میدهم که مقالات نشر نشده را به ضبط احوالات ارسال نمیکند و مقالاتی که مرج و مصالح بیشتر داشته باشد چانس نشر بیشتر در آئینه را دارند. فقط مقالاتی که واجد اعتراضات شخصی یا نظریات تکرار شده باشد از نشر باز میمانند و دلیل عدم ارسال آنها به نویسنده اش نزد ما فقط جنبه اقتصادی دارد. اگر نویسنده یا خودشان یک پاکت آدرس دار همراهی تکت پسته با مقاله خود ضمیمه کنند بکمال خوشی مقاله نشر نا شده را مسترد خواهیم کرد. و اگر ما هم کاتب و سرکاتب و معاون و مهتم و حروف چین و درست و تشکیل خود میداشیم و معارف محصول پوستی را مانند دوره کشکی صاحب دولت میپرداخت یقیناً از کیسه خلیفه استفاده و بدین گفتگو شعار مورد اعتراض شما را حیف مینمودیم. اما ۶۶ ده گور غربت و ناتوانی ۶۶ که حتی تا بیست نداریم و هرنوبت در اخیر ماه که من بپوسته خانه مطی خود میروم، مامورین پوسته خانه که همه مرا میشناسند و با

من شوخی و مزاح میکنند - یکی میگوید داکتر آمد، دیگر میگوید پروفیسر آمد و سومی میگوید (Lorden) حال آمد. برآستی هم که هرگاه مرا در پوسته خانه یا پارک ها و قطعی ها و پاکت ها ببینید اگر شناخته باشید فکر میکنید چپراسی کدام دفتر است که وظیفه پوسته کردن مرسولات آنرا دارد. اینست شرایط مجله داری ما در امریکا. ما نه اینجا زپی حشمت وجاه آمده ایم

لهذا شعار ((مقاله ای که نشر نمیشود مسترد نمیشود)) اگر با روزنامه (اصلاح) زمان محمدهاشم خان متنی مشترک دارد اما موضع و هدف مشترک ندارد: آن در کابل توسط یک روزنامه تحمیلی دولتی نشر میشد و این در امریکا توسط یک مجله مردمی و انتقادی نشر میگردد که بشکل ((خوش خرید)) بیابازار عرضه میشود ولی اصلاح را جبراً از معاش مأمور تا درجه مدیر وضع و با و میدادند. در آنجا مقالات نشر نا شده به ضبط احوالات میرفت در اینجا در یک جعبه محفوظ مربوط نشرات همان ماه برای ابد ضبط میشود و اگر مالک و نویسنده مصرف پوستی آنرا بپردازد دوباره برایش مسترد شد و میتواند حتی در برخی موارد باشر درخواست نویسنده نوشته یا اثر او را بصرف خود مسترد نموده ایم. بطور مثال حدود یکماه قبل جناب آقای عبدالغفار صدیق (پسر مرحوم محمد صدیق خان چرخي) رساله ای که در یک کتاب حجیم نوشته و خاطرات دوره زندان خود و اعضای فامیل خود و مسایل مربوط به شهادت نایب سالار مرحوم غلام نبی خان چرخي را نگاشته بودند برای نشر فرستادند و متعاقباً شاید خودشان ازین کار نادم شده تلفونی خواهش استرداد آنرا نمودند و ما با قبول مصرف پوستی اثر شانرا برای شان مسترد نمودیم. امید که این توضیحات بقناعت شما پرداخته باشد.

در باب تجویز جناب شما برای رفتن بکابل عزیز: عرض میشود که من تا کنون بتابعیت امریکا داخل نشده و روز شماری دارم تا بوطن عزیز وفقی و محتاج خود پس برگردم و با فقیران و محتاجان و غمزه ها و آسیب دیده ها یکجا زندگی کنم و اگر خواسته باشند در حدود اختصار و توان خود در خدمت آنها قرار گیرم. بهمین مناسبت حدود ۲۲ ماه قبل طرحی برای جستجوی صلح در شماره دوم پیمانه افغانستان نشر کردیم و چند بار هم یادآور نمودیم و بقرار اخبار واصله از کابل جراید آزاد و ملی کابل نیز آنرا خواستار بوده پیم به رژیم کابل تطبیق آنرا در چوکات شرایط مجوز پیشنهاد و یادآور شده اند اما ناحیب نجبیده. زیرا او یک شخص تحمیلی و مزدور اجانب بوده منافع حزبی (مقدم حزب کمونسٹ کابل است) و نظریات رفقای کمونسٹ او نسبت بمنافع ملی نزد اورجنان و اهمیت بیشتر دارد. از جانب دیگر رفتن یک یا دو نفر مشمر شماری نخواهد بود زیرا من برای گرفتن چوکی و رشوت بکابل نمیروم باید یک هیات شامل اقشار مختلف مشتمل بر دانشمندان و اهل خبره - بروند تا مسایل را از جنبه ها و زاویه های مختلف بررسی و نتیجه گیری کرده بتوانند در معضله غامض افغانستان یک نفر هر قدر محرب و مقبول هم باشد از مذاکرات و تشبیهات خود نتیجه موثر و عملی بدست آورده نمیتواند. در همین شماره خبری داریم که سرمنشی ملل متحد بدین پادشاه سابق افغان ستان بمنزل شان بروم رفته بود. این یک حرکت بسیار مهم بشمار میرود زیرا سرمنشی فعلی دوره کارش تا یکماه دیگر پایان میرسد و سرمنشی آینده هم یک برادر مصلحان مصری نامزد شده و بطور آزمایشی شروع بکار نموده است پس سرمنشی فعلی بدون موافقه ابرقدرتها و مشوره اعضای دایمی شورای امنیت بچنین ملاقات مهم سیاسی نمیدرآزد. اگرچه زود است در باره این مذاکرات تبصره شود ولی من شخصاً پیشبین یک تحول کیفی سریع میباشم زیرا اعلحضرت پادشاه افغانستان با اینکه در بین مجاهدین افراطی مخالفینی دارند در بیابا عامه مردم افغانستان و مهاجرین کمپهای پاکستان / محبوبیت بینظیر برخوردار میباشند که حتماً جناب شما هم ملتفت آن شده خواهید بود. از آنجائیکه پادشاه سابق برای خود تخت سلطنت و مقام نمیخواهد بلکه آرزو دارد خدمت کند که در تاریخ آینده نام و مقام بگیرد و شخصیت نیکخواه و حلیم و مصلح میباشند فکر میکنم اقدام عملی و شمول ایشان در پروسه صلح بداخل افغانستان یک تحول عظیم را پدید خواهد آورد. من باین عقیده هستم که بمجرد بازگشت پادشاه سابق افغانستان بهر جا که هستند مانند رنبران عمل عقب ملکه وزعم خود خواهند شتافت و عوض جنگ و شقاق به عمل گیری و تولید مشمر مصروف خواهند شد. در آنوقت هرافقان میتوانند مطابق بلیاقت و استعداد خود در امور اجتماعی سهیم گردند. علت اصلی بی اتفاقی ها در فقدان زعامت ملی مضمحل است و رئیسان تنظیمهای پشاور اهل بیت زعامت ملی را رشد داده نتوانستند که جناب شما هم به آن اشاره فرموده اید.

چون شما خوش ارواح و خوش نویس و اهل قلم میباشید برای خنده دادن تان مطلبی را بارتباط شهر اقامت تان (سکرمنتو) گزارش میدهم. یکتی از هموطنان از پاکستان این ترکیب را دو کلمه مروج در فارسی دانسته پرسیده است: منتو که منتو است معنایش را فهمیدم (مقصدش خوراک لذیذ ترکمن های شمال افغانستان است) و سکر که نشه را گویند - این چه نوع منتو است؟ آیا در امریکا منتوی نشه آور میسازند؟ با ساس همین نوشته بود که بعد از آن (سکرمنتو) را (سکرمنتو) می نویسم. یا عرض حرمت. (اداره)

هموطن محترم آقای شفیع نامه ارجمند کرده اند که بالای پاکت مهر بسته خانه (اوکلند) دیده میشود نامه است در سه صفحه بامضای ((شفیع)) (که شاید نام مستعار باشد) و بدون آدرس و هویت کامل. عنوان مقاله است ((کسر سن معارف دانش و شخصیت)) و در متن مقاله مطالبی که سبب عدم نشر آن شده دیده نشد. باستثنای کتمان نام و آدرس که با مقررات این مجله برابر نمی آید. اگر نویسنده محترم اسم و آدرس مکمل خود را مینوشتند مقاله شان عیناً نشر میشد. دلیل این اخفای نام را نفهمیدیم. با احترام

سرویسهای خبر رسانی گفتند که پادشاه سابق بعد از تداوی والتیام جراحات که خفیف و غیر مهلک خوانده شده بود شفایاب گردیده بتاریخ نهم نوامبر از شفاخانه بمنزل شان منتقل گردیده و اعلامیه مختصر ذیل رابصدای خود شان ثبت و صادر نموده اند که از طرف اکثر خبررسانیها منتشر شده است :

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند بزرگ را شکر گذارم که بفضل و مرحمت خداوندیش بمن فرصت و توفیق عنایت فرمود تا باری صدای امتنان و شکران و محبت خود را بهم وطنان عزیزم برسانم. من همیشه باراده خداوند بزرگ تسلیم بوده ام و آنچه که از جانب اوتعالی میرسد بدل و جان قبول دارم.

در طول دوره خدمت من در افغانستان یگانه عنوانی را که بافتخار اختیار نموده بودم « بنده خدا المتوکل علی الله » بود؛ این احساس و این عقیده راتا پایان زندگی باخود خواهم داشت .

هموطنان عزیزم : احساسات نیک برادرانه و همدردی صمیمانه شما در اثر سوء قصد اخیر در حالیکه موجب امتنان و اطمینان قلبی من بود ، یکبار دیگر ارزش وحدت ملی افغانستان راتاکید میکند . این احساسات و همدردی بی شائبه شما احساس مسئولیت مرا برای خدمت بوطن و هموطنانم بیش از پیش تقویه می بخشد .

ضمن این پیام شکران و محبت به هموطنان عزیزم ، از همه برادران و دوستان محترمی که بصورت مستقیم و یا از طریق نمایندگی های سیاسی شان در روم اظهار همدردی نموده اند و مخصوصا از روسای دول و حکومتات و شخصیت های کشور های اسلامی و دوست صمیمانه متشکرم و تمنیات نیک خود را برای صحت و سعادت هریک شان ابراز میدارم .

از بارگاه خداوند بزرگ نیازمندم تا وطن و هموطنان مرا در پناه عنایت و حمایت خود از نعمت صلح و آرامی بهره مند سازد . و من الله التوفیق . روم . مور . ۹ - ۱۱ - ۱۹۹۱ .

سوء قصد ، زنگ خطری برای تحرک در آینده

محترم پوهاند دکتورا احسان روستامل از فرانسه

بقرار اخبار منابع غربی و پشاور ؛ روز ۲ شبه چهارم نوامبر پادشاه سابق افغانستان محمد ظاهر شاه در منزلش واقع روم توسط شخص اجیری بنام سانتو پاولو المدین اصلا تبعه پرتگال مورد حمله قرار گرفته و در اثر ضرب کار در ناحیه رخسار و بطن جراحت برداشته و بشفاخانه نزدیک برای تداوی منتقل گردید . گفته شده که حیات موصوف در خطر قرار ندارد .

سوء قصد چارم نوامبر بر ضد شاه سابق یگانه عمل تشدد آمیز و جنایت کارانه علیه افغانها نیست بلکه قبلا نیز بارها تعداد زیادی از دانشمندان مبارز و روشنفکران ملی کشور ما (از جمله مرحوم بهاء الدین مجروح و محترم عبدالرحیم چینزایی که تا حال سرنوشتش معلوم نیست و امثالهم) آماج همچو دسیسه و تعرض قرار گرفته است .

اما سوء قصد علیه شاه سابق از اهمیت و خصوصیت مشخصی برخوردار است : چه این تشبث دور از اخلاق انسانی و اسلامی در حالیکه غالبا بسویه عالیتری سازمان داده شده ، علیه شخصی متوجه گردیده است که در لحظات حساس کنونی یگانه مرجع سمبولیک تامین کننده وحدت و حفظ حاکمیت و استقلال ملی و تمامیت ساحه کشور برای اکثر قوماندانهای جهاد ، عامه مردم و مخصوصا اکثریت روشنفکران مقیم داخل و خارج افغانستان شناخته میشود .

— این اصل بار ها تکرار شده و قابل فهم است که نه خود شاه سابق و نه اوضاع فعلی کشور با اقتضات سیاسی ،

جلال‌الراختصار است از: جاسوس ، لا ابالي، لعنتي 60

محترم غلام حسن محسن زاده

کمونیزم جنایتکار و دستگاه جهنمی کی جی بی در طول دوره سلطه و قدرت ۷۴ ساله خویش از هیچگونه ظلم و وحشت افغنی دریغ نورزیده از پیمان این مکتب دروغ و تزویر برای منافع و بقای خویش برای تحمیل مفکره های سیاسی خویش و بمنظور بکری نشان دادن خواسته های خویش در هر گنج و کناری نوکران فرومایه و بیست فطرت را تربیه و بکارگمارده بودند. کرمالین نشینان بمساعدت نوکران زرخرید شان بحر ها که نشو و نمیدادند در آنجا ترس و وحشت و ظلم و فساد قریب و با ختناق را ایجاد مینمودند و فضای آرام آن دیار را به نا آرامی و بی امنیتی تبدیل میکردند خون و جان نزد آنها بهای خویش را از دست میداد. در وطن ما نیز غلام های آتش کمونیزم زیانه کشید و در زیر پرده شعار قریب کارانه (کور - کالی - نووی) خانه و کاشانه ملت ما را بسوخت و پدران و مادران را بی فرزندی فرزندان را یتیم، زنان را بی شوهر، خواهران را بی برادر و برادران را بی خواهر نمود. چهره های شیطانی و جهنمی تره کی ملعین، امین غدار، ببرک و وطن فروش، نجیب نا نجیب، جلال‌الراختصار و هم قطاران شان نمایان گردید. این خائنین ملی پرورده همان دستگاه غیر انسانی کی جی بی بودند و در سادام کشی و ویران گری را از آنجا آموخته بودند. از آنجائیکه چراغ ظالم تا سحر نمی‌سوزد دیدیم که نه آبرو عزت ببادار ماند و نه به چاکر و چراغ ظلم شان بخاموشی گراشید. جنابان کرمالین چون برزیف، اندروپوف، چیرینکو و نوکران شان تره کی و امین یکی پی دیگر آرزو بدل روانه جهنم گردیدند. ببرک و وطن فروش، نجیب، جلال‌الراختصار و دیگر هم مسلکان شان حیات شرم آور و سنگین خویش را که میتوان آنها مرگ تدریجی نامید، سپری مینمایند.

تا زمانیکه زمینه برای شان مساعد بود و ببرک مست کمونیزم سوار بودند، شب از روز نمی شناختند بهر کجایی که میخواستند می‌تاختند. ملت مسلمان افغان را بیرحمانه بخت و خون کشیدند و از کشته پخته ها ساختند. دسته دسته هموطنان ما را به زندانها فرستادند و از هیچ گونه شکنجه غیر انسانی و تعذیب در حق شان دریغ نکردند. خانه های مردم را در نیمه شبها بدون رعایت آداب معاشرت و کرامت انسانی جنایتکاران خادیت بصورت وحشیانه تلاشی مینمودند. خواب تا سپیده دم رخت می بست. فامیلها بی هم در آن ظلمت شب در ماتم عزیزان دل‌بند خیر که توسط جنایتکاران خاد بناهای گوناگون از اغوش پر مهر شان جدا گردیده بودند می نشستند آه و ناله سر میدادند و اشک می ریختند. ولی برعکس جنایتکاران خادیت که در بدل معاشر گزاف همه معیار های اخلاقی و انسانی را زیر پا نموده بودند، در مستی نشه و دکا، قهقهه سرداده خانه ها را ترک میدادند. اما با وجود این همه تعرض بجان و مال مردم، ایجاد ترس و وحشت لحظه ای آرام نمیداد و با اصطلاح آب برونه شان گرم نیامد. همین خائنین بودند که بارها از طریق رادیو و تلویزیون مجاهدین سلحشور با ایمان و ایثارگر ما را بمام هایی از قبیل رهن، قطاع الطريق، نوکران اجنبی، اشرار و دزدان و آدمکشان صدا میکردند، در حالیکه همه این فامیله مساعد حال خودشان بود. زمانی هم ضربات کوبنده مجاهدین را بنام پاکستانی ها و چینی ها اعلان میکردند. زمانیکه ساحه زندگی را مجاهدین عزیز این سنگر داران آهنین اراده، بروی این تسهکاران سیاه روی روز تا روز تنگتر نموده رفتند از چه مکر و حيله ها نبود که کار نگرفتند. از آنجائیکه نمیتوان آفتاب را بدوانگشت پرشید روزی فرار رسید که این نوکران اجنبی مجاهدین را از طریق رادیو و تلویزیون بناهای هموطنان دور از میهن و چرا دران آزرده خاطر اعلان نموده بمراتب از ایشان دعوت کرد تا در حل قضیه با ایشان تفاهم نمایند. راه هایی از قبیل مصالحه ملی، آشتی ملی و ده ها نیرنگ دیگر را در پیش گرفتند اما از آنجائیکه این بیت در حصه شان صدق می نماید کسی هدف صید شان قرار نگرفت و یاه گویی های شان اثری نه بخشید:

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش من از طرز خرامت می شناسم

خم خم نگرستن شان کاری نیفتاد. زیرا حضرت بیدل (رح) گفته:

تواضع های دشمن مکر صیادی بود بیدل که خم خم رفتی صیاد آفتهاست مرغان را

این آدمکشان حرفوی آنقدر خون فرزندان افغان را بخاطر قدرت دوروزه و ارضا خاطر با داران روسی خویش ریختند که نمیتوان بتواضع و سخنها فریبکارانه شان اعتماد کرد.

اگر دشمن تواضع پیشه کرد ایمن باش بیدل - بخون ریزی بود بیباک شمشیری که خم دارد مایوسی و ناتوانی چنان دامنگیر این جنایتکاران تاریخ شده است که بهر سو که روی میاورند سلی یا س بروی خود میخورند و مانند غریق که آب تا گلوی رسیده بهر خس و خاشاکی دست میاندازند اما سودی نمیرند. تعدادی از این خائنین معلوم الحال و جاسوسان کی جی بی که از هیچ گونه ظلم و جفا بر ملت ما دریغ نورزیدند و بر از مملکت را با غیارت افشا کردند در این اواخر فرار را برقرار ترجیح داده بهمان کشور هایی پناه آورده اند که زمانی همین کشور ها را بنام امپریالست های جهانخوان یاد مینمودند و با سردان حوران مرگ بر امپریالست میگفتند و همین ساندیت های خلق و برجم بودند که مهاجرین را بنام غربزده ها یاد میکردند و میگفتند که بزر جتر امپریالست رفته اند. در حالیکه ملت ما بر ما ظالم آنها خانه و وطن خویش را ترک نموده به پنج قاره دنیا متواری گردیدند. این بد نشان باید بدانند که فرزندان اصل افغان و مسلمان با عقیده فسیکه در زیر پرغ کمونست نرفت همین قسم غربزده هم نخواهد گردید. همان شرق زده های روسی دیروز غربزده های امریکایی امروز میشوند.

جلال‌الراختصار و همقطاران خیانت کاران باید بدانند که اگر امروز از محاکمه ملت بخن خفته افغان موافقت فرار نمودید فردا از محاکمه خداوند (ج) فرار کرده نمیراثید. اما هر دیس دنیا نیز انشاء الله

بخزای اعمال سنگین و شرم آورتان خواهید رسید. از آنجائیکه خیانت جاسوس لاابالی لعنه العین رسوا متوجه همه ملت افغان میباشد بلند نمزین صدای احتجاج تنها وظیفه هموطنان ما که مقیم شهر نیویارک میباشد نبوده بلکه وظیفه همه افغانها در هر گوشه امریکا که سکونت دارند میباشد تا صدای احتجاج خویش را علیه این جاسوس کی جی بی و خائنین ملی بلند نمایند. هموطنان عزیز ما میتوانند از طریق مکاتبه و یا مکالمه تیلیفونی بدفتر ای میگزین نیویارک (که آدرس آن در شماره ۱۷ صفحه ۹۲ ثبت است) جائیکه جلالدر غرض درخواست پناهندگی رفته بود تماس گیرند و چهره حقیقی او را معرفی دارند که از این دو طریق نه پول زیاد و نه وقت زیاد بمصرف میرسد و نه باید فاصله جغرافیایی همراه مبارزه عادلانه ما گردد. البته هموطنان عزیز ما که در شهر نیویارک تشریف دارند در این کار پیش قدم خواهند گردید. بامید دین آنروزیکه دریای میز محکمه ملت انعنه نمک حرام ها را که نمک خوردند و نمکدان را شکستند ایستاده ببینیم. (باید ثبت اعلامه - از زبانهای شیر پاک گفته)
مکاتبه تا بل ایگزین گفته شده اما جلالدر که غرض کرده تا جلدی او را گرفته شود و در کسب جلالدر اقرار او لقب جلالدر با بار او بموتیر لمیزین عمرای شونز در شیر پاک گشت گذار در ششم و ز طرف ششما نگذشته حدی کنیم بموتیر در شیر پاک گشت گذار در ششم و ز طرف ششما (جودیت گزیده است)
سه حشمت وجود دارد

محترم شیراللہ ازگاریں گروپ

خدمتگار واقعی افغانستان هاشمیان صاحب السلام علیکم

متأسفانه بنده تا حال قادر با اشتراك دایمی مجله آيينه افغانستان نشده ام اما بعضا بـلطف دوستانـيگان شماره آن بدستم ميرسد كه از ورق اول تا اخير آنرا بار بار مطالعه مينمايم. من در وصف شما و ابتكار شما وقت گرانبهـايـي تـانـرا هـايـع نـمـيـسـازم، مـشـك آنـسـت كه خـود بـويـد نه آنـكه عـطـار گـويـد. صـرف اـيـنـقـدر مـيـگوـيم كه خـدمـت مـيـي و اـيـ خـيـانت در مـقـابـل و طـي و هـخـو طـنـان شـريـف و مـسـلمان هـيـچـگـاه در پـيـشـگـاه ذـات پـروردگار و در نـزد مـردم پـنهـان مـانـده نـمـيـتـوان و هـر خـصـيـكه هـمـيـن مـجـله آيـيـنه را مـطـالعه نـمـايد مـفـهـد كه در آيـنده قـضـاوت با صـورت مـيـگـيرد و چـهره صـائق از خـيـن مـجـزا و بـه نـسـلـهـاي مـوجـزده و آيـنده مـعـرفـي مـشـود. مـنـهـم با درنـظر دـاشـت سـطـر اخـير مـضـمـون مـحـترـم دكـتـور اخـتـر مـحـمـد بـره كـي ((اگـر كـسـي حـقـيـقـت را نـمـيـگوـيـد گـردن او نـزد خـدا و رـسـول بـسـته و شـر مـار مـلت خـواهد بـود)) تـصـمـيـم گـرفـتم، تـا بـسـلـحـه مـعـرفـي چـهره هـاي حـشـمت هـا و اـمـثـال شـان مـعـلـومات و چـشـمـدـيد خـود را بـعـرض بـرسانـم. مـن مـه حـشـمت را مـيـشـناسـم كه نـيـلا بـه مـو طـنام مـعـرفـي مـيـكنـم :

حشمت اول - رفیق حشمت کیهانی که حالا آقای حشمت الله کیهانی شده (صدقه نام پاک الله شود) و با اهل و بیت و فامیل شان (پیر و سرنا زن و مرد فامیل شان) نه تنها عضو سر سپرده یا دپرچم بوده بلکه میراث کی جی بی درین فامیل وجود دارد (پادداشت اداره - ما با طرز دید برادر محترم موافق نیستیم) زیرا چند تن از اعضای این فامیل را میشناسیم که نه تنها کی جی بی نیستند بلکه کمونست هم نمیباشند) واقعا که حشمت کیهانی نسبت به مگر هم چشم سفید تر بوده که جرأت نموده بخاطر برآشت دادن خود مضمون می نویسد. ما در وطن عزیز خود شاهد بودیم کدام شی که اگر برق میداشتیم صرف بخاطر به نشر سپردن برنامه اقامه دعوی حشمت کارنوال محکمه انقلابی اختصاصی بود. افسوس که امکانات موجود نبود تا مثل نمونه خروار یکی از برنامه های پیش را ثبت مینمودیم و حالا خدمت هموطنان محترم تقدیم میداشتیم تا همه میفهمیدند که این فرزند صدیق کی جی بی تا چه حد و با چه وقاحت دعوی خود را اقامه مینمود و برای متهم (نه مجرم) چندین مرتبه اعدام و سالیهای متعددی حبس را درخواست مینمود. اما برای اینکه شناخته نشود مانند قشتر مرغ سرش را زیر بته و خاکی پنهان مینمود، لکن عقب گوشتی او برجسته نمایان بوده یعنی اگر کله منحوسش را مغشوش نشان میداد ولی هدایش را تغیر داده نمیتوانستند زیرا فکر میکردند که تنها الهجه و تون هدایش متهم بیچاره رانزد مردم مجرم معرفی میدارد. خلاصه که آن انسان نا انسان بکمک رفقای چون کریم شادان، فتاح سکندری و حمید الله (پسر ماه گل نقاش که بهما گل داد خدا معروف بود) و دختر غلام جیلانی خان صادقی را گرفته (هزار ها افغان با ایمان و با وجدان را با قضاوت قلبی بشهادت رسانیدند. تقریبا نزد اکثریت مردم ما هویدا و روشن است.

حشمت دوم - رفیق حشمت دگر و آل مسکونه کارته ع کابل فعلا مسکونه ایالت امریکا بوده که از طریق کورس مستعجل برتبه دریم برید من در اردوی وقت شامل خدمت شد و تا رتبه لمپی برید منی در اردو بود. بعدا در ردیف سایر رفقای پرچی اش (مانند توپ بنام مدیر عمومی قلم مخصوص که گوش زبان عبدالاله وزیر مالیه وقت بود - حمیدالله رئیس عمری گمرکات - عبدالواسع رئیس ملی بس محمد کبیر معاون ملی بس - ذبح الله زیارمل رئیس اداری وزارت داخله و چند نفر دیگر که یک نفر آن در موسسه تربیه معلم کار می کند) بهدایت و حمایه اربابان شای از اردو برای تطبیق مقام بدیلید شان مستعفی شدند . اگر اشخاص فوق الذکر از کدام قدرت و حمایه خارجی برخوردار نمی بودند رهایی شان از ملک عسکری در زمان ستر جنرال خان محمد خان وزیر دفاع ناممکن بود زیرا در آن وقت هیچ افسر بهر رتبه ای که (ولو جنرال) می بود (یا بلوکمیر) حسب خواهش خودش مستعفی شده نمی توانست بعد از مدت کم که کودتای ۲۶ سرطان به وقوع پیوست حشمت شانی برعکس سایر رفقای سربسته سینما آریانا بحث تکت فروش (مصلحتا) مقرر شد و تا مدتی در آنجا بود و من جندی او را ندیدم تا آنکه کودتای جنرال در شرم آور رسمی بنام بیکر کارمل صورت گرفته حشمت شانی دبعثا برتبه حشمت ظهور کرد و در یکی از قطعات کوماندو موقت شده نسبت صداقت و سرسپردگی از سحر برحم در کمترین فرصت دگر و آل و حسب معاون نرغمه ۱۱ نفره از دگر و آل مقرر شده او در عوم فعالیت های محاربه ای رول نوری داشت و در

تخریب وطن و کشتار مسلمانان بیگناه و مجاهدین سهم بارز گرفت که ترفیعا بحث معاون قول اردوی پکتیا مقرر شد. اما از این مقررری مبراند امسراست گردید و سایه مرگ را در یک قدمی خویش دید که قصه مختصر آن ازینقرار است. نظام الدین غوثی که معاون قول اردوی پکتیا بود برای اینکه دلاوری و شجاعت خود را بمشاورین روسی نشان بدهد در آخرین عملیات محاربوی ایکه بسست میرزکه انجام میداد شخصا سلاح بردست و کمر بالای قله زرهپوش نشسته بود که باراداه پروردگار ارا به زرهپوش آن بالای من مخفی شده برابر میشود و خودش همراهی تلک به هوا پرتاب میشود. نظام بدیخت که شخص سنگین وزن هم بود چند متر بالاتر از زرهپوش به هوا پرتاب شده دوباره بالای قله تلک زرهپوش می افتد که از شانه تا به کمر استخوانهایش خورد میشود عصب کمر او قطع شده با آنهم دوماه در شفا خانه چهار عد بستر و در شفاخانه های دهلی جان میکند و فغانش در آسمان بلند بود ولی بمجردیکه جان سپرد حشمت شانی بعوض او مقرر شد و چون او جان کننن فجیع دگروال غوثی را بچشم سر دیده بود جرات نکرد که مقام آن نگون بخت را اشغال نماید زیرا می فهمید که او هم به عین سرنوشت دچار میشود لذا با استفاده از خاصیت ارتجاعی پرچمیگری خود و با سوء استفاده از عفو و بخشش تنظیم های مقیم پشاور ازباند پرچم فرار و خود را به تنظیمها تسلیم میکند. و در خطابه خود مانند حشمت اول (کیهانج) و جنرال فاروق ظریف جنگ سراسری و دروغ پراگنی بسیار کرده و خود را به اصطلاح مسلمان و مجاهد وطنپرست و... جازده و با اخذ امتیازات خود را با آمریکا رسانیده است و شنیده میشود که حالا نیمه مخفی با تنی خاین ارتباط دارد اگر خواهان کسب معلومات مزید در مورد جنایات او باشید همراهی رفیق مستعجل دیگرش جنرال توفیق که در وقت حفیظ الله امین در وزارت داخله حد اقل ۵۰۰ نفر افغان شریف و بیگناه را زیر لغت و چوب و برچه و قنداغ شهید ساخته است معلومات حاصل کرده میتوانید جنرال توفیق (برادر جنرال حمید زرهدار) در سانفرانسکو معیشت داشته (ولی جنرال حمید آتم شریف و غیر حزبی بود).

حشمت سوم یا حشمت اورنگ که نزد همصفاانش در مکتب غازی مشهور به حشمت (۰۰۰۰) بود مدتیست که از او خبر ندارم و نمیدانم بکدام راه و ایدئالوجی روان است.

برای اینکه همپتان عزیز با چهره های خاس که ظاهرا برای فریب دادن مردم مسلمان برآمده اند خویشتر آشنا گردند در نامه بعدی از چهره (۰۰۰۰) سابق قوماندان گارد داودخان جنرال خادیت فاروق ظریف و خادیت نظامی دگروال سید حسن ارشاد و سایر صاحب منصبان پریمی داخل طلقه داود خان معلومات شقه و مستند تقدیم خواهم کرد. والسلام شیرالله

(یادداشت اداره - هموطن شیرالله از یک تعداد هموطنان محترم نام گرفته اند که ما با سوابق کارشان آشنایی کامل نداریم و حق آنها برای دفاع از خودشان کاملا محفوظ است)

مکرر ایکه خودم چندماه است دربی ولایت آمده ام برای اولین بار شماره ۳۰-۳۱ میزان ۱۳۷۰ نشریه قلم در خدمت جهاد را مطالعه کردم اولین سطر ایکه بنظرم خورد جنب است ((این نشریه مستقل است و به هیچ حزب و گروهی بستگی ندارد)) در حالیکه نصف محتویات این شماره به وصف محترم احمد شاه مسعود و تعاویر چه و راسته ان اختصاص داده شده است که سوال استقلال و عدم وابستگی مجله را نزد عموم مطالعه کنندگان حل منماید. فکر میکنم که چون لقای محمد نسیم یوسف سابق رئیس دروزارت تجارت جلاللر که برادر بزرگ اقای صفی الله شبات می باشد خسر شان بنام محمد عمر گلیمیر (پسر گلیمیر خان معروف مسکونه بازار به افغانان قریب حوض مرغ ویاها) مامای محترم قومندان احمد شاه مسعود می باشد شاید بخاطر ارتباطات خویشی درین مجله ارتباطات خویشاوندی بسیار تبارز کرده بهتر میبود نام آن (قلم در خدمت خویش خوری) گذاشته میشد. از طرف دیگر داکتر صاحب که حقشناس تظمی دارند (نام وتظمی اصلی شان چیز دیگر است) و در لندن اخبار اریانا را همراهی برادر جوان قومندان صاحب محترم احمد شاه مسعود نشر میکند حقشناس صاحب پسر عمه یا پسر مامای قومندان صاحب احمد شاه مسعود میشود.

اعلان : کاست ثبت صوت حشمت کیهانی که در طی یک محاکمه انقلابی کمونستی تقاضای اعدام ۹ نفر مجاهدین را کرده و یک نفر پرچمی قاتل دیگر موسوم به کریم شادان امر و فیصله محکمه مبنی بر اعدام ۹ نفر را اعلان میکند بدسترس این مجله قرار گرفته کاست مذکور طریقه قبلا اعلان شده بود بقیمت ده (۱۰) دالر بشمول محصول پوستی برای فروش حاضر است. (مرجع آیین افغانستان)

هموطنی باسم محترم (آذین) کاغذی در ۹ صفحه از دهلی ارسال و خواهر نشر آنرا در مجله آیین افغانستان نموده حتی پاکت شان آدرس مرسل را ندارد و در یک پرزه محبوسه خوشه اند ((هویت کامل نهفت الی یکماه بعد از نشر در نشریه شما یا نشرات مانند شما در خارج کشور محفوظ و با اولین ناشر تقدیم خواهد شد... صرف صلاحیت ارسال این کاپی بمن داده شده از طرف هیات رهبری...)) عنوان کاغذ تایپ شده ((پروگرام کار نهضت مدافعان آزادی و دیموکراسی - نماد - افغانستان)) بهر سر هموطن محترم ضرب المثل عام است که عشق با نسیه نمشود و میتوان گفت که سیاست به نیهانی شما بعد از اینکه صلاحیت نشر اساسنامه انجمن خود را از طرف هیات رهبری گرفتید اولتر آنرا در نشرات افغانی در دهلی و پاکستان نشر کنید و چه بهتر که در جرأت ملی و آزاد کاسل که تعداد آن به شرتا رسیده بدست نشر بسارید و هویت کامل هیات رهبری تانرا برای مردم افشاء نمائید تا ساخت هیات رهبری تان مردم دربار اساسنامه حزب تان مفاوت کرده نتوانند با احترام با غناقه

ترتیبات حمله جدید بالای کمر 63

آیینۀ افغانستان با تا صفا اطلاع یافته است که یک دولت شروعتاً اسلامی وجوهی در حدود بیست ملیون

دالر را بیک تنظیم پشاور برای مغلوب ساختن گلبدین حکمتیار و اشغال ولایت کمر پیشکش نموده است . پيروان دولت نرنگ که کمر را پایگاه تبلیغ وهابیت ساخته بود از اشغال کمر بدست گلبدین حکمتیار ناراض بوده در صدد احیای پرستیژ خود در منطقه برآمده است . از جانب دیگر روشهای غیر اسلامی و حتی غیر بشری که قوای مهاجم حکمتیار با اسیران عرب در منطقه کمر نموده و علاوه بر قتل و کشتار صدها نفر عرب و افغان چند صد نفر عرب اسیر را در بدل پرداخت ملیونها دالر رها ساخته این وضع نیز بر عربها گران تمام شده در صدد انتقام برآمده اند تا کمر را توسط قوای یک تنظیم دیگر اشغال و به سلطه و نفوذ گلبدین حکمتیار درین منطقه خاتمه بدهند .

از آنجائیکه مجددی موقعیت خود را بحیث یک زعيم جهادی از دست داده و محض تشریفات خود را در رأس حکومت موقت جلوه میدهد و تنظیم او قدرت مقابله با حکمتیار را ندارد و سیاف نیز به تنهایی با حکمتیار چلنج داده نمیتواند - تنظیمهای سیاف و مجددی هر دو از زیردل خوش میشوند اگر قوای تنظیم دیگری که رقیب حکمتیار در شرق است درگیر شود . و در شرایط حاضر آمریکا و روس نیز از تصمیم تنظیم سوم برای بر انداختن حکمتیار حمایت خواهند کرد . برای این تنظیم از چند طرف چراغهای سبز نشان داده شده که اگر حکمتیار را در کمر مغلوب سازد زعامت آئینۀ افغانستان بخوجه شین مشرب هلیا تکیه خواهد کرد . و عجلالتا بیست ملیون دالر دیگر بخزانۀ این تنظیم اسلامی بمنظور آغاز برادر کشی های جدید خواهد ریخت . بدین حال ملت مظلوم افغانستان که خون هزاران جوان یکبار دیگر در قربان دالر های بطرول میگردد و ولایت و مردم کمر یکبار دیگر بظاک و خون کشانده میشوند .

سفارش ما برای گلبدین حکمتیار چنانچه در شماره هفدهم آیینۀ افغانستان (ص ۱۹) صورت گرفته بود یکبار دیگر تکرار میشود که از پادشاهی کمر منصرف شود - این سر زمین را اسکندر مقدونی نتوانست رام بسازد بلکه اسکلت هزار ها گلبدین در دره های کمر خاک شده است . بهتر خواهد بود قوای خود را از منطقه کمر برون سازد و بموافقه تنظیمهای مخالف خود منطقه کمر را یک منطقه بیطرف اعلام نماید که همه مجاهدین بطور همسویه از موقعیت ستراتیژیک آن استفاده نمایند . در غیر آن هم کمر را از دست خواهد داد و هم لشکر خود را و شاید هم سر و زر خود را . و هابیهایی که در کمر در حال فعالیت اند .

قوماندان چوری

خبر دیگر حاکیست که عبدالله ولایتی (پسر میر شمس الدین ولایتی مسکونه کمری کابل) که قبلاً قومندان حکمتیار بود و برای او وعده داده بود تا او را بحیث آمر غند خورد کابل مقرر کند ولی شاغلی حکمتیار دفعتاً تغییر نظر داده کریم معلم را بحیث قومندان غند خورد کابل مقرر نمود . بالآخر شاغلی عبدالله ولایتی عقده برداشته بسیا متوسل گردید و در اثر هدایت و کمک سیاف بالای قومندان کریم معلم حمله و پورش برده تمام اسلحه خفیه و ثقیله غند خورد کابل را چور نموده مقابله زیاد اسلحه را برای نگهداشت بقوای سیاف در منطقه مذکور طور امانت (?) سپرده خودش از منطقه ناپدید شده اما میگویند به پشاور آمده در یک پایگاه سیاف مخفی و حمایت میشود .

بهلول همو کند و همو کجکول

محترم حکیم قدیر از شکاگو

خبر (بهلول همو کند و همو کجکول) چور شدن دارایی انور محل صنف سوم طب مشهور بدکتور انور که وزیر صهییه سوزیر خارجه و بعضاً د حکمتیار صاحب خاص استادی و در عین زمان گروه بان (معادل فرمانده) گروههای تروریستی حکمتیار صاحب در اروپا و آمریکا عمل میکرد و چیز های دیگری که قلم از ذکر آن شرم دارد و شما یک قسمت آنرا در شماره ۱۸-۱۹ مجله آیینۀ افغانستان (ص ۷۷) نشر کرده بودید خواندم . بیاد امده که در بعضی نقاط افغانستان خصوصاً در ولایت پکتیا و لغمان که اسم یکی از قریه ها را بنام ساکو واقع علی شنگ لغمان بیاد دارم رواجی موجود بود از بنقراره درین منطقه میگویند در قدیم دارایی سلمانیه را که آنجا زندگی میکردند بعد از هر سه سال یا هر پنج سال از طرف اهالی قریه چور و چپاول میگردد . میگویند سببان این بود که مردم باین عقیده بودند که اگر سلمانیه پولدار شوند از کسب دلاکی قریه دست میکشند و بکار تجارت و زمینداری مصروف میگرددند ازینکه در آن منطقه به سلمانی اشد ضرورت داشتند زیرا سلمانیه یک سلسله خدمات اجتماعی دیگر از قبیل خون کشی و شاخه شانی و موسیقی نوازی و بعضاً آشپزی رانیز اجرا میکردند گویا سلمانیه در معاملات مرده و زنده مردم سهم بزرگ داشتند لذا اگر سلمانی از کسبش دست میکشید مردم بمشکلات زیاد دچار میشدند .

قصه داکتر انور هم از همین قرار است . وی را حکمتیار صاحب هر کاره ساخت یعنی کاه را کوه ساخت داکتران وطنپرست را که بپاکستان مهاجرت و بگانه هدف شان خدمت بجهاد و مهاجرین بود توسط این دکتور انور تحقیر و تعجیز نمود حتی یکعهده را تهدید کرد و توهین نمود تا از پاکستان مجبوراً برآمدند و کسانیکه برآمده نتوانست اجازه کار و پرکتش داکتری بدون اجازه حزب نیافتند . و بسا کار های دیگر توسط داکتر انور و گروه او صورت گرفت که ما خود شاهد بوده چشم سر دیده ایم . تا به آخره داکتر انور هم بمنزله سلمانیهایی (ساکو) گرفتار شد یعنی هستی و دارایی او را غصب و ضبط کرد تا مبادا پای خود را از گلیم خود دراز تر برون سازد . فاعتبروا یا اولوالبصار . حکیم قدیر ۱۳ نوامبر

میگویند که: - ظاهر شاه + سردار ولی = گل محمد
یعنی: زمین بجنید + نجید گل محمد!

میگویند که: چرا دولت موقت افغانستان در پشاور زندگی میکند؟
یعنی: مسجد گرم و گدا آسوده.

میگویند که: آقای سیاف سابقا عبدالرسول بود اما بعدا عبدالرب شد.
یعنی: ملا شریک (دالرعربستان سعودی) نه تنها اسمش را تغییر داد بلکه مذهبش را نیز تغییر داده!

میگویند که: وزیر امنیت رژیم کابل بد اکثر نجیب گفت که «حکمتیار دارد ساکمه پاکستانی ها افغانستان را بفروشد».

یعنی: داکتر نجیب در جواب لیکسندی زد و هیچ نگفت.
ما که بروسه فروختم چه فایده دیدیم که گلبدین پاکستان بفروشد.

میگویند که: تنظیمهای پشاور باین فاصله رسیدند که نخته حکومت کابل سر بالا است و باید قدرت را با
بما (بمن، بمن، بمن، بمن) انتقال کند.
یعنی: بیچاره افغانستان.

میگویند که: آقای مجددی رئیس دولت موقت در پشاور تمامی اعضای حکومت خود را دعوت کرد تا جهت
از بین بردن رژیم کابل بالاخره از کرامت روحانی خود کاریگیرند و فیصله برین شد
تا توسط یک تعویذ پخته تمام اعضای حکومت کابل را گنگه سازند. اما باین امر هم
اتفاق حاصل نشد زیرا وهابیهها نظر بعدم اعتقاد مذهبی جلسه را ترک گفتند.
یعنی: کل اگر طبیب میبود اول سر خود را علاج میکرد!

میگویند که: مردم افغانستان شدیداً انتظار تشریف آوری ظاهر شاه را دارند.
یعنی: بزرگ بزرگ نمر که جو لغمان مرسد.

میگویند که: سلطان علی کشتمند از بزرگ کارمل پرسید که در آینده چه باید بکنیم؟ بزرگ کله خود
را چون یابوی لت خور شور داده گفت: «چیزی باقی نمانده» از دیموکراسی شروع کردیم
و به وطن فروشی ختم بهتر است سرهای خود را کل کنیم ریشهای دراز بمانیم و به
کدام زیارت مجاور شویم.

یعنی: غم نان را بخور که خربوزه آب است.

میگویند که: رئیس ملل متحد با پیشنهاد خود حل سربلیم افغانستان را بخود افغانها سپرد تا با
تفاهم بین الافغانی راه حل سیاسی معقولی را پیدا نمایند.

یعنی: به عمر حضرت نوح و صبر حضرت ایوب حواله گردید.

میگویند که: پادشاه سابق میخواهد با سایر سیاست خپ و چپ یکتعداد از کارمندان دیروز را که غم وطن
چهره های مبارک شانرا... جمیلک ساخته است جمع آوری و بدخواه خود روی انتقال قدرت
با آنها محبت نماید.

یعنی: بیک تعداد آغا بلی و ملا بنویس ضرورت است.

میگویند که: یک هموطن نابلد ما آقای داکتر یوسفی در نشریه (افغانستان در ایینه مطبوعات)
ما صورین عالیرتبه دوره شاهی را اخطار داده است که بیا بصرت جدی جهت حل پروبلم
افغانستان اقدام نمایند و از سر راه دیگران کنار روند.

یعنی: بیچاره ما صورین دولت که سرمه آزموده را باز آزمودن خطاست/ولی داکتر صاحبیه سفی
در باره عمو زاده های طفیلی چیزی نگفته اند.

میگویند که: پروفسور دکتر جلیل شمس (سابق قالین فروش فعلا سیاستمدار) جهت پیدانمودن یک راه حل عالی
و طرف قبول همه از تار قالین یک فارمل بافته و انرا توسط گدی پران بین روم جرمینی
کابل و پشاور ملاق میدهد. این نبوغ وی سیاستمداران یکار را که مانند لت ای سلطان
محمود زیر درختهای زرد الو خفته اند سخت مرم دماغ ساخته است.

یعنی: طیاره سواری مفت، پلوخوری فراوان، ریش ماچی چپ، راست ولی بگفته دال خورها
«سامانه بهوت بهوت لیک روتی کج نهی»

میگویند که: از آقای مجددی رئیس حکومت تنظیمها پرسیدند که با این وضع موجوده سر نهشت افغانستان
بکجا خواهد کشید؟

آقای مجددی گفت: از آقای گیلانی سوال کنید.
آقای گیلانی گفت: از آقای ربانی سوال کنید.
آقای ربانی گفت: از آقای محمدی سوال کنید.
آقای محمدی گفت: از آقای محسنی سوال کنید.

اقای محسنی گفت : از آقای سیاف سوال کنید .
 آقای سیاف گفت : از آقای خالص سوال کنید .
 آقای خالص گفت : از آقای حکمتیار سوال کنید .
 آقای حکمتیار گفت : کدام افغانستان ؟

میگویند که : در فرانکفورت اداره ای از طرف دولت جرمنی با بودجه گزاف جهت تربیه افغانهای مهاجر افتتاح و از يك سال با اینطرف در فعالیت است . این دفتر وظیفه دارد تا افغانهای مهاجر مقیم جرمنی را در کورسهای تربیوی خود برای اسنده افغانستان تربیه مسلکی بدهد .
 مثلا از مامور سابق وزارت خارجه اهنگر بسازد مهندس دیپلوم شوروی را نانوائی یاد بدهد ننه زینب را گلکار شاه بی بی را تینگ فروش و دوا ساز را سیورتمین تربیت نماید .

یعنی : بز برنج جان کنن و قصاب به غم چرسو !

میگویند که : دکتر یوسف از ملاقات با صدر اعظم کابل که در جرمنی آمده بود معذرت خواست اما چندی قبل با وزیر خارجه رژیم کابل ملاقات کرده بود .

یعنی : خینه بعد از عید و دکان بعد از شام .

میگویند که : دولت جرمنی گفته بعد از تشکیل دولت قانونی در افغانستان افغانها را همراه ششماه تنخواه پیشگی و کرایه طیاره مجانی یکايل روان میکند . افغانها قبلا بدکانهای اسلحه فروشی بیانه داده میخواستند یک کودتای داخلی کنند و اگر موفق نشد همگی خود را انتحار میکنند .

یعنی : بهتر است در ایالت بویریا يك (چوتنه افغانستان) تاسیس شود .

میگویند : از آقای مجددی پرسیدند که گلبدین بهتر است یا سیاف ؟ و او گفت خدا ربانی را هم ورداره .

یعنی : نه کل مانه نه کدو نی شلغم نه شکمبو .

میگویند که : از ملایی در پشاور پرسیدند که اگر مسابقه ریش چربی شود کی برنده خواهد شد ؟
 ملا گفت سیاف جریمه خواهد شد چرا که ریش بسار غلو داشته مقدار بیشتر روغن را صرف خواهد کرد .

یعنی : مصرف ریش چربی را هم وهابیها میپردازند .

میگویند که : از يك قاضی ستره محکمه حکومت موقت پرسیدند که يك وزیر حکومت موقت که عیال اولش در امریکا میباشد در پشاور عیال دوم گرفته و او را بنام همشیره خود در فورمه امریکا داخل ساخته حکم شریعت درین باره چیست ؟ قاضی گفته که اگر فورمه بقلم خود او باشد و امضا کرده باشد درینصورت طلاق صورت گرفته لکن در اسلام چهار زن گرفتن روا میباشد .

یعنی : اقلا دو عیال دیگر هم گرفته میتواند .

میگویند که : نجیب بهرجا برای نطق کردن میرود جیب های خود را پیراز بمب دستی میکند .

یعنی : بهمین خاطر است که از پارلمان او يك صدا نمی براید .

میگویند که : خالقیار از نجیب پرسید دلیل اینکه حکومت بعد از خودت را به نزدیکترین دوستان حزبی ات رواداری نکردی و بمن پیروزی میکنی چیست ؟
 نجیب گفت حزبیها که معلومدار مسلمان نبوده اما کمونست هستند لکن تو نه مسلمان هستی نه کمونست و در بین هر دو قرار داری و چانس قبولاندن تو بآلای تنظیمها بخاطری زیاد است که آنها به ((کل امور اوسطها)) ایمان دارند .

یعنی : ملل متحد هم همینطور يك شخص را میخواهد .

میگویند که : از قارون پرسیدند پیسه دارتر از تو کی خواهد بود ؟ و او گفت ۶۶ در وقت ما پیسه از سکه ساخته میشد و هر کس که ده هزار سکه میداشت قارون بود . لکن حالا که پیسه او کاغذ ساخته میشود در يك جیب هر امهر پشاور هزار قارون است ۶۶۰

یعنی : لك آوی لك جاوی .

دوسلدورف مورخ پنجم اکتوبر ۱۹۹۱

افغانستان در مسیر تاریخ

تالیف : میر غلام محمد غبار

قیمت ۴۵ دالر

تجدید اشتراک ؟

ترور رئیس (کمیته اکبر) در پشاور 66

در سال ۱۹۸۶ آمریکا آنها بمنظور توزیع کمکهای بشری بمهاجرین افغانی کمیته ای ساختند که بنام (کمیته اکبر) مسمی گردید و پساتر سایر ممالک با اقدام مشابه پرداخته جرایم میکردند و درانوقت انجنیر عثمان بحيث رئیس کمیته مذکور مقرر و شروع بکار نمود. شخص نیک شهرت و صادق و کارکن شناخته شده بود. این همط شریف هفته گذشته در پشاور ترور گردیده متعاقبا تمام کمیته های ممالک خارجی دفاتر خود را بسته و بیک مظاهره بزرگ دست زدند و از حکومت پاکستان که خودش در چنین قتلها سهم است خواستند تا قاتل را پیدا کرده محاکمه نماید. (انالله وانا اليه راجعون).

مظاهره بزرگ بحمايت شاه وکشتار بیگناهان درپشاور

بتاریخ روز جمعه ۲۴ نوامبر مظاهره بزرگی که هزارها افغان طرفدار شاه در آن اشتراك ورزیده بود در لیس (مدیق اکبر) پشاور که يك محوطه بزرگ مخصوص تجمعات و مظاهرات است با جازه قبلی پولیس پشاور براه انداخته شده بود. اشتراك کنندگان در تقبیح سوءقصد علیه پادشاه سابق و برای تجدید زعامت او بحيث يك شخصیت موثر و مورد اعتماد مردم شعارها دانه سخنرانی کردند. ولی احزاب افراطی مخالف شاه قبلا در محل مذکور بمبارا مخفی ساخته بودند که در اثر انفلاق آن ۹ نفر شهید و ۲۳ نفر مجروح شده است. از جمله شهید شدگان یکتی دگرمن نورالله پسر مرحوم والاجان از معززین ولایت مشرقی میباشد (انالله وانا اليه راجعون).

کسانیکه با ولایت مشرقی و مردم آن بلد میباشد مرحوم ملک قیس و ملک محمدجان خان را که دوعمو زاده رقیب از منطقه کچه بودند می شناسند که هر دو صاحب نفوذ و خانزاده و معزز بودند. مرحوم والاجان پسر ملک محمد جان و مرحوم شهید دگرمن نورالله پسر مرحوم والاجان بود که از طرف دولت وقت بحيث جنرال ملکی شناخته شده بود. مرحوم دگرمن نورالله در دوره جهاد باقوم و اقارب خود بمقابل کمونستها جنگیده تلفات جانی و مالی زیاد داده بود و در پشاور جریده ای هم بعنوان ((اتحاد مشرقی)) نشر میکرد - شخص تعلیم یافته و منور و از حامیان پادشاه سابق بود و در راه عقیده خود که نجات و صلح برای افغانستان میباشد جان داد.

اینکه افغانستان برای بازماندگان و خاندان مرحومی تسلیت عرض نموده برای شخص مرحومی که شهید پاک است بخشایش و مراسم خدایندی را مسئلت میدارد.

کمیته انسجام مسجد شریف امام بخاری

بتاریخ روز جمعه ۲۴ اکتبر محفل در مسجد امام بخاری (رح) واقع ولی تشکیل شده بود که در آن راجع به پیشبرد امور آینده مسجد شریف استخدام یکتی امام مناسب و دائمی برای آن مذاکرات و تصمیماتی صورت گرفت. حاضرین شامل جلسه فیصله کردند تا يك نفر امام غیر حزبی و لایق استخدام گردد تا امور مسجد شریف را بقسم غیر وابسته با سایر مراکزین طریقت اهل سنت و جماعت به پیش ببرد برای انسجام امور آن کمیته ای تعیین گردید که از حزبیهای جمعیت اسلامی خوجه شین ربانی پنجنگر ذیل شامل میباشد: شاغلی ولی محمد ترین - شاغلی محمد فرید امین - شاغلی ابوفضل خلیلی - شاغلی عبدالستار و شاغلی محمد ندیم. از جمله اشخاص غیر حزبی که جدید بعصویت کمیته انتخاب شدند عبارتند از: شاغلی پروفیسر عبدالغفار متوکل - شاغلی حاجی عبدالرحیم نیازی - شاغلی حاج عبدالستار سابق منتظم مسجد شریف وزیر محمد اکبر خان و شاغلی ایشان سید جان.

این کمیته ده نفری خدا کند بتواند اشخاص موسید و غیر حزبی دیگر را نیز شامل کمیته ساخته توسط آنها از افغانهای مهاجر مقیم منطقه برای استخدام ملا امام مسجد و رونق دادن بهتر امور مسجد شریف استمداد نمایند. مسجد بخاری در اثر تمایلات تنظیمی کارگردانان سابق آن بشکل يك مرکز حزبی در آمده که غرض از مراسم فاتحه کمتر مردم در آن اشتراك میکنند. اگر این کمیته بتواند این مسجد شریف را از زیر نفوذ فعالیت های حزبی بیرون ساخته شکل اسلامی و افغانی بدهد افغانهای مهاجر بیشتر با امور مسجد علاقه خواهند گرفت.

محفل شادی و سرور در دهلی جدید

میوند ترست دهلی با اشتراك تنظیمهای معتدل مقیم دهلی بتاریخ ۲۹ نوامبر محفل شاندری با اشتراك انجمن بین المللی افغانهای مسن مقیم هند و مهاجرین دهلی در لحت بهوم برگذار نموده ضمن تقبیح سوءقصد علیه پادشاه سابق افغانستان و بخاطر ناکامی این سوءقصد محفل سرور و شادمانی برپا کرده در آن خوانندگان افغانی حاضرین محفل را با خواندن ترانه ها و نعمات افغانی برای ساعتها مسرور ساختند. ترتیبات امنیتی خاص و همچنان وسایل ترانسپورتی از طرف میوند ترست در اختیار افغانها گذاشته شده بود. درین محفل درباره اوضاع افغانستان نیز بیاناتی ایراد و تصمیماتی اتخاذ گردید که جزئیات آن بعد از آنکه بما برسد در شماره آینده گزارش خواهد یافت.

افغانستان در بازی ابرقدرتها

تجدید اشتراک ؟

قیمت ۱۰ دالر

تالیف: دکتر حجار

ملت حاکمیت خود را میخواهند
استبداد جمهور است را
اراسالی دو کشور زکریا بهشتی موسس
روشن حزب اتحاد ملی و اسلامی افغانستان

فرست آن نیست که راجع به تاریخ و طوطی عقباوند کی کشور بهجت نشتی و در آن راستا
به سرزنش و محکومیت شخصها اشخاص پرداخته شود . رسالت دواوری این مسائل را بدو شانهائی
میگذاریم که در صورت معرفت و اطلاع وید در آن اغراض شخصی راجع به حال و آینده کشور تحقیق و بررسی و
دقیق و همه جانبه نموده و با استدلال منطقی در مورد حکومتها و نهادهای افراد قضایات آزاد و بیطرف
نمایند . در اینجا میخواهیم مختصراً اشاره کنیم که در دوران مدتهاً تاریخ اخیر کشور هرگاه بکار
زبان دار افغانستان حواشیها بجا زبان به ندای وجدان اقدامی در جهت آزادی مردم و ترقی
ملکت نموده اند . بهلا محطی قدرت های استعماری شرق و غرب باز وند با نیرو های منفعت پرست
ارتجاع داخلی دست یگذاشته اند . و مانع ترقی و تنویر استعماری گردیدند . یکی از این نمونه هائیهی
است در زمان حکومت امان الله خان که شاه مذکور خواستهای استعماری را استقلال سیاسی کشور راه ترقی و
سعادت ملت را تقویت نماید ، اما حکومت برطانیای کبیر با هدفستی جاسوسی و ملامت پان اجبر و
افراد دزد و اوباش و استناد به از احکامات و همی مردم شورش را بر علیه حکومت وی برآوردند و
پادشاه تر قهوه را مجبور بترک کشور نمودند و پادشاه یعنی حدود چهل سال پس از آن محمد ظا
شاه جرئت کرد تصمیم گرفت نظام موروئی سلطنتی را به شاهي مشروطه تبدیل نماید که به آن اساس
قانون اساسی کشور تنظیم گردید . و در آن اصول دموکراسی و حکومت پارلمانی و قی فعالیت احزاب
سیاسی بر رسمیت شناخته شد . ولی پادشاه دیرینه ناپایداریهای از داخل و خارج آغاز به فعالیت
نموده و در اثر کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که اساساً از سوی روسها طرح بریز شد و پادشاه از
صحنه قدرت خارج شد و پچایش داد و نداشت و پس از آن توان سیاست بر طرفی کشور یعنی روسیه شوروی
برهم خورد و از آن به بعد روسها تا جایی که در امور داخلی افغانستان دست درازی کردند که حتی
قوانین و اصول احترام به حق حاکمیت بین دول را در آنها کاذبانه تجاوز نظامی آشکار کردند . در حقیقت
در آنوقت که در فرانسه بودیم پادشاه میثم گفته در دستگاه دولت شاهنشاهی وقت دولت داد و کلامی
داشتیم و حالا همین روزی یاد آور میباشیم که در عهد موشکی مهن موشکی هر لحظه فکر مراد خالص
کشور و رنجها و مصیبتهای بیقرار مردم آرام نیگذازد . به اساس این انگیزه بود که پادشاه خالص
نظامی شورش را ترک گفته راهی پاکستان شد و ما از طریق داخل افغانستان شده و بهر معصمی
مناطق سرگردیده با مردم و سران اقوام مختلفه گرفته و دیوار به دیوار برگشتیم . در آنجا عمل کرده ها و
حمله مشی های سازمان های راکتیر نام اسلام و درخواست حکومت پاکستان را تأسیس شد میبودند . و
شاهده و ارزیابی نمود ولی همه راهبر و پنهان دانیهای مین مانع شخصی گروهی رسیدن
به حکومت استبداد مذ هیمی ، کرچه بازار دوگذازدان دین در آنکند های شرق و غرب که بوسیله
حکومت پاکستان به آنها پرداخته میشد کرم میدادیم که بزرگواران صرافاً تا مین مانع
شخصی رسیدن به قدرت استبدادی بود میدادیم که بزرگواران صرافاً تا مین مانع
و با اگر روسها . کار بر نبرد و آنها احیاناً بقدرت بر سر حکومتها و دینها نمودند بود
وابستگی بدولت های بیگانه چه به چه باشد و چه به راستی مانع مردم بود و وسیله مرد بهر نگر
شد نیست پادشاه این مسئله قبل از آنکه با محمد ظاهر شاه تا سرگرفته باشیم تشخیص نمودیم که در میان
اینهمه گروه ها و احزاب ، مردم حکومت گذاشته شاه را بهتر میدادند و هر چه زمان گذرد مردم
شناخت از مواضع نادرست حکومتها و دوگذازدان دین ریه محمد ظاهر شاه می آوردند ، تا بمر
آن تحت عنوان اتحاد ملی و اسلامی افغانستان با مردم حاصل استقلال کشور و آزادی و دموکراسی
و برگشت محمد ظاهر شاه شروع بکار نمود و در قدم نخست با بعضی از مسئولین حکومت پاکستان
از جمله آقا شاهي وزیر خارجة وقت و نیز وزیران و نمایندگان فعالان ملت را تحقیق اهدا نمود
سبل تلهفها تا ریا و در هر از کرامت انسانی از سوی مردم کردگان گروه های اسلامی و حتی از سوی کسانی
که در این اواخر به طرفداران ارتجاع برخواستند و علیه شاه برآه انداخته شد . از این گذشته اسلامی
های بنیاد گرای حزب اسلامی به رهبری گل بدین مختصر چند بار تصمیم بقتل اینجانب گرفتند
ولی موفق نشدند ، آنها تعداد زیادی افراد وطنپرست و بیگانه را ترور کردند از جمله قتل سید

شمن الذین مجرمین رئیس مهاجرین در پشاور راجیم اینکایک اصحابه از مهاجرین تهیه کرده
بود که در آن پیش از نود در صد مردم خواها بر برگشت محمد ظاهر شاه شده بودند ، البته از اینگونه
جنايات سرکردگان گروه های مذکور حکومت ضلالت آگاهی کامل داشتند و هیچ گاه مانع شان نمیشد
حکومت پاکستان از فرار گرفتن عناصر ريشنفر و شخصیت های ملی در اسر جنبش مقاومت افغانستان -
افراس داشتند چون از آنجائیکه سرزمین موجود پاکستان بر پناه های استعماری انبهر هند
و افغانستان بهمان آمده است به این نسبت زبام داران پاکستانی همیشه چشمشمن در هر
کشور نگاه میکنند و هیچگاه طرفدار پناهندگان مستقل آزاد ، مستحکم و مرفی نیستند . به شرف
و استحکام افغانستان را در جهت نابودی پاکستان ارزیابی می نمایند و بهمن علت حکومت
پاکستان بنگانه مانع فعالیت و بر آمد های شخصیت های ملی در جنبش مقاومت شد روسی کشور ما
بوده است . حکومت پاکستان با مجموع دریافت ها و ملامت ها در آنکند های تند و تیزی و تسلیماتی
کشور های جهان برای جنبش مقاومت افغانستان یک دال و پناهنده سلاح هم بجز اتحاد مسلمی
و اسلامی افغانستان نهرداخته است و با وجود خواست اکثریت قاطع مردم و آزادی ملی شاهان
تاس مستقیم وی با جنبش مقاومت سرگرم شده است . رهبران پاکستانی میدانستند که شاهان از محبوبیت خاص
که نزد مردم بر خوردار است در اندک زمانی میتوانند اتحاد سر تاسی را در میان مردم افغانستان
بوجود آورد ولی پیرا هم میدانستند که محمد ظاهر شاه از آن شخصیت های ضعیفی نیست که
ضیال الحق و با علام اسحق خان و غیره بتوانند بر او فرمان برانند . به این نسبت به او اجازه سفر
به پاکستان را تا امروز نداده اند اما علی الرغم این مانع تا جائیکه ممکن بوده حزب اتحاد ملی و
اسلامی و افراد غیر حزبی طرفداران محمد ظاهر شاه چه بشکل منفی و چه بشکل مثبت بکار خود
در میان مردم و تکیه باندول بخیلا به سبایل افغانستان داده داده اند و اعتقاد ما بر اینست
همانطوریکه جانیانهای مردم رهبران شوروی را به تجدید نظر و سیاست سازانه شان در مورد
افغانستان و اداساحت اکنون زمانه نیز فرا رسیده است که حکومت پاکستان و دولت امریکا از
تعمین سر نیست افغانستان را از طریق انتخاب خود طائفان پذیرفته و به پیشنهاد کردند
نایبند ملل متحد تن در دهند .

دردم صفر ۴۶

آزاد روشن - هر فرم که خفته ، لیکن تا جائیکه نشان داده زمینه آمدن روشن و روشن
عزیز با هم در دو دهه حال که خفته به خطا حرکت تفاوت خوانندگان چه خورده بود
در یک تعداد تنظیم می مقیم پاکستان نمی خوانند به تنظیم می مقیم ایران اقدام و حرکت
داشته باشند و بالای تقیم که حرکت گرفته توافق نداده این موضوع در آینه کینه
و کدورت اصل سخن و تنظیم - و بار خورده آورد و چه محضران مانده می آیند

عزت است گرامی گویم این و آن - صنفی با بعضی است حکم و جان
لا علاوه از اینکه طور شایع و بایده بین مجاهدین اصل سخن و تنظیم و اتفاق نظر موجود
نیاید تنظیم می مقیم پاکستان بین خودم که در آن زمان و خورده داشت و ترکی
میگویم می بینم و در بر حال ما و چه باید کرد ؟ و وقت آن رسیده تا علای دین و ملی
خبر و نظر داشته صلح یا محاصره مدینه و نزول سور و مبارک الفت و حرکت
بکنند و بهی بر صلحیکه به منع آلام و عدلت بکار و خون کشیه افغان به نام قریب فایند

طوری که تجربه چندین ساله ثابت آن خفته اگر ملل متحد روی وظیفه بشری و با فضیله تعلیم و تربیت
اتفاق کنند و به یکطرفه نه فایند حالت رقت بار فعلی ادامه خواهد داشت زیرا که
حرف افغان و ندارد هیچ اتفاقی قبول و قوم افغان و تا به پیش و کنیز گرفت
موضوعات فوق و حرف طور مثال یاد آوری و بعضی را بنیم اگر آنها به طور علمی و ادبی تر و
دیگر که در نظر داشته باشید بی ریزی و مطرح فرمایید تا یک تعداد نویسندگان و خوانندگان محرم روی

تبعیه از مکر ۸۷

اجتاد با درد و دانشمند آینه بنام درد دل لالا مستانه از گزارشات حكومت كمونستی و ملحد كابل آنقدر دقیق و صحیح نوشته است كه اگر يك حال پیش كه من آمدم جریان را ببینید دوچندان مصیبت بالا گرفته) اینطور میشود گفتار لالا مستانه را تصدیق كرد كه دود فصد ما چرا طغیلت دارد چه قسم جانانه خورده كه بخدا دوره بقوی بهتر از امروز بود . من قسم با اسم ذات بالله میخورم كه چهل سال دوره سلطنت ظاهر شاهی هم بالاتر ازین فساد و ظلم و زجر و جور و شکنجه و تنهایی داشت (بایسن تفاوت كه خود پادشاه كمتر ازین مسايل خبر میشد) مگر چوین تظلم و فشار بر مردم از اقصی تا انتهی مملكت در هر قریه و قصبه بهزار عنوان و رنگ جریان مییافت و این مامورین با گرگان گرسنه در تمام نواحی مملكت آغشته بزن و به بند بودند و مقصد شان را فی المجلس درگرفتن پول و مال انجام میدادند صدا بالا نمیشد تاكه مركز نمی آمد کسی دقیق نمیدید و نمی فهمید.

حالا میدان چور و چپاول وسیع مملكت از تصرف مامورین برآمده و آنجاها شیر مردان بنام مجاهدین سلطه داران، زمامداران و امراء هستند - شهرها مانده و میدان بگیان و بین ملحدان و مامورین شان، این شهر ها مثل بلفصله سرگین با پلیدی قرار دارد كه هجوم قانغوزكها و مكروبهای منحوس كه دریلنگاه هر كس سر تا پای میبندد، این فساد این بگیان و بین و پایمال كن از خاصیت دو صد ساله این تشكیل است شما سرتا پا این دوران را مطالعه كنید كه شاه (هر شاه حتی از امیر دوست محمد خان گرفته تا امیر شهید و ظاهر شاه) مثل ناظر پیشخدمت و كارگذار تهیه خوان گرگان این تشكیل بودند و برای این مامورین از هر جهت و هر كس و هر چیز مالیه و محصول میگرفتند بنام بودجه و معاش و مصرف بمامورین میدادند. این شاهان دیگر هنر و كمالی نداشتند و ندارند. يك نكته اخذ محصول را میگویم كه از احشام بنام گاو و گوسفند ما محصول میگرفتند در حالیکه این دولتها برای اینهمه احشام خداداد آذوقه زمستانی و وطن بود و باش نداشت - دوا و داکتر نبود - جای شست و شو و قیچی برش نداشتند حتی از هجوم هر ساعت گرگها حفاظت نمیشدند بلکه مامورین نیز خود گرگ بودند . باز تکرار بجای قسم یا دمی گفتم كه والله وبالله ثم بالله در روز اول عید قربان بالای پل شمیم دریای كوچه سحرگاه روی نداشتند و نماز ناخوانده مامورین مال شماری ایستاده بودند گز موشی را بند میکردند كه گویانوك ناوه یا سرپل است میشود مال را شمرده و محصول گرفته آنقدر سخت میگرفتند كه گوسفند حیوان هجوم می آورد و میان طغیان آب قهار كوچه جانب آخرت میرفت تا مالدار مجبور میشد كه هرچه مامورینی خواسته بای مالك ربه برای اومی پرداخت .

تو میگوئی این مامور از روی وظیفه شناسی نصف شب از رستاق می آمد و خدمت میکرد نه بابا، بلحاظ جیب پرگرتن خود بود، چونكه او هم بالاها حق میداد مجبور بود اینطور بكنند وظیفه شناسی كه چه می گویی كه حتی از مسلمانی خبر نداشت و ایمان را نمیشناخت فقط پول را میشناخت والا این نامسلمان درین روز عید اضی چرا بنماز و عیدگاه نمیرفت چونكه آنجا میدان چور نبود اینجا جیب خود را پر میکرد و تا میتوانست مالدار را سر و كیسه كند. عذر وزاری و فغان چوپان مالدار و مردم چگنه (كم مال) مثل دود به آسمان میرفت و شنیده نمیشد. افسوس كه وزیران و محتشمین دولت بمردم یا ملك و مال آنها علاقه نداشتند و ندارند و دنبال مال و مالدار نرفته و زندگی رقت بار آنها را ندیده تا اقدام ظلم و جور و دزدی از مالدار را بچشم سر ببینند و متوجه شود كه مالدار احشام خود را در میان قضا و قدر میچراند هر وقت بهار شده هر جا سبزه دید مال را میدواند كه فربه شود تا مقاومت و تنوع برای مجادله خنك زمستان پیدا كند. يك مالچر بسیار وسیع و مشهور پرمایه و علف رنگارنگ داشت اینش و شیوه است كه از طریق همین دریای كوچه میروند ولی مامورین مرگ موشی بالای پل ها ایستاده آنقدر مزاحمت میکنند كه موشی بدریا می افتند و هلاك میشوند لکن اولیای دولت اینها را ندیده و نمی بینند. مسافت شیوه تا امام صاحب وقتند از بیای گوسفند ۱۴ روز است . این مالها گرمی و گرد را تحمل كرده در راه نیمه خشك ما با صید سبزه میروند سم اكثرشان فرسوده میشود. مردمان حرامزاده و آموخته به دزدی قزای اطراف تا حكومت مطی گرفته بدنبال مالدار میروند یكی عارض میشود كه كشت مرا بمال خود خوراند دیگری عرض میکند كه كشت مرا با مال موشی نمود و ... حاكم یا علاقدار یا ملك و ارباب كه از خدا میخواهد حتی دوك هلاك محل كه این بلا را خود تراشیده عرض عارض را از خدا میخواهد بلکه تشویق میکند و بالاتر آنقدر بمالدار زجر میدهد كه گنجایش مقرر داشته باشد هم خود هم عارض را سیرمی كند . علاوه در طول راه ربه هنگامیکه ربه ها مجبور میشوند از میان دهكده ها عبور كنند چراكه راه دیگری نیست و این راه را هم بمثل يك دام گذاشته اند در پای دیوارهای دو طرفه قدیمی شوره زده مردم قریه سوراخ ها ایجاد كرده كه دام گوسفند است و بهنگام هجوم ربه از گرد و خاك زیاد كه بلند میشود استفاده كرده از هر غار چندین گوسفند را مردان و پیر زن ها حتی اطفال نیمچه كش و تیر میکنند پت و پنهان میسازند و خانه خود میبرند - آه كه مال دزدی چقدر شیرین است - و ربه با این تلفات میگردد و بیچاره صاحب مال خبر نمیشود و وقتی خبر شود دیر است چرا كه عرض و حال او را ملك و حاكم نمیشنود و اگر او برای دادرسی هفته ها معطل شود ربه اش هلاك میگردد. خدا شاهد است كه خودم درین دزدی بارها سهم گرفته ام بسیار آسان و دلچسب و قابل دین است بسیار خوشی و لذت بار می آورد (میگویند - قند دزدی چه بلا شیرین است) . باری يك بیره و يك چاری گوسفند كه دزدیدم نزد ملك قریه بردم طول و تفصیل و رقم دزدی و تعداد گوسفندها شیکه همان روز از ربه توسط من و دیگرها دزدیده شده بود گفتم تاگفت چون دو تظ گرفته ای یكی از تو یكی از من! چپ باش و بكسی نگو . دلم غصه گرفت نزد بای مالدار رفتم داستان را برای او گفتم اهمیت نداد، آنرا عادی شمرده گوسفند دزدی كرده گی خود را هم نگرفت ولی آه كشید و اجر خود را از خداوند خواست و رفت . در حوالی بند علی كل و رباط زرر كه بالاتر از قشلاق پروفیسر برهان الدین ربانی قوماندان

اعلی جمعیت اسلامی قرار دارد از همه کیفیت و مشکلات مالدارها و دستبرد باشندگان قشلاق بهنگام عبور رماها بهره خبر دارند و بارها دعوی مردم را در اتلاف کشت شان و میانجیگری را خود دیده و انجام داده و همین پروفیسر صاحب خردشوم مثل سایر باشندگان قشلاق ده ها بار بهره و چاری دزدیده و لذت گوسفند دزدی را چشیده است. خوب ازین مالهای میدان مانده و گرگ زده مریض و لاغری آذوقه و قنغ زمستانی بسیار مردم خورده و استفاده کرده لکن حکومت هیچگونه ترتیب و ترحم درباره این نعمات عظمی خداوند را نکرده هر سال هزارها گوسفند در اثر خنگ و از گرسنگی قنابه میشود سرمایه ملت خساره مند و صنعت قالین بافی صدمه میبیند. ولی گرفتن محصول ادامه دارد تا تشکیلات دولت سیر و آباد باشد. این کار است یا کفر؟ بیک انسان صاحب وجدان جریان و دید ما چرا غیر قابل تحمل است کسیکه این بد بختی و این دام را گسترده کیست؟ من این موضوع تلفات مال را در بهار و آفات مرگ شان را در طوفان زمستان درام نوشتم هر حرف نیک و دعای بد که از زبان بای مالدار و بیوه در تباهی دستگاه می برآمد گنجاندم. مرحوم مایارنایب الحکومه وقت آنرا خواند و بدارلانشاء سلطنت فرستادم چند سال بعد که مایار سناتور رشد مرا خواست و گفت محصول مواشی را ساقط میکنیم و عواید محصول آنرا بالای دیگر اقلام می اندازیم اما غلام محی الدین خان وکیل بغلان مخالفت میکرد و نمی پذیرد شله است که باید مالدار مالیه را بپردازد. او را بسین و بفهمان که از عزم و شله گی خود بمنظور ترحم بمال و خدمت بمردم بگذرد. هر چه گفتم وکیل جواب داد و گفت که بای ها را بلامیزند که از چهار هزار چاریکه می فروشد دو دو افغانی هشت هزار افغانی محصول بدولت بدهند؟ بهزار عذر وزاری و دلیل او را قانع ساختم. یادم آمد که در دوره انتخابات وکالت شورا همیشه من کاندید میشدم و اخیرا مقابل من این شخص قرار داشته با بای مشهور موکل او حاجی عبدالجلیل مالدار یخن به یخن آوگنتم که مرا وکیل از برای مال خود بگیرد و رای بدهد نمی پذیرفت که چون غیر متعادل و دیوانه هستم او را و مالش را بقتل میرسانم و این محی الدین را وکیل گرفت که چند بار در همین باره از زبان وکیل خود دشنام خورد و من هردو را باهم رخ برخ کردم و دشنامهای غلیظ وکیل را به موکلش شمردم و طعنه زدم که حالا هردو زنده هستند.

چون بکابله قسم یاد کرده ام بکه موضوع دیگر را مینویسم که در سال ۱۳۱۹ یا ۲۰ دو راس بیتل از گله شخصی اعلحضرت مفقود شد با سرقت یافته ما جرات سال ۱۳۲۷ دوام یافته در اول ولایت قطفن تا بدخشان بیخته شده باز در سال ۱۳۲۲ یک هیات پولیس بقومانندانی غلام حضرت خان از میمنه تا بدخشان در طول دو سال رفتند ۲۰۵ وثیقه شرعی بمحاکم از زبان دزد و ایله گرد و بدنام اهالی در تمام محالات ساختند که یعنی اینها دزدی نکرده اند و ۱۲ نفر را که مشتبه نشان دادند و توقیف کردند هشت نفر شان از نا داری و بیخواری با خرت شتافتند و چهار نفر بحال تباه هفت سال در حبس ماندند در جدی یاد سال ۱۳۲۷ عبدالحکیم خان نایب الحکومت برای ختم این دوسیه ملعون صواب دید که مرا وکیل دعوی مقرر کند وکیل شدم دوسیه را خواندم محسوسینیکه در بندی خانه در آستانه مرگ بودند دیدم باین مضمون صورت دعوی وکالت را نوشتم ((این دعوی آنهم در باره گرفت دو بیتل یعنی دو مادیان بطول نه سال چقدر مرگ جقدر زدوبند و پولیس باین خونخواری در سمت شمال بار آورده که ۲۰۵ وثیقه شرعی که ترتیب شده هر مظنون ده هزار افغانی بپولیس و یک هزار خرج ترتیب وثیقه کرده و کدام اندازه مردم بیگناه اما به بهانه این دزدی بچنگ این پولیس در چندجا افتاده و عالمهای دروغ تراشیده و سرمایه ها قورت شده اند همه و همه در نتیجه گم شدن دو بیتل اعلحضرت که شاید حضور خود شان تا ایندم از واقعه و کیفیت خبر هم نداشته باشند. این ماجرا به هزار نفر مثل صاعقه نازل شده معلوم است. این پادشاه موکل من این خبر ندارد غافل است و اگر خبر دارد پس ملت خود را که انسان و باز مسلمان هستند بدقت در حیوان خود نمیشمارد و باینها اهمیت نمیدهد. وقتیکه هشت نفر در حبس از زجر و گرسنگی و کثافت مرده و چارنفر دیگر در شرف مرگ است من وکیل هستم آنهم وکیل پادشاه و این پادشاه موکل من با بیخبری و غلیان قضاوت خود باید جزا ببیند و غرامت این چور و مرگ را بدهد.))

با مضمون مقدمه ای این صورت دعوی خود را بقاضی ابتدائیه که مرد وردک و مسلمان هادق بود تقدیم کردم. مرحوم که مرد دیندار و مبارک بود دوبار صورت دعوایم را خواند مشتبه بود آنرا بمن داد که خود قرائت کنم. خواندم و بحیرت افتید و پرسید تو خود وکیل هستی؟ و موکل تو پادشاه است؟ جواب دادم بلی انسانم وجدان دارم و باز مسلمانم هیچگاه این چنین جریان مصیبتنا را آنهم در برابر ملت باین بی پناهی نمی پذیرم حتی اینچنین شاه که عاطفه و عدل و خبر نداشته باشد و جلو گرگان خود را در برابر درانین ملت نگیرد نزد من قدر و احترام ندارد. قاضی برخاست و مرا بوسید و قسم یاد کرد که صورت دعوی را بوثیقه شرعی درج و ثبت میکنم و همچنان هم کرد. قوماندان حبیب الله مرا پیش عبدالحکیم خان نایب الحکومه برد هر قدر که نصیحت کرد نمی پذیرفتم خیلی توبیخ کرد ناشنیده گرفتم بدشنام های شدید مرا از ولایت زده زده خارج کردند که تو سگ کجا هستی که این ادعای تو صحیح باشد؟ بالای قاضی فشار آوردند سرخ سنج و شج جواب داد که محسوسین که فعلا حضورا دیدم و احوال هشت نفر فوتی را شنیدم دوسیه از میمنه تا بدخشان در طول پنج سال بدست گرگان ترتیب فتره و یکجهان مردم شکنجه و بر باد شده و وکیل هم دارای تصرفات شرعیه بولم باین جرات و مردانگی دعوی خود را صورت داده آنرا ثبت محکمه کردم و وثیقه ترتیب شده قطعا آنرا تبدیل و تغییر نمکنم. دست تان تا اگر آزاد باشد. اگر شاه آمد و حاضر شد و حق دفاع از خود دارد مطابق شریعت معامله خواهد شد و اگر نیامد رفتوا میدهم که باید بیاید دیت خون هشت نفر و غرامت این همه مردم زجر دیده را جبران کند. این دوسیه را بردند بقومانندانی و حفظ کردند و قضیه ختم شد محسوسین را گردیدند. نقل ثبت نزد قاضی ماند دیگر لای دوسیه و قضیه بالا نشد و حالا همین وثیقه در محکمه موجود است و بمن هم کلفت رخ نداد تا اینکه شش سال پیش برای برلن یک قوماندان جنگی و قهر کرده بپاکستان آمدم. اتفاقا تنظیم مربوطه مجلسی داشتند در باره موضوعات دقیق از آمن من خبر شده یک نفر ورزیده مشوره داد

موقعیت جغرافیایی کشور و رویدادهای سالیان اخیر هیچکدام اجازه برگشت به نظام شاهی را میسر نیسازد. اما در شرایط خاص کنونی وجود او بعنوان یک ریش سفید افغانها بنابر موقف بیطرفی و مصالحتی وی فکتور توحید تفاوت‌های قومی، کلتوری، مذهبی، زبانی و غیره از نگاه زندگی ملی در دستور زمان حاضر قرار میگیرد.

لهذا انتظاری که در چنین شرایط حساس از اقدام دینامیک و مداخله مثبت و فعال شاه سابق برده میشود عبارت از ایجاد مصالحه و توحید در بین این تفاوتها و بالنتیجه خنثی ساختن اندیشه‌های مداخله طلبی و تجزیه خواهی در آینده کشور است. البته حینیکه چنین استقرار سیاسی و اجتماعی بطور نسبی فراهم گردید رسالت او خاتمه خواهد یافت.

— اما سوء قصد بر جان شاه سابق نه تنها متوجه نابود ساختن امکانات برگشت به نظام شاهی گردیده است بلکه در عین زمان سوال عاجل زندگی ملی مردم ما را که تامین وحدت، حفظ استقلال، تمامیت ارضی کشور است، به سیوتناژ و تهدید معروض ساخته است.

— دشمنان تاریخی وحدت و استقلال ملی افغانستان همیشه در طول تاریخ، باملاحظه ترکیب نا متجانس جامعه افغانی (از لحاظ قومی، زبانی، مذهبی و نژادی و غیره)، شرایط ظاهرا مساعدی برای دامن زدن اختلافات و بهره کشی از آن دریافته است: چه اختلافات منافع معمولاً از منبع همین گونه تفاوتها ظهور میکند.

— شاهان گذشته افغانستان تحت شرایط و اقتضات وقت، با سبک و خصلت مطلقه نظام خود عوامل اختلاف فکری را امکان تبارز نداده حتی برای کسب وحدت و تامین اتوریته خود بشیوه اختناق پناه برده اند. اما شرایط کنونی نه تنها تطبیق دموکراسی را در سطح اداره دولت بلکه در تمام شیوون زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افراد و گروپهای اجتماعی ضروری ساخته است. برخورد با مسایل اختلافی در اداره کشور از طریق شیوه‌های دموکراتیک نه تنها زمینه رشد و انکشاف فردی و اجتماعی را فراهم میکند بلکه ضامن صلح و همبستگی و استحکام مبانی ملی است.

— سیستم و فلسفه ای که در آینده افغانستان، خود را قادر با استقرار یک قاعده عمومی بغرض اعطای پاسخ عادلانه و انسانی و اسلامی به تفاوت‌های قومی، زبانی، مذهبی و نژادی گروپهای نا متجانس جامعه افغانی نمیداند و نه تنها از حالا که هنوز حالت استقرار و صلح در کشور تامین نشده است با اعمال تشدد (مانند سوء قصد و کشتار) دست میزند، بلکه بعد از انجام انتخابات آزاد و بمیان آمدن یک دولت قانونی و دموکراتیک نیز دست از تشدد (مانند کودتا و دیکتاتوری که در مقاله علیحه به تفصیل در زمینه بحث شده است) بر نخواهد داشت.

— مردم افغانستان با تشخیص و شناخت چنین گروپها و حاملین همچو فلسفه‌ها و بنیانگذاران سیستمهای افغانستان آینده را باتوسل به سوء قصد، کودتا و دیکتاتوری و مطلقیت اداره کند، همان موضعی را اختیار خواهند کرد که بر ضد مداخله کنندگان شوروی بعد از تجاوز آن در کشور ما برگزیده اند. زیرا همچو گروپها یا حاملین همچو سیستمها زیر پوشش شیوه اختناق و تشدد، چهره واقعی زد و بند های خود را با حامیان خارجی شان که کشور را بیک مستعمره آنان تبدیل میکنند، پنهان میدارند. فقدان آزادی بیان، فقدان مبارزه سازمانی خارج از فلسفه مسلط دولت، فقدان امکان سهمگیری در اداره امور کشور (از طریق انتخاب کردن و انتخاب شدن) زمینه مساعدی را برای دوام حالت استعماری کشور فراهم میکند.

— توسل بزور و اعمال تشدد در مسابقه برای کسب قدرت عبارت از همان شیوه ایست که در حالت دوام قدرت و حکومت داری مورد استعمال و تطبیق همچو گروپها قرار میگیرد: آنان در توسل به تشدد برای کسب قدرت دو منظور دارند:

اول - ترعیب و تهدید. دوم - ایجاد بی موازنگی.

بدین معنی که گروپهای تروریست با اعمال تشدد (شوء قصد) آرزو دارند تا تمام نیروهای ملی، روشنفکران و هواخواهان وحدت را تحت فشار ترعیبی قرار دهند تا میدان را به آنان رها کرده و مخالف موضع شان موقف گیری نکنند. بهمین صورت آنان توقع دارند علاوه بر جمعیت‌ها و سازمانهای متشکل، عامه مردم و مخصوصا روشنفکران هواخواه وحدت و تمامیت ارضی را در حالت «بیموازنگی» بکشانند و آنان را در موضعگیری و بیان افکار شان بصورت مبالغه آمیز در جهت تائید نظریات و موضع افراطی خود سوق دهند.

— در شرایط و اوضاع کنونی که کشور ما در اثر تحولات عظیم در اتحاد شوروی و در جهان، راه توسل به هدف را بخاطر

که محمد علی چوپان تازه از وطن آمده باید درین مجلس حاضر شود و دھوت گردید. سر رشته دار جلسه نطق کرد که من محمد علی چوپان را میشناسم که سردار و از خاندان پلید محمد زایی و از وحشی ترین مردم افغانستان بوده حیف می بینم که مجلس را بشمول این پدر سگ نجس کنیم - در هر جا و هر مجلس سر خر یا جلد خر نباید شامل ساخته شود. و باین ترتیب او که مرا نمیشناخت در حق من مهربانی های زیاد کرد. یک نفر عبدالعزیز نام در همان محکمه نزد همان قاضی همان وقت محرر بود و صورت دعوی فبق الذکر را در نهایت خوشی و طهور ثبت کرده بود. این قضیه را با آب و تاب تفصیل داد و از مقاومت من در برابر نایب الحکومه و قوماندان گفت و پشیمانی مرحوم قاضی را به آن افزود و چون مرا قبلاً بمجلس خراسته بودند حاضر بودم با دست طرف من اشاره کرده گفت اینست همان چوپان وکیل الدعوا و من هم همان محرر محکمه هستم. مجلس دار که در اطراف مناقب نابزرگوارانه خاندان ما و مخصوصاً از خاندان یحیی خان نام گرفته و بهر بند خیانت و ملامت پر و پیمان با لعنت و دشنام آمیخته بود خوب سرخ شد و از جا رفت و بعد از آن آمد و دوستان مرا بوسید و گفت ازین جنس کشیف این معجزه یا چیز خارق العاده است که پیدا شده. گفتیم خوب شما که بخاطر این جلد قومی مرا سزاوارتلمی میدانید بیشتر ازین م بگوئید. اسلام که با شخصه اعمال او معامله دارد بخاطر قشر و جلد یک مومن مسلمان را محکوم نمیسازد.

پادداشت اداره - آنچه وکیل صاحب چوپان نگفتند و شاید فراموش کرده باشند که ازین ماجرا بعدا پادشاه خبر شده بود و امر کرده بود که نه قاضی را اذیت کنند نه وکیل را لد عوی رابیلکه برای قاضی از طرف وزارت عدلیه مکافات داده شد و بکار با لاتر ترفیعا مقرر گردید. پادشاه اینرا نیز گفته بود که اگر از صورت دعوی در موقع خبر میشد شخصا بمحکمه میرفت و از خود دفاع میکرد. همچنان پادشاه که از ترتیب و تعقیب این دوسیه و محسر مردم در موقع قطعاً خبر نداشت بهر کدام افورثه متوفیان مبلغی در حدود پنجهزار افغانی و بحسر دیدگان نیز امداد نقدی نمود و توسط نایب الحکومه وقت از هر کدام معذرت خواست. و این قصه در ولایت نغلان و همچنین در کابل شایع شده بود.

البته غفلت خودش گناه است خصوصاً برای یک زمامدار و پادشاه در یک کشور اسلامی. ولی سلسله مراتب امور در افغانستان طوری بود که چنین مسایل ابتدا بسم پادشاه نمیرسید. وانگهی عدالت پرستی و دیموکرات منشی و رعیت پروری پادشاه سانی را ازین میتوان دریافت که در وقت سلطنت او درک ولایت بمقابل او شرعاً اقامه دعوی و در غیاب او ثبت محکمه میشود و بعدا که او خبر میشود قاضی و وکیل الدعوی اذیت نمی بینند و مواخذه نمیشدند و هر کدام بمأموریت و زندگی عادی خود دوام میدهند. از روایات و حکایات محترم چوپان صاحب اگر از یک طرف از تشتت امور و ظلم حکام و ملک ها خبر میشویم از جانب دیگر دیموکرات منشی و حوصله و تحملت پادشاه حلیم و عادل آگاهی می یابیم.

گذشته ازین در هشت ولایت سمت شمال اراضی للمی داخل مالیه ثابت مثل اراضی آبی نیست بطور قلبه بست و خسر عمل میشود. در شمر شراد با قوماندان محل میبافد و از مامور مالیه خسر را قرار داد می کند. در سرخر می للمه می آید از صاحبان قوت و رسوم خسر یا ربع و از ناشران ثبت یا نصف و از بعضی به انهام دردی همه را میرایید بحوال می اندازد و خانه میبرد. ملتفت شوید موضوع خسر در شهر کابل یا بازار نیست معامله دشت و صحرا است و بهمان جا حل میشود که لالا مسنامه آنرا نمی بیند و اگر جریان آوردن ندام و لطاف ندام دار یا سرقت خانه و آوردن کپل یا یا مظنه مثل و زنا را در برابر مردم بیگناه و بی بناه میدید و آنرا در تمام قلمرو مملکت حس میکرد بامن همنوا و هم قسم میشد.

یک چا باشی زیر دست میر آب باشی که برای بستی آب تا سر بند مزد کار حواله و جعم میکرد و نیم قریه را یکبار و نیم قریه را دیگر بار میدوشید همیشه بستی سربند چهارتا ششبار تکرار میشد کشف الحال مجرم را وسیله مردمان قریه که بشوید از زندگی بیزار میشوید. شکست نهر و ریخت اندازی سرک یا ساختمان جای جشن ملعون ها بار و بلای جان ملت میشدند. یک نفر چالاک با مامور مالیه میبافت و میساخت در بازار می نشست مرد محرابی و مالدار را میدید میگرفت و میگفت که از بابت سوخت فلان مالیه و ساخت فلان محصول اینقدر باقی بستی بالای او بقدر میجسیدند که بیچاره دار و نادر خود را می پرداخت و از دکاندار قرض می میگرفت و دیگر ابتدا بطرف بازار نمی آمد. و اگر این نوع مردم نزد حاکم یا مامور مالیه می رفتند به نعم گماشته خود حکم میکردند که واقعا تو قرضدار هستی و از اخراجات دولت گریخته ای ازای اینطور گریز ها مرگ است اینبار عفو شد بار دیگر تکرار نشود. از نزد همینگونه شیادان آزموده کار همه اهل شهر نهایت شکایت داشته در هوشل روزی منتظر نان بودم که غریبی بی بینایی در جنگ این صیلان اقتصادان حماقت و بی عبری مداخله کردم. که حلو طغیان خود را بگردو باین بهانه مالیه دهی به آزار مردم نپردازد. بستندی مرا تکان داد مقابلتا سیلی محکم بروی او حواله کردم و بمظلوم گفتم بین ظالم را. این امر مثل بمب ترکید اهل بازار و حتی ژاندارم های سرحدی بقدر او را به لگد و جوب زدند که از حال رفت ... همه بملامت من پرداختند که دل تمام مردم از ظلم و تجاوز این مرد بدرد بود تو بموجب رخنه قهر مردم را شگافتی حالا نفر از ضرب مردم میمیرد. قاتل تو هستی و مقتول هم گماشته نافع مالیه بحکومت میباشد اینی خلاصه را بر کرده نمیتوانی اگر من نکته به نکته جزء جزء جریان خبر و گرفت ظالمانه مامورین دولت را بنهیم سال تمام میخواهد مثلاً در چهل سال عمر هیچکسی باز خواست نشد اگر شخص ده بار عازم شدند سی عریضه نوشتند که شعبه مربوطه بقورری پرداخت این شعبه مربوطه بی بر تا پهل نمیگرفت اینی احکام را به ششم نمیشمرد. امر دهندگان از تنقیریکه در برابر تکرار او امر خود می شدند نمی شرمیدند چون با حوال ملت علاقه نمیگرفتند و با مردم

مردمان خدا هستند و جوانان روشنفکر و دانسته را دشمن خود و دولت می پنداشتند و سبب میشدند که آنها به دهمزنگ بروند. جریان فلاکت بار احوال مردم و مملکت بمراتب بدتر و پتر در دوره بجهت حق حبیب الله خاتم دین بود. بجه سقو همیشه در صدد بود که سعادت مردم و راه آرامی ملت و طریق آبادی وطن را بپایند. اودستگاه معارف را ملعبه خیانت دانست و آنرا چند دلیل داشت که مردم را دزد و خس دزد و چراغ دزد و تشیل میسازد و بمملکت مفید نیست و او جوان مرد، بعد از شهادت مرهومی معارف باز شد و بساطش پهن شد چه حاصل داد؟ غیر از نشستن و بکته گوری مرگ نزدیک بودن و چراغ از علم و اسکنه از معرفت بدست داشتن و راه کفر و الحاد پیموین وطن را به بیگانه فروختن. باز اگر نتوانست که دفاع کند میدان خالی ماندن و سر خود را گرفتاری و گریختن و در گوشه دور از خیال و فکر وطن و مردم خود غنولن. حالا اگر باز این چراغدارها خدا ناکرده بجای داد برسند همان آشاست و همان کاسه. باز برای اصلاح چقدر خن سیریم؟ نسیمی از خونم در دفاع او وطن از بیکرم ریخته و در مقدم مرگ حتمی الوقوع و عنقریب خود نثار میکنم. حالا خلاصه میکنم که محترم استاد ایینه کم گفته ملاحظات آن دریک صفحه شهرها بوده اگر جریان ریگستان و بیابان پاده و رمه ها را بنویسم سالها میگذرد.

راستی فعلا در میان شهر کابل خورد و بزرگ امنیت حتی شخصیت ندارند یکی ناگهان بمب میترکد یا راکت می افتد دیگری در هر جا بهر کربلای تلاشی عسکری مسلط است صدها نفر عسکر مسلح بهر شخص خورد و بزرگ که مظنون شد حمله میکند استاد هر فرد را می بیند اگر صحیح نبود یا بدوق او برابر نافتاد این شخص را ولورئیس و کارت دار حزبی باشد مثل حیوان کشان کشان، بکنکد یا غنجد تجمع میبرد، این جا نیست که همه مردمان قابل جنگ را در آنجا جمع میکنند و بعد چند روز بحکم وزارت دفاع بهر گوشه از مملکت باشد با طیاره میفرستند، درین کنکد تجمع باین همه مردم بسیار حقارت آمیز روه میشود دریک محوطه تنگ میباشند، ندارد بدیگر محوطه برود. پای باز شازورای پنجره آهنین بعد از ظهر تا عصر باینها ملاقات در قید و مناسبت انجام میدهد. نان شان پایا نتران خوراک حیوانات است به بخور و نمیر میگذرانند و باین سیاه روزی و توهین که بجهت رفتن این بی ننگها با بیحس ها میمانند و نمیگریزند و بجنگ دوام می دهند و با کمال بی شرمی و بی ننگی و بی غیرتی حقارت تجمع را فراموش کرده و بسنگر مقابل اسلام ایمان و خدا و برادران مسلمان خود نشسته جنگ میکنند. والسلام و الاحترام. محمد علی چوپان.

یادداشت اداره - ما از چند تن موسفیدان افغان درباره محترم محمد علی چوپان معلومات گرفتیم. یک شخصیت دانشمند که زمانی هم والی بغلان و قطغن بود گفت او را میشناسد باید در سنین بالاتر از ۸۰ قرار داشته باشد. شخص نویسنده و شاعر و تردگوی و متهور بوده و است. شخص دیگری گفت که سردار محمد علی چوپان از نواده های امیر دوست محمد خان است که اکثر در ولایات شمال زندگی داشت شخص مهماندار و بادسترخوان بود موسفیدان و اعزه مملکت بمنزلش میرفتند و عزت میدیدند و پیاد شاه سابق هم او را میشناسد ولی در دستگاه حکومت سابق بحیث یک شخص آشوبگر و تحریک کننده معرفی شده والی ها و نایب الحکومه ها از دست او رزون خوش و دل خوش نداشتند. ناشر این مجله شخصا این عالیشان را ندیده و نمی شناسد و علاوه بر آنچه خودشان درباره سوابق خود معلومات داده اند جنبه های دیگر شخصیت شان هنوز قابل مطالعه و کشف میباشد که امید است از خلال مقالات بعدی شان (پنج مقاله دیگر برای نشر ارسال داشته اند که بتدریج نشر خواهد شد) قسما هویدا گردد.

در مقاله بالا جائیکه جناب چوپان از مکتب و مدرسه صحبت میکنند قابل تشویش است زیرا نظریات خود شان نیز چیزی شبیه نظریات بجه سقو میباشد. زیرا کلمه ۶۶ اسکنه ۶۶ کنایه ایست بطرف دزدی و گویا بنظر ایشان مکتب ۶۶ اسکنه معرفت ۶۶ رابدست شاگردان میسپارد و شاگرد را کافر و ملحد و وطن فروش تربیه میکند. من بحیث یک طالب العلم که عمری در تعلیم و تربیت گذرانده ام با این نظر بطور کلی موافقت ندارم. الحاد و کمونستی و وطن فروش در مکاتب و پوهنتون افغانستان تدریس نمیشد و در نصاب درسی شامل نبود. این پدیده ها را شرایط اجتماعی توسط یک عده اشخاص با عقده طفیلی و مفت خوار که بزیر نام انقلاب میخواستند خود را بچوکی و مقام برسانند از طرق خارج از مکتب و پوهنتون بلکه از کوچه و بازار انکشاف داد. معذرا اذعان باید کرد که ما معارف و تعلیم و تربیه ملی با اهداف ملی نداشتیم. بعد از سلطنت امان الله خان حکومت های وقت اولاد افغان را برای افغانستان نی بلکه برای حمایت حکومت های شخصی خود تربیه میکردند. در دوره کوتاه بجه سقو نام امان الله خان و هرچه او انجام داده بود که از افتخارات تاریخ مملکت بشمار میرود از کتابها زدوده شد و مجدداً شوربازار بالخصوص فشار انداختند که دوره امان الله خان بحیث یک دوره فحشا برای نسل های آینده معرفی شود. در دوره نادر خان همین سیاست تعقیب گردید و علاوه دوره بجه سقو بحیث یک دوره خیانت ملی و قطاع الطریقی معرفی گردید. اولاد معارف در مکتب یک چیز میخواند ولی در خانه خود چیز دیگر می شنید و در نزد شاگرد ارتباط سیستم تعلیم و تربیه بی اعتمادی خلق شد که طغیان و بغاوت بار آورد و مفکوره غصب قدرت ملی در اذهان راهپدید آورد که تا امروز دوام دارد. مردم شریف و متدین افغانستان بانصاف و عدالت تن میدهند. کارهائیکه لیونی سردار محمد داود خان انجام داد - از آن جمله حذف نام و آثار اعلحضرت محمد ظاهر شاه از مینارها، کتیبه ها، تونلها و غیره که در دوره چهل ساله سلطنت او اعمار گردیده و جزء تاریخ مملکت میباشد از همان نوع کارهای پرعقده ایست که کاکایش محمد هاشم خان با ساس عقده های شخصی بمقابل امان الله خان و آثار او در افغانستان انجام داد. اگر بجه سقو و محمد هاشم خان و داود خان و کمونستها واقعیت های تاریخ را بمذاق خود تغیر نمی دادند و می گذاشتند که مردم خود در زمینه قضاوت کنند امروز باین سرنوشت گرفتار نمیشدند. و بالنتیجه می بینیم که اگرچه در سیستم تعلیم و تربیه مملکت نقص و خلأ وجود داشت اما فساد اهلی در

دستگاه حاکمه و مرکز سیاست افغانستان که بیشتر از ارتجاع مذهبیون غیر ملی کار می گرفت، رخنه کرده بود که کشور و مردم آنرا تسبیه ساخته جناب پرهان میر سین شاه استاد تاریخ و پرنس کابل با قضاوت من و من و من شماره نهمی علمی اندخته اند.

تزئید احساس ایثار نزد هموطنان 72

محترمه سوسن روشنا - از نیویارک

در شماره ۱۷ مجله آئینه افغانستان خبر جالبی به نشر رسیده بود که يك هموطن دیندار با درد و احساس ما حاضر شده مبلغ گزافی را از بودجه شخصی خود جهت تدریس علوم دینی و استخدام معلم دینی تخصیص دهد. این اقدام نیکو خیرخواهانه هموطن محترم ما (آقای عبدال مصور) درینوقت و زمان که افغانها اکثر غرق در عیاشی و خوشگذرانی استند خلیها قابل قدر و ستایش است. امید که عمل نیک این فرد صالح مملکت احساسات خفته دیگران را هم بیدار ساخته و آنها را متوجه سازد که لذت زندگی تنها در زرق و برق آن نبوده بلکه لذت واقعی را میتوان در مصونیت و کمک بخلق نیز سراغ کرد.

طوری که دیده میشود بغض خدای بزرگ وضع زندگی افغانها درین سرزمین روز بروز بهتر شده میرود اما بهمان اندازه هم گذشته را فراموش از خود بیگانه و بیدرد و احساس هم میگردند. مهمانیها و جشنها تحت عناوین مختلف رسوم و عادات یکی بعد دیگر بین شان جریان دارد. رقابت و همچشمیها در مورد و فیشن روز بروز موضوع مهم و عمده حیات شده میرود. قیمت لباسهاییکه در عروسیها زیب تن میگردند، مصارف گزاف را احتوا میکند. با تمام این مصارف حق و ناحق و قسکه پای کمک ناچیزی جهت خیر و رفاه عامه بمیان آمد اکثریت مغلس و نادار استند. طور مثال داکتر صاحب شما هم بهتر میدانید که در باره ۶ دالر قیمت مجله قدر سر و صدایند است. من اکثر اشتراک مجله با محتوای آئینه افغانستان را برای دوستان و اقارب غرض آگاهی از وقایع وطن و تقویه بنیه مالی مجله توصیه میکنم اما جواب اینست که یا قدرت خرید نیست و یا وقت برای خواندن و مطالعه ندارند که در حقیقت هردو جواب نشانه بیعلاقگی بوطن و رویداد های مرگبار آن بشمار میرود.

بخشید از اصل موضوع دور شدیم سروی سخن اینست که اگر در چنین يك اجتماع و کتله ایکه اکثریت محور تجملات غرب استند شخص دیندار و وطن دوستی چون آقای مصور حاضر بچنین فداکاری شده که از بودجه شخصی خود معلمی را جهت تدریس اولاد وطن استخدام نماید واقعا عملیست افتخار آمیز و وطن پرستانه. از خداوند متعال در مقابل این عمل نیک اجر عظیم و پاداش بی پایان برایش استدعا مینمایم و در ضمن اظهار تقدیر و تشکرات قلبی ازین عمل پسندیده پیشنهاداتی هم دارم که مختصر ذکر میشود.

حالا که هموطن محترم ما حاضر باین ایثار بزرگ شده است باید از این پول طوری استفاده شود که هم آرزوی هموطن با احساس ما برآورده شود و هم قناعت اولیای اطفال حاصل گردد. حقیقت مسلم است که دین اسلام يك دین جامع، کامل و جوابگوی تمام نیازمندیهای بشر بوده و خواهد بود. از حقوق والدین گرفته تا حق همسایه و خویش و قوم برخوردار و پیش آمدن مردم و اجتماع همه و همه را احتوا میکند. اسلام مکتبی است که اگر شاگرد آن صورت صحیح تدریس شود بدون شك و شبهه شخص سالم اجتماع بار خواهد آمد. در غیر آن تنگ نظر بنیادگرا و عقب رو خواهد بود. مکتب انسان ساز اسلام تنها با چادر، ستر زن و ارکان پنجگانه خلاصه نمیشود. ساحت نظر مکتب اسلام وسیع و افق دید آن لایتنهای است. اسلام دین کوشش و کار فعالیت و جنبش راستی و درستی و ایثار و فداکاری و پیشرفت و ترقی است. حصول پیشرفت و ترقی فرا گرفتن علوم مختلفه زمان را ایجاب میکند چنانچه رسول خدا (صلمع) فرموده اند ((علم را بیاموز ولو که در چین باشد)) باین ترتیب پیغمبر خدا فرا گرفتن دانش را مفید به علوم مشخص و زمان و مکان نکرده است. همچنان آنحضرت فرموده اند که ((خواب عالم نسبت بعبادت جاهل بهتر است)) از هدایات و گفته های رسول اکرم (صلمع) چنین نتیجه میگیریم که به تدریس علوم دینی نباید در چوگات خشک سیستم تدریسی عنعنوی قرنهای قبل گنجانیده شده و در پروگرام تدریس تاکید بیش از حد بالای جنبه عبادتی دین مقدس اسلام و قیودات شرایط ستر و لباس هدف عمده قرار گیرد.

موضوع مهم و قابل غور دیگر مسئله لسان است. طوری که همه میدانیم درین دوره ۱۳ ساله مهاجرت اطفالیکه درسین پائین اینجا آمدند و با آنهاشیکه درینجا تولد شده اند خواندن و نوشتن لسان مادری خود را نمیدانند تنها با مشکلات قادر بمحاوره روزمره استند. ازینرو تدریس هر علم ولو که علوم دینی هم باشد با ذخیره محدود لغوی لسان مادری نتیجه قناعت بخش نخواهد داد. روی این ملحوظ باید تدریس لسان های پشتو و فارسی که خیلی ها مهم است موازی با تدریس علوم دینی در نظر گرفته شود تا شاگردان مفاهیم و پرنسیپ های دین مقدس اسلام را بتمام معنی اخذ و درک نموده با ایمان و اعتماد را بخ در طول حیات مشکل راه زندگی خود قرار دهند.

روی این منظور باید غور بعمل آید تا معلمی انتخاب شود که مطابق پرنسیپ ها و اساسات دین اسلام روشنفکر، ترقیخواه و علم دوست بوده و در تدریس شرایط و ایجابات زمان و مکان را در نظر داشته باشد. همچنان با هیچ دار و دسته سیاسی ارتباط نداشته بنیادگرا و عقب گرا نباشد. در زبانهای فارسی و پشتو دسترسی کامل داشته دارای احساسات ملی باشد.

معلم منتخبه میتواند که با علمای تعلیم و تربیه که عمری را در معارف گذشتانده اند و در اطراف و اکناف بسر میبرند تماس برقرار نموده همکاری ایشانرا در ترتیب و تنظیم يك (CURRICULUM) نصاب تعلیمی با محتوا یا نصاب تعلیمی دینی که مطابق نیازمندیهای اطفال و جوانان امروز باشد جلب نماید و از تجارب چندین ساله شان مستفید گردد. با عرض احترامات، سوسن روشنا - نیویارک یادداشت - آئینه افغانستان پیشنهاد محترمه سوسن روشنا پیرامون طرح يك نصاب درسی جامع را توسط متخصصین افغانی برای تطبیق توسط معلم صاحبان تأیید و لازمی می شمارد. اینجانب در رشته های زبان و ادبیات السنه دری و انگلیسی و تعلیم و تربیه زبان تخصص داشته حاضرم در طرح نصاب درسی مجوزه همکاری و مساعدت نمایم و یقین دارم استادان دیگر نیز حاضر همکاری خواهند گردید.

آنگاه به یقین آینه را رنگ میزد !

سراج دنج 73

محرم دکنور هاشمیان !

دو دلیل موجه و معقول کتبی و شفاهی شما در مورد نشت رمان در شخص من در شماره ۱۸-۱۹ آینه افغانستان تحت عنوان « آینه دعوی بقال آفای کریمی » تشویش مرا به کلی رفع کرد و شما را در مورد نشر آیه حق بجانب دانستم ، بلکه از اظهار حق نباید ترسید ، لو آنکه پای دوستان در میان باشد . و بلکه آینه در پهلوی مضامین داغ روز ، به یگان نوشته با مزه شوخی آینه نیز ضرورت دارد .

راستی وقتی صفحات آینه را که انعکاسی از اوضاع نابالان کشور است ، مرور کنیم ، می بینیم که زقالب آسیا خون می چکد . می بینیم که دهنس و حواشی آسیای مرکزی سراسر جدهست ، قتل و خون ریزی هست ، تجاوز هست و بی اتقانی هست و سودتغام هست و بی عدالتی هست و حق تلفی هست و خودخواهی و ظلم و جحش هست ... از خود و بگناه به آن پیکره خونین و سبزی که خاک ر شده است ، چشم طبع دوخته اند ... و لهذا با مرور هر رویداد دیگر از این باید گریست .

گزارشهای جانگناه و خفقان آور محیط ، با آنچه مخطی و چور و چاپاول و تاج و انفجار راکت های کور در بازار و در خانه ها سکون شهر ، از نظر عواطف انسانی ، بجز گریه و ماتم و دهنس و داد و پا ، چه اثر روی خواننده با احساس خواهد گذاشت ؟

وظیفه شماست که این رویداد های ناگوار را سمیث حقایق تلخ و بزره و بان قرص های بخور و شمر کننده منتشر سازید و ضمناً آنرا با یک پوشش و غلاف و با یکپسول شیرین و با مزه پوشانید و در صورت نشر بجان کاهمی و نامه های شوخی آینه ، در ضمن خردای جدی ، در نشریه بی مانند آینه افغانستان « ضروری هست .

تا اینجا که حق با شماست ، ولی آنجا که حق با شما نیست ، شنبه تفاوت شماست . زیرا فتوای شما بعد از بررسی مدعیات بنده صرف آن بود که جناب مدعی علیه یک دعوت بدید ، ولی گفتید در کجا ؟ ... شما (حضرت قاضی) یقیناً میدانید که اگر مدعی خود را

جهت اشتراک در دعوت موعود ، از شمال به جنوب برساند ، یک لقمه بدو مدعی علیه برایش چند تمام خواهد شد ؟ ... لذا دعا میکنم (آقا دکنور) که خدا هرگز شما را « قاضی » نگرداند !

به تعقیب چند تلفون طومت بار یاران (درباره نوشته شوخی - آینه من) - از شما به نباشد - یک دوست دانشمند نیز زردنگتن تلفون کرد . آن دوست ظریف که در آغاز خاک شورانی ژورنالیستی عملاً رحما و مشوق و استاد من بود ، گفت :

« ... ناجوان ، حالا جوانان را گذاشته ، از ریش مبارک یک قلزن محرم عمر و ریش سفید کش میکنی ؟ »

با این سوال ، متوجه شدم که آن دوست محرم تلویحاً بنده را در زمره جوانان برشمرد . هست ... بدون آنکه سرکلاه فروتن خود را در آینه تماش کنم ، از این جنس بر خود بالیدم و کلمات را - مزه مزه میکردم تا چیزی بگویم که بشن با همان خنده با ناک بهیشتگی فرمودند :

« در روزگار یک شاعر دانشمند (جناب خادم حبیب) ناشر روزنامه انیس و سخندان معروف دیگر (جناب فیروز حبیب) ناشر روزنامه اصلاح بودند ، نویسندگان و همکاران خیلی محدود و نگشتند روزنامه ، کمتر قلزنی میکردند .

آن دو ناشر پرنویس ، جهت پر کردن خدای روزنامه ، با هم مشوره و فصد کردند که بهتر است مضامین انتقادی بنویسند و یا به « قلم جنگی مصنوعی » بپردازند تا روزنامه را زکوک برآیند و خواننده شوند . روی این تصویر ، مرحوم خادم حبیب یک مضمون بالا بند انتقادی راجع به طاریا نوشت ... میدانی ، نتیجه چه شد ؟ گفتم : نه ... گفت : فردای آنروز وزیر مجید وقت که هرگز انتقاد پذیر نبود ، انتقادی خود را بحضور صدر عظم پیش کرد و فوراً از کار برکنار شد .

بر دو به قهقهه خندیدیم ... و این خنده ، بنده را در حدود ۳۴ سال به عقب کشانید ، آنگاه که مانند طفل ابله خوانی در دبستان - نامه نگاری بهین استاد (بحیث معارف) ژورنالیزم دمشق میکردم .

در آن زمان شعر هوشمندی بنام غلام حبیب نوابی، مدیر روزنامه بخشج بود. آن مرحوم مخفور، پرگاه مضمون خوشنور نمی یافت، نامه های شخصی دوستان و آشنایان را نشر میکرد که باین صورت همیشه مورد عراض مدیریت نشرات و مراقبت مطبوعات واقع میگردد. سطح نشراتی روزنامه روز بروز پایین می آمد ... تا آنکه یکروز، نامه والدۀ بزرگوار خود را که رزکو پداسن رسیده بود، منتشر ساخت که باین عبارت شروع شده بود: « الهی درد و دلایت بشرم، حبیب جان ... » این دیگر خیلی ناگوار بود. اعضای مدیریت مراقبت، دهنیز را با گامهای بندگی کردند تا این « بدعت » را با عصبیت بگوش مرحوم شهید میوندوال که تازه بحیث رئیس مستقل مطبوعات مقرر شده بود، برساند که دیگر از دست غلام حبیب نوابی بستو آمده ایم، بنام خدا چاره فرماید ... آن دانشمند عالیهقام (میوندوال شهید) در جستجو افتاد تا یک جوان شیرخام خورده و بابیک (مانند تیر) را پیدا کند تا بابیک تیر، دو فاخته بزند. فاخته، اول: تاسی رز پرئیب جدید موقع دادن به جوانان نورس « جهت رشد علمی و جماعی و افزایش تجارب کار در ساحت مختلف و فاخته دوم: ربای رز مصیبت مرحوم نوابی که با هیچ و بوج انهم صابحو نگنده بود ...

از قضا تیر جبل برفرق سن خورد و بانقصر رس نوجوان نارت بجای مرحوم نوابی که صدبار رزمن فاضلتر و لایق تر بود، آمر و ستاد مرا که تازه با ندانم کاریهای بنده عادت گرفته بود، غافلگیر ساخت. من که دهنم هنوز بوی شیر میداد، بحیث مدیر مطبوعات و مدیر مسئول روزنامه - بخشج مقرر شدم.

رز انیک در آنجا چه نوشته های نامطبوع را مطبوع ساختم، پرسید، ولی بعد از دو سال «آزمون» بخت خویش « در آن سرزمین گل و بلبل و شعر و فاضل و ادیب ... » بالآخره روی دلم ریخت و آن دیار را ترک کردم. « در طه هولگی » شد که دیگر بابیت « رخت خود را » رز آن ببرد کشم. به تقاضایم ترتیب اثر داده نشد، تا آنکه بالآخره مرا تبدیل کردند. میدانید چه نیرنگی بکار بردم؟ هیچ ... فقط بعد از آن شروع کردم به نشر نامه های شخصی دوستان !!

حالا، دوست محترم، هاشمیان حبیب، شاکر خذرا بجا آورید که بالای غور کلام وزیر یارئیس نذرید، مراقبتی در کار نیست و بنده نیز دیگر آن جوان - شیرخام خورده تازه نفس نیستم، ورنه با نشر نامه های شخصی دوستان، بهر دلیلی می بود، چونکی تان حقا « دخطر می افتاد! و آنوقت آئینه را زنگ میزد! سیچاره، آئینه افغانستان!

لعنت الله علي الكفرين



محمد امانی از مردم آبی افغانها که تانجامانه (هشت)، بابا دینو مارک، خجاست قمار حلیمی زحمات میدهند.

روزه شنبه (۲۷) سنه (۱۳۷۰) در کابل سازمان جدید سیاسی بنام نهضت اتحاد دموکراسی و آزادی افغانستان تحت پوشش و حمایت رژیم مزدور که اکثریت اعضای آنرا شعرا و نویسندگان، اتحادیه نویسندگان رژیم تشکیل می داد با شتابزده گی خاص و طرح مقدماتی ناقص و ترکیبی عجیب و غریبی از خلقی ها، پرچمی ها، شعله نی ها افغان ملتی ها و یک تعداد کمونیست های ناراضی تحت ریاست محمد اعظم رهنورد زریاب از مخالفین سرسخت پشتون ها و رئیس انجمن نویسندگان ضمن نشستی مطبوعاتی ایکه در هوتل ستاره ترتیب یافته بود اعلام گردید. این سازمان با بخش اعلامیه ایکه از طرف چهارده تن از موسسین سازمان امضا گردیده بود. عملاً کار سیاسی خویش را آغاز نمود. اسمای چهارده تن از موسسین نهضت اتحاد دموکراسی و آزادی افغانستان عبارتند از: ۱- محمد اعظم رهنورد زریاب رئیس انجمن نویسندگان ۲- محمد آصف آنگ وکیل دوره دوازدهم شورای ملی زمان شاه ۳- کاندید اکادمین محمد صدیق روهی، استاد پوهنتون نویسنده و منتقد زبان پشتو ۴- داکتر محمد صادق برنا آصفی داکتر طب روانی ۵- محمد ناصر پرومند استاد ۶- محمد شاه واصف باختری شاعر ۷- دیپلوم انجمن غلام سخی غیرت مدیرمسؤل اخبار مصادره شده آزادی ۸- نصراله پرتونادری شاعر ۹- احمدالله تکل (شاعر) ۱۰- احمد ضیا رفعت شاعر ۱۱- معاون سر محقق محمد زلمی هیوادمل ادبیات شناس ۱۲- صدیق احمد احراری تاجر ۱۳- عبدالله میله نویسنده ۱۴- عبدالغفور پوپال فارابی ادبیات شناس و مدیر مسؤل مجله عرفان. ناظرین سیاسی از همان آغاز باور داشتند که نهضت اتحاد دموکراسی و آزادی افغانستان با این ترکیب عجیب از اشخاصی

دارای افکار متضاد و در یک حلقه نمی تواند فعالیت منظم و موثری نماید که دوامدار باشد. در گزارش هایکه اخیراً به دفتر کوثر مواصلت و رزیم گفته می شود که نهضت اتحاد دموکراسی و آزادی افغانستان بعد از عمر کوتاه حتی کمتر از یک ماه دست خورش انشعاب گردید که با انشعاب فعلی نه تنها حیات سیاسی سازمان به خطر مواجه گردید بلکه این خطی نور و دموکراسی نیز لیل از جبران شدن معیوب گردید. رنج نفر از موسسین نهضت هر یک داکتر محمد صادق برنا آصفی، محمد شاه واصف باختری شاعر که سابقه رهبری شعله نی بودن دارد. عبدالغفور پوپال فارابی نصرالله پرتو نادری واحد ضیا رفعت به تاریخ ۱۰ میزان ضمن یادداشت مطبوعاتی که در جراید کابل به نشر سپرده شده اعلام نمودند که: ما پنج تن از تأیید کنندگان اعلامیه نهضت اتحاد دموکراسی و آزادی بنابر دلایل ذیل جثانی خود را از نهضت متذکره اعلام می داریم: اعضای تأیید کننده اعلامیه نهضت در برابر یکدیگر بصورت انفرادی و در برابر نهضت نه بصورت کل کدام تعهد خاصی لیلی نداشتند و پس از تأسیس نهضت نیز هیچگونه تعهدی تشکیلاتی مطرح نبوده است و هر یک از اعضای تأیید کننده اعلامیه به اصل استقلال فکری و موضع گیری مستقلانه در زمینه مسائل حاد و مهم کنونی کشور، باور کامل داشتند. موضع گیری های سخنگویان نهضت هنگام گفتگوهای شان با برخی از رسانه های گروهی داخلی و خارجی با الخصوص بی بی سی و صدای آمریکا از آغاز تا پایان به اصل متن اعلامیه نهضت تناقض داشت و این موضع گیری ها سبب آن شد تا اعلامیه نهضت در میان مردم و روشنفکران انعکاس نامطلوب نماید. اعضای نهضت خود اعتراف می نمایند: (باری این تصورات واهی و پندارهای باطل ما است که برای استدلال های کتابی،

و ملاحظات طرفانه خود زمینه های خاصی را جستجو می کنیم. مثلی که چهار اشتباه شده ایم و مردم طوری دیگری داری می کنند. مخصوصاً هرگاه ما شهادت می داشتیم و یاد زمینه های کلی و استراتژی یک نهضت در دست و دلیرانه وجود می داشت نام عنصر معین و مورد نظر خود را در همان نشست خود، درج اعلامیه می نمودیم. اما برعکس نه تنها شهادت آشکار ساختن نیت و اهداف خاص خود را نداشتیم که علارضا بصورت غیر واقعی بنانه خود را در موضع و سنگر جهاد قرار دادیم و این خود یکی از موارد مورد تأمل است. بنابر دلایل متذکره جثانی خویش را از نهضت اتحاد و دموکراسی و آزادی اعلام می داریم.

آگهی

ژورنالستان و نویسنده گان بیطرف کشور:

روز پنجشنبه ۹ عقرب سال روان صاحبان امتیاز و مدیرمسؤل جراید ملی باتوجه به جلسه مشترک تصمیم گرفتند تا انجمنی را که در آن روزنامه نگاران و قلم به داستان ملکی با گروهی سازمانها و احزاب سیاسی بستگی ندارند منسجم گردانند تا بیس نمایند.

در گام نخست این تعداد اعضای انجمن که قبلاً به عضویت شورای مرکزی و هیأت مدیره شورای مرکزی اتحادیه ژورنالستان نامتصاب شده بودند خود را از عضویت آن اتحادیه فارغ میباشند.

۱- محمد طاهر محسنی صاحب امتیاز و مدیرمسؤل جراید ملی یاقوت.

۲- عبدالعزیز مختار صاحب امتیاز و مدیرمسؤل مجله ملی شوخ.

۳- شاه زمان وریخ صاحب امتیاز و مدیرمسؤل مجله ملی بلو ش.

۴- عبدالصیر باکر صاحب امتیاز و مدیرمسؤل جراید ملی نگاه.

۵- محمد موسی اکرمی صاحب امتیاز و مدیرمسؤل جراید ملی وحدت.

۶- محمد جان بوری صاحب امتیاز و مدیرمسؤل جراید ملی سلام.

این انجمن ادامه دهنده انجمن روزنامه نگاران ملی افغانستان که قبل از سال ۱۳۵۲ فعالیت داشت خواهد بود. اساساً به انجمن عنقریب تکمیل و بعد از طی مراحل قانونی به آگاهی هموطنان رسانیده میشود. ژورنالستان و نویسنده گان غیر وابسته!

در هر کجا که استید، بی در داخل و بی در خارج از کشور، با کسب عضویت، ارسال نظریات و پیشنهادات و بازار نه مشوره های سودمند خویش با ما منتهوا شوید.

دفا تر جراید آزاد و قطع مطبعه دولتی همیما نه انتظار شما و بیامی شما را دارند. با احترام

(صاحبان امتیاز و مدیرمسؤل جراید آزاد)

(آبشاری در جریه ملی و در شهر کابل ۱۵ عقرب ۷۰)

استقبال آیینیه افغانستان
از تاسیس انجمن ژورنالستان
های آزاد و بیطرف در کابل

با رتباط خبر پایان پیام
های تریکیه و درخواست
عضویت به انجمن روزنامه
نگاران آزاد از طرف
آیینیه افغانستان به
جرايد آزاد ارسال شده
است.
آیینیه افغانستان به
صراحت نه شده است که
رژیم من دور کابل و
حکومت تبلیغهای پشاور
خود را حرمیت نمی
شناسد و با حفظ همین
موقف درخواست عضویت
کرده است.

آگهی

اقتباس
از جریده

وزین

(وحدت)

منتشره

کابل

مورخ

۱۵ عقرب

۱۳۷۰

اخبار وطن توسط میوند ترست دهلی 76

اخبار و احصایه های ذیل از بیولتن های انگلیسی میوند تحریر
دهلی که هفته وار توسط هموطن محترم و مبارز ما جناب آقای
سید احمد میوند علمی ترتیب و نشر میگردد تلخیص و ترجمه شده
است. در مورد تلفات انسانی جنگهای بین المجاهدین که اکثر آن
بیت حزب اسلامی حکمتیار و تنظیمهای دیگر شبت شده است عوض آنکه
هرچنگ را با محل وقوع آن ذکر کنیم که چندین صفحه را دربرمی
گرفت و ما بقلّت جای دچار هستیم مجموع جنگها را با تعدا تلفات
و مجروحین تلخیص نموده ایم و برخی اخبار را نیز انتخاب کرده ایم

از تاریخ ۱۸ سپتامبر ۹۱ تا اخیراً ۹۱ یعنی در مدت تقریباً یکنیم ماه ۶۸ جنگ بین گروه های مختلف مجاهدین بداخل افغانستان در ولایات و محلات مختلف و بعضاً با حکومت کابل ثبت شده و مجموع تلفات انسانی درین جنگ ها بالغ بر ۲۳۰۷ نفر و مجروحین بالغ بر ۵۵۴ نفر بوده است که بصورت حد وسطی در مدت ۴۳ روز روزانه ۵۳ نفر مقتول و ۱۳ نفر مجروح شده است . درین تلفات مقتولین و مجروحین کثر که توسط حزب اسلامی حکمتیار اشغال شده نیز شامل است که ۸۸۲ نفر مقتول (بشمول ۷۲ نفر عرب) و ۱۲۲ نفر مجروح راپور رسیده و البته این راپور مکمل نیست .

بحوالہ میوند ترست دہلی دوشیزہ زہرا مہماندار طیارہ اریانہ از طرف محکمہ ہندوستان بجرم اورین سے و نیم کیلو طلا طور قاچاق از کابل بدہلی بہ ۱۶ ماہ حبس و ۵۰ ہزار کلدار جریمہ نقدی محکوم گردیدہ است .

میوند ترست علاوه میکند که هنگامیکه حسن شرق سفیر رژیم در دهلی بود یکمقدار زیاد طلا که بقرار هدایت حسن شرق در ایرکاندیشن های طیاره مخفی شده بود توسط پولیس دهلی کشف گردید و موضوع توسط حکومت هند بهرژیم کابل اطلاع داده شد که در صندوق اسرار بین الدولتین قفل ماند.

بعد از آن جوپه دیگر مقدار زیاد طلا و روبل روسی بواسطت مستقیم محمود بریالی برادر بزرگ و معاون صدراعظم رژیم کابل در دهلی کشف گردید که یکنفر سکه و یکنفر روسی نیز هر آن دست داشت و اینبار نیز موضوع بین مقامات عالیرتبه دو دولت زیر زده شد لیکن راپور های مطبوعاتی خیلی زیاد در زمینه شایع شده است.

دولت هنگري سفارتخانه خود را در كابل مسدود نمود.

میوند ترست ۱۵ سپتامبر خبر میداد که تاج محمدسکرتر حزب افغان مات در منطقه کوهات توسط اشخاص ناشناس بقتل رسیده است.

بحوالہ مہیوند ترست چہار داکتر عرب کہ بمنظور تدوی مجروحین عازم چمکنی بودند توسط قبایل منگل بقتل رسیدہ و سہ عرابعہ موت شان نیز غصہ شدہ است .

بخواستار ۲۹ سپتامبر در اصرار راکت مجاهدین با لای شیرخوارگاه وطن در کابل به تعداد ۳۰۰ نفر طفل زخمی شده و دیوهای کالای اطفال نیز حریق شده است.

در جنگهای گردیز در اثر فیر راکت‌های مجاهدین تا تاریخ ۱۴ اکتوبر بالای شهر گردیز ۳۰۰ نفر مقتول و ۵۰۰ نفر مجروح شده و ۲۰۰ خانه منهدم گردیده است.

۲۳ اکتوبر - بقرار ادعای حکومت هندوستان به تعداد ۱۲ قوماندان مجاہدین (اغلباً از حزب اسلامی گلبدین حکمتیار) از طریق پاکستان بایالت کشمیر داخل شده و حکومت هندوستان تلاش وسیع برای کشف و دستگیری آنها را براه انداخته است. قرار ادعای مقامات هندی قوماندانهای مذکور بمعیت یک جمعیت صدنفری به عملیات تروریستی و اخلاص امنیت متهم میباشند و اگر گرفتار شوند اعدام خواهند شد.

بحوالہ میوند ترست اسداللہ سروری رئیس خاد و معاون صدراعظم دورہ ببرک ملعون بعد از سپری نمودن ۱۵ ماه در توقیف هندوستان بتاريخ ۱۴ اکتوبر رها شده است . يك محكمہ دہلی امر اخراج او را از هندوستان صادر کرده است . فعلا دولت هندوستان برای او خانه و وسایل مرفہ رهايش داده و در نظر دارد بزودی او را بھاسکو جائیکہ رفیق و همکارش گلابزوی انتظار او را دارد بفرستد . گلابزوی و تنی کودتای ضد نجیب را براہ انداختند کہ میگویند سروری نیز در ان سھیم بوده است . میوند ترست دہلی پیش بینی کردہ کہ احتمال دارد بزودی از ماسکو عازم پاکستان شدہ با رفیق خود تنی بخدمت گلبدین حکمتیار درآید زیرا حزب اسلامی حکمتیار بيک رئیس استخبارات قوی مانند سروری ضرورت دارد .

بحوالہ میوند ترست منوکی منگل شترجنرال رژیم کمونستی کابل درجلال آباد ارقام و احصائیه های ذیل را بہ خبرنگاران داخلی و خارجی در جلال آباد بارتباط جنگهای جلال آباد داده است .

شترجنرال منگل گفت ۱۳ ہزار عسکر مجاہدین ۲۰۰۰ عساکر پاکستانی و ۸۰۰ نفر جنگجویان عرب یکجا درحملہ بالای جلال آباد اشتراک داشتہ و ۹۵ توپ ثقیل ۱۹۱ توپ ہاوان و ۵۵ تانک ہمراہ داشتند . وی افزود کہ قبل از شروع حملہ در ظرف پنج روز ۱۹۱۵ راکت بالای شہر جلال آباد فیر نمودند کہ ۶۷ نفر مقتول ۱۵۶ نفر مجروح و ۱۳۲ دکان و ۱۴۲ خانہ و دو مسجد جامع و دہ عمارت دولتی منہدم شدہ است . وی علاوہ کرد کہ حدود ۲۰۰۰ نفر از مجاہدین توسط قوای رژیم بگل رسیدہ ۱۲ تانک ۱۳ توپ ۳۴ عرادہ جات نظامی و ۲۰ دیپوی اسلحہ مجاہدین منہدم یا دستگیر شدہ است . این دومین حملہ قوای منظم

مجاهدین زیر نظر آی اس ۷ پاکستان بالائی جلال آباد گشت کر رہے تھے۔ دنا کامی جی انجمنہ پاکستانیہا و عرب کہ چیدار
شہادت اولاد افغان را امتحان کرده اند باید از خواندن استاد فکرم بیاورند کہ بگویند بکرذاتی غیرت افغانیم۔ چون بمیدان آمدی میبایسیم !

۲۲ اکتوبر - بحوالہ میوند ترست محمد انور اصیل والی رژیم مزدور در پکتیا که در اثر فیر راکت مجاهدین بقتل رسیده جسد متلاشی او در کابل با تشریفات خاص زیر نظر نجیب مزدور روس بخاک سپرده شده است .

۲۷ اکتوبر ۹۱ - داکتر ویلیام لوپس متخصص وترنری امریکایی که قبلاً توسط نهفت اسلامی در غزنی اختطاف شده بود امروز رها گردید . مرکز نهفت اسلامی غزنی در تهران میباشند .

بحوالہ میوند ترست دهلی شاغلی عبدالمجید زابلی نامه ای برای خالقپار صدراعظم رژیم مزدور ارسال کرده و برای موفقیت حکومت او هرگونه کمک اقتصادی را وعده داده است . زابلی از خالقپار خواسته است تا لسته احتیاجات حکومت خود را بفرستد تا در تکمیل آن مساعدت نماید . شاغلی زابلی بعد از کودتای کمونستی ۱۹۸۷ اکثر جایداد غیر منقول خود در افغانستان را که به صدها میلیون افغانی بالغ میشد بحکومت کمونستی اهدا نموده بود که ملعون تره کی رسماً در جراید آنوقت از زابلی تشکر کرده بود .

گرد هم آیی واشنگتن بدعوت « تساند »

بتاریخ ۹ نوامبر ۹۱ - باشر دعوت انجمن ((تساند)) مقیم واشنگتن گرد هم آیی صورت گرفته بود که حدود ۳۸۰ افغان در آن سهم گرفته بودند . دعوتنامه ها قبلاً از طرف انجمن (تساند) با افغانهای مایر ایالات ارسال شده بود . در حوزه واشنگتن به تنهایی بیش از پانزده هزار افغان و در ایالات مجاور نیویارک و نیوجرسی بیش از بیست هزار افغان سکونت دارند و باید اقلاً دو سه هزار نفر درین گرد هم آیی اشتراک میورزیدند اما علت عدم اشتراک اکثریت تشبث سیاسی انجمن (تساند) و انجمن های خواهر خوانده آن از قبیل افغان سنتر در شمال کلفورنیا و جرگه امریکایی بیاند وار در جنوب کلفورنیا که موسس دومین حکومت جلائی وطن در امریکا میباشند خوانده شده است . افغان سنتر و حکومت جلائی وطن جرگه بیاند وار نمایندگان خود را اعزام نموده بودند و این تشبث سیاسی قبل از انعقاد جلسه واشنگتن احساس گردیده بهمین مناسبت از ایالت پر نفوس نیویارک حدود ۱۵ نفر اشتراک نموده بودند . انجمن ((تساند)) تحت اثر آقای محمد اسحق عثمان سابق معاون تنظیم صبغت اللہ مجددی با اشتراک آقای قدیر امیر یار که هر دو اعضای کابینه دومین حکومت جلائی وطن در امریکا میباشند دور میخورد و اکثر افغانهای مقیم حوزه واشنگتن از آن سلب اعتماد کرده اند که قطعنامه افغانها در شماره ۱۷ ایینه افغانستان (صفحه ۷۷) نشر شده است .

اگر هموطنان محترم مقیم حوزه واشنگتن این گرد هم آیی را بیرون از تشبث سیاسی (تساند) و دومین حکومت جلائی وطن در امریکا برگزار میکردند و آنرا واقعاً بیطرف و ملی میساختند دو سه هزار افغان درین گرد هم آیی اشتراک میورزیدند . افغانها گفتند که در اوراق تبلیغاتی و دعوتنامه های انجمن (تساند) هدف این گرد هم آیی فقط « تبادل نظر بین افغانها » خوانده شده ولی اهداف و اجندای این تبادل نظر و از همه مهمتر ضرورت آن توضیح نگردیده و مردم آنرا یک تشبث سیاسی (تساند) تلقی کرده اشتراک نکردند . آئینه افغانستان نیز بهمین دلیل که (تساند) قبلاً تنها با طبقه های هم پیمان خود (افغان سنتر و دومین حکومت جلائی وطن در امریکا مربوط بجرگه امریکایی بیاندوار) مشوره و تصمیم گرفت بود در جلسه مذکور اشتراک نورزید . این عدم اشتراک باین معنی نیست که ما هموطنان شامل جرگه امریکایی بیاند وار را افغان یا ذیق در امور افغانستان نمی شناسیم - نخیر و ابدا چنین نیست . در حالیکه افغان سنتر یک موسسه افغانی نیست و عاملین آن (شاغلو نصیر درانیوردک و زلمی پویل) قبلاً در صفحات آئینه افغانستان با ارائه اسناد معرفی شده که برای مقاصد شخصی و امریکایی کار میکنند و بالای جهاد افغانستان با استفاده از امکانات امریکایی (میلگر) مینمایند ولی جرگه امریکایی بیاند وار دیده و دانسته پلان خام افغان سنتر و بیاند وار مبنی بر تاسیس دومین حکومت جلائی وطن در امریکا را قبول و براه انداخته در حالیکه اهداف افغان سنتر و بیاند وار در پنج شماره آئینه افغانستان به تفصیل و بطور مستند برایشان ارائه شده بود . البته اعضای محترم دومین حکومت جلائی وطن در امریکا مربوط بجرگه امریکایی بیاند وار افغان و مسلمان بوده هر آئینه حق دارند بزم خود برای نجات افغانستان راهی انتخاب کنند . راهیکه آنها انتخاب کردند همانا تاسیس دومین حکومت جلائی وطن و جرگه امریکایی بیاند وار میباشند که تحت ریاست رئیس جمهور عالی جناب جلالتاب امان الله منصوری در کلفورنیا تشکیل شده و ما به تاسیس لویه جرگه افغانی در امریکا و حکومت جلائی وطن در امریکا عقیده نداریم و ما موسسین این حرکت همنا نیستیم . ولی آنها را افغان و هموطن خود و ذیق در مسایل افغانستان میشناسیم و امید داریم بزودی روزی برسد که ازین راه غلط پس بگردند . چنانکه در ظرف یکنیم سال افغانها را اشتراک درین حکومت ابدان

بهر حال خوش شدیم که حدود چهارصد نفر افغان اقللاً ظاهراً با ترک اهداف گروپی شان دور هم جمع شده تعاطی نظر و افکار نمودند و بعضی دوستان بغافلہ سالها یکدیگر را دیدند و در یکروز نشست قطعنامه ای صادر کردند که متن آن قرار ذیل نشر میشود . البته در حمله شرکت کنندگان یکتعداد هموطنان وطنپرست که بهیچ دسته بندی تنظیمی یا گروپی اشتراک ندارند نیز شامل بهدند که ما آنها را بیحث اشخاص شریف میشناسیم . اینها گفتند که از ماهیت سیاسی این گرد هم آیی با اثر تشبث سیاسی (انجمن تساند) اطلاع نداشتند بلکه بدعوت دوستان قابل اعتماد خودشان رفته بودند . متنی قطعنامه قرار ذیل است :

- ۱- پیشنهاد پنج فقره بی سرمنشی سا زمان ملل متحد د رباره افغانستان د ارای نکات اساسی ومثبت ولی فاقتد تفصیلات عملی است وشکل یک سلسله اساسات عمومی را دارد . فعالیتهای سرمنشی د رراه رسیدن به صلح شرافتند انه د رافغانستان باید سرعت وموثریت بیشتر یابد .
 - ۲- ملل متحد باید بر اساس فیصله مجمع عمومی ماه نو مبر ۱۹۹۰ وپیشنهاد ۲۱ می ۱۹۹۱ وگزارش سالانه سرمنشی ملل متحد مورخ ۹ اکتوبر ۱۹۹۱ به غرض قطع د رگیری مسلحانه د رافغانستان ، اقدامات عملی وموثر بنماید .
 - ۳- مسئولیت امریکا واتحاد شوروی تنها با قطع ارسال اسلحه به افغانستان خاتمه نمی یابد . این د وقدرت جهانی باید خود را د رراه کمک به مساعد ساختن زمینه جهت اعاده صلح شرافتند انه به افغانستان متعهد بدانند .
 - ۴- گرد هم آیی افغانستانی مقیم ایالات متحد ه از سا زمان ملل متحد مجد انه تقاضا دارد تا با هروسیله ممکن جلو د اخلاط خارجی را د رافغانستان بگیرد .
 - ۵- این گرد هم آیی بکار بردن تروریسم رابه حیث راه حل مساله افغانستان نکوهش ومحکوم می کند .
 - ۶- به منظورت اوم یافتن فعالیتهای سرتاسری افغانستانی مقیم ایالات متحد ه ، این گرد هم آیی فیصله نمود تا جهت تحقق بخشیدن مواد فوق یک هیئت یازده نفری انتخاب گردد .
- ومن الله التوفیق

مظاهرات در تقبیح سوء قصد علیه پادشاه سابق

بتاریخ دهم نوامبر در شمال و جنوب گلغورستان مظاهراتی در تقبیح سوء قصد علیه اعلحضرت پادشاه سابق افغانستان توسط افغانهای مهاجر برراه انداخته شده بود که در آن زن ها و اطفال نیز اشتراک نموده بودند. اگرچه در لاسرانجلس یکعده افراطیین منحملة شخصی بنام عثمان امان (که درافغان ستان بنام امان سلطان محمود شهرت داشته و بدین افعالی اشتغال داشت و در امریکا ریش مانده و ملا امام شده) برای اخلاط و تهدید آمده بدند اما آقای حمید صدوقیا کمال حرارت مقصد مظاهره را که تقبیح سوء قصد علیه اعلحضرت محمدظرشاه مساند سان داشته و اعلامیه ۹ نوامبر پادشاه را قراشت نمود .

خلاصه رویدادهای جلسات انجمن حرکت برای

تأسیس حکومت انتخابی در افغانستان

یعنی جرگه امریکایی بیاند وار

جله ۱۲ جولای ۱۹۹۱

درین میانه سوال اینکه افغان سنتر بدون صلاحیت از مراجعی به شمول ایشیا فوندیشن و US/AID تقاضاء کمک پولی بنام انجمن مانموده بود سوالاتی طرح شد و درین زمینه به مجلس معلومات داده شد که چگونه اقداماتی از طرف آنها صورت گرفته بود و کمیته عامل چگونه برای رد آن بتمام مراجع مربوط و اشخاصیکه دران قضیه وقوف داشتند تحریری یا تلفونی تماس حاصل نموده بود

بعضی از اعضاء مجلس خواهان شدند که در همان روز درین زمینه فیصله ای بعمل آید اما به پیشنهاد یک دسته دیگر مجلس به اتفاق تصویب نمود که به نمایندگان افغان سنتر موقع داده شود که اولاً در یک جلسه آینده انجمن حاضر شده و بسوالات اعضاء آن جواب بدهند و بعداً فیصله لازم صورت گیرد

درین مجلس همچنان اقام افغان سنتر که در مورد گرفتن کمک مالی بنام حرکت از منابع دیگر برای پیشبرد کار اما بدون داشتن صلاحیت درخواست شده بود (نظر به فیصله در جلسه گذشته) دو باره از طرف منصوری مطرح و سوابق آن ارائه گردید .
اقتصادی از جرگه
امریکایی ساندوار
شماره سوم دورخ میزان ۷۰

فعالیت های پسه سازی افغان سنتر افشاء شد 79

خبر فوق را از جریده جرگه (ارگان رسمی دومین حکومت جلائی وطن در امریکا که زیر نظر آقای داود موسی نشر میشود) بخاطری گزارش دادیم تا خوانندگان محترم از قول دومین حکومت جلائی وطن که افغان سنتر در تاسیس آن رول مهم (بکمک موسسه امریکایی بیاند وار) بازی کرده، مطالبی بشنوند. مزید بر آن، اطلاع یافتیم که دومین حکومت جلائی وطن در امریکا بریاست عالیجناب جلالتماب امان الله منصوری و سرپرستی جناب عالیقدر جلالتماب پوهاند داکتر محمد ابراهیم سراج (باشترک جلالتمابان عبدالله یفتلی و غلام علی آشین و ثواب آصفی) در جلسه اوایل ماه اکتوبر که در تجارتخانه آقای داود موسی دایر گردیده بود، دو تصمیم مهم اتخاذ نموده اند. تصمیم اول تعیین سه نفر از اعضای کابینه دومین حکومت جلائی وطن برای اشتراک در گردهم آیی (انجمن تساند) در واشنگتن (که توسط دو عضو کابینه جلائی وطن یعنی آقایون اسحق عثمان و قدیر امیر یار دایر شده بود) تا بمصرف دومین حکومت جلائی وطن در امریکا بواسطه گشتی بروند (جلالتمابان آقایون دکتور محمد حسن کاکر، غلام علی آشین و محمد یوسف فرزند) چنانکه رفته بودند. و تصمیم دوم راجع باخراج افغان سنتر از دومین حکومت جلائی وطن بود که بحضور شاغلی نصیر درانی (وردک) رئیس افغان سنتر صورت گرفت و تفصیل آن قرار ذیل است:

افغان سنتر (نصیر درانی وردک و زلمی پوپل) مکتوبهایی بموسسات امریکایی (ذیعلاقه با مورافغان ستان) و بین المللی ارسال و به نمایندگی از دومین حکومت جلائی وطن بمنظور دایر شدن جرگه امریکایی (باساس طرح بیاند وار) تقاضای کمک کرده بود. طرفه اینکه، بضمیمه این مکتوبات امضای ۲۶ نفر اعضای حکومت جلائی وطن (منجمله امان الله منصوری - داکتر ابراهیم سراج، عبدالله یفتلی، غلام علی آشین، ثواب آصفی، داود موسی، یوسف فرزند، دکتور حسن کاکر، احمد موسی و نورلاوری) رانیز شامل ساخته بود. یکتی از اعضای ایشیا فونددیش در سانفرانسسکو که این درخواست را گرفته و تحت غور قرار داده میخواستند کمک کنند، یکی از دوستان خود که عضویت کابینه دومین حکومت جلائی وطن را دارد، تلیفون میکند و میگوید مکتوباتان رسیده و کوشش میکنیم یکمقدار پول برایتان بدهیم. عضو کابینه دومین حکومت جلائی وطن از ارسال این مکتوبات اظهار بیخبری مینماید و میگوید ما چنین درخواست ارسال نکرده ایم. عضو ایشیا فونددیش متن مکتوبات افغان سنتر و امضاها را برای او و در تلیفون میخواند. عضو کابینه جلائی وطن از منشی مجلس عالی وزیرا، آقای داود موسی و رئیس جمهور آقای منصوری و سرشته دار اعلی آقای داکتر ابراهیم سراج میپرسد، آنها میگویند که از دفتر آنها چنین مکتوبات صادر نگردیده. همان است که عضو حکومت جلائی وطن از دوست امریکایی خود عضو ایشیا فونددیش کاپی مکتوبات را تقاضا میکند که توسط (فاکس) همروژه میرسد و کاپی آن به همه اعضای کابینه حکومت جلائی وطن توزیع میشود. در بین اینها در سه هفته مذاکرات و مباحثات دوام میکند و نظریات مختلف ارائه میشود. یکعده بالای اقدام افغان سنتر انتقاد میکنند. یکعده دیگر میگویند اگر افغان سنتر پول کمک را بحساب جاری دومین حکومت جلائی وطن تقاضا و انتقال میداد پروا نداشت اما چونکم بحساب افغان سنتر تقاضا کرده، گناه و خانت است. عده دیگر میگویند افغان سنتر بدون اجازه و موافقه امضاها یا شانرا بموسسات امریکایی و بین المللی ارسال کرده و شاغلی عبدالله یفتلی از همه بیشتر که امضای مبارک شان قبالا بحث وزیرمالیه و معاون صدارت افغانستان بتمام مراجع بین المللی معرفی شده بود، اظهار تشویش مینماید.

خلاصه، در جلسه اوایل ماه نوامبر ۹۱ دومین حکومت جلائی وطن که در تجارتخانه داود موسی دایر شده بود، آقایان نصیر درانی (وردک) و زلمی پوپل را احضار میکنند و آنها هم اشتراک میورزند. البته تا ایندم نمایندگان افغان سنتر از افشاء شدن مکتوباتشان و اینکه کاپی قبالا بدست اعضای حکومت جلائی وطن رسیده، خبر ندارند. ضمن بحث سایر موضوعات، بوقفه ها سه بار از نصیر درانی (وردک) پرسان میشود که آیا بنام حکومت جلائی وطن بمنظور تاسیس جرگه (مطابق بطرح بیاندوار) از موسسات امریکایی و بین المللی تقاضای کمک کرده یا خیر. نصیر درانی و زلمی پوپل میگویند خیر، چنین تقاضا بعمل نیامده است. بعد از سومین انکار، جلالتماب آقای امان الله منصوری رئیس جمهور دومین حکومت جلائی وطن در امریکا، مکتوبات مادره بایشیا فونددیش را پیش روی نصیر درانی (وردک) قرار میدهند و میپرسند که این چیست؟ نصیر درانی سرخ میشود و باز میگویند بیرنگ میشود و در آخر میگوید: «اینکه کدام موضوع مهم نیست - ما میخواستیم بحکومت جلائی وطن کمک کنیم و برای شما پول پیدا کنیم». همان بود که اعضای کابینه دومین حکومت جلائی وطن مشتعل شده موضوع سلب اعتماد و اخراج افغان سنتر را از عضویت کابینه دومین حکومت جلائی وطن به رای گیری می اندازند و با اکثریت آراء تصویب میشود (البته یکعده رای مخالف میدهند و اینها اکثر همانهایی بودند که میگفتند اگر افغان سنتر پول های کمک را بحساب حکومت جلائی وطن انتقال بدهد، پروا ندارد بعضویت باشد). باین ترتیب آقایون نصیر درانی (وردک) و زلمی پوپل دوسه های خود را گرفته از مجلس جلسه وزرای دومین حکومت جلائی وطن در امریکا خارج میشوند. و گفته میشود که مناسبات بین افغان سنتر و دومین حکومت جلائی وطن در امریکا قطع شده است.

افغان سنتر موسسه ایست در شمال امریکا (منطقه سان فرانسیسکو) که آقای نصیر درانی (وردک) آن را تاسیس نموده و آقای زلمی پوپل (تئوریسمین دولت پرچمی) رابحث معاون خود مقرر کرده سپس با راهنمایی آقای دکتور خلیلزاد سابق مدیر در وزارت خارجه امریکا، موسسه امریکایی (بیاندوار) همکاری شده طرح دایر شدن (لویه جرگه امریکایی بیاندوار) را پیریزی و بمنظور تطبیق آن یکنیم سال قبل بجنوب کلفورنیا طرح مذکور را بالای اعضای فعلی دومین حکومت جلائی وطن قبولانده، مشترکاً هردوی شان دومین حکومت جلائی وطن در امریکا را تاسیس نمودند که اینک بعد از یکنیم سال همکاری ازهم جدا شدند. (هاشیمان) یکنیم سال قبل در جلسه رستوران تسنن اعمال افغان سنتر را پیشگویی م کرده و شماره ۹-۱۱/۱۲ و ۱۳ آئینه آینه تان هاندیریک و انشر کرده است اما جلالتمابان میگردند که آنکه انشر یک مرسوم مشکل و سرمایه داری است باید طریقه ویدان آنرا تمهید کرد و همان مرسوم گذرد. (لویلا)

اعاده یک استقرار نسبي کوتاه تر احساس میکند، عمل سوء قصد بر ضد شاه سابق یا هر شخصیت دیگری که یکی از پایه های وحدت و همبستگی و استقلال ملي را بصورت موثر استوار نگاهداشته بتواند، منبع خارجي داشته و مغاير ایجاد حکومت مستحکم ملي در افغانستان بخاطر تامین تمامیت ارضي و استقلال ملي و وحدت مردم است .

نتیجه :

— حمله سوء قصد توسط یکن از اجیران خارجي در خارج از کشور ما بعمل آمده و این امر ضرورت مصئونیت جسمي شاه سابق را که وطن در شرایط حساس کنوني باو نیاز دارد، مطرح میسازد. بنابراین از شاه سابق بپاس مصئونیت شخصي و بخاطر مصالح کشور (درچوکات طرح سرمنشي ملل متحد) تقاضا شود که بپاس بمیان آمدن یک حکومت انتقالي (دارای قاعده وسیع) و بشکل کانکریته آن بداخل افغانستان تحت تدابیر و نظارت قوای امنیتی ملل متحد و با همراهی قوماندانهای جهادي بروند. محل اقامت شاه سابق و سازمان دوره انتقالی تحت اداره شاه سابق طبق مفاهیم بین الافغانی تثبیت گردد.

— تنظیمهای جهادي در عوض دایر ساختن کنفرانسه های سه جانبه با ایران و پاکستان (در اسلام آباد و تهران) در حضور وزرای خارج دو کشور مذکور، اجتماعاتی با حضور «ریش سفیدو کلان افغانی» خود که مردم ما باو حرمت میگذارند، دایر سازند و تصامیمی برای آینده کشور در فضای آزاد و فارغ از مداخله بیگانه اتخاذ نمایند.

— در داخل کشور، زمینه ملاقات این «کلان قومی» (مردم افغان) با قوماندانهای جهاد، مردم و روشنفکران بغرض تشکیل یک حکومت وسیع البنیاد طبق طرح موسسه ملل متحد بهتر مساعد شده میتواند تا در خارج از کشور.

— در طول دوره انتقال که با ورود این کلان قومی در داخل کشور آغاز خواهد یافت، از طریق تمام کشور های ذی علاقه بشمول شوروي، امریکا، پاکستان، ایران و عربستان سعودی و همکاری ملل متحد بالای تنظیمهای مقیم ایران و پاکستان تاکید بعمل آید تا مقررات آتش بس را بکمک منسوبین خود در داخل افغانستان مراعات کنند.

— در طول این دوره تمام کمکهای اقتصادی ملل متحد و دیگر موسسات بین المللی تا زمان براه افتادن انتخابات آزاد برای تشکیل یک دولت قانونی و در جریان عملیات انتخابات، از مجرای سازمان دوره انتقالی تحت اداره کلان قومی (یعنی شاه سابق) صورت گیرد.

— در طول مدت بین حالت نا مستقر ابتدایی تا زمان ثبات نسبی شرایط امنیتی، باید مناطق بحرانی کشور تشخیص داده شده و برای اعاده و حفظ حالت عادی در مناطق مذکور از تمام وسایل لازمه بکمک قوماندانهای با صلاحیت جهاد و نیروهای امنیتی ملل متحد و مقامات کشورهای هم سرحد کشور ما، استفاده بعمل آورده شود.

— زعامت ملي، خاصیتا برای اعاده اوضاع نورمال و تامین اهداف و پرنسیپ هایی که در طرح سرمنشي ملل متحد ذکر یافته است، بدون قبول خطر و تحرک امکان پذیر نمیشد.

سوء قصد بجان شاه سابق ضرورت جدی تحرک را در جهت مقاومت مزید در برابر دشمن حاکمیت ملي، تمامیت ارضي، استقلال سیاسی و موقف غیر منسلک و خصلت اسلامی افغانستان در دستور زمان حاضر قرار داده است. با آینده مردم و کشور نمیتوان از موضع پاسیف معامله کرد. ختم

عزیمت هیات تنظیمها بماسکو

تقرر خوجه ئین ربانی بحیث رئیس هیات تنظیمها برای مذاکره با روسها از اشتباه بزرگ سیاسی شاغلی صیغت الله مجددي صورت گرفت که در بازگشت از نیویارک بوعده و پیشنهاد وزیر خارجه روسیه خود را رئیس جمهور دایمی افغانستان پنداشته و با اصطلاح کشمیر را خواب میدیده است زیرا بمجرد رسیدن به پشاور بتوصیف خالق یار پرداخت و احتمال ائتلاف با حکومت کمونستی کابل را ممکن و مفید خواند. همان بود که حکومت پاکستان او را یک چندک سخت کننده حریف او ربانی را بجان او انداختند و حکومت پاکستان از ترس اینکه مبدا مجددي در ماسکو باروسها سازش کند ربانی را بحیث رئیس هیات تنظیمها برای رفتن بماسکو مقرر نمودند و البته از او تعهداتی هم گرفتند.

برادر محترم دکتور هاشمیان

صحت و سلامتی تانرا از درگاه خداوند ارزومندم. آیینۀ افغانستان را بصورت مسلسل میخوانم و از مضامین دلچسپ و نبشته های عالی آن مستفید میگردم. در شماره ۱۸ صفحه ۴۳ اعلان ((فیلولوپ قبر کتی)) را خواندم بسیار جلب و بموقع نشر شده مردم مفهوم آنرا درک نموده ازین پیش بینی مجله شما تقدیر میکنند و جریان چشم دید خودم آنرا تأیید مینماید.

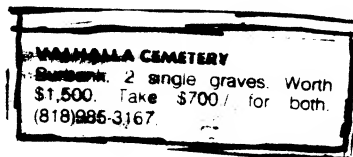
من چند ی قبل نسبت وفات دوستم مرحوم شاه محمود شمس در محفل جنازه آن مرحومی اشتراک نمودم. فردای آن روز بیخانه آن مرحومی بودم پسران و فامیل شان از مصارفات تکفین و تدفین صحبت می کردند. شنیدم میگفتند مبلغ ۳۲۰۰ دالر با موقوفین (*Vilhala Cemetery*) فیصله نموده بودند. ازینکه یکی از افغانها بنام عبدالخالق با چند نفر دیگر درین قبرستان چند قبر خریداری نموده اند تا با هموطنان شان کمک و معاونت کرده باشند همان بود که در موضوع تکفین و شستشوی میت بطریقه اسلامی از عبدالخالق کمک خواستند (درحالیکه چند نفر از افغانها بصورت داوطلبانه این کار را میکردند) وی باوشان وعده هرگونه غم شریکی و همکاری را نمود. خلاصه میت بخاک سپرده شد و پسران آن مرحومی جهت پرداخت ۳۲۰۰ دالر فیصله شده بطرف دفتر قبرستان میرفتند. عبدالخالق به اوشان نزدیک شد و گفت من بدقت میروم و کوشش میکنم پول آن را کمتر بسازم. وی بداخل دفتر رفت بعد از چند دقیقه درحالیکه کاغذ بیل بدستش بود خارج شد و گفت مصارفات شما ۳۸۰۰ دالر میشود (۶۰۰ دالر اضافی مصارف تکفین و شستشو میباشد). اوشان از اینکه موقع حساس بود مجبور شده مبلغ ۳۸۰۰ دالر پرداخت کند.

دیده میشود که سردار قبر فروش مبلغ ۶۰۰ دالر را بحیث کمیسیون کاری قبرفروشی خود راه رفته و در روز روشن نوش جان کرده خواهد بود. و درباره قیمت قبر هم بعداً معلومات بیشتر بدست آمد.

من بعد از مراسم فاتحه خوانی مذکور برای چند روز بکانادا رفتم و در بازگشت دوباره از اقارب در لاس آنجلس دیدن نمودم. همانروز تصادفاً نشریه هفته وار (*Penny Saver*) تاریخی ۱۳ نوامبر را آوردند ورق زدم دیدم چند جای آن اعلانات فروش زمین قبر بوده تصادفاً چشم با اعلانی افتید که دو قبر در عین قبرستان بمبلغ ۷۰۰ دالر بفروش میرسد (بریده یا کتنگ ضمیمه است) تلفون را گرفتم و بمالك آن حرف زدم (اسمش *Herman Shermans* میباشد). خود را معرفی نمودم که از افغانستان میباشم. حین صحبت بمن گفت چند ماه قبل حدود ۱۵ قبر را یکی از افغان ها به عین قیمت فروخته است و عده نمود که نمره های زمین کلان بوده اگر خواسته باشید از نمره زمین برای دو قبر استفاده شده مسواند (یعنی ۴ قبر بمبلغ ۷۰۰ دالر) و هم نسبت پرداخت پول آن گفت مبلغ ۱۵۰ دالر ماهانه بصورت قسط بپردازید.

باین قسم طوری که آقای عبدالخالق در سن مردم شایع ساخته بود که گویا هر قبر را حدود ۸۰۰ دالر خریداری نموده حقیقت نداشته باینخ این اعلان مطابقت ندارد. یعنی زمین چهار قبر را از عین شخص بقیمت ۷۰۰ دالر خریداری کرده خواهد بود که قیمت هر نمره قبر ۱۷۵ دالر میشود. و اگر انصاف اسلامی و وطنداری افغانی در بین باشد دوچند قیمت خرید خود بفروشد که ۳۵۰ دالر میشود.

این موضوع را جهت معلومات هموطنان نوشتم تا بهنگام بسیار مشکل تکفین و تدفین که فامیل ها به غم گرفتار و سرو پای خود را یافته نمیتوانند توسط کلاه بردار ها و دلال های قبر فروش فریب و بازی نخورند. ضرب المثلی که میگویند ((کفن کش قدیم خوب بود)) بیایم آمد یعنی قبر فروشان عیسوی با انصاف تر میباشند و زمین قبر را بقیمت ارزانتر از قبر فروش های افغان میفروشند که این اعلان ذیل شہوت مدعا است :



صاحب در هامبورگ

صحت مجددی

هموطن محترم ما جناب آقای عبدالکریم لایکر از هامبورگ در نامه مورخ ۱۱ سپتامبر خود شرح مفصّلی از رویداد محفل افغانها و بیانات شاغلی مجددی بجواب هموطنان ارسال داشته که جنبه خبری آن کهنه شده زیرا در نشرات اروپا نیز در زمینه راپورتاژهایی نشر شده است. فقط یک قسمت آنرا درین جا گزارش میدهم.

یکی از برادران ما (ظاهر) از مجددی صاحب سوال کردند که شما قبلاً وعده کرده بودید رهبری به اساس انتخابات فردی و سرتاسری تعیین خواهد شد چنانچه محترم پیر گیلانی رهبر محاذ رابحیث رئیس طرح پلان انتخابات مقرر کرده بودید اما امروز در صحبت خود انتخاب خود را بحیث رهبر توسط جرگه یاد کردید. و یک برادر دیگر پرسید که در بیانات تان چند بار از افراطیون نام گرفتید مقصدتان از افراطیون کدام اشخاص یا گروه ها میباشد ؟

مجددی صاحب بجواب فرمودند که من دانستم که این سوال شما از زبان حکمتیار صاحب بوده من از هیچ کس ترس و بیمی ندارم بوضاحت مگویم سنگ اندازی ها را همیشه حزب اسلامی بمقابل ما کرده و میکند...

فعلا افغانستان در حالت جنگ و پراگندگی قرار گرفته همه ملت آواره و پريشان و سراسيمه در ممالك اجنبی پناهنده شده در مراکز و محلات نیز صلح و امنيت وجود ندارد لذا انتخابات فردی از امکان بدور است ناگزير هستيم که رهبر را موقتا از طريق جرگه های انتخابی بغير از اشتراك کمونستها تعيين نماييم چنانچه شخصا از طرف همان جرگه تعيين و تا حال دوام داده ام... افراطيون نیز گمانها ميگویند که ريش ندارند و يا نسبت معاذير شرعی به نمازهای جماعت حاضر نشوند و يا در مسایل خورد و ریزه انسانيها را تعذيرات و جنحه دهند و در مسایل پيش پا افتاده باعث تکليف و قرار اجتماع گردد انرا ما افراطيون می ناميم.

چون اصرار زياد بعمل آمد حضرت صاحب نام حزب اسلامی را بحيث افراطيون گرفتند و شرور سیدها، الدین مجروح - غروال و اختطاف چينزایی و غيره از برادران هموطن ما را که به هزارها بوده و به دیار عدم فرستاده شدند مثال آوردند.

قوماندهان مسعود ميگويد: خواهان قدرت و جاه طلب نيست

آقای بابکر در نامه دیگری از تاريخ ۲۳ سپتامبر بالای بیانات قوماندان احمد شاه مسعود تبصره نموده و در حالیکه قسمت کلی صفحه اول را در توصیف صفات برجسته و خدمات قوماندهان مذکور وقف نموده اند موضوع را چنین دنبال مينمايند:

«طوريکه آقای مسعود در نطق و بیانيه خود تذکر دادند که ((اعلحضرت پادشاه سابق ظاهر شاه عمر پيشرفته داشته و نیز درین مدت جهاد سهمی نگرفته و واکنشی از خود نشان نداده و متهم بقضایا خواهند بود باید همانجا (یعنی ایتالیا) بماند)) درین همه از طرف نویسنده ها و نیز خودشان (یعنی ظاهر شاه) بارها دلایل ارائه شده و همچنان همیشه در سعی و تلاش جستجوی راه حل بوده ولی مشکلاتی که پيش راه شان قرار دارد اظهار من الشک است. فرضا شاه سابق قابل قبول نباشد باید قوماندانان صاحبان شخص دیگری را معرفی میداشتند تا ملت بالای آن قضاوت میکرد چرا که ملت بی رهبر مانند تن بی سر است که هیچگاه قابل حرکت و پیروزی نخواهد شد. اگر غرض از شخص آقای مسعود باشد که با خودش یا دیگران پیشنهاد کنند در صورتیکه آراء اکثریت مردم ما را گرفته بتوانند هیچ اعتراضی در آن باقی نماند هر شخصیکه افغان و مسلمان و نزاد از افغانستان باشد مردانه وار خود را کاندید و داخل میدان کارزار شود تا ملت قضاوت کند و مردم بدور یک شخص واحد جمع گردد و باقیام عدم تشدد این غایله و برادر کشی را مدفوع و مرفوع سازد. قابل تذکر است آقای مسعود بارها اظهار داشته من بصفت یک اولاد صالح و راستین وطن محتر بجهت استخلاص رفاة آزادی ميهن خود را وقف کرده خواهان قدرت و جاه طلبی - حتم. موضوع را با انتخابات و نظریات مردم خود واگذاشته بهتر بود در جمعیت و جلسه قوماندانانهای دلییر و شجاع که دایر شده بود نیز این حق اولست انتخابات رهبر از آن آنها بود بایست این مرام داد و ناپیدا را حل و فصل میداشتند و رهبر را از بین خود انتخاب میکردند و وحدت واقعی را پایه گذاری میداشتند در حالیکه آن نشد و سویی از اتحاد و اتفاق بمشام نمیرسد. و اینجسی وضع بی رهبری شاید برای سالهای سال دوام خواهد کرد و ملیون های دیگر بخاک و خون یکسان خواهد شد... ولی اگر اکثریت ملت ظاهر شاه را میخواستند و قوماندانان ها هم انرا میدانند پس چرا بخاطر خواسته و منافع ملت و قطع برادر کشی و خونریزی با انتخاب و اراده ملت تن در نمیدهند؟»

میش بپای خود آویزان و بزبای خود!

نامه دیگر آقای عبدالکریم بابکر از تاريخ ۹۱/۱۰/۲۷ بعنوان فوق معنونه آقای نعمت الله هروی بادغیسی میباشد که رساله منتشره جمعیت اسلامی خوجه شین ربانی بعنوان ((هاشمیان کیست و هدفش چیست)) را در نشریه خود تجدید نشر نموده و آقای بابکر نظریات و عکس العمل شخص خود را در آن باره بحيث یک افغان مسلمان و حق بین ابراز داشته اند. از آنجائیکه با اساس اخلاق مطبوعاتی که هموطنان شامل جمعیت اسلامی در بعضی موارد تیار می دهند شاید جریده مذکور نامه آقای بابکر را نشر کنند ما فقط چند قسمت انرا ذیلا اقتباس می نمائیم:

«... از طرف دیگر طوريکه بمضمون منتشره صفحه ۱۶۲ شماره ۱۱ آيينه افغانستان نظر انداخته شد کدام کلمه مهم که خدا نا خواسته به آبرو و عزت قوماندان مسعود قوماندان سنگر شکن و مبارز راه آزادی و جهادی ما آقای مسعود لطمه وارد سازد بنظر نخورد. هرگاه موضوع خشت پخته و سنگ مرمر بمزاج شما برخورد کرده باشد فکر میکنم تا اندرجه قابل اهمیت و اندیشه نبود تا اعصاب شما را باین درجه جریحه دار سازد که بحیثیت و وقار یک دکتور و استاد دانشمند مبارز قدرمند آنچنان شدت رفتار کنید چرا خود میدانید که لاجورد و یاقوت، بیروح، زمرد و الماس همه عنوان احبار کریمه یاد و داده شده اما در رنگ، خاصیت و ارزش تفاوت بارز دارند. واقعا برادر آقای مسعود یک قوماندان دلیر و شجاع مرز آفرین و سنگر شکن سمت شمال بوده و است. لقب شیر دره های پر خم و پیچ پنجشیر را بمفتی گمایی نکرده چه ما بگوئیم یا نگوئیم نامش بقلم زرین درج تاریخ کهن وطن عزیز شده است. اما خدمات ارزنده و جانفشانیهای متداوم، خرد درایت، سیاست و لطف و کرامت و شجاعت اعلحضرت محمد ظاهر شاه را نیز از نظر ها دور مانده نمیتوانیم چه در وقت زما مداری اش مملکت را از نابودی رهانیده و بشاهراه ترقیات و اوج قدرت رسانیده بودند. ربانیها، سیافها، حضرات حکمتیارها، مسعودها، عبدالحقها و اسمعیلها، حقانیها و غيره دانشمندان، استادان

علمای دین شخصیت های عالی و برجسته در عالم اسباب ساخته دست او است. هرچه که بر سر ما آمده از سنجش نادرست بخت و ازگون و موقعیت نا سازگار خود و مردم ما پیش آمده است...

دو خبر عادی

محترم عبدالصمد از دهلی کهنه

داکتر صاحب محترم مدیر مسئول ایینه افغانستان

برای مجله شما که برای مهاجرین دهلی حکم اسیر پیدا بعد از هفته ها انتظار انرا امانت گرفته چند نفری که در پارکها میخوانیم برای شما از کلمات چوک دهلی دو خبر دارم:

اول عزیزالله مرموز که یکنفر مشهور حزب پرچم بوده مدت پنج سال بحیث مامور موظف رژیم بدلهلی در یک خانه لوکس اقامت... و اولادهایش بمصرف رژیم دریونیورسیتی شامل... درین اواخر مرموز صاحب یکا بل رفته در وزارت خارجه مامور کلان رتبه مقرر و قرار است از طرف عبدالوکیل جاسوسی جی بی که وزیر خارجه رژیم و از رفیقهای مرموز است بحیث شارژ دافر در واشنگتن یا المان غربی مقرر شود...

دوم - سروری سابق رئیس خاد که در دهلی محبوس بود رها شده میگویند در کدام جای هندوستان تحت مراقبت زندگی میکند و همچنان گفته میشود که رژیم کابل وعده داده تا او را بندی نواز د ویکابل تحت الحفظ ارسال شده اما یقینی معلوم نیست.

ایینه افغانستان از موسسه محترم افغان ترست دهلی و سایر افغانها خواهشمند است در تائید یا تکذیب این دو خبر همکاری بفرمایند. شناخت ما از آقای مرموز طوریت که من حیث یک شخر تجربه دیده و زرنکه شاید حاضر نشود خود را در خدمت یک حکومت مشرف بمرگ قرار دهد.))

ترور در سرحد

جنرال فضل حق عضو اسمبله محلی سوبه سرحد و گورنر سابق ان قسمت پشتونستان که به صوبه سرحد معروف است بتاريخ سوم اکتوبر ۹۱ ترور گردیده های تعجب اینحاست که پسران مرحومی دونفر اعضای قونسلگری ایران مقیم پشاور را در حادثه دخیل دانسته و از دولت پاکستان مطالبه تعقیب قانونی انها را نموده اند. در بازار قصه خوانی پشاور شایع است که قونسلگری ایران بحیث یک پایگاه قوی (از رهگذر مالی) ضد پشتونیزم درآمده برای از بین بردن عناصر پشتون و تضعیف زبان و فرهنگ پشتو ده ها ملیون کلدان بمصرف رسانیده و این عملیات بشمول تمویل یک عده جراید در پشاور ادامه دارد. عناصر متعصب ایرانی از دیر زمانی باین نوع عملیات نا بخردانه متشبث شده اند که بسود و بیهوده بوده است. پشتو و فارسی بحیث دو خواهر زبان ملی مردم افغانستان با صلح و صدا و داد و همزیستی مسالمت آمیز و مفید در کشور افغانستان و در بین قبایل پشتو زبان و فارسی زبان زیست نموده و خواهد نمود. هر نوع تلاش اجنبی برای تضعیف یکی بمقابل دیگر یا رجحان و تغوی یکی بمقابل دیگر نه در گذشته مثمر ثمر بوده و نه در آینده به آن موقع داده خواهد شد. مردم افغانستان الحمدلله اکنون چشم شناخت پیدا کرده اند. اشخاص/ نشرات و ماهیت و اهداف کار آنها را درست تشخیص میدهند و زیر تاثیر تبلیغات اجنبی و بطرول دالر ایران نمیروند.

چه نشه داستبداد لری په سر کهنی ماته یو دی که مغل دی که افغان !

دنمارک کشور رهائش دایمی مجددی صاحبان

قرار را پورهای واصله از منابع افغانی در اروپا جناب صیغت الله مجددی بالاخره تصمیم گرفته اند تا سالهای تقاعد دور از وطن خود را در مملکت دنمارک سپری نمایند. برای این منظور جایداد بسیار عالی و بزرگ شامل چند قصر را بمطابق چهارونیم ملیون دالر در کشور دنمارک خریداری نموده اند. اگرچه نظام یک مجددی در ایالت اتلانتای امریکا جایدادی بقیمت یکنیم ملیون دالر و جایداد دیگری پنجال قبل بقیمت حدود دونیم ملیون دالر در شمال کشور در منطقه ای بین مارتینز و کانکور خریداری و شت گردیده ولی با احتمال اغلب یکی آن بوالحضرت و تسعید نسیم الله جان و دومی را بمدر اعظم حشمت الله جان مجددی داده خود شان دایمی در دنمارک مقیم گردند. هموطنان اروپا ضمن افشاء این خبر گفتند که مجددی صاحب بعد از کناره گیری از کار خیال رفتن افغانستان را نداشته و از اقامت در امریکا نیز از گزند زبان مردم اندیشه داشته میخواهند بجایی زندگی کنند که کمترین مردم افغانستان و روزنامه نگاران تماس داشته باشند. البته سیاست میدان کثیفیست که مجددی صاحب خوبتر خود را در آن لوت داده میتواند چنانچه اگر در موقف فعلی وضیت های غیر ضروری خود تجدیدنظر کرده از ولینعمت سابق خود و خاندان خود تجدید حمایت کنند در آن صورت دسترخوان شوربا زار دوبا ره بروی شان

گسترده خواهد شد. مجددی صاحب بتاريخ ۲۶ نوامبر از واشنگتن مستقیم بروم رفته تا امروز ۳۰ نوامبر در روم تشریف دارند. با اعلحضرت پادشاه سابق دنداره مذاکراتی بعد از ده سال خدمت انجام دادند.

از گفتار بی بی خورد خانم آغا بگل

خانمی معزز و رموز فهم از نزدیکان سردار روزی بدین سردار بمنزلش رفته بود، چونکه شنیده بود سردار بعد از استعفی اجباری از مقام صدارت و دولتش خدای داد در مرور سالهای تجربه دیموکراسی بیکار و خانه نشین بوده و بعضاً از اقارب خود نسبت دوری گرفتن گله هم میکرد است.

خانم رموز فهم عصر روز بمنزل سردار برفت و نزدیک خفتی بمنزل خود برگشت که شوهر و اعضای خانواده خود را در انتظار بلکه مضطرب و پریشان یافت. آنها علت دیرپاشیدن را جویا شدند. خانم گفت زود است عطله نگیندهنوز سر شب است، فلان و فلان و فلان کسر را تلفون کنید بپایند آنوقت در حضور آنها بشما خواهیم گفت.

بی بی خورد گفت زنگ تلفون بعدا در آمد و آغا بگل گوشی را گرفت و بعد از دوسه دقیقه صدا کرد «بی بی خورد خانه بوبوگل رفتنی شدیم.» و متعاقباً خانه بوبوگل جان آمدیم. و روشناسان خاندان یکی بی دیگر سر هم ریختند، آمدند و نشستند. شوهر بوبوگل باز دید او را از خانه سردار مختصر بازگو نمود و گفت بقیه را از زبان خود بوبوگل بشنوید.

آنگاه بوبوگل حضار را مخاطب قرار داده گفت:

بلی از عصر روز تا نزدیک خفتی با خانم سردار بودم و او پیوسته میگفت که سردار بکنج حویلی مصروف کاری است و زود بر میگردد. ساعتها تیر شد و چای با لای چای می آوردند و چنین وانمود میشد که سردار زود بحالون می آید و مرا اجازه مرخصی هم نمیدادند چونکه سردار اطلاع داده بودید و او گفته بود بوبوگل را می بینم. همان بود که نزدیک خفتی سردار مانده و ذله با طاق در آمد و چیزی هم زیر بغل داشت کلان که شور میخورد. برخاستم و سلام دادم. سردار با تبسم پاسخ داد و گفت ببخشید مصروف این کار بودم. با لای انگشتان دست راست سردار لکه های کوچک رنگها دیده میشد. بوبوگل افزود: حالا که همه شما سردار را میشناسید، خوب فکر کنید و بگوئید که سردار ساعتها مشغول چه کاری بود؟ هر کس که گفته توانست یک مهمانی مجلل برایش میدهم.

یکی گفت شاید سردار مصروف گلهای حویلی بوده باشد. دیگری پاسخ داد که سردار گلها را نیست. دیگری گفت شاید کمانی بدین او آمده و مصروف صحبت بوده باشد. بوبوگل گفت خیر همان نداشت، تک و تنها در یک کنج حویلی بود که درون اطاق سالون دیده میشد.

سومی گفت شاید دیگچه پزانی میکرد. بوبوگل گفت خیر سردار نانخور و صاحب دسترخوان نیست بلکه اگر نان مکلف روی سفره اش بیارند چشم میکشد، بدخلقی مینماید، خانم خود را سرزنش و آشپز را جزا میدهد.

چارمی گفت سردار شوق نقشه کشی، هنرنگی و معماری را دارد شاید نقشه کدام عمارت جدید یا کدام زندان جدید را میکشد. خانم گفت خیر از دور معلوم میشد که در دست سردار کاغذ و نقشه نبود.

پنجمی گفت شاید سردار از کتاب حافظ فال میدید. خانم گفت همه میدانند که سردار کم خوان بوده به ندرت کتاب میخواند و آنگهی کتابی هم در آن گوشه حویلی دیده نمیشد.

ششمی گفت شاید سردار طلاها و جواهرات میراث کاکای خود را بررسی میکرد. خانم گفت کارهای پول و پیسه و خزانه و حسابهای خارجی و بانکها نزد بردار سردار میباشد.

هفتمی گفت شاید سردار توسط تلفون بیسیم بکدام جای مخابره میکرد. بوبوگل گفت خیر من تا که روشنی بود میدیدم که دستهای سردار با چیزی در زمین مصروف بود.

هشتمی گفت شاید سردار سگ خود را غسل میداده. یکی از حاضرین گفت غسل سگ ساعتها در برنمیگیرد، حتما بکدام کار مهم مصروف بوده زیرا عادتاً سردار کارها را زود تمام میکند و آنقدر حوصله ندارد که ساعتها بالای یک کار مصروف شود. بوبوگل گفت من هم تأیید میکنم و خودم هم حیران بوم که چه چیزی سردار را اینقدر مصروف نگه داشته است.

آخر همه دلتنگ شده گفتند بوبوگل حالا که ما نتوانستیم تو خود بگو تا ما برایت یک دعوت مجلل بدهیم. بگو ببینیم که سردار ساعتها بچه مصروف بود و آن چیزی که بزیر بغل داشت و شور میخورد چه بود؟

بوبوگل گفت: وقتی سردار در آمد یک سنگ بقیه بدهیکل زیر بغل داشت که استخوان پشت آن رنگین معلوم میشد. سردار سنگ بقیه را بزمین گذاشت و خانم خود را مخاطب قرار داده گفت: وقتی دیدم که استخوان پشت سنگ بقیه دارای مربع های طبیعی میباشد تصمیم گرفتم که ازین مربع ها یک بیرق افغانستان بسازم، همان بود که هر سه مربع را یکی بی دیگر سرخ و سبز و سیاه رنگ کرده در بین هر بیرق سه رنگ یک مربع را سفید و خالی گذاشتم. اما سنگ بقیه بسیار شور میخورد و رنگ کردن مربع ها بنحوی که یکی بدیگر نشر نکند وقت زیاد گرفت ولی بالاخره از سنگ بقیه افغانستان ساختم.

یک موسفید حاضر مجلس گفت معلوم است که سردار بیکار نیست حتی از پشت سنگ بقیه افغانستان میسازد و افزود که مهمانی بوبوگل بگرن من.

یازارت نو، چه میدانم ؟ 84

محترم داکتر اختر محمد بره کی

سالها قبل جوانی بنام سید محمد درقریه مازندگی میکرد. وضع زندگی بهتری داشت از پدرش جایدا و هستی زیاد برایش رسیده بود و مرد خوش صحبت و خوش صورت بود. از قضا دفعتا بین جوانی ۳۵-۴۰ سالگی هر دو چشمش کور شد. هر قدر کوشش نمودند بزیارتهای رفت و هرجا که نام حکیم و ییادکتور را می شنید نزدشان میرفت. سالها گذشت و سید محمد سن ۶۵ سالگی رسیده بود. آوازه شد که داکتر چشم بسیار لایق بنام قواد بیگ از ترکیه بکابل آمده سیدمحمد را نزدش بردند. بعد از معاینات قواد بیگ برایش گفت، تداوی فایده ندارد و این مرض دوا ندارد. وی از شنیدن حرف داکتر ناامید گردید چند روز بعد یکی از قومیها برایش گفت در نزدیکی کوتل لته بند زیارت نو پیدا شده که تا حال چند گور از برکت آن بینا شده اند. سید محمد دو پسر داشت که همیشه در خدمت پدر میبودند. پسران او سید محمد را بالای مرکبی سوار نموده بطرف زیارت راهی شدند (در آنوقت ها موتر زیاد نبود و هم آن زیارت دورتر از سرک عمومی قرار داشت). در راه پسرانش میشنیدند که پدرشان باهستگی با خود حرف میزند و چیزی میگوید. پرسیدند پدرجان خیریت است چه میگوئی ؟ پدر گفت مهم نیست ممکن بعضی سخنها بیادم بیاید و بی اختیار حرف بزنم. بعد از طی یکمقدار مسافه یکی از پسرانش که متوجه حرف زن پدر خود شده بود شنید که پدرش میگوید ((یازارت نو - چه میدانم ؟)) فهمید که پدرشان از بس مایوس است این جمله را با خود زمزمه و تکرار میکند.

خلاصه بزیارت نو رسیدند و شب را در آنجا سپری نموده و یکمقدار پول که با خود برده بودند بملنگ و مجاور زیارت نو دادند و رخصت شدند. چند ماه ازین جریان گذشت و چشمان سیدمحمد شاید يك اندازه بهبود یافته بود که میخواست یکبار دیگر بزیارت نو برود ولی خبر شد که والا حضرت افخم صدراعظم صاحب سردار محمد هاشم خان امر نموده که ملنگ زیارت را دستگیر و مردم را از رفتن بزیارت نو منع کنند. نمک حلالهای سلسله ضبط احوالات را بانجا فرستاده بودند تا اطراف زیارت را مراقبت کنند. آوازه شد که از بین زیارت نو کله خر خارج شده و گفتند ملنگ هم جاسوس خارجی بوده (معمولا وقتی حکومت يك زیارت را قدغن میکرد اینطور آوازه ها پخش میشد). راهاشیکه از طرف بتخاک گندمک سروبی، تنگی غار و خواجه سه بابا و غیره بزیارت نو میرسید همه از طرف محافظین قدغن شده و نمیگذاشتند مردم از آن راه ها استفاده کنند. شنیدیم در اطراف و نواحی زیارت نو حفاریات ادامه دارد. دو سال از حفاریات در آن منطقه گذشت و کسی نمیدانست چه میکنند. ازین واقعه چندین سال گذشت تا که والا حضرت افخم صدراعظم صاحب محمد هاشم خودشان عازم زیارت خود شدند. یکنفر از نمک حلالهای شان بنام کرنیل محمد ابراهیم خان مسکنه قلعه شانان پل چرخي که آمر مراقبت ضبط احوالات حکومت بگرامی بودند روزی به پدر کلان مرحوم من گفت که اصل موضوع زیارت نو این بود که جاسوسان بحکومت اطلاع دادند که ملنگ زیارت نو شاه در آنجا در جستجوی خزانه غیب است. خبر را همان روز بحضور والا حضرت افخم سردار محمد هاشم خان رسانیدند. ایشان امر فرمودند که بصورت سری در آنجا حفاریات شروع شود و مرا آمر حفظ و مراقبت آنجا مقرر کردند. در مدت دو سال ۳۷ عدد ست های طلایی خورد و کلان (البته از زبان محمد ابراهیم خان) دیگهای قدیمی، کوزه ها، خم های تیر و وزمین و غیره چیز ها بشمول سکه سائب قدیمی از آنجا بدست آمد و حضور والا حضرت افخم سردار محمد هاشم خان صدراعظم صاحب شخصا هفته دو سه بار از جریان کار خبر گیری و آنچه کشف شده بود با خود میبردند.

حالا ازین سو گذشت چنین نتیجه باید گرفت که ما مردم هم مانند سید محمد خان در اوایل جوانی جور و بینا و یا نیم بینا بودیم. دفعتا چشمان ما را کور کردند و هرچه کوشش کردیم علاج کوری ما میسر نشد. بالاخره بزیارتهای نو مقیم پاکستان و ایران رو آوردیم. دیدیم از آن زیارتهای نو نیز کله های خر بیرون شد. خزانه های غیب هم که در زیارتهای نو دست ناخورده باقیمانده ها لاخدا و نیک سردار محمد هاشم دیگر را با دار و دسته ضبط احوالاتش زنده بسازد تا خزانه های غیب دست نخورده شان را تصاحب نماید و ملنگ صاحبان را به ملنگستان جغتو بپارد. بیچاره مردم که از تجربه جریانات تلخ گذشته و عدم تداوی چشمهای کور مایوس شده اند اکنون عوض زیارت نو بزیارت کهنه رو آورده اند و حالا بعضیها با خود زمزمه میکنند که :

یا زیارت کهنه - چه میدانم ؟ (مورخ ۱۱ نوامبر ۹۱)

نوت - این زیارت نو در منطقه کوتل لته بند مربوط حکومت بگرامی بود و آن زیارت نو دیگر که در زمان صدارت والا حضرت افخم سردار محمد داود خان (لیونی سردار) در حه حکومت بهسود هزاره جات پیدا شد نمیباشد. البته زیارت نو زمان لیونی سردار داستان علیحده دارد که کدام نا بینای دیگر نوشته خواهد کرد.

کمونزم در آینه حقیقت

تالیف : عزیز احمد نوری قیمت ۴ دالر

زندادان پلچرخي

تالیف : پوهاند دکتور عثمان روستار

قیمت ۱۰ دالر

تجدید اشتراک ؟

موجبم که سغراز وطنم و ورنسازو
آوار کیم باعث دوری وطن نیت

بسم الله الرحمن الرحيم

مورخ ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۱

شاغلی خالقپار صدراعظم رژیم مزدورنجیب درکابل

شرازه کیم

بسم الله الرحمن الرحيم

شرازه کیم

A
F
G
H
A
N
I
S
T
A
N

M
I
R
R
O
R

من شما را بحیث يك افغان مسلمان میشناسم و از نماز گذاری شما در وزارت مالیه و همچنان در اکادمی علوم رژیم هنگامیکه در دوره ملعون تره کی شما مغضوب و درجمله خشره های اکادمی معاش میگرفتید، شهادت داده ام که در صفحات آینه افغانستان منعکس شده است. اینکه شما با پرچمیهای وطنفروش همکاری و همفکری داشته اید اظهر من الشمس است و اینکه در خدمت يك رژیم مزدور بحیث يك شخص انقلابی ابتدا بحیث نایب الحکومه و سپس صدراعظم ایفای وظیفه مینمائید، شما را از قطار وطنفروشان حزب کشیفوکراتیک خلق افغانستان مجزا ساخته نمیتواند و البته بهنگام محاکمه ملی، شما باید برای تبرئه خود اسناد و مدارک کافی داشته باشید، زیرا اگر نماز گذارین شما را مسلمان وانمود میسازد، همکاری و همفکری با کمونستهای وطنفروش شما را در طقه آنها و جنایات و خیانات ملی آنها شامل میسازد.

وقتی به نیوکارک آمده بودید یکصفحه نوشته بهیغه یادداشت برایتان با یکشماره (هفدهم) مجله آینه افغانستان ارسال نموده بودم که بهنگام توقف شما در نیویارک بدفتر نمایندگی رژیم در ملل متحد رسیده بود ولی از آنجائیکه شخص کشیف و بدنامی مانند وکیل و اعضای خاد کابل شما را در محاصره قرار داده بود، آن نامه بشما تسلیم داده نشد بلکه آمدن شما به نیویارک - برخلاف مدعیات کاذبیکه گویا رئیس يك حکومت غیر کمونستی و بیطرف میباشید - مثل هیات های رژیم های کمونستی و مطلقه تحت کنترول و مرموز و سری و بدون تماس با مهاجرین افغانی انجام یافت و خوب شد که مقامات ملل متحد و همچنان افغانهای آزاده اروپا - امریکا - بهاهیت حکومت شما بحیث يك گدی خمیری در دست يك رژیم مطلقه و مزدور ملتفت گردیدند و بگفته يك افغان مسلمان موسفید "اگر هم خالقپار میگفت که غریب بچه مسلمان است باید او را از قماش ماکیان هایی شمرد که از شدت چاقی مجرای بیضه او بند شده و از تخم دادن مانده است." گو اینکه هرگاه غریب بچه مسلمان در لهر و لعب کمونستها گهر آید بچنین مرضی گرفتار شود.

درین نامه مخاطب من شخص شما بحیث صدراعظم يك حکومت خود ساخته توسط يك رژیم مزدور و بیرو منافع اجنبی قرار دارید که دهل دروغین تبلیغات دیموکراسی را بعدا درآورده اید ولی کشفیات تان در زیر تکریمها تراکم کرده و هر روز از گوشه ای بوی بد تراوش میکند. امروز نامه ای داشتم از آقای محمد موسی (اکرمی) مدیر مسئول جریده وحدت که از عدم وصول سه شماره مجله آینه افغانستان از ماه می ۹۱ تا سپتامبر ۹۱ اطلاع داده است. این شماره ها هر کدام در موقعش توسط پسته هوایی با درس جریده وزین ملی وحدت بکابل ارسال گردیده بود و معلوم است از طرف حکومت و رژیم مطلقه کابل مانسور شده و خلاف موازین و مقررات پستی بین المللی بمرسل الیه تسلیم داده نشده است. البته سهل است که رژیم شما مانند همیشه دروغ بگوید و مدعی شود که مجله ها اصلا بکابل نرسیده است و ما در رد این دروغ میگوئیم که تا امروز باستثنای روسیه شوروی و چین که بانجا مجله ارسال نمیکنیم اطلاع مفقودی یا عدم تسلیمی مجله از هیچ مملکت دیگر بهما نرسیده است. و در خالیکه مکاتیب عادی رسیده دلیلی وجود ندارد که يك مجله بوزن یگپا و بداخل يك پاکت ۹ انچه مفقود گردیده باشد.

بهر حال توقع دارم اگر واقعا آثار اسلامیت در سلوک شما مشهود باشد این موضوع را تعقیب و تحقیق نمائید و مجله های مانسور شده را بمرسل الیه تسلیم داده از اقدامات قانونی خود (اگر قانونی در کابل برجا باشد ؟) بمن اطمینان بدهید.

راه دیگر اینست که کشفیات گذشته آشور ندهیم و برای شما و حکومت مجبور و مزدور شما سرازو يك ورق سفید بیندازیم و بشما چانس تلافی مافات را بدهیم. البته من بحیث يك مومن مسلمان حاضرم تعهد شما را بپذیرم که در آینه مجله ها مانسور نمیشود که درینصورت بمصرف خود مجله های گذشته را برای مرسل الیه دوباره میفرستم. یا اینکه مردوار پشتون وار و مسلم وار بنویسید که رژیم مطلقه شما طرفدار تفاهم بین افغانها نیست و از ورود و تسلیمی مطبوعات ملی و ضد کمونستی جلوگیری مینمائید. آنوقت راه هر دو طرف معلوم است و بیشتر مزاحم شما نمیشویم. از خداوند متعال (ج) استدعا مینمایم شما جرات ببخشید که بحیث يك پشتون مسلمان خود را از زیر یوغ حزب کشیفوکراتیک خلق و وطنفروشان آزاد سازید. صحتمند باشید.

دکتر سیدخلیل الله هاشمیان
۱۳۱۳/۱۰/۱۹

کاپی نویز برای بزرگواران

نقش ثانی یا تکرار تاریخ 86

محترم علی غرب زده از فرانسه

لاف که مصدر آن لافیدن است همیشه موجود بوده و فرق بین لاف و دروغ (که در اصطلاح عامیانه آنرا پتاق نیز گویند) اینست که دروغ عموماً ضد راست میباشد در حالیکه لاف جنبه خود ستایی و دعوی اضافه از حد را دارد. لافزن یا لافنده با دروغگو یا دروغ پرداز فرق دارد. بعضاً دروغ مصطلح است و مجاز است اما لاف که نمک آن پتاق است برای کسانی که لافوک را میشناسند شنیدن آن بکنوع خوشگذرانی بوده عموماً داستانهای بیپوده و گزاف لافزن در حالات عادی شنیده میشود مثلاً از زبان یک نفر فوتبالیست کهنه کار در امریکا شنیده شده که در هر میچ خودش به تنهایی ۸ تا ده گول بطرف مقابل میزد است و اگرچه این سرگذشت را میگویند برای اطفال و خانمها نقل میکرد اما بعضاً با لاف بعضی وقایع روزمره که در آن هیچ شک و تردید نمیباشد نیز یکجا میشود .

تاریخ لاف زنی و دروغگویی بصوبه بین المللی بعد از انفلاق ۱۹۱۷ که در روسیه تزاری صورت گرفت شروع میشود . چون این انفلاق بدون پتاقی بود برای اینکه عقده پتاقی نداشتی بعداً در نزد انقلابیون بوجود نیاید از همان ابتدا به لاف و پتاق شروع نمودند

تازه ماهری با تصرف و تحریف درین باره چنین میگفت :

تو بنا مش انقلاب بایدش گفت انفلاق تو بن لاف و پتاق کارهای پر طمطراق

کوش تا بازی دهی اهل جهان دون را گو کز دود کباب اهل جان گردید چاق

دشمنها نمائیت را برگزینی با مکر و غدر تا کند بدجنسی ات با دکتورینت انطباق

انقلابیون میگفتند: بازی دادن جامعه کار آسان نیست باید با ملاحظات علمی و مستحکم جامعه غولانده شود و چون یگانه وسیله غولانیدن دروغ گفتن است و تحلیلات علمی نشان میدهد که دروغ بدون نوع تقسیم شده است: دروغ ثقیل و دروغ خفیف . باید زیر بنای جامعه با ماس دروغ ثقیل استوار گردد ولی عموماً از دروغ خفیف در ممالک سرمایه داری و دیموکراسی بورژوازی کار گرفته میشود چونکه زیر بنا محکم نیست حکومتها وقتاً فوقتاً از بین رفته و جامعه طور شاید و باید غولانده شده نمیتواند . اما در ممالکی که انفلاق کبیر آمد و است زیر بنا و تهداب بدروغ ثقیل استوار و چون پیشرفت زیر بنا تا شبر بمزائی بالای روبنا دارد خود بخود لاف و پتاق که روبنا است رشد مینماید .

چون تحلیل موضوع جنبه بین المللیت داشت نتیجه درست بدست آمد یعنی زحمتکشان و انقلابیون با اندازه کافی بهره برداری نمودند. این وضع هفتاد سال دوام نمود و کار بجایی رسید که تمام مردم جهان از انقلابیون به ترس و دهشت افتادند ولی اینها اکنون در غم حفظ و حراست سرمایه های خود هستند که از راه انفلاق کارگری پیدا نموده بودند و میخواهند بان شکل سرمایه داری داده برای سرمایه گذاری با از وال ستریت هانک کانک استفاده کنند یا اینکه در دهلی یک وال ستریت جدید بسازند و بکتن از انقلابیون سرمایه دار کابل برای ریاست وال ستریت دهلی زیر نظر گرفته شده است .

خوشبختانه انسانهای سر سخت و دلاوری در عرض راه آنها قد علم نمودند. این انسانهای غیور فلسفه دیگر آنها شپراکه میگفتند تاریخ تکرار نمیشود نیز تکذیب نموده و سرنوشت شومی را که بالای انگلیسها و شاه شجاع تحمیل نموده بودند تکرار کردند.

امپراطوری برتانیه که در آن آفتاب غروب نمیکرد و انگلیسها که میگفتند قدرت توپهای جنگی برتانیه در جهان بعد از قدرت خداوند است با همان عظمت بعد از شکست شرم آور آنها از بین رفته اما افغانها مانند نقاش ماهر نقش شانی را بهتر از اول کشیده این دروغگویان تاریخ را شکست شرم آور دادند.

در نقش اول امپراطوری برتانیه بعد از چندین ده سال از بین رفت در حالیکه در نقش دوم ده سالی هم پوره نشد . پس بر مردم جهان است تا این نقش را که مردم افغان در تابلوی تاریخ کشیده اند بنظر احترام بنگرند. واللام . محمد علی غرب زده - از فرانسه .

آرامش کلاههای کشف و ترقی را بردارد . عقد معاشرت با خرس و خوک . تعامل سیاسی برود که بعد از حصول استقلال بعمل آید . این معاشرت بروی پروتوکول سیاسی انجام شده . صوبه لاد در دایه ملی قجستان را دوانگرد . انگلیس آتشی فاق را در قجستان دامن زد و ترس و وحشت را در میان شاه و کفر کرد . محمد طری ازین جریان هیچ نمیدرد . از وزارت خارجه استیضاح کرد و جواب نگرفت . بهر حال از دست از سر حکومت کجستان اتر گفت . بزعم نمای کجستان باید بیشتر تم که محمد طری چند سال اینجا بود و چند روز از امور وزارت خارجه اوایی کرد . در مورد کشتن قتل رئیس نمای کجستان (بیغزات) آوایی صورت گرفت . محمد طری تلاش کرد از اعدام تامل طوری کند . او بیک خورشید درین مبادیه نیز ملاقات شد و از عهده سفارت استیضاح کرد . کشتهای مرمر برهه شاه جهان در خواست بود . با این رویاروی کجستان و کجستان از امام جدا شد و شاه جهان اقول کرد . محمد طری

اداره صومعه ۸۹

بخش آرشیف ملی تجویز تصحیح و یادداشت 87

در تحت این عنوان کلمه تجویز معنی پیشنهاد را دارد؛ یعنی اگر به تصحیحات مجوزه موافق باشند یادداشت و تطبیق خواهند کرد و اگر نباشند، نادیده بگیرند. در آینده درحالیکه تصحیحات مجوزه واصله در مواردی را که واقعیت های تاریخی مجهول بوده و مشهود نمیباشند، مانند سابق نشر خواهیم کرد، از مقابله و نشر جواب بالجواب معذرت میخواستیم. (اداره).

محترم محمد ناصر رشاد تصحیح موارد ذیل را تجویز کرده است :
در صفحه ۹۹ مجله شماره ۱۸-۹۱ ایینه افغانستان در سطر ۲۴ بجای دو لك افغانی اعانه آقای زابلی مبلغ ده لك افغانی نوشته شود.

در صفحه ۹۴ همین مجله در سطر ۱۷ (از جانب زیل) از طرف آقای محترم دانشمند از اروپا نوشته شده که نشیده ((اللهنا یا ربنا انصرلنا امیرنا)) از وقت جنگ استقلال نی بلکه در اواخر پادشاهی امان الله خان بحث ترانه ملی از طرف محمود سامی ساخته شده چنانچه تون عربی دارد .

این جملات واقعیت ندارد و محمود سامی اصلاً شاعر نبود و در سال ۱۳۰۳ شمسی بوقت سلطنت امان الله خان از قوماندانی مکتب حربیه بقوماندانی قول اردوی کابل تبدیل شده بود و در حالهای اخیر سلطنت امان الله خان مکتب حربیه وجود نداشت بلکه بنام مکتب مستعجل بذریعه چند نفر از ترك های ارکان حربیه که رئیس آنها فرقه مشر بوده و اسماعیل حق نام داشت تعلق گرفته بود و ترانه های ملی بعد از سال دوم سلطنت امان الله خان بکلی از بین رفته بود . شخص این نویسنده در آنوقت به ترتیب و تنظیم ترانه ها مصروفیت داشت و ترانه خوانها از طلاب مکتب حربیه بوجود آمده بود و آنها را به چهار گروه تقسیم نموده بودیم : طلاب اول خورد سال و گروه دوم پسران شهدای جنگ استقلال و گروه سوم طلاب کلان سال و گروه چهارم منتخب از بین طلاب برهنمایی استاد قاسم بودند.

از ترانه هر چار گروه يك يك شعر را درینجا بقسم نمونه ذکر میکنم :

گروه اول - مکتب ماست جای استقلال - سر نمون فداي استقلال

گروه دوم - ما یتیمان که خوار و زار بودیم بی پدر گشته بیقرار شدیم

ليك از لطف این شه غازي صاحب عز و افتخار شدیم

گروه سوم - در بزم مهر خاورق در رزم رسم صولتی

نور صفائی نیست افاق را باشد ضیاء

اللهنا یا ربنا انصرلنا امیرنا
امیر الافغان - امان الله خان

گروه چهارم - گرته طیاره هوائیم بود خوف طیاره از کجایم بود .

این اشعار چکیده قلم و فکر مرحوم مستغنی میباشند و در قسمت عربی ان (حسین افندی) که یکتی از رجال عربی بود کمک نموده است . بعدا حسین افندی در ریاست گمرک کابل مقرر گردید و در وزارت مالیه نیز مصروفیت هایی داشت و يك خانه قشنگ در باغ علم گنج در نزدیکی ماشین خانه کابل و در جوار پل لرزانك دریای کابل نیز آباد نموده بود و در انجا اقامت داشت که بعد از وفات او با دیگر جایداد و مایملکشان از جانب محمد هاشم خان صدراعظم در قید ضبط درآمد . جنازه مرحومی در مقابل پل هارتن در دامنه کوه اسمایی دفن شد و یک نفر بنام سید حسین بعنوان خواهرزاده اش در مقابل محمد هاشم خان ایستاد و دعوی میراث نمود که از جانب وی در شهر قندهار فرار گردید. مرحوم حسین افندی اوقات بطور معلم و مربی طلاب عسکری نیز ایفای وظیفه مینمود. والبتة محمود سامی سرپرستی تمام این گزارشات طلاب را عهده دار بود.

بناء ترانه ها در ختم جنگ استقلال بر روی کار آمد . در سایر موارد نوشته های آقای محترم داکتر حکیمی صاحب دارای حقیقت میباشد. محمد ناصر رشاد ۱۰ نوامبر ۹۱

یادداشت - دو صفحه آینده جوابیست بقلم محترم آقای محمد حسن کریمی برای هموطن محترم ما از اروپا . چنین بنظر میرسد که هموطنان محترم در مورد واقعات تاریخی نیز بین هم توافق ندارند. (اداره)

ادامه فرم ۶۷

آن تبعه نماید نفید خواهد بود با آن هم خیر هکتید پاه تاریخی نرید ندلم ، ایک لحق وعدہ آپا پر
شعر و تحت غاویں جان جهان دیا نصیب نیز غرض شرفیتم میدام

(محمد بن کریم)

اعوذ بکرمه و اهل بیت و برسانم.

مضمون منتقد دانشمند با رباط مضمون من خوانند. را.

مضافہ، جامعہ اسلامیہ

شاهان اصفهان بعلیرفر فرار کامل مت ۴۰ را به قصد اردوغزی گزیند، و از دستگیری قزاقی ملازمی خان گریختند و ادعای شهبازی نازل گری را با سبک خدمت تردید نکنیم. در این بین تمام جهان میفرماید: «انور» و ادعای شهبازی نازل گری را با سبک خدمت تردید نکنیم.

من به مضمون سابق خود مختصراً در اینموضوع حقیقتاً تأسیس گرفته بودم.

آن بر همین سبیل بود و در صورت دروغ و کذب و بی‌ایمانی و بی‌تقوا
 و انگیزش در راه تباه‌ی غلام نمی‌خاست و پشت و فغانند انگلستان با خطر سراسر مایه‌ی آشکارا تهدید کرد. و
 نمود هر چند در غلام نمی‌خاست چون حرفی خاک انگلستان را ترک کند. (۷) از علوت و گرفتاری آنان پنهانان گفت
 و ملته و ملت و ملته بود. او از روزگار و گشت و یاب و راهی که دو باره به حقیقت سلسله‌ی پست نشینند. شاه جهان
 بخوبی آگاه بود که انگلستان در اواخر سده‌ی شانزدهم با انگلیس و فرانسه و روسیه و ترکی در انگلستان متفق علیه در
 اقتصاد قوی و نیرومند و مستعمره‌ی بی‌انتهای می‌گردد. قریب تاریخ نگار می‌گوید: شاه در آگاهی آن بود
 "چنان‌چند با محاسن و بدو بهبود که کشته نشود. آگاهی نپوشند و محرم. نظر نیکویش را مانا پس از آن که از انگلیس

نکته: حاصل مذکور آنست که جناب دوستدار محترم فاضل بن کمال دغزنی و یا عزیزی و یا میان را ناگاه حمله
 بین قندهار و کابل بنماید. اگر حملات مخابره بیشتر نباشد، (حملات حارده موجود بود، مردم در کابل
 چهار ماه به سختی بودند و بیشتر کشت و آواره بودند) و یا هند بر بلوچی، ایران و اردو این نیز
 مهم را در نظر گرفته و حمله بین قندهار و شهر کویت اخذ آنرا بنده است. بین قندهار و کویت مردم

[illegible]

این مصل و این دانش و این سخن - گاهی فرموده دیگر همین بود
 چنانکه امان الله خان از قندهار به بخاری برگشت، رئیس آن توپخانه حضرت محمدی اصفهانی را
 را به علی شاه مشاورانید. چنانکه آن کلان خصل بالای نیرازی کوچک و بی علم و غیر بخاری حاکم کردند. از طرف
 دیگر قزاقی متصادم به عبدالمکرّم خان و دردی را که سر راه واقع شده بود، با آنکه گشتن عبدالمکرّم
 دهم ششست و بخاری بخاری سراندر کرد. این جوانان شاه را سرانگشته سازفت. ماه را بر خود
 حصرید و بقندهار برگشت. نیروهای متفقین بطریق دیگر که آواره را دستگیر کردند.

این امیر شاه، با او کسی هم عهد را نپذیرفتند. بعد بنا بر آن قرار بر آن ترتیب داد. با خود ملی از طریق خاکش آوردن و رسانا اگر کسی به بعضی بیایند آنش خود آخرین خرافات خود را بر او که استخوانی نگه داشتند و اگر کسی اعتقاد نداشت از یاد نداشت مردم بنده مصون بیا شد استخوان لعلی را بشوید، این امیر شاه را بدست خنجر از دروازه داد و در افتاد آن را در حد زرد. اما مردم خوابید و صد را بدیدار است. متهمان می میخوانی مردم بنده، با او را از یاد نداشتند که ما در استخوان را تحمیر کرده است.

[illegible][illegible]

فصل سوم: در پیسند محرم و مصون با این سالان چو زیگیلیم، ایست بهیست عارف بزرگ بدل
 محمد دل تو به، فرمایند، "بهر سر و کمری کشیدگی بایر گفت - تا آنکه وقارت یا دهر انا باشد."
 دلشندن گزینی موضوع استغاثی محمود طری را بر خشنه این بر خرم خور خط تعمیر فرمود، آستبانه
 غمونه الله، مکان دارد کرسن شان عامل را شایلی این امر باشد. من بزرگ نشو شدیم که (محمود طری
 "فروا، بعد از حصول استقلال استغاثی کرد) من یک سلسله مبارزات و جویانات نموده بودم تا آنکه گزوارم

محمد طهرانی کسی نیست با اعتقاد او در اصطلاح نه افغانستان تا افغانستان در مجموع در اصطلاح

د وكتور زکريا بهشتي

از پارس ، تاریخ . ۲ جنوری ۱۹۹۱ میلادی

نمبر ۲۰ قصیدہ دیح ضروری سفارش اقامت محترم احمد صدیق حیات ۱

جای شك نیست جناب شما يك شاعر نباشید، فكر ماركس كه در تحلیل و انتقاد تجربه خوبید اريد، اما در صفحه ۱۳۰ بتاريخ ۱۳ حمل ۱۳۷۰ اينه افغانستان چنین نظريه ابراز نموده ايد، به عقیده من اين متفكران غربي همه منفی بافانند ويرا ديده بصيرت شان كور است همه چيز را از عينك سپاه خود سپاه شما مر کنند. آقای محترم بطور برادرانه بشما ياد آوري ميكم اولتر جناب شما به چه چيز كلتور و مدنيت آوريای غربي معلومات کافی دارید، آيا آوريا را بچشم سر مشاهده نموده ايد يا خير؟ در صورتی كه جناب شما آوريا را از نزديك ندیده ايد، چرا شما مملكت آوريای غربي را كور و كورانۀ قضاوت می نمايد و از شما اينطور توقع ندارم. آقای دكتور سلطان حميد زكريا به تحليل خود سهو نموده است و از عدم معلومات مشهود ميگردد ولي نبايد اينطور به ملل آوريای غربي بی ادبانه توهمين نمود. اگر شما يك اندازه سر خود را بيع خود توجه كنيد در ان موقع خواهد دانست، چقدر ما به عيب خود كور مانده و متوجه نيستيم، موقع كه از وضع ممالك آسياي و شرق ميانه مسلمان وغيره به استثنای جاپان تحليل و تجزيه نماييم متوجه خواهيم گرديد چقدر كشورهای ما تاريخ بين و تنگ نظر در زندگي باقی مانده ايم و تا امروز در مان اين مناطقی به عقب مانده گی اجتماعی و اقتصادی گوناگون ميتلا مانده اند جز خود نمايی ها كبر و غرور بی مورد در زندگي چيزی ديگری نداريم به دروغی ها و چاپلوسی ها فرهنگ ما ملو گردیده است. در اين جاء كفايت ميكند چند نقطه مختصر را بشما ياد آوري نمودم و در هر لحظه زندگي بخاطر می ايد. در تمام لریزه از شرق عقب مانده گی اجتماعی و اقتصادی را اين آخر قرن بيستم می افتد

با احترام

د ویکٹور زکریا بہشتی

روسها نیز درین فرصتیکه قوماندان احمد شاه مسعود چند پوسته رژیم را در امتداد دریای آمو اشغال نموده و در مقاولات و معاملات با قوماندان مسعود سوابقی داشتند از تقرر ربانی بحیث رئیس هیات تنظیمهاخوش و راضی بودند زیرا تضعیف و حتی تجزیه افغانستان در زیر بنای سیاست خایانه روسیه بمقابل افغانستان « غیر قابل تجزیه » قرار داشته و از هرگونه امکان و احتمال درین راه استفاده کردن میخواهند.

خوجه ثین ربانی برای دلخوش نمودن و مطمئن ساختن رقیبان خود، خصوصاً تنظیمهائیکه برفتن هیات بماسکو مخالف میباشند، بیک سلسله انتقادات بالای سیاست شوروی شروع کرد و بتاریخ دهم نوامبر از سیاست ماسکو برای دوام کمک و حمایت از رژیم نجیب نکوهش نمود و وعده قبلی وزیر خارجه روسیه مبنی بر قبول زعامت مجاهدین در افغانستان را برخ روسها کشید و گفت در مذاکرات با روسها قطع کمک بر رژیم نجیب و سقوط حکومت کابل و پرداخت غرامات جنگ را تقاضا خواهد کرد. در حالیکه خودش پوره میفهمید که از چنین هیات ضعیف چنین کاری ساخته نیست. در عین زمان خوجه ثین بمانور سیاسی دیگری پرداخت و با یک تیر دو هدف را نشانه ساخت: یکی اینکه با رفتن بعربستان سعودی (قبل از رفتن بماسکو) دل دولت سعودی را بیشتر بدست بگیرد (زیرا بعد از اشغال کنر و سقوط وهابیه بدست رقیب او گلبدین حکمتیار مناسبات عربستان و حکمتیار تیره شده است) و ثانیاً با اجرای مراسم حج عمره برای خود موقف قدسیت و شیخوخیت تدارک نماید و بمانور های سیاسی خود بمقابل حریفانش (حکمتیار و مجددی) جنبه مذهبی و الوهیت بدهد. چند روز قبل خوجه ثین ربانی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفته بود که بدون اشتراک جمعیت اسلامی هیچنوع صلح در افغانستان بیان آمده نمیتواند و ازین گفتار او استنباط شده بود که خوجه ثین شخصاً خواستار مقام ریاست جمهوری و یا حداقل صدارت افغانستان تا اخیر دوره حیات خود میباشد. و از جانب دیگر البته با این گفتار خود خوجه ثین ربانی بروسها اشاره داده بود که حاضر است با روسیه جوربیا بد بشرطیکه زعامت او را در افغانستان تأیید نمایند. و چنانکه شواهدی بدست آمده درین مسافرت از بعضی مراجع چراغهای سبز برایش نشان داده شده است. مسافرت شهزاده عبدالله ترکی رئیس استخبارات دولت سعودی (که سی آی ای در یک جیب او میباشد) بپاکستان قبلاً زمینه یک معامله جدید را فراهم آورده بود.

هیات یازده نفری که توسط طیاره سعودی بماسکو رفت (و همچنان هیاتیکه ایرانیها از تهران فرستادند) از لحاظ نمایندگی از اقشار مختلف و منافع ملت افغانستان بسیار فقیر و ضعیف بوده فقط از اهداف و منافع چند تنظیم نمایندگی میتواند. بطور مثال شاغلی صبغت الله مجددی که نزد حکومت پاکستان سیاه بخت شده اصلاً در نظر داشت ولیمهد خود ذبیح الله جان را بحیث قائم مقام خود درین هیات شامل سازد ولی از آنجاییکه شمولیت و اعزام پسران و دامادان خام و بی تجربه رهبران تنظیمها در محافل و مذاکرات بین المللی در حلقه های افغانی بتکرار مورد انتقاد قرار گرفته بود، اینبار برادر خود حشمت الله جان مجددی را (که در تنظیم و حکومت مجددی بحیث صدراعظم مشهور است) بحیث نماینده خود گماشت، در حالیکه سید احمد گیلانی به تعقیب بدعت گذشته حامد گیلانی پسر خود را درین هیات شامل ساخت. چهره دیگری که درین هیات شامل است مولوی محمد نبی محمدی میباشد که شخص خودخواه و تنگ نظر بوده در مصاحبه ایکه یکم ماه قبل با شاغلی تمیز نموده و یک قسمت آن در همین شماره نشر شده است او خود را جامع الکمال دانسته بدانشمندان و سیاستمداران افغانی اهمیتی قایل نیست بلکه اگر صلاحیت کامل امور بدست او برسد خودش را هم پادشاه هم صدراعظم هم وزیر خارجه هم وزیر دفاع و هم رئیس بانک و خزاین افغانستان (آنهم مادام الحیات) مقرر خواهد کرد. این شخص مانند رفقای دیگر خود از بیت المال جهاد افغانستان اکنون در پشاور حدود سی بلدنگ دارد که یکی آن را بحکومت موقت بمبلغ ماهوار چهل هزار کلداری بکرایه داده است. یک شخصیت پاک و ملی درین هیات آیت الله محمد آصف محسنی میباشد که تعجب میرود چطور باین امر تن در داده و اگر با سایر دانشمندان مشوره میشد مانع رفتن هیات تنظیمها بماسکو میشدند زیرا حکومت مرکزی شوروی در شرف سقوط است و تنها خوجه ثین ربانی که سخت در تلاش ریاست جمهوری آینده افغانستان (بکمک عناصر خارجی) میباشد این حقیقت را دیده نمیتواند. اینها نزد یک حکومت مرده رفته و با آن مقاوله کرده اند. (۲۷ نوامبر ۱۹۹۱).

پیتر تامسن روسی

بحواله رسانه های بین المللی هیات تنظیمها فقط بالای عدم موجودیت نجیب پافشاری کرده اند ولی در خبرها از حکومت دست نشانده روسی و حزب کثیفو کراتیک خلق (که یک حزب کمونستی ساخت ماسکو میباشد) - و آیندو نیز باید از بین بروند - چیزی گفته نشد. یک مطلب دیگر نیز شنیده شد که روسها پیشنهاد کرده اند مانند پیتر تامسن امریکا یک سفیر (یعنی یک پیتر تامسن روسی) نزد تنظیمها بفرستند و قرار مسوم خوجه ثین باین پیشنهاد روی خوش نشان داده است. اگر این حقیقت داشته باشد یک خط بزرگ صورت گرفته که باید سایر تنظیمها آنرا نپذیرند زیرا امریکا حکومت کابل را برسمیت نشناخته با آن مراودات عادی سیاسی ندارد. اما روسیه حکومت کابل را برسمیت شناخته و اعزام و قبول سفیر او نزد تنظیمهای پشاور معنی برسمیت شناختن دو حکومت در افغانستان را

تردید تبصره های آقای عبدالغفار صدیق

محترم محمد ناصر رشاد

محترم آقای عبدالغفار صدیق: احترامات مرا بپذیرید. خورسندم که بصحت و عافیت میباشید. امیدوارم همیشه مقرون بعزت و سعادت باشید.

آقای عزیز، تبصره تان نسبت بنوشته های من که در متن مجله آیین افغانستان مورخ جوزا و سرطان درج گردیده قابل تردید است زیرا آنچه نوشته اید چشمدید خود شما نیست و از روی افواهات و یا شایعات اشخاص دیگر است که سر سری و نا مکمل گفته میشود. جالبتر اینکه نظر به برداشت خود سوء تعبیر و تفسیر را نیز بران افزوده اید. مثلاً تذکر داده اید که باشخاص شریف و خدمتگار وطن تاخت و تاز شده وبکلمات رکیک از قبیل بی کفایت، نالایق ورشوتخور یاد شده اند و چه و چه...

این توضیح شما از اصل حقیقت و از اصول و مرام نویسنده گی بسیار فاصله دارد و صرفاً گفته میتوانم که اختراع و چکیده افکار خود شما است. اشخاصیکه در کار شکنی حکومت امان الله خان سهم داشته وموجبات سقوط دولت ودستیابی حبیب الله کلکانی و دار و دسته اشرا فراهم آورده و مملکت را به تباهی و خرابی کشانیده اند، آیا استعمال کلمات نالایق و بی کفایت در باره آنها تجاوز باشخاص شریف و خدمتگار تلقی میگردد که آنها بعنوان تاخت وتاز یاد آوری میفرمائید؟ آیا قضاوت خود شما در باره اشخاص مذکور چگونه است؟ واگر در کدام مورد دیگر الفاظ مذکور را مشاهده نموده باشید لطفاً بران انگشت بگذارید تا مورد قضاوت اهل دانش و طبقه منور قرار گیرد.

افراد خانواده سپه سالار چرخي در زمان استیلای حبیب الله کلکانی در افغانستان وجود نداشتند وشما ازین موضوع اطلاع ندارید ورنه الفاظ فوق را با افراد خاندان خود نسبت نمیدادید! در جای دیگر نوشته اید که گویا من در باره خودم ادعای « لیاقت و دانایی و ذکاوت » کرده ام. در تمام نوشته های موجود و قبلی و یک سلسله نشریاتیکه بمجله آیین سپرده ام در کجای آن این الفاظ را حرا نه اید؟ در حالیکه من خود را کمین و چیز ندان می شناسم و هنوز باموختن و شنیدن الفاظ و کلمات معقول دوسان و دانشمندان ضرورت احساس میکنم. من در امور زندگی دچار لغزشها و خطاهایی گردیده ام و حالا هم به آن خطاها روبرو میباشم.

مقایسه ایکه با اشخاص بزرگوار و خدمتگار وطن ما کرده اید غیر وارد و غیر معقول است. انتقال خزانه مزار شریف و سامان یدکی نظامی را که شرح و بسط آن بصورت بسیار واضح آمده است سوء تعبیر نموده. کلمات دزد و رهن را بان نسبت داده اید. من فکر میکنم که شما از مطلب بسیار بدور مانده و از توضیحاتیکه داده ام وقوف کامل نداشته اید. بار دیگر بوضاحت این قضیه را تکرار میکنم تا خود شما باشتباهات خود پی ببرید: در دوران سقویها حینیکه شهر مزار شریف در تحت اشغال نظامی در آمد سقویها جانب دهادی فرار نمودند و موقع چور وچپاول خزانه بانها میسر نگردید تا پول خزانه را بدهدای ببرند. زیرا حمله ناگهانی صورت گرفت و در ظرف چند ساعت شهر بحالت محاصره در آمد. یک قسمت قوای دشمن دستگیر و یک قسمت بفرار موفق شدند.

بعد از استقرار امنیت در مزار شریف بجمع آوری اعانه مبادرت ورزیده شد و مردم بکمال خورسندی پول اعانه را تحویل میدادند چون غلام نبیخان قبلا در آن ولایت حکمران بود ومردم او را دوست داشتند. رئیس جمع آوری اعانه شازده عبدالعزیز تاجر مشهور و اعضای هیئت آنرا علیمحمد خان غند مشر پسر میرزا عبدالروف خان و چند نفر دیگر تشکیل میداد. در جریان مدت اقامت مبلغ خزینه به ۱۷ لک افغانی بالغ گردید و تا روز خروج از خاک افغانستان این مبلغ دست نخورده باقی ماند. بوقت تخلیه عساکر شوروی از خاک افغانستان خزینه و سامان یدکی بطرف شوروی رفت و روسها سامان را بدریا غرق کردند ولی خزینه بدسترس افغانها قرار داشت و در سرای ترمز پیاده شد.

قرار راپور هیات موظف تعداد صندوقهای پولبه نصاب اصلی نبود و علاوه تا یکصندوق سامان شخصی غلام نبی خان نیز در بین مالها و سامان دیگر وجود نداشت. چون محاسبه پولها بعمل آمد در حدود یکصد هزار افغانی داخل سرای نشده بود بدین علت غلام نبی خان عصبی شده مامورین موظف را در تحت فشار قرار داد. ولی حفظ این پول و مال بسیار مشکل بود زیرا همه اشیاء در اثنای شب باربندی شده و با تمام اردو و لوازم و ملحقات آن یک شیرا در کنار دریای آمو گذشانه بود. کنترول این تعداد عمله و فعله و اداره این افراد آنها از طرف شب در حالت فرار از دایره امکان

خارج دیده میشد. مصیبت غلام نیخان درین موقع بیسورد نبود زیرا یکمقدار دارایی مردم افغانستان بدست دردان و غارتگران رفته بود که میبایست بعدا بمستحق آن داده میشد.

بروز بعد خزینه دربین راه مورد حمله افراد نادر شاه پغمانی قرار گرفت که تفصیل آن قبلا تذکار یافته و یکمقدار پول دیگر بانها پرداخته شد. با رسیدن به تاشکند امکان محافظت پول خزینه در داخل قونسلخانه افغانی دشواریهایی داشت و از روی اجبار غلام نیخان آنها در بانک شوروی بحساب امانت گذاشت تا بعدا یکمقدار بحساب استحقاق منصبداران معامله شود و قسمت دیگر در حساب امانت مردم افغانستان نگاهداری شود. تا اینوقت خزینه مال مردم افغانستان است و از جانب روسها کدام ادعایی وجود ندارد. ولی بعد از اینکه استحقاق همه در قید تحریر در آمد و حواله بانکی صادر گردید روسها از تادیبه پول انکار ورزیدند زیرا میخواستند بدون قید و شرط آنها غصب نمایند و مشکلات اصلی از همینجا آغاز گردید. هرچند که غلام نیخان برای استرداد سرمایه مردم افغانستان کوشید تا مردمان تحت فرمان خود را بحقوق برساند بکدام نتیجه ای نرسید فقط همینقدر توانست تا آن مبلغ را در مقابل مصارفات روسها که در خاک افغانستان نموده بودند مجرا نماید و سندی بدست آورد تا روسها در آینده ادعایی با افغانستان نداشته باشند. و تاثیر و خرابی اعصاب غلام نیخان از همین قضیه بوجود آمد و این ابتکار وی قابل ستایش میباشد. ولی آقای فغارجان این عمل را حمله بشخصیت غلام نیخان تصور نموده و آنرا انتقاد نموده اند. علت آن شاید این باشد که اصل حقایق در ذهن شان بطور واقعی استدلال نشده بود چه بجای اظهار حقایق کلمات دزد و رهن را یادآور شده اند.

همینکه امان الله خان خاک افغانستانرا از طریق سپین بولدک قندهار ترک داد وبا تغییر لباس و تغییر قیافه سرحد را عبور نمود باثر این عمل سفارت شوروی در کابل در ضمن یک تلگرام ضروری قضیه را بماسکو اطلاع داد و ماسکو باثر تلگرام جداگانه بعساکر شوروی مقیم ترکستان امر اخراج را صادر نمود. درین تلگرام برای خروج عساکر شوروی ۲۴ ساعت وقت گذاشته شده بود لیکن این مدت کوتاه هم برای غلام نیخان و هم برای تمام عمله و فطله و اردو و منصبداران غیر قابل قبول بود زیرا اردو در دشتها پراگنده بود، یکقسمت در تاشقرغان، یکقسمت دیگر در آقچه و سایر نقاط منقسم بودند و موضوعات بارگیری مشکل دیگر بود که ضرورت میرم بحیوانات بارکش را داشت. بناء بروسها گفته شد تا این مدت را تمدید نمایند ولی مامورین ایالتی روسیه که از خود کدام صلاحیتی نداشتند قضیه را بماسکو مخایره نمودند و جواب بعدی ماسکو چنین بود: «اگر غلام نیخان جمهوریت را بنام خود اعلان بنماید و رسماً از دولت شوروی تقاضای امداد عظامی را بکند آنگاه ماسکو خواهد توانست درین باره تجدید نظر کند.» این بود جواب روسها بغلام نیخان، ولی غلام نیخان این پیشنهاد را شدیداً رد نمود و در حتم جیسو بحاضرین گفت «من برای شخص خود کدام ادعایی ندارم و تا زمانیکه امان الله خان حیات داشته باشد من خود را خدمتگار او میدانم.» او علاوه کرد «من والی علی احمد خان نیستم که در هرجا بخدمت گماشته شوم برای شخص خود اعلان سلطنت نمایم.» روسها ازین قضیه بسیار عصبی شدند و مطابق بامر قبلی در اثنای شب بخروج عساکر خود آغاز نمودند و سامان یدکی را با خود گرفتند. آقای عزیز عبدالغفار صدیق: این قضایا را در نوشته های قبلی توضیح داده ام که شما آنرا تغییر جهت داده بنام حمله بشخصیت غلام نیخان توجیه نموده اید.

بارتباط همین موضوع در جای دیگر تذکر داده اید که طیاره حامل امان الله خان در فراز ولایت ترکستان یک نامه را از طیاره در باغ جهان نما پرتاب کرد و از غلام نیخان خواهش نمود که آدم کشی نکند... این نوشته تان بسیار تعجب آوراست. باید باین مزخرفات از روی عقل و منطق اعتماد نمیکردید. باید گفت که امان الله خان از عملیات غلام نبی خان در مزارشریف غافل مانده بود زیرا وسیله مخابره زمینی و هوایی وجود نداشت، رفت و آمد افراد پیاده هم امکان پذیر نبود و افغانستان در آنوقت طیاره مسافر بردار یا طیاره باربردار را نمیشناخت و آنچه داشت همه به حبیب الله کلکانی در کابل تسلیم شده بود. تانکهای ذخیره پطرو و میدانهای هوایی در همه شهرهای افغانستان تعمیر نشده بود. امان الله خان بمشکل میتوانست تیل موثر شخصی خود را تهیه نماید. نعلوم نیست پرواز آن طیاره از کجا صورت گرفت و بکجا فرود آمد، طیاره از کجا خریداری شده و پول آن از کجا بدست آمده بود؟ پیلوت آن کی بود و تیل آنها از کجا تهیه نمود؟

منصبدارانیکه شما در نوشته خود از آنها نام گرفته اید باید عرض شود که کرنیل حبش خان در تاشقرغان بود و کرنیل شریف خان در محاذ دهادی و بهادر شاه خان مریض و در ماسکو قرارداد داشت و بنام کرنیل کسی در اردوی معیتی غلام نبی خان در مزارشریف وجود نداشت و آنهائیکه نام گرفته شد در قسمت باغ حضور مزارشریف حق ورود را نداشتند زیرا هرکدام در محل ماموریت خود وظیفه عمده بدوش داشت که ترک آن اشکالاتی بوجود می آورد و آنها از امور جاریه در باغ حضور بی اطلاع بودند و اگر چیزی بشما گفته شده باشد مبتنی بر روایات است نه عینیات و یا اینکه شاید خود شما فراموش کرده خواهید بود.

در جای دیگر نوشته اید که غلام نبي خان بجرمني نرفته بود.... آقای عزیز، من در آنوقت در ماسکو بودم و همه افغانهای دیگر شاهد حال بودند و اما شما در آنوقت شاید طفل گهواره بیش نبوده اید. هکذا درباره غلام جیلانی خان که شما نوشته اید بهندوستان آمده بود و خیال حمله را بالای کابل داشت این موضوع اساس و واقعیت ندارد زیرا جیلانی خان یک شخص انقلابی و پرشور و حرکت نبود، او همیشه آرامش طلب بود و قضایای جاریه را از دریچه صلح و سلم می نگریست، و اگر انگلیسها در آنوقت نمیخواستند که وی باافغانستان وارد شود، چگونه ویزای هندوستان را که مستعمره انگلیس بود بدست آورد و آیا بدون موافقه انگلیس که حاکم برزمین و بحر و هوا بود آمدن بهندوستان ممکن بود؟ خاطرنشان باید ساخت حینیکه منصبداران افغانی در ترکیه میخواستند باامان الله خان پیوست گردند غلام جیلانی خان بصفت سفیر کبیر ترکیه بهمه توصیح کرد که باید از راه هندوستان باافغانستان نروند. او میگفت انگلیسها میتوانند در کشتی و یا در خاک هندوستان بمنصبداران وابسته بامان الله خان اشکالاتی ایجاد نمایند. و حدس و قیاس سفیر کبیر در آنوقت بسیار معقول و حسابی بود و بقرار بیان و فرمایش او از طریق شوروی منصبداران باافغانستان آمدند. جیلانی خان بعد از خروج امان الله خان از افغانستان دوباره باافغانها توصیه کرد که اگر حکومت حبیب الله کلکانی برقرار بماند و تمام مردم افغانستان آنرا قبول کنند شما هم باید بوی بیعت نمائید و خودم هم بیعت خواهم کرد. لهذا این موضوع قابل سوال است که غلام جیلانی خان بذریعه کدام اسلحه، کدام عسکر و بکدام اعتبار قومی و یا دارایی نقدی بحمله مبادرت میورزید، در حالیکه در ولایت مشرقی و جلال آباد قبلا حکمرانی هم نکرده بود.

در جای دیگر نوشته اید که غلام جیلانی خان تحت مراقبت شدید قرار داشت و گروگان نگهداشته شده بود. این موضوع نیز اساس ندارد. حینیکه وی وارد افغانستان شد از جانب اورگان حکومت وقت بسیار بااحترام پذیرایی گردید و آزادانه بهر طرف گشت و گذار داشت و همیشه او را در مساجد و در مراسم فاتحه خوانی و مهمانیها و عروسیها دیده ام، و در یک مجلس عروسی در محل ریکاخانه کابل با وی نشسته بودم و درین محفل آقای غبار و داد محمد خان کرنیل و مرحوم سید صالح خان و انورجان پسر سردار محمد ظاهر خان نیز وجود داشتند و جیلانی خان از الطاف و پذیرایی دولت که از وی بعمل آمده بود اظهار امتنان می نمود. از جانب دیگر دوبرادر شان در همین ایام در سفارت های افغانستان در المان و ترکیه بحیث سفیر کبیر افغانستان شامل خدمت بودند و خود وی نیز نامزد وزارت داخله بود. هرچند که این پیش آمد حکومت مصنوعی و بمقصد اغفال صورت گرفته باشد ولی ظاهرا مورد اعتماد و اعتبار مردم قرار میگرفت و بهمین ملحوظ حکومت وقت دوستانه از وی حراش نمود که اگر غلام نبیخان باافغانستان بیاید بدگویی و افواها بی اساس مردم از بین خواهد رفت و در همین موقع دست دوستی و خویشاوندی را نیز بطرفش دراز کرده بودند. همان بود که جیلانی خان نزد غلام نبیخان رفت و از الطاف ظاهری حکومت بوی اطلاع داد و او را بامدن افغانستان تشویق نمود. و از جانب دیگر مسئله خویشاوندی و نزدیکی دو خاندان رانیز بان علاوه نمود. (در ثبوت این مسئله روایتی که از زبان سید شریف خان سریاور شنیده ام اینطور است که در وقت احضار غلام نبي خان بارگ بحضور نادر خان غلام نبیخان در بین راه به غلام جیلانی خان گفته بود که: «هم مرا و هم خود را بکشتن دادی.»

غلام جیلانی خان برای غلام نبي خان نظریات حکومت رانسبت بخاندان خود دوستانه توصیف کرده بود، و بهمین علت بود که غلام نبي خان چند ماه بعد وارد افغانستان گردید. اقدامات ظاهری دولت جامه عمل نپوشید و وصلت دو خاندان عملی نگردید و جیلانی خان بچوکی وزارت داخله قرار نگرفت و عهد و پیمان بمورد اجرا گذاشته نشد. و این فریبکاریها در زمانی افشاء شد که غلام نبیخان بشهادت رسید و ازین حادثه تمام مردم افغانستان رنجیده و متاثر گردیدند. تمامی اقدامات فوق از روی ظواهر دامی بود که برای دستگیری غلام نبي خان گسترده شده بود.

توضیحات آقای غفارجان صدیق در باره وصلت دو خاندان با توضیحات برادر مرحوم شان موافق نیست، هرچند این موضوع در تحت نظر من صورت نگرفته و صرفا یک موضوع شخصی و خاندانی خود شان میباشد. در جای دیگر شاه ولیخان را در خواب و غلام نبیخان را در زیارت توضیح داده اید که وی از خواب بیدار شد خیلی هاسراسیمه و دچار قلق شده بود. درین مورد باید تذکر داد که در داخل افغانستان وظیفه محافظت غلام نبیخان بمعده شاه ولیخان قرار نداشت. حکومت وقت ترتیبات امنیتی کافی را در مقابل هر پیش آمد نا مطلوب قبلا اتخاذ کرده بود. چنانچه نوشته بودم یک غنبد عسکر مجهز در کنار جاده جلال آباد - تورخم مخفی گردیده و انتظار مسافر نو وارد را میکشیدند. نایب الحکومه ولایت عسکر و پولیس کافی در اختیار خود داشت و بحالت آماده باش قرار داشتند و تقسیم وظایف قبلا بصورت بسیار وسیع بعمل آمده بود.

همچنان شما نوشته اید که غلام نبیخان بلوگر نرفته بود و حکومت نمیخواست میدش دیر بماند و از دستش رها شود... عرض میشود که بعد از ورود غلام نبیخان باافغانستان چندین بار شخصا بدیدنش رفتم و بکتمداد منصبداران

اردو را نیز با خود داشتیم. غلام نیخان در پهلویم قرار گرفت و بزبان ترکی احوالپرسی نمود و طرز و شرایط زندگی و ماموریت هریک را جدا جدا معلومات خواست. پذیرایی مردم از جانب غلام نیخان بعمل می آمد. بعد از جشن استقلال همان سال و در مانور تپه باغ بالا با ایشان دیدار بعمل آمد. مبرهن بود که در روزهای اخیر غلام نیخان از عاقبت کار خود آگاه شده بود ولی حالت عادی خود را حفظ مینمود و بطور آزاد با مردم مصاحبه و آمیزش داشت. وی دارای جرات و جسارت بود و در جریان محاربات ولایت ترکستان نیز کارنامه هایی از او دیده میشد. در این ایام سیاست وقت ایجاب میکرد غلام نیخان را تشویق نماید تا دیدن دوستان و اقوام خود بلوگر برود، زیرا حکومت در باره اقدامات آینده اش میخواست دست آویزی را بدست آورده باشد که بعد از عمل قتل ویرادر نزد مردم افغانستان موجه جلوه دهد و چنانچه بعد از ورود از لوگر و شهادت وی افشاء نمودند که وی در منطقه لوگر با اقدامات غیر قانونی دست زده و موجب شورش اقوام دریخیل جدران را فراهم آورده است. هرچند که مردم باین شایعات خط بطلان کشیدند و مورد اعتماد کس قرار نگرفت و این حالت را هر کس قبلا درک نموده بود.

رفتن غلام نیخان بلوگر تشویش حکومت را فراهم نمی آورد زیرا لوگر منطقه یاغستان نبود و شدیداً در تحت کنترل و حکومت قرار داشت. حکومت محل مطابق فرمایشات دولت ترتیبات لازمی را بعد از افراط رسانیده بودند. یکی دو جاسوس حتی بدور خود غلام نیخان قرار داشت. این جریانات واقعی است و در غیر این حالت آنچه درین باره از زبان خدمه و نوکرها و یامردم عامه بوده باشد بجز افواه چیز دیگری نیست.

دشنام دادن نادر خان به غلام نیخان و جواب دادن غلام نیخان به نادر خان واقعیت ندارد، زیرا دوستان و رفقای ما باورها و نوکر بوال ها در حضور پادشاه حاضر بودند. نادر خان غلام نیخان را تنها بشورش جدران متهم نمود ((قبلاً یک جلسه خصوصی خاندانی تشکیل شده و در باره غلام نیخان مذاکراتی نمودند. درین جلسه فیصله بعمل آمده بود که تا زمان رسیدن اموال و اشیای غلام نیخان از خارج اقدامات معطل بماند تا بعد از تلاشی اشیای شخصی وی مدارکی بدست بیاید که قتل وی را در نظر مردم موجه بسازد، ولی بعد از خلاف این فیصله موضوع شهادت غلام نیخان بمیان آمد که افکار عمومی مردم را برضد حکومت تحریک نمود.)) غلام نیخان اتهام شورش را مختصراً رد نمود. آنگاه نادر خان بصرمنشی گفت که اسناد وی را نشان بدهد و بعد از آنهم صرفنظر کرده امر لت و کوب او را صادر کرد. اجرای این امر از جانب افراد عسکری صورت گرفت. سید شریف خان، محمد صفر خان نورستانی، عبدالله خان پسر ببرک خان و محمد عمر خان غندمشر نوکران حاضر صحنه بودند. فیر تفنگچه از جانب سید شریف خان بکلی بی اساس است. بعد از شهادت غلام نیخان کدام سرگه ای که بتواند محکومیت او را ثابت کند انتشار نیافت.

موضوعات مهمان نوازی غلام نیخان که یاد آور شده اید چیز تازه ای نیست، اکثریت مردم روشناس از خوان او خورده اند و علاوتاً او همیشه بمردم ناتوان و فقراء کمک میکرد و با اصطلاح پهلوی سبز بود. خود این نویسنده با تعدادی از منصبداران و مامورین سفارت افغانی در لندن و پاریس و یک عده طلبه افغانی و آقای زارلی مدت چندین ماه در سفارت افغانی در ماسکو مهمان وی بودیم. علاوتاً مدت دوماه دیگر در تاشکند یکعده عمله و فعله که همراهی شانرا مینمودند مهمان گفته میشدند. وی در زمان جنرالی خود نیز سفره وسیع داشت و دست خیرش دراز بود.

اعمال و افکار غلام نیخان به نزد اکثر مردم معلوم است. غلام نیخان همچنان که خواهان ادامه حکومت حبیب الله کلکانی نبود، نادر خان را نیز در سلطنت افغانستان پذیرا نمیشد و هم خودش آرزوی سلطنت را نداشت و رنه میتوانست با اردوی مجهز تحت کنترل خود شهر کابل را بزودترین فرصت اشغال نماید. چنانچه بهنگام لشکرکشی بسمت شمال تمام ایالات شمال افغانستان بوی بیعت داده بودند. و چنانچه خودش اظهار میکرد که اگر بسوی کابل حرکت کنم فقط در قسمت چاریکار بیک مقاومت ضعیف قوای دشمن روبرو خواهم شد. بنابراین این اعمال معنی خود گذری و یا وفا داری رادر مقابل امان الله خان داشته میتواند. غلام نیخان تا زمانی در صدد استرداد شهر کابل بود که امان الله خان را داوطلب احراز مقام سلطنت میدانست ولی همینکه وی در گوشه اروپا قرار گرفت غلام نیخان نیز از سیاست دست کشید و بیک طرزی آرزو داشت تا آخر دوره زندگی رادر وطن خود سپری نماید. او باوجود داشتن تجارب از دوره های ماموریت های گذشته، ساده دل و زودباور باقیمانده بود و در حالیکه خودش فریبکار نبود، از فریبکاری دیگران هم غافل بود. وی به فال و رمل و نجوم عقیده مند بود. وی همیشه بازیر دستان ملاطفت داشت و از اغراض شخصی و نفسانی بدور بود و دارای اعصاب قوی دیده میشد.

آقای غفار صدیق: یگانه هدفم در دوره اخیر زندگی یک خدمت ناچیز قلمی در راه تنویر افکار جوانان و دوستداران حوادث و رویداد های گذشته وطن ما و برداشت درست شان از جریانات ماضیه میباشد. بنابراین دایماً در پی توضیح حقایق بوده جریانات را بطوریکه بوده و دیده ام در رشته تحریر در آورده ام، مگر اینکه اشتباهاتی که خاصیت غیر

قابل اجتناب تمام انسانها میباشد بعمل آمده باشد. متأسفانه در سلسله یادداشتهای آقای محترم شما یک حالت غیر عادی بچشم میخورد که از هیجان و عصبانیت سر چشمه گرفته و بدون تعمق و تفکر برشته تحریر در آورده شده و احساسات بیشتر غلبه دارد که نتایج آنرا میتوان مولود فشار های متداوم روحی و تکالیف تحمل نافرمانی دوره های گذشته زندگی بحساب آورد. عقده ها و بد بینیهای ادوار گذشته در پیکر اکثر فامیل های شریف افغانستان اثرات ناگوار و نابود کننده بجا گذاشته است.

شما در دوران حیات غلام نیخان در سن و سالی قرار داشتید که حقایق را نمیتوانستید از عینک واقعیت نگاه کنید. بزرگان فامیل شما همه در خارج بسر میبردند و از جریانات دوره زندگی شان واقف نمیشدید و صرفاً بطور افسانه و حکایه از زبان مردم دیگر شنیده اید، و باینصورت در خارج جریان واقعیتها باقیمانده اید. البته فعلاً در تحت تاثیر واقعیت ها قرار گرفته در پی دفاع از شخصیت و مقام بزرگان که آنهم از سوء تعبیر و تفسیر خود شما سر چشمه گرفته است، برآمده اید چنانچه اکثر اعمال پسندیده و با ارزش در کلمه تجاوز و تاخت و تاز پیچیده شده است. کسیکه سفید را از سیاه تفریق نتواند و خوب را از بد جدانماید و خوش بینی را از بد بینی بی تفاوت بشمارد و دوست را در قطار دشمن حساب نماید، مریض است و محتاج بداکتر معالج.

چشم ببرید که اینها تورات را بطور سوده عروج میگردانند و اینها تفصیل در مورد آن
 می پردازیم: ۱۹۹۱/۸/۲۰ شماره ۱۸ - ۱۹

(مقصد از نشر دو سطر اخیر بقلم نویسنده محترم اینست که تاریخ نوشتن این جوابیه - ۲۰ آگست ۹۱ - و همچنین تاریخ وصول آن بدفتر مجله ۲۸ آگست ۹۱، بعد از نشر و توزیع شماره هفدهم بوده که نسبت تراکم مضامین و مراعات نوبت در شماره ۱۸ - ۱۹ نشر شده نتوانست).

در باره سوابق تیاتر و سینما در افغانستان

محترم سید فاسم رشتیا از سویس

مضمونیرا که زیر عنوان « سوابق تیاتر ، سینما و رادیو ... » در شماره ۱۳ آیینۀ افغانستان بقلم آقای روح الله روحی انتشار یافته ضمن سایر مضامین مجله نظرم را جلب کرد و چون از اینجانب نیز نام برده بودند با تشکر از یادآوری و حسن نظر شان اینک معلومات خود را درین موضوع بصورت مختصر برای اطلاع هموطنان بعرض میرسانم :

نخست باید تذکر بدهم که آقای روحی که خود از جمله اولین دسته محصلین شق تخنیک رادیو بودند روس مطالب را در زمینه به درستی و امانت بیان کرده اند که با واقعیت مطابق است . یعنی نمایش تیاتر و سینما هر دو در عصر امانیه در افغانستان آغاز گردیده و اولین دستگاه رادیونیز در اواخر آن دوره بکشور ما وارد و بکار انداخته شده بود که تفصیل آن ازینقرار است :

تیاتر یا صحنه تمثیل در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی تحت نظر مرحوم فیض محمد خان زکریا وزیر معارف در تالار سینما - تیاتر جدید التعمیر پغمان توسط یک عده از منسوبین وزارت معارف بشمول شخص وزیر و معین محمد اسحق خان مرحوم و استاد هاشم شایق رئیس دارالتالیف افتتاح گردید و به نمایش یکعده درامه ها آغاز نمود که مشهور ترین آنها « فتح اندلس و شکست اندلس » بود که عروج و نزول مسلمانان را در اسپانیه نشان میداد و اغلباً از مآخذ خارجی ترجمه و « آداپته » شده بود. یک درام مشهور دیگر که آنهم جنبه عبرتی داشت بنام « پادشاه جزیره جاوه » بمعرض نمایش گذاشته شد که سقوط سلطنت اسلامی را در آن جزیره (که امروز جزء اندونیزیای موجوده است) در اثر عیاشی و بیخبری سلطان کشور تمثیل میکرد. این درامه ها که با در نظر گرفتن سویه و وسایل آن عصر بصورت خیلی عالی توسط اشخاص برجسته آندوره بغرض بیداری و انتباه مردم نمایش داده میشد مورد علاقه و دلچسپی خاص مردم خصوصاً طبقه جوان قرار داشت . اما عمر آن مانند عمر خود آندوره نهضت بیسابقه و با ارزش متأسفانه کوتاه بود. میگویند حبیب الله کلکانی در دوران کوه گریزی خودباری به پغمان آمده یکی از این صحنه ها را دیده بود، و قتیکه بسلطنت رسید، امر کرد همان اشخاص درام « فتح و سقوط اندلس » را برای او نمایش بدهند که این نمایش خاص در تالار استور زیر نظر مرحوم فیض محمد خان زکریا توسط اکتورهای همکارش صورت گرفت و بعدی حبیب الله کلکانی را تحت تاثیر

قرار داده بود که از مشاهدهٔ صحنهٔ تسلیم شدن آخرین پادشاه مسلمان اندلس بی اختیار از جا بلند شده میخواست سر اکتور بیچاره را از تنش جدا نماید... (تبصره اداره را در حاشیه پایان صفحه ۱۰۰ بخوانید)

سینما هم که در آنوقت صامت بود اول در همان عمارت در پنهان برای عموم بنمایش آغاز کرد و بعضی فلمهای اروپایی بزبان انگلیسی که از هند وارد میشد در معرض نمایش قرار میگرفت و خلص موضوع فلم از طرف یکی از کارکنان بصورت مختصر بحضار معرفی میگردد. اما بزودی عمارت سلامخانهٔ خاص در مقابل ارگ شاهي که اولاً بصورت الحاقیه لیسهٔ امانیه مورد استعمال قرار گرفته بود با ساختن آئینه خانه ها در برنده های آن بصورت سینما در آورده شد و موسسهٔ بنام «نمایشات عرفانی» تحت اثر مولوی احمد شاه هندی باشندهٔ کابل برای ادارهٔ سینما تشکیل گردید. واقعهٔ سوختن سینما در سال ۱۳۰۷ که آقای روحی ذکر نموده صحت دارد اما اغلباً سبب بی احتیاطی و انداختن سوختهٔ سگرت در برندهٔ قفسچه نمای آن رخ داده بود. این همان عمارتی است که بار دیگر بصورت اساسی در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ بنام سینمای کابل تعمیر و مورد استفاده قرار گرفت اما اکثر فلمهای هندی در آن نمایش داده میشد. در سالهای بعد از جنگ فلمهای صدا دار نیز در همین سینما مورد نمایش قرار گرفت تا آنکه در پروژۀ پارک زرنگار و لیسهٔ جدید استقلال تخریب گردید و چند سینمای دیگر منجمه یک سینمای مخصوص برای خانها بنام سینمای بهزاد در کنار باغ قاضی در کوچهٔ اچکزائیه تعمیر گردید که تا حال موجود است. بعد سینماهای متعدد بشمول سینمای موسسهٔ نسوان در کابل و ولایات ساخته و بکار انداخته شد.

صحنه تمثیل هم پس از رکود بیست ساله بهمت مرحوم رشید لطیفی در جملهٔ موسسات فرهنگی دورهٔ ریاست مطبوعات مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی در سال ۱۳۲۰ بکار آغاز کرد و نمایشنامه های انتباهی و تفریحی زیادی در صحنهٔ باغ کول متصل لیسهٔ استقلال و هم در صحنهٔ سرکشادهٔ چمن حضوری در ایام جشن در آن توسط هنرمندان جوان و با استعداد مورد تمثیل قرار میگرفت. نمایشنامه ها اغلباً از قلم استاد لطیفی و استاد صدقی بیشتر مورد توجه قرار داشت، مخصوصاً درامهای تفریحی و اجتماعی بنام «لا ملنگ» و «عاطفه» اثر استاد صدقی که توسط آرتیستهای مشهور از قبیل مرحوم عبدالرحمن بینا و رشید جلیا و غلامعلی امید و لطیف نشاط تمثیل میگرددند، شهرت صحنهٔ تمثیل را با وج آن رسانید. در دوره های ما بعد، در زمان ریاست مرحوم داکتر سهیل، مشاور تاجیکی بنام (نظر اوف) یک قسمت ابتکارات را در شیوهٔ نمایش و اکسنگ و سرودن اشعار (دیکلامه) در صحنهٔ تمثیل داخل نمود ولی بعد از وفات مرحوم استاد لطیفی آقای رونق به در فرانسه تحصیل کرده بود روش تئاتر های قدیم و جدید فرانسه را در صحنهٔ تمثیل رواج داد و بعضی از نمایشنامه های کلاسیک فرانسه را از قبیل آثار «مولیر» نیز بصورت ترجمه و ادایت در صحنهٔ جدید کابل ننداری در میدان جشن (چمن حضوری) به تمثیل گذاشت که آنهم در بهبود فن تمثیل موثر بود. در دورهٔ اخیر فیض محمد خیر زاده و مرحوم فضل احمد زکریا موسیقی و فن تمثیل را در یک کورس اختصاصی بیک عده شاگردان با استعداد بطور نو تدریس نمودند که متأسفانه قبل از به ثمر رسیدن، دامنهٔ آن در اثر کودتاها پی در پی جمع شد، ولی تحول تازهٔ را در فن تمصیل و موسیقی بوجود آورد که بعد ها از طرف مرحوم احمد ظاهر و احمد ولی و امثال ایشان تمثیل گردید.

و اما رادیو سوابق دیگری دارد که در یک قسمت آن شخصا داخل کار بودم. اینک مجمل آنرا عرض میکنم:

اولین دستگاه رادیو بطوریکه آقای روحی اشاره کرده در سال آخر پادشاهی مرحوم امان الله بکابل وارد و در عمارتی بنام کوتی لندن که در کنار پل هارتن واقع بود بکار انداخته شد. این دستگاه را پادشاه موصوف در دوران سفر خود در اروپا خریداری نموده و مطابق شرایط آنوقت از قسم موج متوسط بوده پنج کیلووات قوت داشت و تنها در ششکروهی کابل شنیده میشد. چون رادیو در افغانستان سابقه نداشت مرحوم عطاء الله خان برای یادگرفتن طرز بکار انداختن آن به کلکته اعزام شده در بازگشت بکمک یک انجنیر هندی دستگاه را بکار انداخت. شاه امان الله یکتعداد رادیو های دو چراغ با چندین هزار رادیوی نوع کریستل گوشکی با خود آورده بود که رادیوهای کلان را بیک عده مامورین عالی رتبه و موسسات تقسیم نموده و بقیه را میخواست بمردم توزیع نماید البته تعدادی از آن در کابل موجود بود. رادیو هرشب دو ساعت پروگرام داشت. نطق دري آن مرحوم سرور گویا و نطق زبان انگلیسی مرحوم عبدالغفار خان معلم سابق مکتب حبیبیه بود. علاوه بر خبرها یک تبصره اغلباً از روی جریدهٔ امان افغان قرائت میگردد و بقیه ساز و آواز بود که بیشتر بمرحوم استاد قاسم و دسته او اختصاص داشت. عمر این رادیو هم بیش از چند ماه نبود، با رویکار آمدن حبیب الله کلکانی نه تنها رادیو خاموش شد بلکه ماشین آلات نیز مورد چور و چپاول قرار گرفت.

ده سال بعد در سال ۱۳۱۷ حکومت یک دستگاه بیست کیلوواته موج متوسط را از آلمان خریداری نموده همان عطاء الله خان را برای فراگرفتن طرق بکار انداختن و ادارهٔ آن به آلمان فرستاد. دستگاه در سال ۱۳۱۸ بکابل وارد و در ظرف

ششماه در عمارتی که در یکه توت برای آن اعمار شده بود توسط انجیرهای آلمانی بکار انداخته شد. من در آنوقت مدیر عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات بودم، این وظیفه هم بنا به پیشنهاد استاد سلجوقی بمن تفویض گردید و اما شق تخنیکي رادیو تامدت درازی زیر اثر مرحوم عطاء الله خان بوزارت مخابرات مربوط بود. باوجود بیسابقگی و عدم موجودیت اشخاص آزموده خصوصاً در شق نطایقی، در اندک زمان یکمده جوانان که بیشتر آنها از اهل مطبوعات بودند برای اینکار تحت تربیه گرفته شد و در آغاز سال ۱۳۱۹ رادیوی کابل بصورت امتحانی بکار آغاز کرد. چون هنوز استودیوهای اصلی رادیو در مرکز شهر تحت تعمیر بود، پروگرام امتحانی از همان یک اطاق که در عمارت ماشینها در یکه توت برای امتحان صدا در نظر گرفته شده بود، اجراء میشد. اولین انانسر غلام عمر شاکر (برای زبان دری) و محمد معصوم از اهل قندهار برای زبان پشتو بودند. مرحوم سرور گویا و مرحوم امین الله زمربالی سابق عضو انجمن ادبی مضامین و تبصره ها را باالترتیب بهردو زبان قرائت مینمودند. برای قسمت موسیقی علاوه از مرحوم استاد قاسم و دیگر خواننده ها و نوازندگان کسبی، مرحوم استاد دری لوگری و دستۀ او و از شوقیها کریم شوقی که لهجۀ هراتی داشت در جملۀ اولین موسیقی نوازان رادیو بودند. مدت ششماه هرشام تمام اشخاصیکه در پروگرام شامل بودند بسواری گادی یا بایسکل (چون به نسبت شروع جنگ جهانی دوم در افغانستان تیل بطرول بکلی کمیاب بود) خود را به یکه توت که از مرکز شهر ده کیلومتر فاصله داشت میرسانیدند و ساعت ده شب مراجعت میکردند. با وصف این مشکلات بلند شدن صدای رادیو در آن موقع بحرانی با نصب بلند گوها در شهر کابل و مراکز ولایات مهمۀ کشور، عامل مهم ارتباط مرکز با ولایات و در عین زمان موجب شناسایی و نزدیکی بین مردم نقاط مختلف کشور و بالاخره وسیلۀ مطلع نگهداشتن مردم از جریانات اوضاع مملکت و جهان ثابت گردید و بر علاوه بزودی در اثر اقدامات ریاست مطبوعات خواننده ها و نوازندگان محلی از هر قسمت بسوی کابل رو آوردند و در رادیو برای همۀ شان موقع هنر نمایی و معرفی فرهنگ و هنر ویژۀ مردم شان داده میشد. علاوه بر خبرها، هفتۀ یکبار یک اجمال سیاسی توسط اینجانب در مورد جریانات جنگ و دیگر وقایع مهم جهانی انتشار مییافت.

از طرف دیگر کورس موسیقی که جوانان را بروی نوت باصول عصری درس بدهد تحت اثر مرحوم فرخ افندی و مرحوم استاد غلام حسین و مرحوم استاد رشتیا دایر گردید که آقایان خیال و حلاند و نسیم و ارمان و برخی دیگر از جملۀ شاگردان دورۀ اول آن میباشند. برعلاوه از آرکسترای عسکری نیز برای تقویۀ شق موسیقی رادیو کار گرفته شد که بعد ها این ارکسترا تحت اثر مرحوم استاد سرمست کاملاً برادیو ملحق گردید. همین قسم در شق نطایقی نیز از استعداد های جدید استفاده بعمل آمد و نطاقان ورزیده مانند لطیف زاده و مهدی ظفر و لطیف جلالی و سرور رنا و غلام رحمن و عبدالغفورویاند از جملۀ اشخاص درجه اول آن دوره بشمار میروند. در زمره خانمها، اولین سرایندگان میرمن پروین و میرمن ژیل بودند (البته در دوره های مابعد سرایندگان مرد و زن به تعداد زیاد از هر طرف برادیو رجوع کردند از قبیل استاد اولمیر و قمرگل و بیلتون و اسماعیل چاریکاری و استاد مهوش و رخشانه و امثالهم، علاوه بر خوانندگان و سرایندگان برجسته کسبی چون استاد محمد حسین سر آهنگ و استاد شیدا و استاد نتو و استاد رحیمبخش و استاد محمد عمر رباب نواز و استاد هاشم طبله نواز و امثال آنها که ذکر همه درین مختصر نمی گنجد.

در سالهای مابعد (۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰) یک دستگاه موج کوتاه بقره ۵۰ کیلووات و یک دستگاه موج متوسط بقره یکصد کیلووات از آلمان خریداری شد و استودیوهای جدید و مجهز در کنار جادۀ میدان هوایی اعمار گردید و ساعات اشاعۀ رادیو تا دوازده ساعت در روز به شش زبان بلند رفت. اولین نطاقه های رادیو میرمن لطیفه کبیر سراج و میرمن رقیه حبیب بودند که پیش از نهضت نسوان در رادیو کار میکردند. قابل تذکر است که از همان اول وقت رادیوی کابل (که بعد به رادیو افغانستان مسمی گردید) باتلاوت قران پاک آغاز و با سرور ملی خاتمه مییافت. بروزهای جمعه یک موعظۀ دینی در رادیو قرائت میشد که در اوایل توسط مرحوم مولوی غلام نسی کاموی ترتیب و پخش میگردید و بعد ها مولوی محمد گلاب بشار و مولوی محمد یونس خالص (رئیس فعلی حزب اسلامی خالص) عهده دار آن بودند. علامۀ مشخصۀ رادیو کابل صدای توله بود که مرحوم شیر توله چي آنرا می سرود. اصطلاحات جدید برای انونس بزبان پشتو بهمکاری مرحوم استاد عبدالحی حبیبی وضع شده بود. از قبیل: دا کابل دی - منحنی حبه ۴۴۵ متر - از موسیستی خپرونه و ... این کلمات توام با توله شیر توله چي بحافظۀ اکثر سالمندان کشور باقی مانده خواهد بود. در سالهای ۳۰ موسسۀ افغان فلم بکمک حکومت امریکاتاسیس و بساختن فلمهای مستند از جریانات داخلی آغاز نمود که قدم اول در راه ایجاد صنعت فلمبرداری بود. مضامین رادیو علاوه از خبرها و موضوعات سیاسی، اجتماعی، ادبی و علمی شامل دیالوگها و درامه ها و سلسلۀ تاریخ افغانستان بود که توسط استاد احمد علی کهزاد ترتیب و از طرف آقای حیدر نسیان برشته شمر در آورده شده هفتۀ یکبار قسمت قسمت نشر میگردید.

این بود مختصر تاریخچۀ تیتر - سینما و رادیو در افغانستان - و باید علاوه کرد که قبل از کودتای سرطان برای توريد تلویزیون هم اقدامات مقدماتی بعمل آمده بود چنانچه دستگاه مذکور بکمک دولت جاپان در زمان جمهوریت

مرحوم سردار محمد داود بکابل وارد و بسته کاری شده، دوره امتحانی آن نیز در همانوقت آغاز یافته بود. متأسفانه عمر آن نظام نیز دوام نکرد تا تلویزیون که موثرترین وسیله ارتباط جمعی و دارای بسا مزایای دیگر میباشد در کشور طرف استفاده صحیح قرار گیرد، بلکه بالعکس این وسیله مهم بدست دشمنان دین، وطن و فرهنگ ملی ما افتاده و چنانچه خمه شاهد آنیم برای تفرقه اندازی و از بین بردن هویت اصیل افغانی ما مورد سوء استفاده قرار گرفت. این نوشته را (که مقاله قبلی آقای روحی انگیزه آن میباشد) از روی معلومات و خاطرات خود برای نشر به آیین افغانستان تقدیم نمودم، اگر نا رسانیهایی در آن مشاهده شود امیداست هموطنان معصوم و همکاران سابق آنرا تصحیح و تکمیل نمایند.

عبدالملک عبدالرحیمزى کي بود.

چه میخواست و چطور بشهادت رسید ؟

(قسمت دوم)

محترم الحاج عبدالرحیم غفوری

خوانندگان محترم در شماره ۱۷ مجله آیین افغانستان (ص ۱۰۸) مطالبی را در باره عنوان فوق مطالعه نمودند. اگرچه نظر به پاره معاذیر دربرخی موارد تسلسل مطالب مراعات نشده و موضوعات بطور مخلوط بهم افاده شده، درین قسمت و بخشهای آینده سعی میشود این نقیصه رفع گردد. نویسنده در مقدمه و آغاز این موضوع نوشته بود که در ابتدای روی کار آمدن عبدالرحیمزى وی باندازه ای طرف قبول و تأیید و حمایت سردار محمد داود قرار داشت و مخصوصاً در مجلس وزراء و بین وزراء مقام و منزلتی را نظر بعلاقه و حسن نظر صدراعظم برای وی قایل بودند که گویا مجلس تحت نفوذ او قرار داشت. ملک خان نیز سعی میورزید با ابراز فعالیت، کاردانی و زحمت کشی خود را شایسته اهمیت و ارزشی قرار دهد که برای وی ارزانی شده بود.

عبدالرحیمزى و کابینه سردار محمد داود :

عبدالرحیمزى که واقعا شخص فعال، مثبت و صاحب معلومات در رشته های مالی و اقتصادی بود در ابتدای رویکار آمدن سردار موصوف بحیث صدراعظم، اوموقفی را در کابینه حایز گردیده بود که وقتی یک پیشنهاد و یا موضوع مهم در مجلس مطرح میگردد ابتدا تمام چهره ها و چشمهای وزراء متوجه سردار محمد داود میگردد. اگر وی در آنباره اظهار نظر مثبت مینمود و یا اشارت میخواست موضوع مطروحه طوریکه پیشنهاد شده بود تصویب شود چنان میشد زیرا هر موضوعیکه مطابق نظر و خواسته وی میبود باید رد نمیشد و کسی هم قدرت رد آنرا نداشت و اگر احیانا سردار موصوف بطرف میز مجلس وزراء متوجه بوده سرخود را بلند نمیکرد و اظهار نظری در باره نمی نمود، سرها و چشمهای وزراء بطرف نفر دوم کابینه یعنی سردار محمد نعیم وزیر خارجه و معاون کل اختیار صدارت دور میخورد و اگر احیانا معاون صاحب دوم صدارت نیز با نوک قلم پنسل بانوک بینی دراز خود بازی میکرد و اظهار نظری نمیفرمود آنگاه بطرف نفر سومیکه چشمها و سران وزیر صاحبان دور میخورد عبدالرحیمزى بود. وی که شخص زرنگ و فهمیده بود و از مجلسی پشتو در وزارت دفاع ملی خود را بحقام وزارت و نفر سوم کابینه رسانیده بود بایک حرکت مظفرانه شروع میکرد باظهار نظر درباره موضوع مطروحه مذکوره که از لحاظ درک موقف برانزده وی در دولت غالباً وزراء قبلا با او در باره پیشنهادات خود بطور شفاهی مذاکره و مفاهمه مینمودند و ملک خان می فهمید که در فلان مجلس چه موضوع از طرف کدام وزیر پیشنهاد میشود لهذا ملک خان این لیاقت و اهلیت را داشت که در همان موضوع اقلا چند مطلب و موضوعی را مطالعه نماید و اگر احیانا خودش نمیتوانست، در آنباره مطالبی را تهیه و بلکه آماده پیشنهاد از طرف وزارت های مربوطه مالی و اقتصاد بنماید. چنانچه با مقام و منزلت وی در کابینه اکثر موضوعات را که از طرف دیگر وزارتخانه ها و وزیر صاحبان پیشنهاد میشد ملک خان آنرا ثابت میساخت که بامور مالی و اقتصادی و مناعتی مملکت که بوزارت اقتصاد ملی مربوط بود ارتباط مستقیم میگیرد لهذا اکثر کارها را بهمین اساس باین دو وزارت که خودش در راس آنها قرار داشت می کشانید و طبق نظر او تصویب و عملی میشد که بعد ها با همین کار خودمده ای از وزراء را مخالف خود ساخته بود. ولی چون نزد سردار محمد داود خان و شخص شاه عزت و اعتبار زیبا دیده کرده بود لهذا وزراء پله بین و موقع شناس مخالفت کردن علنی را با وی برای خود مصلحت نمیدانستند. ملک خان در مورد کارها و نظریات و پیشنهادات خود در مجلس وزراء ابتدا موقعیتی داشت که هیچ يك از پیشنهادات و نظریات او از مجلس وزراء رد نمیشد برای اینكه ملک خان در پیشنهادات خوب وارد بوده و میتوانست بوجه احسن از آن در مجلس وزراء دفاع کند و مرام خود را جامه عمل بپوشاند.

میان دو اهریمن تالیف : سید قاسم رشتیا قیمت ۳۵ دالر

خوانندگان محترم مطلع هستند که در ابتدای تشکیل کابینه سردار محمد داود در سال ۱۳۳۲ دكتور عبدالروف حيدر که بصفت دكتور اقتصاد و شخصيت علمي اقتصادي شهرت بهم رسانيده بود گویا بمعرفي و سفارش شاعلي عبدالمجيد زابلي (بنیان گذار اقتصاد معاصر در افغانستان) سردار محمد داود بحیث کفیل وزارت اقتصاد ملي (که این وزارت در ابتدای مقرری زابلي بصفت وزير اقتصاد ملي از تشکیل وزارت تجارت جدا شده بود) عز تقرر حاصل نمود. از اینکه زابلي بعد از اینکه خودش از صحنه عمل خارج ساخته شد با معرفي دكتور موصوف در باطن چه در نظر داشت معلوم نبود. اما از ظاهر امر روی خوش بيني چنین استنباط ميشد که زابلي ميخواست از شهرت ومعرفت آقای دكتور حيدر در امور اقتصادي و پلانیهای انكشافی تا جائيکه طرح شده بود و یا در آینده طرح مي شد استفاده های شایان ملاحظه در آن ساحات بعمل آید و اقتصاد در حال انكشاف کشور رنگ و رونق علمي و عملي بخود اختيار نماید.

دكتور حيدر نیز در ابتدای آغاز کار خود پلانیهای خیالي و ذهني زیادی در ساحات مختلفه اقتصادی، صنعتي، زراعتي، تجارتي و غیره تا جائيکه در سكتور های اقتصاد ارتباط داشت ولو در ساحه کار، فعالیت و صلاحیت خود وی نبود مثل زراعت، معادن و غیره در مخيله خود داشت و با همان احساس و همان معرفت علمي داخل صحنه عمل گردیده بود و بایک نوع بلند پروازی خاص با شور و خيجان کار میکرد. يک تعداد جوانان تعليم یافته الماني نیز دور او جمع شده بودند که برای او مشوره میدادند و با وی همکاری مینمودند. راستي آقای حيدر هم با حرارت و علاقه کار میکرد. يک عده اشخاص نظیر داکتر عبدالغني رئيس بانک رهنی و تعميراتي و عبدالوهاب معاون شرکت تنويرات (برق) از همکاران پا با غلام رئيس شرکت برق ميخواستند از طريق و ذریعه وی در وزارت اقتصاد ملي بصفت معين و غیره موقع پیدا کنند. از طرفي عبدالملک خان که از يکطرف مورد توجه دولت بود و از جانب ديگر لياقت و اهليت خودش در کارها و تشبثات او را موفق ساخته بود، طرف رقابت آقای حيدر قرار میگيرد و چون ملک خان در امور مالي با تشبثات فعالانه مدارک جديد مالي را بخواسته دولت پیدا کرده و مصدر اقدامات مهم میگريد و در عين حال با ذوق جاه طلبی و اخذ مقامات بلند تر و نزدیک شدن بدستگاه دولت در مجلس وزراء بامور اقتصادی و صنعتي نیز دست میزد و نظريات و پيشنهادهات تقدیم مینمود، که باعث بد بيني و مخالفت آقای حيدر میگريد ولي نمينوانست باوی در مجلس وزراء مقابله و رقابت نماید، در حالیکه در ابتدای رویکار آمدن خود آقای حيدر نیز تا اندازه قابل ملاحظه طرف اعتماد و توجه دوبرادر قرار داشت. چون من بحسب مدير نشرات و اطلاعات در تبليغ و نشر فعالیت های آقای حيدر نقش موثر و سازنده داشتم و از جاني دكتور حيدر جوان، مرد ديموکرات، خوش مشرب و در عين حال با داشتن تمول شخصي و مقام وزارت شخص متواضع و صاحب صفات بیک مردم داری و انساني بوده مانند برخي از وزراء ويا متمولين غرور و تکبر جاه و مقام نداشت، بامامورينیکه از نزدیک با وی همکار بودند شیوه و رفتار رفاقت آمیز داشت، همکاران نیز بنوبه خود صمیمانه باوی همکاری داشتند. من اکثر از لحاظ وظیفه نشراتي و انجام کارهای مدیریت قلم مخصوص (گرچه مدير آن شخص دیگری بود) مهذا در آن ساحات نیز با آقای موصوف در تماس بسيار نزدیک بودم.

داکتر ساعت ۲ بعد از ظهر روزهای ۴ شنبه کارهای وزارت اقتصاد ملي را پيش معاون دوم صدارت سردار محمد نعيم ميبرد. خوب بياد دارم در يکي از همان روزهای چهارشنبه با همان ذوق و حرارت يک شروع بکار کرده بود مرا همراه خود بصدارت برد. هنوز وقت ملاقات و پيش کردن کارهای وی نرسيده بود باهم در باغ صدارت بقدم زدن پرداختيم و از همان پلانیها و طرح های خیالي و ذهني خود که دولتهای وقت در گفتارها و بيانيه ها و تبليغات خود باصطلاح بخورد مردم میدادند ولي در عمل يا هيچ نبود، يا اگر بود عکس آنچه بود که گفته ميشد و مردم آنرا درک کرده و تجربه نموده بودند، چیزهایی گفت و بيان نمود که من بخاموشي بگفتار آن وزير جوان و پرا انرژی گوش میدادم بدون آنکه در باره نظريات و گفتار وی اظهار نظر نمايم، آنرا تردید و يا تائيد کنم، بلکه سراپا گوش بودم تا اینکه آقای حيدر برافروخته شده گفت چرا خاموش هستي، شما مردم خصوصاً شما جوانان همه بد بين هستيد، چه ميخواهيد که شود؟ حکومت بفکر طرح کردن پلانیها و پروژه های بسيار مفيد اقتصادی و انكشافی است اما بعضي از وزير صاحبان کهنه خيال فعال نيستند و مطابق خواسته های سردار صاحبان حرکت و فعالیت ندارند، زنده باشند به تنبلي عادت کرده اند، مي بيني که هر روز من در تلفون با آنها که خدا انصاف شان بدهد چطور حرف ميزنم و صحبت دارم تا بلکه متوجه مسئوليت های خود شوند، چه وعده ها میدهند اما باز در همان خوابيکه هستند هستند، هيچ نميخواهند بيدار شوند. شما جوانها هم هيچوقت حاضر نميشويد که اين بد بيني و کرختي خود را نسبت بدولت از خود دور کنيد. آخر او جوانها! افغانستان خو تنها از اعلیحضرت، صدراعظم و همين وزراء نيست که اينها شب و روز کار کنند و مردم سير بين باشند؟ هيچ کس کار نميکند. واقعا دكتور حيدر در روز های اول کار خود ذریعه تلفون با بعضي از وزراء طوری صحبت و مذاکره و مباحثه مینمود که گویی سردار محمد داود يا سردار محمد نعيم از کارهای آنها و بيملاقگی و کم حرارتي شان در کارها انتقاد ميکند. تا اینکه باصطلاح بعد از چند ماه دوام در کابینه سمند سر مست

او در کابینه از طرف بعضی از وزراء و مخصوصاً عبدالرحیمزی «بدری» خورد و جلو تاخت و تاز آن گرفته شد. لهذا بعد از آن تا و قتیکه دوام داشت سمت خود را از جهت وزراء کاملاً تغییر داد و دیگر صحبت‌های تلفونی با وزراء را بکلی قطع نمود. دکتر موصوف شخصی بود از روزیکه در وزارت اقتصاد ملی آمد بالای چوکی و میز وزارت نه نشست. برای رفقا و همکاران خود میگفت مرا از لحاظ چوکی وزارت شناسید، اگر مرا می شناسید از لحاظ خودم شناسید، اگر میخواهید بحث یک وزیر بشناسید ابتدا شناسید، بهتر است پیش شما بصفت یکفردو رفیق شناخته شوم. این صفات عالی و مردمی او بهمه جرات میداد با وی آزادانه و صمیمانه صحبت کنند.

من در برابر گفته های وی گفتم وزیر صاحب جوانها همه تا جائیکه جذب شده اند و بیا جذب میشوند بادولتها کار میکنند و همکار هستند، بد بین نیستند، ولی عواملی هم وجود ندارد که خوشیها را بوجود بیاورد و امیدواریهایی آینده مملکت خلق شود. و علاوه کردم که من در ارتباط فرمایشات شما چیزهایی را که باید عرض کنم موقع آن میرسد که بعرض برسانم. چون میدانستم که وزیر صاحب چقدر خوش بین است که با تمام این خوش بینیه و نیک نظریهای خود در مقابل دولت با فضائیکه در کابینه برای وی بوجود آورده اند و هنوز خودش ملتفت آن نیست بزودی از بین میرود و مجبور باستعفی میشود، چنانچه همانطور هم شد. زیرا بعد از مدتی سپری شدن از دوره وزارت او از هر طرف با چهره های نا مساعد و خلاف آرزوهای خود روبرو شد. وقتی حرارت وی تسکین یافت خود او نیز حوصله و طاقت مقاومت را از دست داد، چهره هاطوری علیه او مکدر بود که حتی مرا مخالفان وی در مقابل ترتیب و نشر فعالیت های وزارت اقتصاد ملی غیر مستقیم تهدید میکردند، چنانچه روزیکه عبدالملک خان داکتر حیدر را از صحنه کشید و عرض وی بصفت کفیل وزارت اقتصاد ملی آمد، من اصلاً بوزارت نرفتم. دکتر حیدر با پیش آمد هایی در کابینه روبرو شده بود که نظریات و پیشنهادات و ورقه های عرض او یکی بعد دیگری رد میشد!! او مشی اقتصاد رهنمایی شده را اساس سیاست و مشی اقتصادی مملکت پیشنهاد و مورد قبول واقع شده بود که بر اساس آن دولت در امور تجارتي و کلیه امور اقتصادی نظارت داشت، شاید همین اقدام وی که البته برای کشورهای پسمانده و بالخصوص مقید نبودن تشبثات خصوصی بمنافع عامه و انکشاف واقعی تشبثات مذکور مفید بود، مخالفین او بعضی از همان موسسات و متشبثین خصوصی را بد بین داکتر ساخته بودند که بر وضع عمومی وی بی اثر مانده نمی توانست. علی ایحال چون وی با اثر پیش آمد های اخیریکنوع بیعلاقگی و سردی نسبت بکار در خود احساس مینمود، وقتی ورقه عرضی را پیش مینمود و برای توضیح، تثبیت و قبولاندن پیشنهاد خود از طرف صدراعظم، سردار محمد نعیم یا شخص عبدالملک خان طرف استجواب و استفسار قرار میگرفت، نمیتوانست مجلس را طوری که لازم بود قناعت بدهد و نظر و پیشنهاد خود را به تصویب برساند و یا عمداً علاقه زیاد نشان نداد، اما وقتی بوزارت می آمد میگفت وقتی ورقه عرض را بدست من میدید، شما رفقا باید در باره آن دلایل و اسناد کافی بدسترس من قرار دهید مثلیکه رفقای وزیر صاحب مالیه وقتی یک موضوع را در مجلس طرح میکند صدها اسناد، دلایل و اوراق مربوط بموضوع را مثلیکه برای وی الهام شده باشد قبلاً برایش تهیه میکنند که وزیر صاحب همه آنرا در مجلس که بسیار پشت گپ میگردند و مرا بکلی جگر خون ساخته است، ارائه مینماید. لهذا و باین اساس و اسناد هیچ پیشنهاد او رد نمیشود و هیچ ورقه عرض او مسترد نمیگردد و شما رفقا هیچوقت اوراق و اسناد کافی برای من تهیه کرده نمیتوانید.

واقعا طوری که در آغاز این معلومات اشاره شده است عبدالرحیمزی که در حقیقت مجلس وزراء تحت نفوذ و اعتبار او قرار گرفته بود فهم و استعداد آنرا داشت که بفهمد از کدام یک از همکاران خود چه نوع استفاده را بنماید و چه اشخاص را بادرک استعداد و فهم تخصص شان در رشته های بخصوص شان بگمارد و از آنها و از آنها کار بگیرد، در حالیکه وضعیت در کابینه و مجلس وزراء برای آقای حیدر برعکس بود و باوجودیکه همکاران وزارت اقتصاد ملی نیز عیم کار را میکردند، اسناد و دلایل گز که را بدسترس داکتر قرار میداند، ولی ادر مجلس وزراء در باره پیشنهادات وی مشکل تراشی، کج بحثی و کارشکنی زیاد صورت میگرفت. دکتر حیدر که جوان حساس بود میگفت رفقا حرفهای مرا در مورد تئوریه و مسایل اقتصادی نمیفهمند و یا اصلاً نمیخواهند بفهمند. دیگر او خسته شده بود. وقتی یک کلمه در رد و عدم قبول پیشنهاد وی در مجلس وزراء مخصوصاً از طرف حریف سر سخت و زرنک وی عبدالرحیمزی گفته میشد، آقای حیدر عرض اینکه در مقام دفاع برآید تمام اوراق و ورقه های عرض را جمع کرده باخود به وزارت می آورد و میگفت بچه ها نشد، رد شد. طوری که تذکر داده شد این عوامل بود که از بکطرف روز بروز داکتر را بیحوصله ساخته بود و از جانب دیگر این احساس پیش دولت پیدا شده بود که او را وادار به استعفی بسازند. قبل از آنکه استعفی نامه خود را تسلیم کند بازیکروز چارشنبه باوی پیش سردار محمد نعیم رفتم. اتفاقاً در آنروز نیز مانند همان روز چارشنبه سابق که شمه از گفتار های پر حرارت او را در باره خوش بینیهایی او راجع بدولت در بالا تذکر دادم، تا فرارسیدن وقت کار نزد سردار موصوف باهم در میان احاطه صدارت قدم میزدیم زیرا داکتر عادت نداشت دقایق انتظار را در اطاق انتظار سپری نماید که علت آن بعقیده من دو چیز بود: اول اینکه شاید خوش نداشت در اطاق انتظار با چهره هایی که بنظرش چندان مرغوب نبود بنشیند و از حرفهای فورمالینه و تشریفاتی و مقتضی چنان

روسها نیز درین فرصتیکه قوماندان احمد شاه مسعود چند پوسته رژیم را در امتداد دریای آمو اشغال نموده و در مقاولات و معاملات با قوماندان مسعود سوابقی داشتند از تقرر ربانی بحیث رئیس هیات تنظیمهاخوش و راضی بودند زیرا تضعیف و حتی تجزیه افغانستان در زیر بنای سیاست خایانه روسیه بمقابل افغانستان « غیر قابل تجزیه » قرار داشته و از هرگونه امکان و احتمال درین راه استفاده کردن میخواهند.

خوجه ثین ربانی برای دلخوش نمودن و مطمئن ساختن رقیبان خود، خصوصاً تنظیمهائیکه برفتن هیات بماسکو مخالف میباشند، بیک سلسله انتقادات بالای سیاست شوروی شروع کرد و بتاریخ دهم نوامبر از سیاست ماسکوبرای دوام کمک و حمایت از رژیم نجیب نکوهش نمود و وعده قبلی وزیر خارجه روسیه مبنی بر قبول زعامت مجاهدین در افغانستان را برخ روسها کشید و گفت در مذاکرات با روسها قطع کمک بر رژیم نجیب و سقوط حکومت کابل و پرداخت غرامات جنگ را تقاضا خواهد کرد. در حالیکه خودش پوره میفهمید که از چنین هیات ضعیف چنین کاری ساخته نیست. در عین زمان خوجه ثین بمانور سیاسی دیگری پرداخت و با یک تیر دو هدف را نشانه ساخت: یکی اینکه با رفتن بعربستان سعودی (قبل از رفتن بماسکو) دل دولت سعودی را بیشتر بدست بگیرد (زیرا بعد از اشغال کنر و سقوط وهابیه بدست رقیب او گلبدین حکمتیار مناسبات عربستان و حکمتیار تیره شده است) و ثانیاً با اجرای مراسم حج عمره برای خود موقف قدسیت و شیخوخیت تدارک نماید و بمانور های سیاسی خود بمقابل حریفانش (حکمتیار و مجددی) جنبه مذهبی و الوهیت بدهد. چند روز قبل خوجه ثین ربانی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفته بود که بدون اشتراک جمعیت اسلامی هیچنوع صلح در افغانستان بیان آمده نمیتواند و ازین گفتار او استنباط شده بود که خوجه ثین شخصاً خواستار مقام ریاست جمهوری و یا حداقل صدارت افغانستان تا اخیر دوره حیات خود میباشد. و از جانب دیگر البته با این گفتار خود خوجه ثین ربانی بروسها اشاره داده بود که حاضر است با روسیه جوربیا بد بشرطیکه زعامت او را در افغانستان تأیید نمایند. و چنانکه شواهدی بدست آمده درین مسافرت از بعضی مراجع چراغهای سبز برایش نشان داده شده است. مسافرت شهزاده عبدالله ترکی رئیس استخبارات دولت سعودی (که سی آی ای در یک جیب او میباشد) بپاکستان قبلاً زمینه یک معامله جدید را فراهم آورده بود.

هیات یازده نفری که توسط طیاره سعودی بماسکو رفت (و همچنان هیاتیکه ایرانیها از تهران فرستادند) از لحاظ نمایندگی از اقشار مختلف و منافع ملت افغانستان بسیار فقیر و ضعیف بوده فقط از اهداف و منافع چند تنظیم نمایندگی میتواند. بطور مثال شاغلی صبغت الله مجددی که نزد حکومت پاکستان سیاه بخت شده اصلاً در نظر داشت ولیمهد خود ذبیح الله جان را بحیث قائم مقام خود درین هیات شامل سازد ولی از آنجاییکه شمولیت و اعزام پسران و دامادان خام و بی تجربه رهبران تنظیمها در محافل و مذاکرات بین المللی در حلقه های افغانی بتکرار مورد انتقاد قرار گرفته بود، اینبار برادر خود حشمت الله جان مجددی را (که در تنظیم و حکومت مجددی بحیث صدراعظم مشهور است) بحیث نماینده خود گماشت، در حالیکه سید احمد گیلانی به تعقیب بدعت گذشته حامد گیلانی پسر خود را درین هیات شامل ساخت. چهره دیگری که درین هیات شامل است مولوی محمد نبی محمدی میباشد که شخص خودخواه و تنگ نظر بوده در مصاحبه ایکه یکنیم ماه قبل باشاغلی تمیز نموده و یک قسمت آن در همین شماره نشر شده است او خود را جامع الکمال دانسته بدانشمندان و سیاستمداران افغانی اهمیتی قایل نیست بلکه اگر صلاحیت کامل امور بدست او برسد خودش را هم پادشاه هم صدراعظم هم وزیر خارجه هم وزیر دفاع و هم رئیس بانک و خزاین افغانستان (آنهم مادام الحیات) مقرر خواهد کرد. این شخص مانند رفقای دیگر خود از بیت المال جهاد افغانستان اکنون در پشاور حدود سی بلدنگ دارد که یکی آن را بحکومت موقت بمبلغ ماهوار چهل هزار کلداری بکرایه داده است. یک شخصیت پاک و ملی درین هیات آیت الله محمد آصف محسنی میباشد که تعجب میرود چطور باین امر تن در داده و اگر با سایر دانشمندان مشوره میشد مانع رفتن هیات تنظیمها بماسکو میشدند زیرا حکومت مرکزی شوروی در شرف سقوط است و تنها خوجه ثین ربانی که سخت در تلاش ریاست جمهوری آینده افغانستان (بکمک عناصر خارجی) میباشد این حقیقت را دیده نمیتواند. اینها نزد یک حکومت مرده رفته و با آن مقاوله کرده اند. (۲۷ نوامبر ۱۹۹۱).

پیتر تامسن روسی

بحواله رسانه های بین المللی هیات تنظیمها فقط بالای عدم موجودیت نجیب پافشاری کرده اند ولی در خبرها از حکومت دست نشانده روسی و حزب کثیفو کراتیک خلق (که یک حزب کمونستی ساخت ماسکو میباشد) - و آیندو نیز باید از بین بروند - چیزی گفته نشد. یک مطلب دیگر نیز شنیده شد که روسها پیشنهاد کرده اند مانند پیتر تامسن امریکا یک سفیر (یعنی یک پیتر تامسن روسی) نزد تنظیمها بفرستند و قرار مسوم خوجه ثین باین پیشنهاد روی خوش نشان داده است. اگر این حقیقت داشته باشد یک خط بزرگ صورت گرفته که باید سایر تنظیمها آنرا نپذیرند زیرا امریکا حکومت کابل را برسمیت نشناخته با آن مراودات عادی سیاسی ندارد. اما روسیه حکومت کابل را برسمیت شناخته و اعزام و قبول سفیر او نزد تنظیمهای پشاور معنی برسمیت شناختن دو حکومت در افغانستان را

October-November 1991

Volume 2, No. 8 (Serial No. 20) Qaus 1370 ۱۳۷۰ قوس

آيينه افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

خوشحال خټک
اتفاق په پښتانه کښې پېدا نشته
کنده ماڼۍ د بغل گروږان بانه کړي

بیا د توحید په شاړو کېږي ډکېږي خټکې
د دهریت په مند اعلان دی د قیام قیام
د بت شکنو په حرم کې و او بیا لکه د یون
د لوی داسر په خوله نازېږي د اسلام اسلام
جوان الله منصور



یارو آرمې کډوړ پکښې؟ آفتاب و اختران د پلرې!
تور خورشید و پیا پاشی سبز لارو کسارې د شتی
یارو آرمې کډوړ پکښې؟ نور زین معبران د نیاسی!
هست دینای و زینای دگر خاک و گریشت و زینای دگر
خیلی



آبۀ افغانستان

ماہنامہ مستقل غیر حزبی، فی اسلامی
مجلہ آئینہ قہستان یک نشریہ غیر نظامی است
اعانہ دہندگان ہا کمال مستان بخیرہ میشود

موسس و ناشر:
دکتر سید غفیل احمد ہاشمیان

وجه اشتراک

در امریکا	مجموع	در اروپا آسیا
۶۰ دالر	مالانه	۱۶۰ دالر
۴۰ دالر	ششماه	۵۰ دالر

قیمت يك شماره ۶ دالر در امریکه

P.O.Box 408

Montclair, CA 91763
(714) 626 8314

آمدیں:

مقالات وارده باید جویت کامل نویسنده را قلم باشند
مقاله ای که نشر نشود مسترد نمیشود

معارف منتهیه بتخلیفات اثر و بیت محمد
نایبندگی نمکند.

عنوان تاریخ تعلیمی بمطبعہ ہدسا مہر **صفحہ**

بخش نجات و آزادی افغانستان

فهرست صفحه ۱ اول را ببینید ۲ - ۴۸

بخش مسایل ذات الافغاني

فهرست صفحه ۴۸ را ببینید ۴۹ - ۱۱۳

مکاتیب وارده آرشیف ملی

صفحات ۵۶ - ۸۶

بخش زبان و ادبیات

فهرست صفحه * ۱۱۴ را ببینید ۱۱۵ - ۱۴۴

بخش دینی و تربیتی

فهرست صفحه * ۱۴۵ را ببینید ۱۴۶ - ۱۷۱

بخش نقد و معرفی آثار

فهرست صفحه ۱۴۵ را ببینید ۱۷۲ - ۱۷۶

— شماره مسلسل ۲۰
شماره هشتم سال دوم

فوس ۱۳۷۰ / اکتوبر - نوامبر ۱۹۹۱

اکتوبر - نوامبر ۱۹۹۱

آيينه افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

AFGHANISTAN MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL
AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT
PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilullah Hashemzayan (Ph.D.)
Professor of Kabul University (in exile)

Address: P.O.Box 408
Montclair, CA 91763, U.S.A.

• (714) 626-8314

Articles published here do not represent
the views of the publisher or the board
of editors.

Articles sent for publication should
bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A. Duration Europe/Asia

\$ 60 Yearly \$ 100
\$ 30 Six months \$ 50

\$€ per issue in U.S.A.

Articles not published
shall not be returned.

Title **بخش انگلیسی** Page

Editorial:
Afghanistan's Solution
Needs a Super Push 1

Mideast Peace Conference
Bruce Richardson 2

Dari & Pushto Section, pp.2-176

Chapter: Salvation & Freedom
of Afghanistan: 2 -48

Chapter: Inter-Afghan Relations: 49-113

Chapter: Language & Literature: 115-144

Chapter: Religion & Education: 146-171

Chapter: Book Review: 172-176

AFGHANISTAN
MIRROR

Volume2, No. 8 (Serial No. 20) Qaus 1370

October November 1991

شماره مسلسل ۲۰ / قوس ۱۳۷۰

AFGHANISTAN
MIRROR

دا د قیادي
«سماع» ده

د افغانستان غورځون، غورځون

افغانستان

شماره مسلسل ۲۰
قوس ۱۳۷۰